تفسیر باران

۲

نگاهی دیگر به قرآن مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر باران جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۶ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره.- ج.۲.آل عمران، نساء.- ج.۳. مائده، انعام، اعراف.- ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود.- ج. ۵. یوسف،رعد، ابراهیم، حجر، نحل.- ج. ۶. اسرا، کهف، مریم، طه.- ج. ۷. انبیا،حج، مومنون، نور، فرقان.- ج.۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم.- ج.۹. لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر.- ج.۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر.- ج.۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.- ج.۱۲.حجرات،ق،ذاریات،طور،نجم،قمر ....- ج.۱۳.جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک ....- ج.۱۴.جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : BP۹۸/خ۳۶ت۷ ۱۳۹۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص:۱

اشاره

خدامیان آرانی، مهدی

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد دوم (آل عمران، نساء) / مهدی خدامیان آرانی . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۵۲) ۱ – ۱۴۶ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸ ISBN:

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اِسراء تا طهجلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فُصّلت تا فتحجلد ۱۲: حجرات تا صفّ جلد ۱۳: جمعه تا مرسلاتجلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص.]۳۷۳[– ۳۷۴

۱. قرآن – – تحقیق۲. خداشناسی.الف.عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵ BP

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد دوم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی

ناشر : انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ : ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول ، ۱۳۹۳.

شابک : ۱ – ۱۴۶ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸

آدرس انتشارات : قم ; خ، صفاییه ، کوچه ۲۸ (بیگدلی) ، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس : ۳۷۷۳۵۷۰۰ – ۰۲۵همراه : ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

Email:Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات : ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

 تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

 تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

 آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

 کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین۴۴۶۴۹۰۲

 کاشان: میدان امام خمینی، خ اباذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

 اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ – ۲۲۱۶۶۴۸

ص:۲

فهرست

ص:۴

ص:۵

ص:۶

فهرست راهنما

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خوانـدن جلـد دوم کتاب «تفسـیر باران» می باشـید، من تلاش کرده ام تا برای شـما به قلمی روان و شـیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتابِ زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خـدا را سـپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سـفره قرآن نشانـد تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت(علیهم السلام)آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدّامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۶۹ ۴۵ ۳۰۰۰

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱ حمد، بقره.

جلد ۲ آل عمران، نساء.

جلد ۳ مائده، انعام، اعراف.

جلد ۴ انفال، توبه، یونس، هود.

جلد ۵ یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.

جلد ۶ اِسراء، کهف، مریم، طه.

جلد ۷ انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.

جلد ۸ شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.

جلد ۹ لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.

جلد ۱۰یس، صافات، ص، زُمر، غافر.

جلد ۱۱فُصّلت، شوری، زُخرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمّد، فتح.

جلد ۱۲حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صفّ.

جلد ۱۳جمعه، منافقون، تغابُن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مُزمّل، مُدثّر، قیامت، انسان، مرسلات.

جلد ۱۴جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطفّفین، انشقاق، بروج، طارق، أعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بیّنه،زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مَسد، اخلاص، فلق، ناس.

سوره آل عِمران

اشاره

ص:۹

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۳ قرآن می باشد.

۲ - «آل عِمران» به معنای «خاندان عِمران» می باشد، در آیه ۳۳ و ۳۵ از «عِمران» یاد شده است.

عِمران، پدر مریم(علیها السلام) بود. در این سوره از مریم و عیسی(علیهما السلام)یاد شده است که این دو از «خاندان عمران» می باشند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: جنگ اُحد، فضیلت شهادت، دعوت انسان ها به صبر و پایداری...

ص:۱۰

آل عِمران : ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الم (۱) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ (۳) مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَام (۴)

در ابتدا سه حرف «الف»، «لام» و «میم» را ذکر می کنی، می خواهی بگویی که با حروف «الفبا» با من سخن می گویی. قرآن، معجزه ای است از همین حروف الفبا که من باید در آن فکر کنم.

به من یادآوری می کنی که خدایی جز تو نیست، این همان توحید و یکتاپرستی است، زنده و پاینده هستی.

تو قرآن را بر پیامبر نازل کردی، کتابی که کتب آسمانی قبلی را تأیید می کند، پیش از این، توراتِ امروزی را بر موسی(علیه السلام)و انجیل را بر عیسی(علیه السلام)نازل کردی که پیام همه این کتاب ها یک چیز است، بین آن ها اختلافی نیست.

نوح(علیه السلام)یکی از پیامبران بزرگ تو بود که برای هدایت مردم تلاش زیادی نمود، من در تورات در شرح حال نوح(علیه السلام)چنین می خوانم: «نوح کشاورزی می کرد و به درختان انگور رسیدگی می نمود،

ص:۱۱

او شراب خورد و مست شد و در حالت مستی در خیمه اش خوابید، پسران او پدر را در این حالت دیدند...».(۱)

این سیمای نوح(علیه السلام)در تورات امروزی است: کسی که شراب می خورد، مست می شود و برهنه می خوابد و پسرانش او را در حال برهنگی می بینند !!

وقت آن است که ببینم تو در قرآن درباره نوح(علیه السلام)چه می گویی، این سخن تو در قرآن است: «درود من بر نوح که بنده مؤمن من است»، «او بنده نیکوکار من است».(۲)

اگر توراتی که امروز من آن را می خوانم، همان کتابی است که تو بر موسی(علیه السلام)نازل کرده ای، پس چرا سخن تو در تورات با قرآن تفاوت دارد؟

چگونه می شود تو هم نوح(علیه السلام)را شرابخوار معرّفی کنی و از طرفی دیگر او بنده مؤمن و نیکوکار تو باشد؟ معلوم می شود توراتی که امروز در دسترس است، تحریف شده است !

عجیب است، در تورات شرح وفات موسی(علیه السلام)و چگونگی دفن او نیز بیان شده است، حتماً این مطالب بعد از وفات موسی(علیه السلام)به تورات اضافه شده است.

قرآن، تورات اصلی را تأیید می کند، نه تورات تحریف شده را !

* * *

درباره انجیل هم باید تحقیق کنم، «انجیل» به زبان یونانی به معنای «بشارت» است، در قرآن، همواره از یک انجیل سخن به میان آورده ای، اکنون در میان مسیحیان، انجیل های متعدّدی وجود دارد. وقتی آن انجیل ها را می خوانم، می بینم که در همه آن ها، جریان به دار آویخته شدن عیسی(علیه السلام)و حوادث بعد از آن بیان شده است !! معلوم می شود که این انجیل ها، بعد از عیسی(علیه السلام)نوشته شده اند و هیچ کدام، آن انجیلی نیستند که تو بر عیسی(علیه السلام)نازل کرده ای.

ص:۱۲

* * *

لوط(علیه السلام)یکی از پیامبران توست. داستان او را در انجیلِ تحریف شده، این گونه می خوانم:

وقتی قومِ لوط به عذاب گرفتار شدند، همه از بین رفتند. لوط همراه با دو دخترش برای مدّتی در غار زندگی می کردند.

روزی، دختر اوّل لوط به خواهرش چنین گفت: «همه مردها نابود شده اند، دیگر نسل بشر ادامه پیدا نمی کند، فقط پدر ما مانده است. بیا تا به پدر شراب بدهیم و وقتی او مست شد با او همخواب شویم تا نسلی از پدر خود داشته باشیم».

شب که فرا رسید، دختر اوّل لوط به پدر خود شراب داد، او صبر کرد تا پدر مست شد، در این هنگام، دختر اوّل نزد پدر رفت و با او همبستر شد و لوط به هوش نبود و چیزی متوجّه نشد.

فردا که فرا رسید، دختر اوّل به دختر دوم گفت: «من دیشب با پدر همبستر شدم، امشب هم به او شراب می دهم، تو هم امشب نزد او برو و با او همخواب شو تا نسلی از پدر به وجود آوریم».

شب که فرا رسید، آنان پدر را مست کردند و دختر دوم هم با پدر همخواب شد و لوط چیزی متوجّه نشد. این گونه بود که هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند».(۳)

این پایان سخنی بود که من در انجیلِ تحریف شده خواندم.

من در این سخن فکر می کنم، در اینجا ذکر شده است که همه مردان در عذاب نابود شده بودند و بشر از نسل لوط و دخترانش ادامه پیدا کرده است، یعنی نسل بشر از راه حرام زیاد شده است.

این چهره لوط(علیه السلام)در انجیل است، کسی که دخترانش به او شراب خوراندند و او مست شد و...

ص:۱۳

اکنون وقت آن است که به قرآن مراجعه کنم، در قرآن تو درباره لوط(علیه السلام)چنین سخن می گویی: «لوط در گروه کسانی است که من او را هدایت کردم، پس به روش آن ها اقتدا کن».(۴)

آیا کسی که مست می شود و... شایسته پیروی است؟ به راستی چرا دشمنان تو، چهره پیامبران تو را خراب کردند؟ هدف آنان چه بود؟ آنان می خواستند با دین تو بازی کنند.(۵)

قرآن کدام انجیل را تأیید می کند؟ انجیلی که در آن این نسبت های ناروا به پیامبران آمده است؟

قرآن، تورات و انجیلی را قبول دارد که تحریف نشده اند، نه تورات و انجیلی که در آن این نسبت های ناروا به پیامبران ذکر شده است !

* * *

قرآن کتابی است که حقّ را از باطل جدا می کند، وقتی ما سخنی را می شنویم و نمی دانیم این سخن درست است یا نه، باید به قرآن مراجعه کنیم، قرآن راهنمای همه ماست و با تدبّر در آن می توان راه درست را تشخیص داد.

آری، تو قرآن را برای نجات ما فرستادی تا ما به واسطه آن از سرگردانی رها شویم، کسانی که به قرآن کفر بورزند و از قبول آن سر باز زنند به عذاب گرفتار خواهند شد و تو خدایی توانا هستی و کافران را به کیفر کردارشان می رسانی.

* * *

آل عِمران : آیه ۶ – ۵

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۵) هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶)

تو از دل همه آگاه هستی، می دانی چه کسانی به قرآن تو ایمان آورده اند و چه

کسانی به قرآن کفر ورزیده اند. آری، همه آنچه در جهان هستی وجود دارد، در اختیار توست، تو پروردگار همه جهانیان هستی، تو از همه چیز و همه اتّفاقاتی که روی می دهد، باخبری. هیچ چیز از تو مخفی و پنهان نیست، تو به هر آنچه در آسمان ها و زمین است احاطه و علم داری.

قدرت تو حدّ و اندازه ای ندارد، تو انسان را در رحم مادر هرگونه که بخواهی صورت بندی می کنی، تو خدای یگانه ای و به انجام هر کاری توانایی و کارهای تو از روی حکمت است.

* * *

آل عِمران : آیه ۹ – ۷

هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَایَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُوالألْبَابِ (۷) رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸) رَبَّنَا إِنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ لِیَوْمٍ لَا رَیْبَ فِیهِ إِنَّ اللَّهَ لَا یُخْلِفُ الْمِیعَادَ (۹)

وقتی قرآن می خوانم به آیاتی می رسم که فهمیدن آن نیاز به فکر بیشتری دارد، به طور مثال در قرآن می خوانم: (یَدُ اللّهِ فوقَ أَیْدیهِم).

«دست خدا بالای همه دست هاست».

به راستی منظور از این سخن چیست؟ آیا خدا دست دارد؟ اگر خدا دست داشته باشد پس باید جسم باشد.

برای فهم این سخن، باید به آیات دیگر قرآن مراجعه کنم، در قرآن آمده است: (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ).(۶)

چیزی مانند خدا نیست.

این آیه، به من می فهماند که خدا جسم نیست و او هرگز مانند ما انسان ها دست ندارد.

من باید فکر کنم، پس منظور از «دست خدا» در آن آیه چیست؟

برای فهم این آیه باید نزد اهل بیت(علیهم السلام)بروم، آنان به من می گویند که منظور از دست خدا، قدرت است، آری، قدرت خدا فوقِ همه قدرت ها می باشد.

اکنون راه فهم قرآن را به من می آموزی، برایم می گویی که آیات قرآن به دو دسته تقسیم می شوند:

* اوّل:

آیات مُحکم; آیاتی که معنای روشن و واضح دارد و نیاز به توضیح اضافی ندارد که بیشتر آیات قرآن این گونه اند.

این آیه را بارها در نماز می خوانیم: (اَلْحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمینَ) ، ستایش از آنِ خدای جهانیان است. معنای این آیه روشن و واضح است.

* دوم:

آیات مُتشابه; آیاتی که می توان دو معنا را از آن برداشت کرد، مثل آیه (یَدُ اللّهِ فَوقَ أَیدیهِم) ، که کلمه «یَد» به معنای «دست» است، در این آیه می توان «دست خدا» را دو معنا کرد:

___ دست خدا (دستی مانند دست انسان ها)

___ قدرت خدا

این آیه، آیه مُتشابه است. برای فهم این آیه، باید به آیات مُحکم رجوع کرد، آیات محکم، مانند پایه و اساس قرآن می باشند. معنای آیاتِ دو پهلوی قرآن با مراجعه به آیات محکم روشن و واضح می شود. وقتی من بفهمم که نباید خدا را به چیزی مثال بزنم و نباید خدا را به انسان شبیه کنم، می فهمم که خدا مانند انسان نیست و او دست ندارد، اگر من «دست خدا» را به معنای «دست واقعی» بگیرم،

خدا را شبیه انسان نموده ام، خدا را جسم فرض کرده ام، اکنون می فهمم که این معنا اشتباه است.

کسانی که در اعتقادات قلبی آن ها انحرافی وجود دارد، برای ایجاد شبهه و تردید، به دنبال آیات متشابه می روند، آنان برای فهم این آیات، به آیات محکم مراجعه نمی کنند، هدف آنان از این کار، فتنه جویی و انحراف انسان ها می باشد.

به راستی چرا در قرآن آیات متشابه وجود دارد؟

واژه ها برای جهان مادی و نیازمندی های آن به وجود آمده اند و این واژه ها گویای مفاهیم خارج از این جهان نیست.

وقتی ما می خواهیم بگوییم: خدا همه سخنان را می شنود، به راستی از چه واژه ای استفاده کنیم؟ می گوییم: خدا شنواست.

ما انسان ها با گوش می شنویم، آیا خدا هم با گوش می شنود؟

هرگز !

خدا جسم نیست. خدا شنواست یعنی او به همه صداها علم و آگاهی دارد.

مثال دیگر بزنم: خدا همه چیز را می بیند، همه رفتار و کردار ما را می بیند، آیا معنای آن این است که خدا چشم دارد؟ آیا خدا با چشم خود ما را می بیند؟

خدا بیناست. خدا می بیند، معنای واقعی این جمله چیست؟

منظور از بینایی خدا این است که او به همه رفتار و کردار ما علم دارد، خدا هرگز چشم ندارد، خدا جسم نیست.

معلوم شد که همین دو واژه «شنوا» و «بینا» متشابه هستند، زیرا این دو واژه برای شنوایی و بینایی ما ایجاد شده اند، ما همین دو واژه را درباره خدا به کار می بریم، چاره ای نداریم. پس می گوییم خدا شنوا و بیناست، البتّه نه اینکه چشم و گوش داشته باشد.

حال ممکن است کسی که علم کمتری دارد، بگوید خدا گوش و چشم دارد، در

آن صورت، اشکال در فهم خود این فرد است، نه در سخن ما !

آری، واژه ها، ظرفیّت بیان بعضی حقایق را ندارد، برای همین وقتی درباره خدا سخن به میان می آید، باید دقّت کنیم که منظور اصلی چیست.

در قرآن آیات متشابه آمده است و در همین قرآن روش فهم این آیات ذکر شده است. فهم قرآن، قانون و روش دارد، کسی که می خواهد قرآن را بخواند، باید از این قانون و روش پیروی کند. وقتی در قرآن، روش فهمیدن آیات بیان شده باشد، دیگر مشکلی برای جویندگان حقیقت، پیش نمی آید.

* * *

تو اهل بیت(علیهم السلام)را چراغ هدایت برای ما قرار داده ای، آنان قرآن را برای ما تفسیر کرده اند و معنای آیات متشابه را برای ما بیان نموده اند، تو به آنان علم و دانایی داده ای و ما باید به سخنان آنان مراجعه کنیم.

کسانی که پیرو اهل بیت(علیهم السلام)هستند با شنیدن آیات قرآن، هرگز دچار سردرگمی نمی شوند زیرا می دانند که همه آیات قرآن از طرف خداست، زیرا آنان به آسانی، می فهمند کدام آیه، متشابه است و برای فهم آن به آیات محکم مراجعه می کنند.

اکنون از ما می خواهی تا این گونه دعا کنیم و تو را بخوانیم: «خدایا ! ما را به بلایی گرفتار مکن که باعث شود دست از ایمان خود برداریم، خدایا ! رحمتی را بر ما نازل کن تا در ایمان خود ثابت قدم بمانیم که تو بسیار بخشنده ای، خدایا ! تو در روز قیامت همه مردم را زنده خواهی کرد و آنان را در صحرای محشر جمع خواهی کرد، ما به وعده های تو در آن روز، ایمان داریم و به راستی که تو هرگز وعده خود را از یاد نمی بری».

* * *

آل عِمران : آیه ۱۱ – ۱۰

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (١٠) كَدَأْبِ آلِ

ص:۱۸

فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (١١)

وقتی من در این دنیا به زندگی کافران نگاه می کنم، می بینم که آنان مال و ثروت فراوانی در اختیار دارند، گاهی می شود که ثروت آن ها به چشم من بزرگ جلوه می کند و با خود می گویم: چطور می شود با اینکه تو را قبول ندارند، امّا به آنان ثروت زیادی داده ای !

اکنون تو مرا به یاد روز قیامت می اندازی و می گویی که در روز قیامت این ثروت ها هرگز به کار آن ها نخواهد آمد، آنانی که در زندگی دنیا، تو و روز قیامت را انکار کردند، در روز قیامت به عذاب سختی گرفتار خواهند شد.

آری، روزی می آید که ثروت و دارایی آن ها، به کارشان نمی آید و نمی تواند آن ها را از آتش جهنّم نجاتشان بدهد، نه ثروت های آنان و نه فرزندان آنان !

آن روز آتش دوزخ از درون خود آنان زبانه می کشد، وجود خودشان است که آن ها را آتش می زند.

آری، من باید بدانم که فقط باید به تو دل ببندم. ثروت و فرزند و... نمی تواند مایه نجات من در روز رستاخیز شود، مبادا من با تکیه بر ثروت خود، بر گناه و نافرمانی جرأت کنم.

مرا به یاد فرعونیان می اندازی و از من می خواهی تا از سرنوشت آنان عبرت بگیرم و نافرمانی تو را نکنم. فرعونیان سخن پیامبر تو را دروغ شمردند و او را انکار کردند و به گناه آلوده شدند، تو نیز آنان را به سختی کیفر دادی.

آری، آنچه باعث هلاکت آنان شد گناهان و نافرمانی و کفر آنان بود، کسانی که نشانه ها و آیات تو را باور نمی کنند و آن ها را دروغ می شمارند، باعث گمراهی خود و دیگران هستند و به دلیل گناهانشان، مجازات خواهند شد.

* * *

ص:۱۹

آل عِمران : آیه ۱۲

قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَی جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۲)

باید بدانم که کافران، هرقدر در دنیا به طغیانگری ادامه دهند، هرگز پیروز نخواهند شد و به زودی شکست می خورند و به سوی جهنّم برده خواهند شد و تازه آن زمان خواهند فهمید که چه بد جایگاهی را برای خود برگزیدند.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۳

قَدْ کَانَ لَکُمْ آیَهٌ فِی فِئَتَیْنِ الْتَقَتَا فِئَهٌ تُقَاتِلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَأُخْرَی کَافِرَهٌ یَرَوْنَهُمْ مِثْلَیْهِمْ رَأْیَ الْعَیْنِ وَاللَّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشَاءُ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَعِبْرَهً لِأُولِی الْأَبْصَارِ (۱۳)

تو همواره مؤمنان را یاری می کنی، این سنّت و قانون است، هر مؤمنی که در راه تو تلاش کند، او را پیروز می گردانی.

در سال دوم هجری، جنگ «بَدر» واقع شد. تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر و تعداد کافران بیش از هزار نفر بود. کافران نگاهی به لشکر مسلمانان انداختند، آنان به پیروزی خود یقین داشتند زیرا تعداد آن ها سه برابر مسلمانان بود.

وقتی جنگ آغاز شد، امداد غیبیِ تو فرا رسید، تو در چشمان کافران تصرّف کردی، آنان نگاه کردند، مسلمانان را دو برابر دیدند، خیال کردند نیروی کمکی به یاری مسلمانان آمده است، کافران وحشت زده شدند و روحیّه خود را از دست دادند و مسلمانان توانستند در این جنگ پیروز شوند.

بعضی وقتی حوادث تاریخی را می خوانند، فقط به ظاهر این حوادث توجّه می کنند، سیصد و سیزده نفر در مقابل هزار نفر پیروز شدند ! آنان از امداد و یاری تو غافل می شوند، امّا گروه دیگر با بصیرت به حوادث نگاه می کنند، از آن درس عبرت می گیرند و نشانه های تو را در آن می بینند.

از من می خواهی تـا هرگز امـداد و یاری تو را فراموش نکنم، در زنـدگی خود برای حقّ و حقیقت تلاش کنم، اگر امکانات و وسایـل کمی در اختیـار داشـته بـاشم، هرگز ناامیـد نشوم، من بایـد بـدانم که اگر در راه تو قـدم بردارم، به زودی یـاری تو فرا خواهد رسید و پیروزی از آن من خواهد بود.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۴

زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَـاءِ وَالْبَنِینَ وَالْقَنَاطِیرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الـذَّهَبِ وَالْفِضَّهِ وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِکَ مَتَاعُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (۱۴)

وقتی می خواهم در راه تو قدم بردارم، باید بدانم که چه چیزی مانع راه من است، از موانع بزرگ برایم سخن می گویی. عشق به زن، فرزند و مالِ دنیا.

آری، اگر قلب من پر از عشـق به زن و فرزنـد و مـال دنیـا شـود، دیگر تـو را فراموش می کنم، این چیزهـا بُت می شود و مـایه سقوط من !

می دانم علاقه طبیعی به این امور چیز بدی نیست، هر انسانی به همسر و فرزند خود علاقه دارد، آنچه خطرناک است این است که من با دلبستگی زیاد به آن ها از هدف اصلی خود غافل شوم، این یک زندگی پست است !

اگر پول یـا خـانه و ماشـین، بُتِ من شـد، دیگر ارزش من همـان قـدر می شود. اگر من دیوانهوار به دنبال دنیا باشم، عاشق دنیا شـده ام، معشوق من دنیـاست. افسوس که معشوق من پایان دارد، آن روزی که مرگ به سـراغم آیـد، آن روز من هم به پایان می رسم ! خوشا به حال کسی که معشوقی دارد بی پایان ! چنین کسی هرگز تمام نمی شود.

افسـوس که من اسـیر چیزی شـده ام که به زودی بی ارزش می شود ! اگر آخرت را فراموش کنم و فقـط به دنیـا فکر کنم حقّ دارم باور کنم که هر کس ثروت بیشتری

دارد برنده تر است.

ای کاش آرزوی من، بزرگتر و بهتر از خودم باشد، وقتی دنیا را آرزو می کنم، ضرر می کنم زیرا من از همه دنیا بهتر هستم !

وقتی اسیر دنیا می شوم بر خودم ظلم کرده ام. خودم را باخته ام و خسران کرده ام.

می خواهی در اینجا برایم بگویی که از عشق به دنیا دوری کنم، تو فریاد بی ارزشی دنیا را سر داده ای تا من راز عظمت خود را بفهمم !

خسارت من از ارزان فروختن خودم مایه می گیرد، من خود را اسیر زندان دنیا کرده ام و در این زندان به دنبال آرامش می گردم.

اکنون اگر به همه ثروت ها و شهرت ها و قدرت ها هم برسم، خودم را ارزان فروخته ام، زیرا می توانستم با سرمایه عمرم، سعادت همیشگی را برای خود بخرم.

افسوس که سرمایه خود را صرف چیزی کردم که به زودی پایان می پذیرد و من می مانم و دو دست خالی که در کفن گذاشته اند و سرازیر قبرم نموده اند. چه شد که سرمایه عمر را دادم و طلا و آجر و سنگ خریدم؟

بر سرم فریاد می زنی که اگر زن، فرزند و مال دنیا، بُتِ من بشوند، ضرر کرده ام زیرا به یک زندگی پست دل خوش کرده ام ! زندگی که در آن فقط عشق به دنیا باشد، یک زندگی پست و حقیر است، امّا من کی این را خواهم فهمید، روزی که مرگ به سراغم آید، آن روز من باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و از این دنیا بروم، آن وقت می فهمم که حقیقت دنیا، چیزی جز بازی نبوده است و فقط زندگی آخرت است که زندگی واقعی است، زندگی آخرت، هرگز تمام شدنی نیست ! ابدی است.

باید بدانم که دنیا و آنچه در دنیاست را برای آن آفریده ای که من بتوانم با استفاده از آن در مسیر کمال گام بردارم.

ص:۲۲

دنیا نباید بُت شود و مانع راه من شود، باید بدانم که رسیدن به رضایت تو، هدف این زندگی است، من برای جمع کردن مال دنیا به این دنیا نیامده ام، من برای عشق ورزیدن به دنیا آفریده نشده ام، من آمده ام تا رضایت تو را کسب کنم و به سوی بهشت جاودان تو بروم، خوشا به حال کسی که رضایت تو را کسب کند، به راستی سرانجامِ او زیبا خواهد بود، روزی که مرگ او فرا برسد، روز شادی او فرا می رسد، سفر زیبای او به سوی تو آغاز می شود.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۵

قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۱۵)

تو می دانی وقتی نگاه من به دنیا و جلوه های فریبنده آن می افتد، دلم مجذوب آن می شود، وقتی می بینم کسی، مال و ثروت زیادی جمع کرده است، به حال او حسرت می خورم.

اکنون تو مرا به یاد زندگی آخرت می اندازی و می گویی: آیا می خواهی چیزی را به تو نشان دهم که از همه این دنیا بهتر است؟

آری، هر کس تقوا پیشه کند و از گناهان دوری کند، در بهشت مهمان می شود، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرها جاری است، همسرانی پاک و پاکیزه در انتظار اوست. اهل بهشت برای همیشه از نعمت های آن بهره مند خواهند شد.

آری، نعمت های دنیا به زودی از بین می روند، به زودی هیچ اثری از این ثروت ها و پول ها نخواهد بود، امّا نعمت بهشت، جاودان است و هرگز پایانی ندارد.

آیا کسی می تواند از بهشتِ تو سخن بگوید و آن را توصیف کند؟ هرگز. شنیدن

کی بود، مانند دیدن !

تو بهشت را محل زندگی واقعی بندگان خوب قرار داده ای و آنان در آنجاست که معنای زندگی را می فهمند.

تمام نعمت های بهشت یک طرف و رضایت تو، طرف دیگر !

هیچ نعمتی بالاتر از این نیست که تو از بنده ای راضی و خشنود باشی !

کاش من معنای این سخن را می دانستم، تو خودت می گویی که خشنودی تو از همه نعمت های بهشتی بالاتر است !

* * *

آل عِمران : آیه ۱۷ – ۱۶

الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آَمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۶) الصَّابِرِینَ وَالصَّادِقِینَ وَالْقَانِتِینَ وَالْمُنْفِقِینَ وَالْمُسْتَغْفِرِینَ بِالْاَسْحَارِ (۱۷)

اگر من بخواهم سعادتمند شوم و جایگاه من در روز قیامت، بهشت جاودان تو باشد، باید در این دنیا چگونه زندگی کنم؟

اکنون تو ۶ دستور برایم بیان می کنی:

* دستور اوّل:

باید به تو ایمان داشته باشم، از تو بخواهم که گناهانم را ببخشی و از عذاب جهنّم نجاتم بدهی، آری، اگر یاری تو نباشد، من فریب دنیا را می خورم و برای رسیدن به لذّت های این دنیا، به گناه آلوده می شوم، تو باید مرا نجات بدهی، این دنیا مرا شیفته خود می کند، لطف تو باید از راه برسد و دل مرا به سوی خودت متوجّه کند.

آری، من باید همواره با تو نیایش کنم، بخشش تو را طلب کنم که تو خدای مهربان و بخشنده ای هستی.

ص:۲۴

* دستور دوم:

اگر بخواهم اهل بهشت باشم، باید در مقابل سختی های این دنیا صبر کنم، اینکه من می توانم گناه کنم امّا از گناهان اجتناب کنم، نیاز به استقامت و صبر دارد، باید در مسیر اطاعت از تو و در برابر گناهان، استقامت به خرج بدهم.

* دستور سوم:

در زندگی باید از دروغ دوری کنم و همواره راستگو باشم، از دورویی و تقلّب و خیانت پرهیز کنم.

* دستور چهارم:

در راه بندگی تو، خاضع و فروتن باشم و همواره سعی کنم در مسیر اطاعت تو باشم. اگر تو مرا به کاری فرمان دادی، با کمال رغبت آن را انجام دهم و هرگز در مقابل دستور و فرمان تو، تکبر نداشته باشم.

* دستور پنجم:

به فکر دیگران باشم، به فقیران و نیازمندان کمک کنم، تو نعمت های زیادی به من داده ای، باید تا آنجا که می توانم دیگران را از این نعمت ها بهره مند سازم. اگر به من علم و دانشی داده ای، باید آن را در اختیار دیگران قرار دهم، اگر به من دارایی و ثروت دادی، جهت رفع مشکلات دیگران اقدام کنم.

* دستور ششم:

هنگام سحرگاهان که آرامش همه جا را فرا می گیرد، در آن لحظات که مردم در خواب هستند، تو دوست داری من از خواب برخیزم و با تو سخن بگویم، از تو بخواهم که بخشش خود را بر من ارزانی داری.

خوشا به حال کسانی که سحرگاهان برمی خیزند و نماز شب می خوانند و در رکعت آخر نماز خود، دست به قنوت برمی دارند و هفتاد بار «استغفر الله» می گویند. اینان کسانی هستند که تو آنان را دوست داری و رحمت و مهربانی

خود را بر آنان نازل می کنی.

به هنگام سحر، صفای معنوی به اوج خود می رسد و من به علّت این آرامش و سکوت، بعد از استراحت شبانه می شکفم و آمادگی بیشتری برای توجّه به تو و مناجات با تو دارم، آری، مناجات سحرگاهی، لذّتی دارد که فقط اهل آن از آن باخبرند. باید تلاش کنم این شش دستور را عملی کنم، این گونه می توانم امید داشته باشم که بهشت جایگاه من شود.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۸

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸)

تو که همواره نگهبان عدل و داد هستی، گواهی می دهی که خدایی جز تو نیست، تو جهان را آفریدی و در آن نظم و عدالت برقرار نمودی، تو این گونه یگانگی خود را به ما نشان دادی، فرشتگان و دانشمندان هم به یگانگی و یکتایی تو شهادت می دهند.

آری، تو عدالت را در سراسر جهان برقرار نمودی و این نشانه ای است که فقط تو شایسته عبادت می باشی، تو توانا هستی و همه کارهایت از روی حکمت است.

فرشتگان به یگانگی تو ایمان دارند و همواره تو را ستایش می کنند و از انسان ها، کسانی هستند که از روی علم و آگاهی و از عمق وجود خود به یگانگی تو ایمان دارند، آری، علم و دانشی ارزشمند است که انسان را به تو برساند.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۹

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ

اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹)

تنها دین کامل در نزد تو، فقط اسلام است و حقیقت دین همان تسلیم بودن در مقابل فرمان های توست، یهودیان و مسیحیان با اینکه به حقانیّت اسلام یقین داشتند از پذیرفتن آن سر باز زدند، در کتب آسمانی آنان، بشارت رسالت محمّد(صلی الله علیه وآله)بیان شده بود، آنان نشانه های پیامبری او را می دانستند، امّا از روی حسادت و روحیّه تجاوزگری از قبول حقّ و حقیقت خودداری کردند و میان مردم اختلاف انداختند و در مقابل دین خدا کافر شدند.

آنان که حقّ را شناختند و آن را انکار کردند، به زودی به عذاب سختی گرفتار خواهند شد.

آری، ریشه اختلافات بیشتر به عناد و دشمنی برمی گردد تا به جهل و نادانی ! مسیحیان و یهودیانی که زمان پیامبر زندگی می کردند، حقّ را شناختند و دانستند که محمّد(صلی الله علیه وآله)آخرین فرستاده توست، امّا به علّت حفظ منافع خود، از قبول اسلام سر باز زدند.

این درس بزرگی برای همه ماست، هرگز نباید برای منافع خود با حقیقت دشمنی کنیم که هر کس حقّ و حقیقت را انکار کند، به عذاب سختی گرفتار خواهد شد.

در روز قیامت که مردم را برای حسابرسی برانگیزی، به سرعت به حساب آنان رسیدگی خواهی کرد و آن زمان است که اهل بهشت از اهل جهنّم جدا خواهند شد.

* * *

آل عِمران : آیه ۲۰

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ

اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْکَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۲۰)

اکنون از پیامبر می خواهی تا با یهودیان، مسیحیان و مشرکان این گونه سخن بگوید: «من و پیروانم، تسلیم امر خدا هستیم و دین اسلام را پذیرفته ایم، شما هم اگر می خواهید سعادتمند شوید، در برابر فرمان خدا تسلیم شوید که هدایت و رستگاری شما در این است».

آری، یهودیان و مسیحیان در تورات و انجیل، نشانه های آمدن محمّد(صلی الله علیه وآله)را خوانده بودند و حقّ برای آنان واضح و روشن بود، مشرکان هم معجزه های محمّد(صلی الله علیه وآله)را به چشم دیده بودند، اگر آنان خواستار سعادت ابدی بودند، باید حق را می پذیرفتند و تسلیم می شدند.

نکته جالب این است که مسیحیان و یهودیان خود را طرفدار حقّ می دانستند، اگر آنان راست می گفتند باید اسلام را می پذیرفتند، زیرا می دانستند اسلام حقّ است، امّا عدّه زیادی از آنان به سبب حفظ منافع خود، حق را زیر پا گذاشتند و از قبول اسلام سر باز زدند، اکنون تو از پیامبر می خواهی تا آنان را به حال خود رها کند.

تو خدای یگانه هستی و هیچ چیز از تو پنهان نمی باشد، تو از دل همه بندگان خود باخبری.

* * *

آل عِمران : آیه ۲۲ – ۲۱

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَاب أَلِيم (۲۱) أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالاْخِرَهِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۲)

اکنون تو می خواهی برای من از «حَبط» سخن بگویی، «حبط» به معنای «نابودی

اعمـال نیک انسان» است. بایـد حواسم جمع باشـد، مبادا به کارهای نیک خود دلخوش شوم، بعضـی از گناهان آنقـدر قـدرت دارد که می توانـد همه اعمـال خوب مرا نابود کنـد، من بایـد مواظب باشم، مبادا کاری کنم که همه کارهای خوب من از بین برود.

«حبط» واژه ای عربی است، در زمان های قـدیم، شتر نقش بزرگی در زندگی مردم عرب داشت، گاهی اوقات، شتر، بیمار می شـد و همه اعضای درونی او عفونت می کرد، امّا ظاهر شتر هیـچ علامت و نشانی نـداشت، این بیماری بعد از مدّتی شتر را می کشت، عرب ها به این بیماری، «حبط» می گفتند، همان بیماری که از درون، شتر را از پا در می آورد.

برخی گناهان هسـتند که با اعمال نیک من چنین می کننـد، این گناهان آرام آرام همه کارهای نیک را از بین می برنـد و روز قیامت که فرا رسد، در پرونده ام، هیچ عمل خوبی باقی نمانده است.

یکی از آن گناهـان، «کفر» است، اگر من سالیـان سال، نماز بخوانم، عبادت کنم و به مردم کمک کنم، وقتی به تو که خـدای من هستی، کفر بورزم، همین کفر باعث نابودی همه کارهای من می شود.

کسی که پیامبر تو را به قتل می رساند و یا عدالت خواهان را می کُشد، باید بداند همه اعمالِ خوب او، نابود خواهد شد.

در طـول تاریـخ افرادی بـوده انـد که به حکـومت رسـیده انـد، امّـا عـدالت را برقرار نکرده انـد و برای این که چنـد روز بیشـتر حکومت کننـد، ظلم های زیادی کرده انـد، آنان به خیال خود، کارهای خوب زیادی هم انجام دادنـد، امّا فراموش کردنـد که اعمال خوبشان، نابود خواهد شد، وقتی آنان خون کسانی که دم از عدالت می زنند را ریختند، دچار «حبط اعمال» شدند.

در روز قیامت عذابی دردناک برای آنان فراهم کرده ای، آتش جهنّم در انتظار

آنان است، آن روز هیچ کس آنان را شفاعت و یاری نخواهد کرد، کفر و کشتن پیامبران و ریختن خون عدالت خواهان، سه گناهی است که هرگز بخشیده نخواهد شد. آری، هیچ گناهی مانند کفر و کشتن پیامبران و عدالت خواهان نیست.(۷)

در این آیه، نام عدالت خواهان و پیامبران را در کنار هم ذکر می کنی، این نشان می دهد که مقام کسی که با ظلم و ستم مبارزه می کند و در جستجوی عدالت در جامعه است، مانند مقام پیامبران، بالاست و برای همین است که تو قاتلان عدالت خواهان را هرگز نمی بخشی و برای آنان آتش جهنّم را آماده کرده ای.

قرآن تو، زنده است، برای همه زمان ها و مکان هاست، نباید تصوّر کنم که امروز دیگر پیامبری نیست تا کسی بخواهد او را به قتل برساند، حضرت زکریا(علیه السلام)یکی از پیامبران تو بود که به دست ستمکاران زمان خود به شهادت رسید، درست است که ما در آن روزگار نبوده ایم، اگر از اینکه زکریا(علیه السلام)مظلومانه شهید شد، راضی باشیم و این کار را بپسندیم، مانند کسی هستیم که خون او را ریخته است !

سال های زیادی از روز عاشورا و شهادت حسین(علیه السلام)گذشته است، امروز مسلمانانی هستند که عاشورا را جشن می گیرند و از کشته شدن حسین(علیه السلام)شادمانی می کنند، آنان همانند کسانی هستند که خون حسین (علیه السلام) را ریختند، آتش جهنّم در انتظار آن هاست، شاید آنان نماز هم بخوانند و عبادات زیادی انجام دهند، امّا چون راضی به این اقدام یزید و ادامه دهنده راه او هستند، همه کارهای خوب آنان از بین خواهد رفت.

* * *

آل عِمران : آیه ۲۵ - ۲۳

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَات

وَغَرَّهُمْ فِی دِینِهِمْ مَا کَانُوا یَفْتَرُونَ (۲۴) فَکَیْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِیَوْم لَارَیْبَ فِیهِ وَوُفِّیَتْ کُلَّ نَفْس مَا کَسَبَتْوَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ (۲۵)

تو می خواهی به من هشدار بدهی، می خواهی مرا به هوش آوری که مبادا فریب دانشمندان گمراه را بخورم، برای من از دانشمندی یهودی سخن می گویی، نامش «ابن صوریا» بود، چقدر خوب است که من ماجرای او را بدانم: در زمان پیامبر، گروهی از یهودیان در مدینه زندگی می کردند. آنان پیمان نامه ای با پیامبر نوشته بودند و زیر نظر حکومت اسلامی زندگی می کردند. یکی از یهودیان (که دارایِ همسر بود) با زنی شوهردار زنا کرد، این ماجرا فاش شد، بستگان آن مرد شنیده بودند که طبق حکم تورات (کتاب آسمانی یهودیان) آن مرد باید کشته شود.

آنان می خواستند از این حکم فرار کنند، برای همین نزد پیامبر اسلام آمدند تا شاید او برای آن مرد حکم دیگری بیان کند. پیامبر حکم اسلام را برای آنان بیان کرد، وقتی مردی که همسر دارد با زنی شوهردار زنا کند، سزای او مرگ است.

یهودیان از قبول این حکم سر باز زدند، قرار شد ابن صوریا که یکی از علمای بزرگ یهود بود را به مدینه دعوت کنند تا برای آنان حکم تورات را بیان کند. ابن صوریا در منطقه «فدک» زندگی می کرد که تا مدینه حدود دویست کیلومتر فاصله داشت. کسی نمی داند قبل از رسیدن ابن صوریا به مدینه چه مقدار سکّه طلا به ابن صوریا داده شد تا او کاری کند که مرد زناکار کشته نشود و حکم خدا اجرا نشود.

وقتی ابن صوریا به مدینه آمد، یهودیان دور او جمع شدند و قرار شد او تورات را برای آنان بخواند و حکم خدا را در این موضوع بیان کند، او تورات را باز کرد و شروع به خواندن آن کرد و وقتی به آن قسمت از تورات که حکم مرگ را برای زناکاران بیان کرده بود رسید، دست خود را روی آن قسمت گذاشت و از خواندن آن قسمت خودداری کرد، در واقع او از بیان حقیقت خودداری کرد.

ص:۳۱

در این هنگام، عبدالله بن سلام از جا بلند شد، او به تورات آشنایی کامل داشت و به تازگی مسلمان شده بود، او خیانت ابن صوریا را برای همه، آشکار ساخت. آن روز همه فهمیدند که ابن صوریا حقیقت را پنهان کرد و حکم خدا را تغییر داد.(۸)

این ماجرایی بود که در مدینه، سالیان دور اتّفاق افتاد و تو برای هشیاری من به آن اشاره می کنی.

درسی که من از این ماجرا می گیرم، همیشگی است، تمام خوبی ها و زیبایی ها در علم و دانش و کسب معرفت است، من برای این که از علم و معرفت بهره ببرم، باید نزد دانشمندان بروم و از علم آنان بهره مند شوم، این دستور توست، اگر دانشمندی عاشق دنیا و ریاست دنیا شد، بزرگترین خطر برای جامعه است، او برای رسیدن به ریاست و ثروت بیشتر ممکن است حقیقت را پنهان کند.

در اینجا سؤالی در ذهنم نقش می بندد، به راستی چگونه شد که ابن صوریا حقیقت را پنهان کرد و چنین کاری کرد؟ چطور جرأت کرد حقیقت را پنهان کند؟ او که به خوبی می دانست سزای این کار، چیزی جز عذاب نیست، پس چگونه شد که دست به چنین کاری زد؟

برایم می گویی: ابن صوریا باور کرده بود که مدّت کوتاهی در آتش جهنّم خواهد بود و بعد از آن او را خواهی بخشید، آری، یهودیان چنین باوری داشتند که عذاب روز قیامت برای آنان بسیار کوتاه است. در واقع، ابن صوریا این گونه خود را فریب داده بود، امّا تو به این گونه افراد هشدار می دهی که در روز قیامت، نتیجه کار خود را خواهند دید، کسانی که حقیقت را مخفی کردند و مانع هدایت بندگان شدند، در آن روز به عذاب سختی گرفتار خواهند شد، آن عذاب سخت، نتیجه همان کاری است که آنان در دنیا انجام داده اند و هرگز به کسی ستم نخواهد شد.

این درس بزرگی است، دانشمندی که با وجود علم به موضوعی خطا می کند با انسان جاهلی که گناه می کند، تفاوت زیادی دارد، انسان جاهل به علّت جهل

ص:۳۲

ممکن است خطایی انجام دهد، امّا کسی که تو به او بهره ای از علم و دانش داده ای، می داند کارش خطاست، او می داند این کار عذاب روز قیامت را در پی دارد، امّا چه کند که فریفته دنیا و دلبستگی های آن شده است. اینجاست که او با خود می گوید من این گناه را انجام می دهم و می دانم خطاست، ولی فعلاً به امکانات مادّی بیشتری می رسم، روز قیامت هم که همیشه در آتش جهنّم نخواهم بود، مدّت کوتاهی در عذاب خواهم بود، امّا سرانجام رحمت خدا شامل من خواهد شد و از آتش رهایی پیدا خواهم کرد.

آری، این گونه است که وقتی کسی فریفته دنیا شد، فهم او از دین می تواند باعث فریبش شود و این بسیار خطرناک است. این داستان عالم یهودی را برایم بیان می کنی تا همه دانشمندان به هوش باشند، اگر کسی از علم و دانش بهره ای برد باید مواظب باشد و هرگز به دنبال فریب مردم نباشد، باید حقیقت را برای همه بیان کند، باید دقّت کند که به دین خود فریفته نشود، مبادا به خیال عفو و بخشش تو، آگاهانه حقایق را پنهان کند و مایه گمراهی بندگان شود.

و چقدر سخن تو با واقعیّت انسان هماهنگ است ! وقتی من این سخن تو را خواندم، توانستم تاریخ را بهتر بفهمم. این درس بزرگی است که تو می خواهی به ما بدهی، انسان موجود عجیبی است، می تواند دین را هم به بازی بگیرد، او می تواند به نام دین، خود و دیگران را فریب دهد، دین تو که مایه سعادت و رستگاری انسان است، امّا عالم دینی می تواند برای رسیدن به دنیا، دین را به گونه ای معنا و تفسیر کند که هم باعث گمراهی خود و هم دیگران شود.

اینجاست که به یاد «عمربن سعد» می افتم، وقتی فرماندار کوفه به او پیشنهاد داد تا به جنگ امام حسین(علیه السلام)برود، او یک روز مهلت خواست تا فکر کند و تصمیم بگیرد.(۹)

عمربن سعد به خوبی می دانست جنگ با امام حسین(علیه السلام)چیزی جز آتش جهنّم

برای او نخواهد داشت، امّا عشق به ریاست دنیا او را وسوسه کرد، او شیفته حکومت ری شده بود. با خود چنین گفت: «نمی دانم آیا حکومت ری را رها کنم یا به جنگ با حسین بروم؟ می دانم در جنگ با حسین آتش جهنّم در انتظار من است، امّا چه کنم که حکومت ری تمام عشق من است».(۱۰)

سرانجام به این نتیجه رسید که می تواند بعداً توبه کند و خدا توبه کنندگان را دوست دارد. این سخن او در تاریخ ثبت شده است: «من دو سال دیگر توبه می کنم و خداوند مهربان و بخشنده است...».(۱۱)

او تصمیم خود را گرفت، همان راهی که علمای یهود به آن مبتلا شدند، فریفته دین شدن، بلای بزرگی است. این بلا دامن گیر علمایی می شود که به اسم دین می خواهند مردم را فریب بدهند !

آری، عمربن سعد انسانی عادی نبود، در کوفه، به دانشمندی وارسته مشهور بود. او بود که مردم را به جنگ با امام حسین(علیه السلام)تشویق کرد: راه بهشت از کربلا می گذرد ! مردم بشتابید ! اگر می خواهید خدا را از خود راضی کنید. اگر می خواهید از اسلام دفاع کنید برخیزید و با حسین بجنگید. حسین از دین منحرف شده است. او می خواهد در جامعه اسلامی، آشوب به پا کند.(۱۲)

متأسّفانه افراد زیادی با شنیدن این سخنان فریب خوردند، زیرا عمربن سعد را به عنوان دین شناسی وارسته می شناختند، برای همین است که گناه دانشمندان گمراه هرگز بخشیده نمی شود، آنان حقیقت را شناختند ولی فریفته دنیا شدند و با علم و آگاهی، مرتکب جنایات زیادی شدند. کاش کسانی که سخنان عمربن سعد را باور کردند، قرآن را خوب فهمیده بودند، آن ها، بارها قرآن را خوانده بودند، امّا هرگز در پی فهم آن نبودند، اگر پیام های قرآن را می فهمیدند، هرگز فریب عمربن سعد را نمی خوردند، آن ها ماجرای «ابن صوریا» را شنیده بودند، امّا دقّت نکردند که در زمان آن ها چه کسی نقش «ابن صوریا» را بازی می کند و حقیقت را مخفی می کند.

ص:۳۴

عمربن سعد می دانست یزید شایستگی مقام خلافت جامعه اسلامی را ندارد، امّا برای رسیدن به حکومت ری، از خلافت یزید دفاع کرد و امام حسین(علیه السلام)را آشوبگر معرّفی کرد.

* * *

آل عِمران : آیه ۲۷ – ۲۶

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۲۶) تُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَتُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّوَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَاب (۲۷)

بارخدایا ! تو فرمانروای همه جهان هستی، هر کس را که بخواهی، فرمانروایی می بخشی و از هر کس که بخواهی، فرمانروایی را باز می ستانی، هر کس را بخواهی عزّت و بزرگی می بخشی و هر کس را که بخواهی خوار می کنی.

به راستی حکومت و فرمانروایی واقعی چیست؟ اینکه یزید چند سال حکومت کرد و بعداً با مرگ، دستش از این دنیا خالی شد، حکومت واقعی بود؟ حکومت او، حکومت با عزّت نبود.

یزید چیزی جز نفرت در دل ها نکاشت، لعن و نفرین همیشگی را برای خود خرید، در مقابل، امام حسین(علیه السلام)چه کرد، درست است که او به ظاهر، در کربلا پیروز نشد، امّا او بر تمامی دل های آزاده حکومت و فرمانروایی می کند، نام و یاد او همواره زنده است، تو به او بزرگی و عزّتی داده ای که روز به روز بیشتر می شود و رهروان راه او زیاد و زیادتر می شوند. عزّت و فرمانروایی واقعی را در راه حسین(علیه السلام)باید یافت، عزّتی که پایانی ندارد.

به راستی آیا کسی یزید را با احترام یاد می کند؟ قبر او مخروبه ای بیش نیست، تاریخ هرگز ظلم و ستم های او را فراموش نمی کند، امّا در کربلا چه خبر است؟

قبر امام حسین(علیه السلام)مانند خورشیدی در تاریخ بشر می درخشد، راه آزادگی و شرافت را نورافشانی می کند، این حسین(علیه السلام)است که بر دل های انسان ها حکومت می کند، این عزّتی است که تو به دوستان خود می دهی، عزّتی که تمام شدنی نیست، من هم باید به دنبال این باشم که عزّت واقعی را از آن خود کنم، یاران حسین(علیه السلام)از دنیا گذشتند و سعادت ابدی را برای خود خریدند، روز قیامت که فرا رسد، روز شکوه آنان فرا می رسد، آنان سرآمد همه انسان های آزاده خواهند بود، عزّت و بزرگی آنان در آن روز این است که همراه امام خود به سوی بهشت بروند.

خلاصه سخن آن که اگر من در جستجوی بزرگی و عزّت هستم، باید به سوی تو بیایم، باید از تو بخواهم که مرا عزیز کنی، من نباید فراموش کنم که همه خوبی ها و نعمت ها از آن توست و تو به هر کاری توانایی، من باید به تو توکّل کنم و تنها به لطف تو تکیه کنم، افسوس که گاهی تو را فراموش می کنم، بندگان تو، همه امیدم می شوند، دل به آنان می بندم، آنان را جای تو می نشانم، فکر می کنم که آنان می توانند مشکل مرا حل کنند، اگر تو نخواهی، هیچ کس نمی تواند به من کمکی بکند، من باید تنها به درِ خانه تو بیایم، از تو کمک و یاری بخواهم.

همه خوبی ها از آن توست ! در تمامی هستی چقدر زیبایی و خوبی می بینم؟ تو سرچشمه همه خوبی ها و زیبایی هایی، هر کس که خوبی هایی را دارد، آن خوبی ها را از خودش ندارد، بلکه تو آن خوبی ها را به او داده ای، تو خدای مهربان، بخشنده و زیبایی، گناهان بندگان خود را می بخشی، تویی که به بندگان خود روزی می دهی، تویی که هرگز کسی را ناامید نمی کنی. وقتی کسی به تو پناه آورد، پناهش می دهی. دل بندگان خود را نمی شکنی. توبه گناهکاران را می پذیری و بر هر کاری توانا هستی.

تو خدایی هستی که شب و روز را آفریده ای، روز را از پی

شب و شب را از پی روز پدیدار می کنی، موجودات زنده را از موجودات بی جان زمین می آفرینی و مرگ آنان نیز در دست توست، بهار که می شود، از دل زمین مرده، گیاهان سرسبز بیرون می آوری، پاییز که می شود، همه گیاهان به خزان فرومی روند، مرگ و زندگی در دست توست، انسان را از خاک آفریدی و روزی هم به خاک بازمی گردانی. روی زمین هیچ چیز بی ارزش تر از خاک نیست، این نشانه قدرت توست که از این خاک، موجودی چنین با ارزش آفریدی.

من هر روز، مرگ و زندگی موجودات را با چشم خود می بینم و به قدرت تو پی می برم.

تو خدایی هستی که به هر کس بخواهی، روزی وسیع می دهی. دریای لطفِ تو، بسیار بزرگ است. هر قدر هم به بندگانت از لطف خود ببخشی، هرگز کم نمی شود، لطف و احسان تو نیاز به نگاه داشتن حساب ندارد، زیرا سرمایه تو، محدود نیست که حساب و کتاب بخواهد. آری، قدرت و لطف تو، حد و اندازه ندارد، هیچ کس نمی تواند تصوّر کند که قدرت و لطف تو چقدر زیاد است،به هر کس که بخواهی رزق فراوان و بیشمار می دهی.

اکنون که من این ها را دانستم و از قدرت و لطف تو باخبر شدم، باید به درِ خانه تو بیایم، به لطف تو امید ببندم و از بندگان ناچیز تو دل برکنم، باید فقط تو را بپرستم و فقط از تو یاری بخواهم.

* * *

آل عِمران : آیه ۲۸

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸)

اکنون که دانستم همه خوبی ها به دست توست و تو به هر کاری توانایی ، پس

باید مواظب باشم که از کافران دوست انتخاب نکنم و سرپرستی آنان را نپذیرم.

آری، من باید فقط با دوستان تو دوست باشم و با کسانی که به تو کفر میورزند، طرح دوستی نریزم، باید دقّت کنم که در زندگی خود کافران را یار و یاور خود نگیرم، زیرا اگر این کار را بکنم، نزد تو دیگر هیچ جایگاهی نخواهم داشت.

این درس بزرگ سیاسی و اجتماعی تو برای زندگی یک مسلمان است، مسلمان نباید کافر را دوست و یار و یاور خویش برگزیند، ولایت تو با ولایت کافران جمع شدنی نیست، اگر کسی محبّت و دوستی و ولایت تو را پذیرفت، دیگر با کافران دوست نمی شود، کسی هم که دوستی و ولایت کافران را پذیرفت، تو او را به حال خود رها می کنی،او لحظه به لحظه از تو دور و دورتر می شود و به وادی گمراهی سقوط می کند.

این دستور توست که نباید با کافران دوست شویم، اگر کسی چنین کاری کرد، به خود ضرر زده است و روز به روز از نور ایمان فاصله می گیرد.

همه را از نافرمانی دستوراتت، بیم می دهی و بیان می کنی که سرانجام همه به سوی توست، همه ما در روز قیامت برای حسابرسی زنده خواهیم شد، آن روز خواهیم دید که این نافرمانی چه نتیجه ای برای ما دارد، وقتی من با کافران دوست شوم و ولایت آنان را بپذیرم، کم کم به دین و آیین آن ها علاقه پیدا می کنم و ناخودآگاه به سوی کفر کشیده می شوم، یک وقت به خود می آیم که دیگر کار از کار گذشته است، سرمایه ام که ایمان من است از دستم رفته است و آن روز دیگر پشیمانی سودی ندارد.

به راستی اگر من در میان کافران زندگی کنم، آیا باید با آنان مبارزه کنم؟ اگر بدانم که این مبارزه هیچ فایده ای ندارد، باید چه کنم؟

پاسخ این سؤال، «تقیه» است، تقیه یعنی تغییر شکل مبارزه. در جایی که اگر من با کافران دشمنی کنم، هیچ سودی ندارد و جان و مال و ناموسم در خطر می افتد،

وظیفه ام این است که تقیه کنم و به صورت موقّت، از آشکار ساختن حق خودداری کنم و پنهانی به وظیفه خود عمل کنم.

ماجرای عمّارِ یاسر را از یاد نمی برم، دشمنان اسلام در حال شکنجه او بودند که پیامبر به او اجازه داد تا تقیه کند و هرچه دشمنان اسلام می خواهند بر زبان جاری کند تا از مرگ نجات یابد. آری، زمانی باید جان را فدای دین کرد که این جانفشانی فایده ای برای دین داشته باشد، گاهی لازم است که نیروهای انسانی با مراعات تقیه، جان خود را نجات دهند تا بتوانند در فرصت مناسب به مبارزه با کفر برخیزند.(۱۳)

آری، مسلمانان نباید با کافران طرح دوستی بریزند، اگر مسلمانی در میان کافران گرفتار شد و کسی نبود تا به یاری او بیاید، باید به وظیفه اش که تقیه است عمل کند، مسلمان باید به وظیفه اش آشنا باشد، او باید بداند کجا مبارزه کند، کجا تقیه کند، جایی که اصل دین در خطر است و خطر گمراهی مردم در میان است باید مانند امام حسین(علیه السلام)قیام کرد و جان خویش را فدای اسلام کرد، جایی هم که عدم مبارزه باعث بقای اسلام می شود، همچون امام حسن(علیه السلام)باید تقیه کرد و با دشمن مدارا نمود.

* * *

آل عِمران : آیه ۳۰ - ۲۹

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِی صُدُورِکُمْ أَوْ تُبْدُوهُ یَعْلَمْهُ اللَّهُ وَیَعْلَمُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأرْضِ وَاللَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ (۲۹) یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْس مَا عَمِلَتْ مِنْ خَیْر مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوء تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَهَا وَبَیْنَهُ أَمَدًا بَعِیدًا وَیُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰)

برایم سخن گفتی که من نباید با کافران دوست باشم، نباید محبّت آنان را به دل داشته باشم، در یک دل دو محبّت نمی گنجد، یا محبّت ایمان یا محبّت کفر، یا

محبّت دوستان تو، یا محبّت دشمنان تو.

محبّت چیزی است که در قلب من است، ممکن است من در جامعه اسلامی زندگی کنم ولی کافران را دوست بدارم، در میان دوستان تو باشم ولی محبّت دشمنان تو را به دل داشته باشم، اینجاست که مرا متوجّه نکته مهمّی می کنی، می گویی که من به آنچه در دل شما می گذرد آگاهم.

آری، تو به آنچه در زمین و آسمان ها می باشد، آگاهی داری و تو بر همه چیز توانا هستی. هیچ چیز از تو پنهان نیست، تو همه چیز را می دانی، از نیّت های دلم از خود من آگاه تری، زیرا تو از خود من به من نزدیک تری.

بار دیگر مرا به یاد روز قیامت می اندازی، روزی که نتیجه اعمال خود را در مقابل چشم خود خواهم دید. آن روز برای گناه کاران روز سختی خواهد بود، آنان می بینند که همه گناهانشان در پرونده اعمالشان ثبت شده است و هیچ عملی هر چند کوچک از قلم نیفتاده است، آنان در آن روز آرزو می کنند که ای کاش بین آنان و اعمالشان فاصله زیادی بود، این نشانه آن است که از اعمال و کردار خود پشیمان هستند، امّا پشیمانی آن روز دیگر سودی ندارد، آرزو می کنند که ای کاش نافرمانی تو را نمی کردند، تو بارها آن ها را از نافرمانی دستورات خودت بیم داده بودی، ولی آنان به سخنان تو گوش ندادند و راه شیطان را برگزیدند، تو خدای مهربانی هستی، چون بندگان خود را دوست داشتی، آنان را از شیطان و وسوسه هایش بیم دادی، افسوس که عدّه ای فریب شیطان را خوردند، آنان از تو روی برتافتند و به راه شیطان رفتند، شیطانی که دشمن قسم خورده انسان است ! (۱۴)

* * *

آل عِمران : آیه ۳۲ – ۳۱

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ

ص:۴۰

وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲)

خیلی ها می گویند که تو را دوست دارند، آن ها ادّعا می کنند که محبّت تو را به دل دارند، اکنون من از تو می خواهم تا بگویی نشانه محبّت واقعی تو چیست؟ من از کجا بدانم آنانی که ادّعای محبّت تو را دارند، راست می گویند؟

تو برایم سخن می گویی، نشانه محبّت خودت را، پیروی از پیامبرت بیان می کنی، اگر من واقعاً تو را دوست دارم، باید از پیامبر تو اطاعت کنم، به سخن او گوش فرا دهم، اگر از پیامبر تو اطاعت کنم، آن وقت تو هم مرا دوست داری و گناهان مرا می بخشی که تو بخشنده و مهربان هستی. از من می خواهی از تو و پیامبرت اطاعت کنم و سرپیچی از فرمان تو، نشانه ناسپاسی است و تو ناسپاسان را دوست نداری.

آری، تو دوست داری که من از پیامبر تو پیروی کنم، پیامبر هم به همه مسلمانان دستور داد تا دوازده امام بعد از او را دوست بدارند و از آن ها پیروی کنند، روز عید غدیر خم، علی(علیه السلام)را جانشین خود معرّفی نمود و از همه خواست تا از او و یازده امام بعد از او اطاعت کنند. امروز هم مهدی(علیه السلام)، نماینده و حجّت توست، اگر من تو را دوست دارم، باید مهدی(علیه السلام)را دوست داشته باشم.

امروز مهدی(علیه السلام)ولیّ توست، هر کس ولایت او را بپذیرد، در واقع ولایت تو را پذیرفته و هر کس با او دشمنی کند با تو دشمنی کرده است.

هر کس محبّت او را به دل داشته باشد، محبّت تو را در دل دارد، هر کس بغض و کینه او را داشته باشد، بغض تو را دارد. امروز مهدی(علیه السلام) «باب الله» است، هر کس می خواهد به هدایت برسد، باید با او آشنا شود. فقط از راه اوست که می توان به تو رسید. اگر کسی امام زمان خود را نشناسد و با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد هدایت نخواهد رسید.(۱۵)

به راستی حقیقت دین چیست؟ شنیده ام که یکی از یاران امام باقر(علیه السلام)نزد آن

حضـرت آمد، او به دنبال فرصتی بود تا با امام سـخنی محرمانه بگوید، وقتی همه رفتند، رو به امام کرد و گفت: گاهی شـیطان به سراغ من می آید و وسوسه ام می کند، آن وقت است که من غمگین می شوم، امّا وقتی به یاد شما می افتم، متوجّه می شوم که چقدر شـما را دوست دارم و طپش قلب من به عشق شـماست، آن وقت است که خوشحال می شوم و همه غم ها از دل من زدوده می شود.

امام باقر(علیه السلام)رو به او کرد و فرمود: «مگر نمی دانی دین چیزی جز محبّت نیست؟».(۱۶)

خـدایا ! دوست داشـتن تـو و دوست داشـتن پیـامبر و امامـان، دین واقعی است، تو را شـکر می کنم که محبّت امـام زمـان(علیه السلام)را در قلب من قرار دادی، خوب می دانم این محبّت، سرمایه ای بسیار ارزشمند است.(۱۷)

ص:۴۲

آل عِمران : آیه ۳۴ – ۳۳

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آَدَمَ وَنُوحًا وَآَلَ إِبْرَاهِيمَ وَآَلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۳) ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْض وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۳۴)

اکنون می خواهی برایم از پیامبرانت سخن بگویی، تو عدّه ای از بندگان خود را برگزیدی و به آنان مقام نبوّت عنایت کردی، از حضرت آدم(علیه السلام)و حضرت نوح(علیه السلام)سخن به میان می آوری، سپس از ابراهیم(علیه السلام)و خاندان او یاد می کنی، از عِمران(علیه السلام)و خاندان او سخن به میان می آوری، آنان را برگزیدی و به آنان مسئولیّت بزرگی دادی، آنان کسانی بودند که تسلیم امر تو بودند و برای هدایت انسان ها تلاش زیادی نمودند. در واقع سوره «آل عمران» را به همین جهت به این نام می خوانند، زیرا در این سوره، حکایت عمران و فرزندان او را بیان می کنی.

من خاندان ابراهیم(علیه السلام)را می شناسم، ابراهیم دو پسر به نام های اسماعیل(علیه السلام)و اسحاق(علیه السلام)داشت، تو از نسل اسحاق(علیه السلام)پیامبران زیادی فرستادی، امّا از نسل اسماعیل(علیه السلام)، فقط حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله)را برگزیدی، تو آخرین پیامبر خود را از نسل

ص:۴۳

اسماعیل(علیه السلام)قرار دادی، وقتی «آل ابراهیم» یا خاندان ابراهیم را می شنوم، به یاد پیامبر و خاندان او می افتم، در واقع، «آل محمّد»، از نسل ابراهیم(علیه السلام)هستند، امروز هم امام زمان من، یادگار «آل ابراهیم» است.(۱۸)

سؤال مهم من این است: «عِمران» کیست که تو در اینجا از او و خاندان او به احترام یاد می کنی و می خواهی ماجرای او را تعریف کنی؟

عمران، پدرِ مریم(علیها السلام)است، در واقع او، پدربزرگ عیسی(علیه السلام)است، گفتم که ابراهیم(علیه السلام)، دو پسر به نام های اسحاق(علیه السلام)و اسماعیل(علیه السلام)داشت، بنی اسرائیل از نسل اسحاق(علیه السلام)هستند.

عمران(علیه السلام)هم که در اینجا نامش آمده است، از نسل اسحاق(علیه السلام)پسر ابراهیم(علیه السلام)است، عمران(علیه السلام)را به عنوان پیامبر خود فرستادی تا مردم را هدایت کند.

تو می خواهی به من بگویی که از نسل ابراهیم(علیه السلام)پیامبران زیادی برای هدایت مردم فرستادی، آنان را از نظر پاکی و تقوا و فضیلت، شایسته مقام نبوّت دیدی، تو خدای بینا و شنوا هستی و از کوشش های آنان برای سعادت مردم آگاهی، می دانی چقدر برای نجات مردم از جهل و بُت پرستی تلاش کردند و در روز قیامت به پاس سختی هایی که در راه تو تحمّل کردند، به آنان مقامی بس بزرگ خواهی داد.

* * *

آل عِمران : آیه ۳۶ – ۳۵

إِذْ قَالَتِ امْرَأَهُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (۳۵) فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُهَا أُنْثَی وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثَی وَإِنِّی سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ وَإِنِّی أُعِیذُهَا بِکَ وَذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ (۳۶)

تو دوست داری تا من با پیامبرانت بیشتر آشنا باشم، از عمران(علیه السلام)و زکریا(علیه السلام)برایم سخن می گویی. این دو پیامبر در یک زمان بودند و در شهر بیت المقدس زندگی

می کردنـد، همسـر زکریـا(علیه السـلام)، خواهر همسـر عمران(علیه السـلام)بود، در واقع همسـر زکریـا و همسـر عمران(علیهما السلام)، خواهر بودند.

آن هـا با اینکه سالیان سال از ازدواجشان گذشـته بود امّا فرزنـدی نداشـتند، دیگر به سنّ پیری رسـیده بودنـد و حسـرتِ به دنیا آوردن یک فرزنـد را داشـتند، کسـی چه می دانست که چه حکمتی در این امر بود که به این دو پیامبر، فرزندی عنایت نکرده بودی !

نیمه شـبی عمران(علیه السـلام)دست هـای خود را به سوی آسـمان گرفت، اشـک در چشـمانش حلقه زد، تو را خوانـد و از تو خواست تا فرزندی به او عنایت کنی. آن شب تو دعای او را مسـتجاب کردی و برای همین به او وحی کردی: «ای عمران ! من به تـو فرزنـدی عنـایت می کنم که معجزات زیـادی خواهـد داشت، به اذن من بیمـاران را شـفا خواهـد داد و مردگـان را زنـده خواهد کرد، او پیامبری از پیامبران من خواهد بود».

وقتی عمران این سـخن تو را شـنید، بسـیار خوشـحال شـد، سـر به سـجده گـذاشت و تو را شـکر کرد و سـپس این مـاجرا را به همسرش (که نامش حَنّه بود)، خبر داد، حَنّه بسیار خوشحال شد.

مدّتی گذشت و حَنّه حامله شد، اطرافیان او تعجّب کردند، سال های سال بود که او عقیم بود، آن ها نمی دانسـتند که تو لطف خاصّی به این خانـدان کرده ای. حَنّه نـذر کرد تا وقتی پسـرش به دنیا آمد، او را خادم بیت المقدس قرار دهد. آن زمان رسـم بود که مادران گاهی نـذر می کردنـد که فرزنـد پسـرشان تا آخر عمر در بیت المقـدس خـدمت کند. آری، حَنّه فکر می کرد فرزندی که تو وعده اش را به آنان داده ای، پسـر خواهد بود، زیرا تو به شوهر او وحی کرده بودی که به آنان فرزندی خواهی داد که به مقام پیامبری خواهد رسـید. معلوم است که پیامبران تو همیشه از مردان بوده اند. به هر حال، حَنّه بسیار خوشحال بود و روز شماری می کرد تا فرزند او به

دنیا بیاید.

روزها گذشت تا اینکه فرزند او به دنیا آمد، امّا فرزند او دختر بود، او رو به آسمان کرد و به تو چنین گفت: «بارخدایا ! فرزند من دختر است، دختر که نمی تواند پیامبر باشد، تو به شوهرم وعده داده بودی به ما فرزندی عنایت کنی که پیامبر باشد و معجزات زیادی داشته باشد»، او نمی دانست چنین مقدّر شده است که این دختر، مادرِ پسری به نام «عیسی» شود، همان عیسی(علیه السلام)که پیامبری بزرگ خواهد شد و معجزات زیادی خواهد داشت. آری، وعده ای را که داده ای به زودی فرا می رسد.

او نام دختر خود را «مریم» گذاشت، به راستی مریم به چه معنا می باشد؟ «مریم» به معنای «عبادت کننده» است. مادر مریم رو به آسمان کرد و چنین گفت: «خدایا ! من نام دخترم را مریم گذاشتم، از تو می خواهم او و نسل او را از وسوسه های شیطان حفظ کنی».

چقدر این زن، دید وسیعی داشت، او فقط برای دخترش دعا نکرد، بلکه برای نسل او هم دعا کرد، او دنیا را برای آن ها نخواست، بلکه از تو خواست تا آنان را از شرّ شیطان، این دشمن قسم خورده انسان، حفظ کنی.

* * *

آل عِمران : آیه ۳۷

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُول حَسَن وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَاب (۳۷)

تو صدای مادر مریم را شنیدی و دعایش را مستجاب کردی، تو خودت تربیت مریم را به عهده گرفتی و او را نیکوکار گرداندی.

ص:۴۶

پـدر و مـادر مریم او را به بیت المقـدس بردنـد، مریم چنـد سـال در آنجـا مانـد، او از کودکی مشـغول عبادت شـد، چنـد سال گذشت، هنوز مریم به سنّ بلوغ نرسیده بود که عمران(علیه السلام)پدر مریم از دنیا رفت، اکنون دیگر مریم یتیم شده بود.(۱۹)

قرار شـد تا یک نفر سـرپرستی مریم را به عهده بگیرد، بزرگان زیادی خواهان دست یافتن به این مقام بودند، قرار شد که قرعه کشـی کنند، قرعه به نام زکریا(علیه السلام)، شوهر خاله مریم افتاد، زکریا(علیه السلام)نیز از پیامبران بود و تا آن زمان فرزندی نداشت. زکریا(علیه السلام)این مسئولیّت را پذیرفت.

کم کم، مریم بزرگ شـد، او در محراب به عبـادت می پرداخت، وقـتی او در محراب می ایسـتاد، محراب بـا نـور او روشن می شد.(۲۰)

تـو مریم را بسـیار دوست داشـتی، برای همین فرشـتگان خود را می فرسـتادی تـا برای مریم از میوه هـای بهشـتی ببرنـد. روزی زکریا(علیه السـلام)به دیـدار مریـم(علیها السـلام)آمد، در کنار محراب عبادت او ظرفی از انواع میوه ها را دید، متعجّب شد، در آن فصل، این میوه ها هیچ جا پیدا نمی شد، میوه های تازه در غیر فصل آن ها !

زکریا(علیه السلام)از مریم(علیها السلام)پرسید:

ـــــ ای مریم ! این میوه ها را از کجا آورده ای؟

ـــــ این ها از طرف خداست، خدا به هر کس بخواهد، بیشمار روزی می دهد.

* * *

آل عِمران : آیه ۴۱ – ۳۸

هُنَالِکَ دَعَا زَکَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّکَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۸) فَنَادَتْهُ الْمَلَائِکَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّی فِی الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُکَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِکَلِمَه مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۳۹) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَکُونُ لِی غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ وَامْرَأَتِی عَاقِرٌ قَالَ کَذَلِکَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۴۰) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آيَةً قَالَ آيَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَهَ أَيَّام إِلَّا رَمْزًا وَاذْکُرْ

ص:۴۷

رَبَّکَ کَثِیرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَالْإِبْکَارِ (۴۱)

زکریـا(علیه السـلام)سـرش را به زیر انـداخت و بـا تـو سـخن گفت، او دیگر پیرمرد شـده بود و فرزنـدی نـداشت، زکریـا(علیه السلام)با خود گفت کاش من هم فرزندی چون مریم می داشتم که خدای من او را این قدر دوست می داشت.

آری، وقتی زکریا(علیه السـلام)از مقام مریم(علیها السـلام)آگاهی پیـدا کرد و فهمید که انسان می تواند به این اندازه از کمال برسد که فرشتگان برای او طعام بهشتی بیاورند، در حسرت داشتن فرزند سوخت، رو به درگاه تو کرد و چنین گفت: «بارخدایا ! به من فرزندی شایسته عنایت کن که تویی شنوای دعای بندگان».

این خواسـته زکریا(علیه السـلام)بود، او بارها از این آرزوی خود سـخن گفته بود، امّا وقتی فهمید مریم(علیها السلام)نزد تو چه مقامی دارد، از عمق وجودش دعا کرد و برای همین بود که تو دعای او را مستجاب کردی.

زکریا(علیه السـلام)در محراب عبادت بود که تو فرشتگانت را نزدش فرستادی تا به او بگویند: «ای زکریا ! خدا تو را به ولادت پسری به نام یحیی بشارت می دهد، بدان که پسر تو همان کسی خواهد بود که عیسی(علیه السلام)را تصدیق خواهد کرد، پسر تو بزرگوار و پارسا خواهد بود و از هوس های سرکش دوری خواهد کرد و پیامبری شایسته خواهد شد».

زکریـا(علیه السـلام)بـا خـود فکر کرد، همسـرش که عقیم و نـازا است، پس بـا تو چنین سـخن گفت: «خـدای من ! چگونه من صاحب پسری خواهم شد، حال آن که همسرم عقیم است و من هم به سنّ پیری رسیده ام».

صدایی به گوش زکریا(علیه السلام)رسید: «این گونه خداوند هر کاری که بخواهد، انجام می دهد».

بار دیگر زکریا(علیه السـلام)به فکر فرو رفت، به راستی آیا این سخن از طرف تو بود؟ آیا اینان که با او سخن گفتند فرشتگان بودند؟ شاید صدای شیطان را شنیده است !

زکریـا(علیه السـلام)چه بایـد می کرد، شـیطان هم می توانـد برای فریب مردم، بـا آنـان سـخن بگویـد، زکریا(علیه السـلام)می خواست مطمئن شود که این مژده از طرف توست، برای همین او چنین گفت: «بارخـدایا ! برای من نشانه ای قرار بـده تا بـدانم این بشارت از طرف توست».

تصمیم گرفتی تا زکریا(علیه السلام)را یاری کنی، کاری کنی که او از این شکّ بیرون بیاید، به او وحی کردی: «ای زکریا ! از این لحظه تـا سه روز، زبـان تو از کـار می افتـد، این نشـانه ای برای توست، تو تا سه روز نمی توانی با مردم سـخن بگویی ! تو فقط با رمز و اشاره با مردم سـخن خواهی گفت، ای زکریا، خـدای خود را فراوان یاد کن و به هنگام صـبح و شام، او را تسبیح بگو و او را از همه عیب ها و نقص ها، پاک بدان !».

این نشانه ای برای زکریا(علیه السـلام)بود، وقتی نزد مردم آمد، متوجّه شد که قادر به سخن گفتن با آنان نیست. البتّه او قدرت داشت که ذکر تو را بگوید و تو را یاد کند.

زکریا(علیه السـلام)منتظر بود تا سه روز تمام شود، اگر زبان او بعـد از سه روز به حالت قبل برمی گشت، معلوم می شد که آن مژده از طرف فرشـتگان بوده است. وقتی سه روز تمام شـد، بار دیگر زکریا(علیه السـلام)توانست سـخن بگوید، آن زمان یقین کرد که این کار خداست، شیطان هرگز نمی تواند کار این چنینی کند، این گونه بود که زکریا(علیه السلام)سر به سجده شکر گذاشت.(۲۱)

بعـد از مدّتی، «یحیی» به دنیا آمد، پدر پسر عزیزش را در آغوش گرفته و می بوسـید و می بویید، او نمی دانست چگونه تو را شکر کنـد، آری، زکریـا(علیه السـلام)به آرزوی بزرگ خود رسـیده بود و اشک شوق بر دیـدگانش جاری بود. از او خواسـته بودی تا تو را فراوان یاد کنـد و به هنگام صـبح و شام، تو را تسبیـح بگویـد، زکریا(علیه السـلام)از همان روزی که تو به او این سخن را گفتی، تو را بیشتر یاد می کرد.

آری، اگر من هم خواسته های خود را از عمق وجودم از تو بخواهم، آن را برایم

اجابت می کنی، کسی که به در خانه تو بیاید، هرگز ناامید نمی شود، تو زکریا(علیه السلام)را در حالی که ناامید از داشتن فرزند شده بود، به آرزویش رساندی، آری، در ناامیدی، بسی امید است، وقتی زکریا(علیه السلام)به آرزویش رسید، تو را فراموش نکرد، از او خواستی تا تو را بیشتر یاد کند، افسوس که وقتی تو مرا به آرزوهایم می رسانی، تو را فراموش می کنم ! هرگز از یاد نمی برم، وقتی که حاجتی داشتم، چقدر دعا می کردم و درِ خانه تو می آمدم، امّا وقتی به خواسته ام رسیدم، دیگر تو را فراموش کردم ! من باید همچون زکریا(علیه السلام)وقتی به آرزویم رسیدم، تو را بیشتر یاد کنم، هر طلوع و غروب آفتاب تو را تسبیح بگویم. این چه رازی است که از من می خواهی تا در بامداد و شامگاه تو را تسبیح گویم؟ نمی دانم، امّا این قدر می دانم در این فرمان تو رازی بزرگ نهفته است.

از من می خواهی تا تو را تسبیح بگویم !

سبحان الله !

به راستی معنای این سخن چیست؟ کاش یکی پیدا می شد «سبحان الله» را برای من معنا می کرد !

«پاک و منزّه است خدا».

فکر می کنم و مطالعه می کنم، به این نتیجه می رسم: تو خدای یکتا هستی و هیچ همتایی نداری، تو هیچ کدام از ویژگی ها و صفات مخلوقات خود را نداری.

من نباید تو را به چیزی تشبیه کنم و همه صفات و ویژگی هایی را که در بین مخلوقات می بینم، باید از تو دور بدانم.

وقتی من به تو فکر می کنم، اوّل باید از عمق وجودم اعتراف کنم که تو بالاتر از هر چیزی هستی که به ذهن من می آید.

اگر برای تو جسم فرض کنم، اگر برای تو، مکان و زمان فرض کنم، این خدایی است که من در ذهن خود ساخته ام.

ص:۵۰

تو خدای یگانه ای، تو بودی که زمان و مکان را آفریدی، تو بالاتر از آن هستی که به زمان یا مکان توصیف شوی. همه ویژگی هایی که من در آفریده ها می بینم، برای تو عیب و نقص حساب می شود، تو از هر عیب و نقصی پاک و منزّه هستی.

تو خدای منی، به هیچ کس ظلم نمی کنی. جاهل نیستی، ناتوان نیستی، هرگز از بین نمی روی.

همه این صفات در «سبحان الله» گنجانده شده است. یک «سبحان الله» می گویم و معنای آن هزار جمله است. با گفتن این جمله، تو را از تمام عیب ها و نقص ها دور می دانم.(۲۲)

* * *

آل عِمران : آیه ۴۴ – ۴۲

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۴۲) يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳) ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۴۴)

بار دیگر برای من از مریم سخن می گویی، تو دوست داری من بدانم زن می تواند به چه مقام بزرگی برسد، تو فرشتگانت را فرستادی تا این پیام را به او برسانند: «ای مریم ! خدا تو را برگزید و از پلیدی ها پاک ساخت و تو را بر زنان برتری داد، ای مریم ! به شکرانه این نعمت بزرگ، برای پروردگار خود فروتنی کن و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما».

بیان این ماجرا از خبرهای غیبی است، داستان مریم و مادر او را تو در قرآن آوردی، آری، وقتی پدر مریم از دنیا رفت، همه برای سرپرستی مریم با هم رقابت داشتند و دوست داشتند این افتخار نصیب آن ها شود، آن ها برای این کار قرعه زدند و سرانجام قرعه به نام زکریا(علیه السلام)افتاد، این ها را تو در قرآن خود ذکر کردی،

معلوم است که پیامبر تو (محمّد(صلی الله علیه وآله)) در آن زمان نبود تا این ماجرا را به چشم ببیند، تو بودی که این اخبار را به او وحی کردی و داستان مریم را برای او بیان کردی.(۲۳)

وقتی من داستان مریم را می خوانم، به عظمت مقام زن پی می برم، آری، این نگاه تو به زن است، او می تواند انسان برگزیده ای شود، چه مقامی از این بالاتر !

تو مقامی بزرگ به مریم دادی و او را سرآمد همه زنان زمان خود کردی، مریم، سرور همه زنانی است که در زمان او بودند، من دوست دارم بدانم کدام زن سرور زنان تاریخ است.(۲۴)

تو به فاطمه(علیها السلام)مقامی بزرگ تر عنایت کرده ای، او «کوثر» است، تنها دختر پیامبر توست، او را سرور زنان جهانِ هستی قرار دادی، چه کسی می تواند مقام او را شرح بدهد، او پاره تن پیامبر توست.

تو برای مریم میوه های بهشتی فرستادی، وقتی پیامبر تو این ماجرا را شنید، دوست داشت تا فاطمهاو هم مانند مریماز این لطف تو بهره مند شود، از رازِ دل پیامبر خبر داشتی، برای همین، روزی از روزها برای فاطمه(علیها السلام)غذایی از بهشت فرستادی، در خانه فاطمه(علیها السلام)هیچ غذایی یافت نمی شد، اهل آن خانه، شب را با گرسنگی صبح کردند، صبح زود علی(علیه السلام)از خانه بیرون رفت، او می خواست هرطور که هست پولی تهیّه کند و غذایی به خانه ببرد، با خود فکر کرد; خوب است به نخلستان های مدینه بروم، کار کنم و مزدی بگیرم.

علی(علیه السلام)می خواست به نخلستان برود که در میانه راه، پیامبر را دید، او با چند نفر به سوی علی(علیه السلام)می آمدند. علی جلو رفت و سلام کرد، جواب شنید. حُذَیفه، عمّار ، سلمان، ابوذر و مقداد از علاقه مندان علی بودند که پیامبر را همراهی می کردند.

پیامبر رو به علی(علیه السلام)کرد و فرمود: «علی جان ! شنیده ایم که دیروز معامله خوبی کردی و پارچه زربافت را هزار سکّه طلا فروخته ای. آیا نمی خواهی ما را به خانه

خود دعوت کنی و به ما غذایی بدهی».

آری، دیروز علی(علیه السلام)به بازار رفته بود و پارچه زربافت خود را (که پیامبر به او داده بود) فروخته بود. همه پول آن را میان فقرا تقسیم کرده بود.

باورش سخت است، علی(علیه السلام)آن همه پول را میان فقرا تقسیم کرده است و هیچ چیز از آن را به خانه خود نبرده بود.

علی(علیه السلام)به فکر فرو رفت، در خانه او هیچ غذایی پیدا نمی شد. او نمی دانست به پیامبر چه بگوید، لبخند زد و گفت: «ای رسول خدا ! قدم به چشم من بنهید، شما صاحب خانه هستید».

علی(علیه السلام)همه را به مهمانی دعوت کرد و پیامبر و پنج یار با وفایش برای ناهار به خانه علی(علیه السلام)رفتند. وقتی به خانه رسیدند، در زدند. حسن(علیه السلام)در را باز کرد، علی(علیه السلام)وارد خانه شد و بعد مهمانان وارد شدند.(۲۵)

علی(علیه السلام)نزد فاطمه(علیها السلام)رفت، کنار فاطمه(علیها السلام)ظرف غذایی را دید، غذایی آماده که بوی خوش آن همه فضا را فرا گرفته بود.

فاطمه(علیها السلام)مثل همیشه به روی علی(علیه السلام)لبخند زد. علی(علیه السلام)هم لبخندی زیبا زد ! به به ! چه غذای خوشمزه ای !

مهمانان منتظر بودند، علی(علیه السلام)ظرف غذا را برداشت و نزد پیامبر بازگشت، سفره را پهن کرد، همه مشغول خوردن غذا شدند. عجب غذای خوشمزه ای ! چقدر هم پرگوشت است !

هر چه مهمانان از این غذا می خوردند از ظرف غذا چیزی کم نشد. همه تعجّب کردند، دیگ غذا به حال اوّل خودش بود، چه رمز و رازی در این غذا بود؟

بعد از صرف غذا، پیامبر از جا بلند شد و نزد فاطمه(علیها السلام)رفت و سؤال کرد: «دخترم ! بگو بدانم این غذا از کجا بود».

فاطمه(علیها السلام)باید جواب سؤال پدر را می داد، فاطمه آیه ۳۷ این سوره را خواند:

(هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَاب).

این غذا از طرف خداوند است، او به هر کس که بخواهد روزی بی اندازه می دهد.

آری، تاریخ تکرار شده بود، سال ها پیش، زکریا(علیه السلام)نزد مریم(علیها السلام)آمد و از او سؤال کرد و مریم این پاسخ را داد و آن روز هم فاطمه(علیها السلام)همان سخن را تکرار کرد.

این غذایی بود که فرشتگان از بهشت برای فاطمه(علیها السلام)آورده بودند، اشک در چشم پیامبر حلقه زد، این اشک شوق بود، اشک شادی بود.

آن وقت بود که پیامبر رو به آسمان کرد و چنین با تو سخن گفت: «بارخدایا ! من از تو ممنون هستم، تو همان مقامی را که به مریم(علیها السلام)دادی، به دخترم نیز عطا کردی».(۲۶)

آری، این مقامی است که تو به فاطمه(علیها السلام)دادی تا الگوی همه زنان آزاده دنیا باشد.

* * *

آل عِمران : آیه ۴۷ – ۴۵

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَه مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِى الدُّنْيَا وَالْاخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۵) وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِى الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ (۴۶) قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِى وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِى بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۷)

اکنون می خواهی برایم از فرزند مریم، عیسی(علیه السلام)سخن بگویی تا من او را بیشتر بشناسم، مسیحیان، عیسی(علیه السلام)را فرزند تو می دانند، در حالی که تو هرگز فرزندی نداشته ای، فرشتگان را نزد مریم فرستادی و به مریم گفتند: «ای مریم ! خدا تو را به فرزندی با عظمت بشارت می دهد، نام او عیسی(علیه السلام)است، او در دنیا و آخرت آبرومند است و از مقرّبان درگاه من است، او در گهواره با مردم سخن می گوید و

وقتی به میان سالی برسد وحی مرا به مردم ابلاغ می کند، فرزند تو از بندگان خوب من است».(۲۷)

مریم که هنوز ازدواج نکرده بود رو به آسمان کرد و چنین گفت: «بارخدایا ! چگونه ممکن است من فرزندی داشته باشم با آن که هیچ مردی با من تماس نگرفته است؟»

فرشته تو به مریم پاسخ داد: «ای مریم ! بدان که خدا هر چه را شایسته بداند و بخواهد، می آفریند، آری، وقتی خدا به چیزی فرمان دهد، فقط به آن می گوید: به وجود آی ! و آن نیز فوراً، موجود می شود».

مریم آن زمان بود که فهمید تو اراده کرده ای عیسی(علیه السلام)را بدون وجود پدر بیافرینی، جبرئیل را فرستادی و جبرئیل در وجود مریم دمید و بعد از آن بود که مریم به عیسی(علیه السلام)حامله شد، این نشانه قدرت تو بود که عیسی(علیه السلام)را بدون داشتن پدر آفریدی.

عیسی(علیه السلام)به دنیا آمد، مردم از مریم با تعجّب پرسیدند: چگونه مادر شده ای در حالی که هنوز ازدواج نکرده ای، در این هنگام عیسی(علیه السلام)شروع به سخن کرد و به پاکی مادر خویش گواهی داد و به مردم فهماند که او نشانه ای از نشانه های توست و تو او را به پیامبری برگزیده ای.

* * *

آل عِمران : آیه ۵۱ – ۴۸

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ (۴۸) وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَه مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْاكْمَهَ وَالابْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۴۹) وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ

وَجِئْتُكُمْ بِآيَه مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۵۰) إِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۵۱)

تو انجیل را به عیسی(علیه السلام)نازل کردی و از او خواستی تا مردم را به راه راست هدایت کند. بنی اسرائیل پیرو موسی(علیه السلام)بودند و باید به «تورات» که کتاب موسی(علیه السلام)بود عمل می کردند، امّا آنان اسیر هوای نفس شده بودند و از پیروی دستورات تورات سرپیچی کرده بودند.

تو به عیسی(علیه السلام)معجزاتی دادی تا مردم بدانند او فرستاده توست، او را بر انجام اموری قادر ساختی که انسان معمولی هرگز نمی تواند انجام دهد.

از عیسی(علیه السلام)خواستی تا به مردم چنین بگوید: «ای مردم ! من از جانب پروردگار برای شما معجزه ای آورده ام، من از گِل برای شما چیزی شبیه پرنده می سازم، آنگاه در آن می دمم، به اذن خدا آن گِل، پرنده ای می شود. نابینا و مبتلایان به بیماری پیسی را بهبودی می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و از آنچه می خورید و در خانه های خود ذخیره می کنید به شما خبر می دهم، این ها برای شما نشانه های نبوّت من است اگر اهل ایمان باشید، توراتِ موسی(علیه السلام)را تأیید می کنم، من آمده ام تا بعضی از آنچه پیش از این بر شما حرام شده بود را بر شما حلال کنم، من از جانب خدا برای شما نشانه ای آورده ام، پس از خدا پروا کنید و مرا اطاعت کنید، خداوند پروردگار من و شماست، او را بپرستید که راه راست این است».

آری، بنی اسرائیل در گذشته مرتکب خطاهای زیادی شده بودند، برای همین پاره ای نعمت ها را بر آنان حرام کرده بودی، مثلاً خوردن گوشت پرندگان برای آنان ممنوع بود.(۲۸)

وقتی عیسی(علیه السلام)را به پیامبری مبعوث کردی، به شکرانه ظهور این پیامبر بزرگ، این ممنوعیّت ها را از آنان برداشتی، از عیسی(علیه السلام)خواستی تا به مردم خبر بدهد که

من آمده ام تا بعضی از چیزهایی که بر شما حرام شده بود، حلال کنم.

* * *

آل عمران : آیه ۵۸ – ۵۲

فَلَمَّا أَحسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِی إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۵۲) رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳) وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۵۴) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى إِنِّی مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵) فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِی الدُّنْيَا وَالْاخِرَهِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۵۶) وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۵۷) ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْايَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ (۵۸)

مردم زمان عیسی(علیه السلام)، سال های سال بود که منتظر آمدن عیسی(علیه السلام)بودند، بشارت آمدن عیسی(علیه السلام)در تورات آمده بود، امّا وقتی عیسی(علیه السلام)را با آن همه معجزه نزد مردم فرستادی، فقط عدّه ای به او ایمان آوردند و بیشتر مردم او را انکار کردند.

آری، این قصّه همیشه تاریخ است، عدّه ای برای باقی ماندن بر ریاست و ثروت حقّ را انکار کردند و مردم را هم فریب دادند. آنانی که بر کرسی ریاست نشسته بودند و از جهل و نادانیِ مردم به دارایی و ثروت هنگفتی رسیده بودند، با خود فکر کردند که اگر کار عیسی(علیه السلام)بالا بگیرد، دیگر از این ریاست و ثروت خبری نیست، آنان یقین داشتند عیسی(علیه السلام)همان پیامبری است که تورات به آمدن او بشارت داده است، امّا برای حفظ مقام خود عیسی(علیه السلام)را دروغگو معرّفی کردند و مردم هم فریب آنان را خوردند. آنان به مردم می گفتند که عیسی سحر می کند و

این کارهایی که او انجام می دهد، کارهای شیطانی است، سحر و جادو است.

وقتی عیسی(علیه السلام)متوجّه انکار بزرگان یهود شد رو به مردم کرد و گفت: چه کسی مرا در راه خدا یاری می کند؟ حواریّون که دوازده نفر بودند به او گفتند: «ما تو را در راه خدا یاری می کنیم، ما به خدا ایمان آورده ایم، گواه باش که ما تسلیم امر خدای خویش هستیم».

سپس آنان رو به آسمان کردند و با تو چنین سخن گفتند: «بارخدایا ! ما به آنچه تو نازل کردی، ایمان آورده ایم، از پیامبر تو پیروی می کنیم، پس ما را در زمره شاهدان بنویس، آنانی که در روز رستاخیز بر اعمال نیک و بد مردم گواهی و شهادت خواهند داد».

شاگردان و یاران عیسی(علیه السلام)را «حواریّون» می گویند، آنان قلبی پاک و روحی باصفا داشتند و در روشن کردن افکار مردم تلاش می کردند، آنان به دنبال پاکی جسم و جان خود و مردم بودند، برای همین آنان را به این نام می خواندند. (حواریّون یعنی پاکان).

دشمنان عیسی(علیه السلام)برای خاموش کردن دعوت عیسی(علیه السلام)، نقشه های شیطانی کشیدند و برای دستگیری او جایزه زیادی قرار دادند و مقدّمات اعدام او را فراهم کردند، امّا تو نقشه آنان را نقش بر آب کردی و عیسی(علیه السلام)را به بهترین شکل ممکن نجات دادی، آری، نقشه تو از همه این نیرنگ ها و نقشه ها مؤثّرتر بود.

در شبی از شب ها که دشمنان در جستجوی عیسی(علیه السلام)بودند، او وارد خانه ای شد، دشمنان تا نزدیکی آن خانه آمدند، تو به عیسی(علیه السلام)چنین وحی کردی: «ای عیسی ! من تو را برگرفته و به سوی خود بالا می برم و تو را از چنگال افراد بی ایمان و پلید نجات می دهم، من پیروان تو را تا روز قیامت بر کافران برتری خواهم داد. بازگشت همه به سوی من است و آن روز من میان همه داوری خواهم کرد، من کسانی را که تو را انکار کردند، در دنیا و آخرت به عذابی دردناک مبتلا خواهم

کرد و آنان هیچ یار و یاوری نخواهند داشت.

ولی کسانی که به تو ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، به آنان پاداش نیکو خواهم داد، آری، من پاداش بندگان خوب خود را کامل می دهم و چیزی از پاداش آنان کم نمی کنم، زیرا پاداش ناقص، ظلم به بندگانم است و من هرگز ستمگران را دوست ندارم و هرگز به بندگان خود ستم نمی کنم».

و تو عیسی(علیه السلام)را به آسمان ها بردی و او در آنجاست تا زمانی که بار دیگر به زمین بازگردد، آری، عیسی(علیه السلام)هم اکنون زنده است، او کشته نشد، دشمنان او وقتی به آن خانه آمدند، کسی را که شبیه عیسی(علیه السلام)بود یافتند، تصوّر کردند که او عیسی(علیه السلام)است، او را دستگیر کرده و به صلیب کشیدند، آن ها نمی دانستند که این مرد عیسی(علیه السلام)نیست، تو عیسی(علیه السلام)را از دست دشمنانش نجات دادی و نزد خود بردی.(۲۹)

در انجیلی که امروزه در دست مردم است، سخن از کشته شدن عیسی(علیه السلام)به میان آمده است. در انجیل بیان شده است که دشمنان، عیسی(علیه السلام)را گرفتند و به قتل رساندند و بدن او را دفن کردند، بعد از مدّتی عیسی(علیه السلام)زنده شد و زمانی کوتاه روی زمین زندگی کرد و بعد از آن به آسمان صعود کرد.(۳۰)

امّا تو در قرآن خود سخن از نجات عیسی(علیه السلام)به میان آورده ای، تو عیسی(علیه السلام)را از دست دشمنانش نجات دادی و به آسمان ها بردی.

ماجرای نجات عیسی(علیه السلام)و وفاداری حواریّون و دشمنی یهودیان، نشانه هایی از پیروزی حقّ بر باطل است، در قرآن این ماجرا را بیان می کنی تا همگان در آن فکر کنند و درس بیاموزند.

ص:۵۹

آل عِمران : آیه ۶۱ – ۵۹

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۶۰) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۶۱)

قبل از این که این سه آیه را بخوانم باید ماجرای «مباهِله» را بیشتر بدانم، باید به تاریخ سفر کنم. باید به سال دهم هجری سفر نمایم...

سفری به عمق تاریخ.

بیشتر قبیله های عرب مسلمان شده بودند، شهر مکّه هم فتح شده بود، پیامبر دستور داد تا نامه ای به مسیحیان منطقه نجران نوشته شود. (نجران نام سرزمینی در یمن می باشد).

در این نامه پیامبر آنان را به اسلام دعوت نمود. وقتی نامه پیامبر به دست آن مسیحیان رسید، بزرگان آنان دور هم جمع شدند تا با هم مشورت کنند. سرانجام

تصمیم گرفتند تا چهل نفر را به مدینه بفرستند تا با پیامبر دیدار کنند.

مسیحیان در مدینه به مسجد پیامبر رفتند، هدایایی را تقدیم پیامبر نمودند، پیامبر به آنان سه روز فرصت داد تا به راحتی بتوانند درباره دین اسلام تحقیق کنند و با آیین اسلام آشنا شوند. آنان نشانه های آخرین پیامبر تو را در کتاب انجیل خوانده بودند و اگر به ندای فطرت خود گوش می دادند می توانستند حقّانیت پیامبر را تشخیص دهند.

در این مدّت آنان در مسجد پیامبر ناقوس زدند و به انجام مراسم خود پرداختند. بعد از گذشت سه روز پیامبر آنان را به حضور طلبید تا سخن آنان را بشنود. اُسقُف که بزرگ مسیحیان بود رو به پیامبر کرد و گفت:

ـــ ای محمّد ! موسی(علیه السلام)پیامبر خدا بود، نام پدر او چه بود؟

ـــ عمران.

ـــ پدرِ یوسف(علیه السلام)که بود؟

ـــ یعقوب(علیه السلام).

ـــ پدر تو کیست؟

ـــ عبد الله.

ـــ پدر عیسی(علیه السلام)کیست؟

پیامبر در جواب سکوت کرد. جبرئیل نازل شد و این آیه را بر پیامبر نازل کرد.

پیامبر رو به اسقف کرد و آیه ۵۹ سوره آل عمران را برای آنان خواند: «عیسی مانند آدم است که خدا او را از خاک آفرید، سپس به او گفت: موجود باش ! او هم فوری، موجود شد. آنچه درباره عیسی گفته شد، حقیقتی است از جانب خدای تو، پس هرگز تردید مکن».

ص:۶۱

آری، تو عیسی(علیه السلام)را بدون آن که پدر داشته باشد آفریدی، امّا این دلیل نمی شود که مسیحیان بگویند عیسی(علیه السلام)خدا یا پسر خداست، زیرا آدم(علیه السلام)هم بدون پدر آفریده شده است، آدم و عیسی(علیهما السلام)هر دو آفریده تو هستند.

اسقف رو به پیامبر کرد و گفت: «تو می گویی عیسی از خاک آفریده شده است. چنین چیزی هرگز در کتب آسمانی نیامده است».

سپس با صدای بلند گفت: «عیسی همان خداست».(۳۱)

پیامبر در جواب او سکوت کرد، او منتظر وحی بود، بعد از لحظاتی جبرئیل نازل شد و آیه ۶۱ سوره آل عمران را برای پیامبر آورد. پیامبر آن آیه را برای مسیحیان خواند: «به آنان بگو بیایید با یکدیگر مباهله کنیم، ما پسران، زنان و روح و جانمان را می آوریم، شما هم پسران، زنان و روح و جانتان را بیاورید و آنگاه مباهله کنیم و بگوییم: لعنت خدا بر کسی باشد که دروغ می گوید».

اسقف وقتی این آیه را شنید گفت:

ـــــ سخن تو از روی انصاف است. ما با تو مباهله می کنیم تا هر کس که دین او باطل است، عذاب بر او نازل شود. ای محمّد ! وعده ما کی؟

ـــــ فردا، صبح زود.(۳۲)

چرا پیامبر از مسیحیان خواست تا برای «مباهله» آماده شوند؟

به راستی «مباهله» یعنی چه؟

وقتی دو نفر بر سر موضوعی اختلاف دارند و به نتیجه ای نمی رسند، آن ها تصمیم می گیرند که در حقّ یکدیگر نفرین کنند و از خدا بخواهند هر یک از آنان که دروغگوست، با عذاب خدا از بین برود. به این موضوع، مباهله می گویند.(۳۳)

* * *

شب که فرا رسید، مسیحیان دور هم جمع شدند و درباره فردا با یکدیگر سخن گفتند، به این نتیجه رسیدند که اگر فردا محمّد با یاران و لشکریانش بیاید، او بر باطل است و پیامبر نیست زیرا در واقع این گونه می خواهد ما را بترساند و مانند پادشاهان عمل کند و در این صورت با او مباهله خواهیم کرد و امّا در یک صورت ما نباید با او مباهله کنیم، اگر محمّد با خانواده خودش برای مباهله بیاید زیرا کسی که خانواده خود را برای مباهله می آورد، به حقّانیّت خود یقین دارد و او همان پیامبری است که در انجیل به آمدن او وعده داده شده است و باید از نفرین او ترسید.

همه می دانیم اگر پیامبری برای مباهله دست به سوی آسمان گیرد، خدا دعای او را مستجاب می کند و دشمن او نابود خواهد شد.(۳۴)

* * *

نزدیک طلوع آفتاب بود، همه منتظر بودند ببینند پیامبر چه کسانی را همراه خود برای مباهله خواهد برد. تو به پیامبر دستور دادی که پسران، زنان و نفس های خود را برای مباهله با مسیحیان ببرد.

همه نگاه می کردند، پیامبر به سوی خانه علی(علیه السلام)رفت، وارد خانه شد، بعد از لحظاتی، پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که دست حسن(علیه السلام)را در دست گرفته و حسین(علیه السلام)را در آغوش خود گرفته بود، بعد از آن فاطمه و علی(علیهما السلام)آمدند. پنج تن به سوی وعده گاه حرکت می کردند.

مردم هم همراه آنان آمدند، وقتی پیامبر به آنجا رسید با عبای سیاه خود، سایبانی درست کرد.

پیامبر آنجا زیر آن سایه بان نشست، حسن(علیه السلام)را طرف راست خود، حسین(علیه السلام)را

سمت چپ خود نشاند، از علی(علیه السلام)خواست تا جلو او بنشیند و فاطمه(علیها السلام)هم پشت سر پدر نشست.

پیامبر رو به علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام)کرد و گفت: «عزیزانم ! هر وقت من بر این مسیحیان نفرین کردم، شما آمین بگویید».(۳۵)

پیامبر دو دست خود را بالای سرش برد، او انگشتان دست خود را به یکدیگر گره زده بود.(۳۶)

پیامبر آماده بود تا مراسم مباهله را آغاز کند. مسیحیان هم آمده بودند، آن ها این منظره را نگاه کردند، بزرگان آن ها جلو آمدند و چنین گفتند:

___ ای محمّد ! اینان چه کسانی هستند که همراه خود برای مباهله آورده ای؟

___ امروز بهترین بندگان خدا را به اینجا آورده ام، خدا هیچ کس را به قدر اینان دوست ندارد.

___ ای محمّد ! چرا یاران خود را به همراه نداری؟ چرا زن و یک مرد و دو بچّه را آورده ای؟

___ خدا به من چنین دستور داده است، با این چهار نفر با شما مباهله می کنم. اینان اهل و خاندان من هستند.

همه فهمیدند که اهلِ بیت پیامبر چه کسانی هستند.(۳۷)

رنگ از چهره مسیحیان پرید، یکی از آنان گفت: «به خدا قسم اگر امروز محمّد بر ما نفرین کند، همه ما نابود خواهیم شد».

آنان نزد پیامبر آمدند و روی زمین نشستند و چنین گفتند: «ای محمّد ! ما از مباهله کردن پشیمان شده ایم، ما می خواهیم با تو پیمان صلح ببندیم».

پیامبر سخن آنان را پذیرفت و تصمیم بر آن شد که پیمان نامه صلح نوشته شود،

ص:۶۴

قرار شد آنان بر دین خود باقی بمانند ولی حکومت پیامبر خود را بپذیرند و سالیانه دو هزار حُلّه (که نوعی پارچه بسیار قیمتی است) پرداخت کنند.(۳۸)

پیامبر به سوی خانه خود حرکت کرد، وقتی پیامبر نزدیکی خانه خود رسید، جبرئیل بر او نازل شد و به او چنین گفت: «ای محمّد ! خدا به تو سلام می رساند و می گوید: موسی از من خواست تا بر قارون عذاب نازل کنم و من این کار را کردم، به عزّت و جلالم سوگند، اگر امروز با علی، فاطمه، حسن و حسین بر مسیحیان نفرین می کردی، عذاب سختی را بر آنان نازل می کردم».

پیامبر دستان خود را به سوی آسمان گرفت و سه مرتبه شکر به جا آورد و سپس به سجده شکر رفت.(۳۹)

* * *

روز مباهله، مانند آفتابی است که در تاریخ طلوع کرد و برای همیشه روشنی بخش حقّ و حقیقت شد.

درست است که آن روز مباهله ای انجام نشد، امّا یک اعتقاد عالی به یادگار ماند که صاحبان آن اهل بیت پیامبر بودند.

ترجمه آیه مباهله را این چنین ذکر می کنم: «ای محمّد ! به آنان بگو بیایید با یکدیگر مباهله کنیم، من پسران، زنان و اَنفُس خود را می آورم، شما هم پسران و زنان و نفْس های خود را بیاورید و آنگاه مباهله کنیم و بگوییم که لعنت خدا بر کسی باشد که دروغ می گوید».

خدا از پیامبر خواست تا سه گروه را همراه خود ببرد:

اوّل: گروه پسران.

دوم: گروه زنان.

سوم: گروه اَنْفُس (نَفْس ها)

این یک حقیقت قطعی است که پیامبر آن روز فقط علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام)را برای مباهله برد. در کتب اهل سنّت این مطلب بارها و بارها ذکر شده است و آن ها نمی توانند این حقیقت را انکار کنند.

پیامبر باید این مباهله را انجام دهد، یعنی خدا از پیامبر می خواهد تا با مسیحیان این گونه سخن گوید و آنان را به مباهله دعوت کند، پیامبر به آنان می گوید بیایید این گونه مباهله کنیم، هر کدام از ما این سه گروه را همراه خود بیاوریم و مباهله کنیم.

پس معلوم می شود که پیامبر جزء این سه گروه نیست، زیرا خود پیامبر کسی است که قرار است مباهله را انجام دهد، پیامبر باید «پسران»، «زنان» و «نفوس» را همراه خود به مباهله ببرد، پس این سه گروه غیر از پیامبر می باشند.

اکنون باید آیه را با این ۳ گروه تطبیق دهیم:

* اوّل: گروه پسران:

پیامبر، حسن و حسین(علیهما السلام)را همراه خود برد. پس معلوم می شود که حسن و حسین(علیهما السلام)، پسران پیامبر هستند. این که ما عادت داریم حسن و حسین(علیهما السلام)را پسران پیامبر می نامیم، دلیل قرآنی دارد، آری، وقتی در زیارت عاشورا می گوییم: «السَّلَامُ عَلَیکَ یَابنَ رَسُولِ اللهِ: سلام بر تو ای پسر رسول خدا» باید بدانم که سخن من، یک مفهوم قرآنی است و قرآن آن را تأیید می کند.

* دوم: گروه زنان:

پیامبر از گروه زنان، فقط فاطمه(علیها السلام)را همراه خود برد و این نشانه برتری مقام فاطمه(علیها السلام)نسبت به همه زنان است.

ص:۶۶

* سوم: گروه اَنْفُس (نفْس ها)

این قسمت کلیدی ترین قسمت آیه است: أَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ.

برای بیان معنی این قسمت باید مقدّمه ای ذکر کنم:

وقتی نگاه به آسمان می کنی و می گویی: «آن ماه است»، منظور تو مشخّص است، تو ماه آسمان را دیده ای و به آن اشاره می کنی، امّا گاهی به زیبارویی اشاره می کنی و می گویی: «او ماه است»، در اینجا تو از «مجاز» استفاده کرده ای، یعنی کلمه «ماه» را در معنای غیر حقیقی آن به کار برده ای، تو می خواستی زیبایی آن شخص را بیان کنی برای همین از واژه «ماه» استفاده کرده ای.

خدا از پیامبر می خواهد که جان و روح خود را برای مباهله ببرد، این یک مجازی است که خدا استفاده کرده است.

در زبان فارسی وقتی ما کسی را خیلی دوست داریم به او می گوییم: «روح منی ! جان منی».

معلوم است که کلمه «روح» در اینجا یک مجاز است. در واقع ما می خواهیم بگوییم ما آن فرد را خیلی دوست داریم، او پیش ما خیلی عزیز است.

خدا از پیامبر می خواهد تا «نفْس خود» را برای مباهله ببرد. اگر بخواهیم کلمه «نفْس» را به فارسی ترجمه کنیم، باید واژه «روح و جان» را استفاده کنیم.

به راستی پیامبر چه کسی را مانند روح و جان خودش می دانست؟ پیامبر علی(علیه السلام)را بسیار دوست می داشت و او را همچون جان خود می دانست. وقتی او را به سوی طائف فرستاد به مردم آنجا چنین نوشت: «من کسی را که مانند نفْس و جان من است به سوی شما می فرستم».(۴۰)

آری، آیه مباهله ثابت می کند که علی(علیه السلام)، همچون روح و جان پیامبر است.

ص:۶۷

آل عِمران : آیه ۶۴ - ۶۲

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَه إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۲) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۶۳) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَه سَوَاء بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۶۴)

تو ماجرای مریم(علیها السلام)و تولّد عیسی(علیه السلام)و چگونگی به آسمان رفتن او را بیان کردی، این ها داستان های واقعی است که برای انسان درس های زیادی دارد، افسانه نیست، سخنان تو از روی حکمت و دانایی است.

با همه این ها عدّه ای بعد از روشن شدن حقیقت، باز هم حقّ را قبول نمی کنند، این مردم لجوج به دنبال فساد هستند، هدفشان خراب کردن عقاید مردم است، تو به حال آن ها آگاهی داری !

اکنون تو از پیامبر خواستی تا به یهودیان و مسیحیان چنین بگوید: «بیایید همه بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی

ص:۶۸

را شریک او قرار ندهیم، هیچ کس را به جای خدا به خدایی نگیریم».

من از این سخن تو یاد می گیرم که وقتی با مسیحیان و یهودیان روبرو می شوم، روی نقاط مشترک بین خود و آنان تأکید کنم و به آنان بگویم که ما می توانیم در توحید و یکتاپرستی با هم متّحد شویم.

این خواسته توست، تو به من یاد می دهی که اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف مقدّس با من همکاری کنند، نباید از پا بنشینم، باید در قسمتی از اهداف که با آنان مشترک هستم، با آنان همکاری کنم و این گونه برای رسیدن به اهداف مقدّس خود تلاش کنم.

ما باید یهودیان و مسیحیان را به یکتاپرستی فرا خوانیم، از آن ها بخواهیم تا از هر عقیده ای که با یکتاپرستی منافات دارد، دست بردارند، امّا آیا آنان این سخن ما را می پذیرند؟ اگر آنان سخن ما را قبول نکنند، به ما یاد می دهی تا به آنان چنین بگوییم:

ما تسلیم امر خدا هستیم. خداوند هر پیامبری را که برای هدایت انسان ها فرستاد، از او خواست تا مردم را به یکتاپرستی رهنمون سازد. ما فقط خدای یگانه را می پرستیم و هیچ کس را غیر از خدای یگانه به عنوان خدای خود قبول نداریم، چرا شما مسیحیان، عیسی(علیه السلام)را به مقام خدایی رسانده اید؟ شرط یکتاپرستی این است که هرگز فردی از بشر، مانند عیسی(علیه السلام)مورد پرستش قرار نگیرد. چه شده است که شما یهودیان، «عُزَیر» را فرزند خدا می دانید؟ «عُزَیر» مانند همه پیامبران، بنده خدا بود، خدای یگانه

هر گز فرزندی ندارد، اعتقاد به فرزند خدا با یکتاپرستی منافات دارد.

آری، مسلمانان، یکتاپرست واقعی هستند و فقط تو را به عنوان خدای یگانه قبول دارند و سر تسلیم در برابر تو فرود می آورند، مسلمانان، محمّد(صلی الله علیه وآله)را بنده تو و پیامبر تو می دانند، امّا مسیحیان و یهودیان از یکتاپرستی به دور افتاده اند.

تو در این آیه به نکته مهمّی تأکید می کنی و از یهودیان و مسیحیان می خواهی تا دیگران را به جای تو پرستش نکنند !

* * *

آل عِمران : آیه ۶۸ – ۶۵

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۵) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۶۶) مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۶۷) إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (۶۸)

مسیحیان معتقد بودند که ابراهیم(علیه السلام)مسیحی بود و این گونه می خواستند دین خود را حقّ نشان بدهند، یهودیان هم ادّعا می کردند که ابراهیم(علیه السلام)یهودی بود.

اگر به تاریخ رجوع کنیم می بینیم که دین یهود بعد از آمدن موسی(علیه السلام)آمد و مسیحیّت بعد از آمدن عیسی(علیه السلام)به وجود آمد، نکته مهم این است که ابراهیم(علیه السلام)صدها سال، قبل از موسی و عیسی(علیهما السلام)از دنیا رفته است، حال چگونه ممکن است ابراهیم(علیه السلام)، یهودی و یا مسیحی باشد؟

زمانی که ابراهیم(علیه السلام)زنده بود، هنوز هیچ خبری از ادیان یهود و مسیحیّت نبود. دین یهود نهصد سال پس از ابراهیم(علیه السلام)و دین مسیحیّت هزار و ششصد سال بعد از ابراهیم(علیه السلام)به وجود آمد.

اکنون تو به آنان چنین می گویی:

* * *

ای مسیحیان ! ای یهودیان !

چرا درباره ابراهیم(علیه السلام)، گفتگو و نزاع می کنید و هرکدام او را پیرو دین خودتان معرّفی می کنید؟ تورات و انجیل، بعد از ابراهیم(علیه السلام)نازل شده است، چرا فکر نمی کنید؟

چرا درباره چیزی که به آن آگاهی ندارید، مجادله می کنید؟

دین ابراهیم(علیه السلام)بر اساس یکتاپرستی است، شما به گمراهی افتاده اید، بدانید که ابراهیم(علیه السلام)نه یهودی بود و نه مسیحی !

ابراهیم(علیه السلام)حق گرا و یکتاپرست بود و تسلیم امر من بود، او پرده های تقلید و تعصّب را کنار زد و در زمانی که همه مردم بت پرست بودند، هرگز تسلیم بت ها نشد، او بت شکن بود و هرگز به من شرک نورزید، شما هم اگر خود را دنباله رو ابراهیم(علیه السلام)می دانید به سوی یکتاپرستی بشتابید !

آیا می دانید چه کسانی به ابراهیم(علیه السلام)نزدیک تر و پیرو واقعی او هستند؟ کسانی که در زمان او به مکتب و آیین او وفادار بودند، همچنین محمّد(صلی الله علیه وآله)و کسانی که به او ایمان آورده اند، پیرو واقعی ابراهیم(علیه السلام)هستند، آری، مسلمانان هرگز برای من شریکی قرار ندادند و جز من به خدای دیگری ایمان نیاوردند و کسی را هم به عنوان فرزند من انتخاب نکردند، آنان اهل ایمان واقعی هستند، یکتاپرستان واقعی هستند. بدانید من دوست کسانی هستم که به من ایمان آوردند و دشمن کسانی هستم که به من کفر و شرک ورزیدند.(۴۱)

* * *

ص:۷۱

آل عِمران : آیه ۷۱ – ۶۹

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۶۹) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۰) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۷۱)

تو می دانی همواره مسیحیان و یهودیان تلاش خواهند کرد تا مسلمانان دست از دین خود بردارند، مسلمانی که از قرآن جدا می شود و به تورات یا انجیل ایمان می آورد باید بداند فریب خورده است، تو دوست نداری که بندگان تو فریب بخورند.

آری، آن مسلمانی که مسیحی می شود باید از علمای مسیحی بخواهد تا همه انجیل را برای او بخوانند، باید از آنان بخواهد تا انجیلِ اصلی را نشان او بدهند، همین طور آن مسلمانی که یهودی شده است باید از علمای یهودی بخواهد تا تورات را نشان او بدهند. این حقّ اوست که کتاب آسمانی دین جدید خود را بخواند.

افسوس که هرگز انجیل یا تورات تحریف نشده را به او نشان نخواهند داد ! زیرا در تورات و انجیل تحریف نشده به آمدن «محمّد» به عنوان آخرین پیامبر اشاره شده است و از همه خواسته شده است تا به او ایمان بیاورند.

در واقع آن مسلمانی که مسیحی یا یهودی شده است اگر انجیل یا تورات اصلی را بخواند دوباره باید مسلمان بشود، برای همین است که علمای یهودی و مسیحی هرگز کتاب تورات و انجیل اصلی را به مردم نشان نمی دهند.

در اینجا هشدار می دهی تا حواسم جمع باشد، هرگز فریب تبلیغات مسیحیان و یهودیان را نخورم، آنان دوست دارند تا ما را فریب دهند، امّا نمی دانند که

ص:۷۲

خودشان را فریب می دهند، آنان می گویند که بر حقّ هستند، با سخنان خود می خواهند ما را فریب بدهند، امّا این باعث می شود که خودشان، سخنان باطل خود را باور کنند، آن سخنان خلافِ واقع و دروغ ها در جان آنان اثر می گذارد و آنان بیشتر گمراه می شوند.

تو از یهودیان و مسیحیان خواستی تا به تو ایمان بیاورند و کفر نورزند و حقّ را کتمان نکنند، افسوس که آنان در مقابل بهایی اندک، حقّ و حقیقت را انکار کردند. وقتی که آخرین پیامبر تو، محمّد(صلی الله علیه وآله)، به مدینه آمد، عدّه ای از علمای یهودی و مسیحی با اینکه می دانستند محمّد(صلی الله علیه وآله)پیامبر است، امّا با گرفتن امتیازهای ناچیزی، حقیقت را انکار کردند، آنان کتاب آسمانی خود را تغییر دادند، قسمت هایی از آن را کتمان نمودند. آنان حقّ را به باطل مشتبه می سازند تا حقّ و حقیقت را پنهان کنند.(۴۲)

* * *

آل عِمران : آیه ۷۴ - ۷۲

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۷۲) وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۷۳) يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۷۴)

چند نفر از علمای یهود تصمیم گرفتند کاری کنند تا مسلمانان در دین خود شک کنند. آنان قرار گذاشتند تا یک روز صبح نزد محمّد(صلی الله علیه وآله)بروند و به او بگویند ما به دین تو ایمان آوردیم و مسلمان شدیم، سپس عصرِ همان روز دست از اسلام

بردارند، آنان با هم عهد بستند تا بر همان دین یهود باقی بمانند.(۴۳)

تو از نقشه آنـان بـاخبر بودی، می دانستی که آنـان می خواهنـد این گونه مردم را فریب دهنـد، آنان می خواسـتند به مردم این گونه پیام دهنـد که اگر اسـلام چیز خوبی بود، ما به آن دین باقی می مانـدیم، با این کار آنان گروهی از مردم دچار شک می شدنـد، آنـان بـا خود خواهنـد گفت که اگر محمّـد(صـلی الله علیه وآله)واقعاً پیامبری است که تورات، وعـده آمـدنش را داده است، پس چرا علمای یهود از اسلام دست برداشتند؟

تو این آیه را بر پیامبر نازل کردی تا آن را برای مسلمانان بخواند و آنان را از این نقشه آگاه کند، به پیامبرت گفتی تا به مردم چنین بگویـد: «زمانی انسان به راه راست هـدایت می شود که من او را راهنمایی کنم. یهودیان می گوینـد که ما پیروِ دین بهتر هستیم و می توانیم این را ثـابت کنیم، شـما فریب این سـخن را نخوریـد و آن را بـاور نکنیـد، شـما مسـلمانان پیرو بهترین دین هستید. به هر کس که بخواهم لطف خود را عنایت می کنم، من می دانم چه کسی شایستگی مقام نبوّت را دارد، همه کارهای من از روی علم و حکمت است. هر کس را که بخواهم نعمت های خود را به او ارزانی می دارم، بخشش من بی اندازه است». (۴۴)

این سخن تو باعث می شود تا مسلمانان آگاه شوند و فریب دسیسه های علمای یهود را نخورند.

آری، یهودیان انتظار داشـتند که آخرین پیامبر تو از میان آنان باشد، آنان آرزو داشتند که پیامبر موعود از «بنی اسرائیل» باشد، آنان تصوّر می کردند که نژاد یهود، نژاد برتر است، امّا نزد تو همه نژادها یکی هسـتند، تو آخرین پیامبر خود را از قوم دیگری غیر از یهود برگزیدی، پیامبری، به شایستگی است نه به نژاد ! تو محمّد(صلی الله علیه وآله)

ص:۷۴

را شایسته این مقام یافتی و این مقام را به او عنایت کردی. همین طور توفیق ایمان به قرآن و دین اسلام هم به دست توست، ایمان واقعی به تو هم یکی دیگر از نعمت های بی پایان توست.

آری، علمای یهود به محمّد(صلی الله علیه وآله)حسادت ورزیدند، آن ها فراموش کردند که تو مقام پیامبری را به هر کس که بخواهی می دهی، تو هر کس را شایسته بدانی از نعمت هایت به او می دهی، کسی نمی تواند به اراده تو اعتراض کند، باید از این سخن تو درس بگیرم، مبادا نسبت به دیگران حسادت بورزم.

* * *

آل عِمران : آیه ۷۶ – ۷۵

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷۶)

اگر دین به دست نااهلان بیفتد، به چه روزی می افتد ! عدّه ای از علمای یهود بر این باور بودند که می توانند در امانت خیانت کنند، آنان می گفتند اگر غیر اهل تورات، چیزی نزد ما به امانت بگذارد، لازم نیست به صاحبش بازگردانیم، زیرا پیامبران آسمانی از میان ما بوده اند، ما پیرو دین برتر هستیم ! البتّه همه یهودیان این گونه نبودند، عدّه ای از آنان هرگز در امانت خیانت نمی کردند.

همه ادیان آسمانی به ادای امانت تأکید کرده اند، آن یهودیانی که در امانت خیانت می کردند، بارها و بارها در تورات خوانده بودند که تو از آنان خواسته ای در امانت خیانت نکنند. متأسّفانه آنان به اسم این که پیروی تورات هستند به خود

حقّ می دادند تا در اموال غیر یهودیان تصرّف کنند. این فکر آنان از اصل خیانت بدتر و خطرناک تر بود.

تو در این آیه جواب آنـان را می دهی و به همه می گویی که این یهودیان دروغ می گوینـد، خودشان هم می داننـد که دروغ می گویند، در همه کتب آسمانی از مردم خواسته ای در امانت خیانت نکنند و آنان را از خیانت در امانت بیم داده ای.

تو کسانی را دوست داری که از گناهان دوری کننـد و به عهـد خود وفادار باشـند، یهودیانی را که این گونه در امانت خیانت می کنند، هرگز دوست نداری. تو کسانی را دوست داری که از گناه دوری می کنند.

درس مهمّی که من از این ماجرا می گیرم این است: برخی کار خلاف خود را به نام دین توجیه می کنند و به دیگران ظلم می کنند و این کار را خدمت به تو می دانند و خود را دوست تو معرّفی می کنند.

* * *

آل عِمران : آیه ۷۸ – ۷۷

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَـانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۷) وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸)

تو اکنون درباره وفای به عهد و پیمان می گویی، برایم از علمای یهود سخن می گویی که با تو عهد و پیمان بستند. آنان سال ها قبل از آن که محمّـد(صلی الله علیه وآله)را به پیامبری مبعوث کنی، در شام زنـدگی می کردنـد. آن ها در کتاب آسـمانی خود

خوانده بودند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد. برای همین از شام به حجاز مهاجرت کردند. می خواستند اوّلین کسانی باشند که به پیامبر خاتم ایمان می آورند، آنان با تو عهد و پیمان بستند که وقتی پیامبر موعود ظهور کند، به او ایمان بیاورند و یاریش کنند.

سالها گذشت تا اینکه محمّد(صلی الله علیه وآله)را به پیامبری مبعوث کردی، امّا متأسّفانه نه تنها یهودیان به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان نیاوردند بلکه به او حسد هم ورزیدند و با او دشمنی کردند.(۴۵)

آنان دست به تحریف تورات زدند، نشانه هایی که تو در تورات برای محمّد(صلی الله علیه وآله)ذکر کرده بودی، تغییر دادند، دین خود را به دنیای خود فروختند. مردم عادی هم که از سواد و علم بهره ای نداشتند، از همین بزرگان و دانشمندان پیروی می کردند، این دانشمندان، مطالبی را به تورات اضافه می کردند و می گفتند این سخنان توست، در حالی که این ها دروغی بیش نبود.

این گونه بود که پیروانشان فریب خوردند. آن علمای یهودی عاشق ریاست و ثروت بودند و برای حفظ این دو، حاضر بودند هر کاری بکنند.

اکنون به آنان هشدار می دهی که در روز قیامت هیچ بهره ای ندارند و در آن روز با آنان سخن نمی گویی و آنان را به فرشتگان عذاب خود می سپاری و به آنان نظر رحمت و مهربانی نداری، گناهانشان را نمی بخشی، آنان را به عذاب دردناکی گرفتار می کنی، زیرا باعث گمراهی عدّه زیادی شدند. آری، سزای کسانی که این گونه باعث فریب دیگران می شوند چیزی جز آتش جهنّم نیست. آتش جهنّم را چقدر ارزان برای خود خریدند ! با تحریف تورات، چند روزی بیشتر ریاست کردند، امّا عذاب همیشگی را از آنِ خود کردند.

ص:۷۷

* * *

آل عِمران : آیه ۸۰ – ۷۹

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (۷۹) وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۸۰)

تو گروهی را به عنوان فرستاده و پیامبر خود برگزیدی تا مردم را به سوی تو دعوت کنند و از کفر رهایی بخشند، آنان را از لغزش و گناه دور داشتی و برای سعادت انسان برگزیدی، چگونه ممکن است که پیامبران مردم را به پرستش خود فرا خوانند و از پرستش تو باز دارند؟

افسوس که بعد از عیسی(علیه السلام)سخنان دروغی را به آن حضرت نسبت دادند، مسیحیان بر این باور هستند که عیسی(علیه السلام)مردم را به سوی خود فرا خواند. هیچ پیامبری مردم را به سوی خود فرا نخواند، پیامبران کتاب آسمانی خود را به مردم یاد داده اند، موسی(علیه السلام)تورات و عیسی(علیه السلام) انجیل و محمّد(صلی الله علیه وآله)قرآن را برای مردم خواندند، آنان آموزه های آسمانی تو را در دسترس مردم قرار دادند تا همه بتوانند به شناخت تو و وظایف خود آشنا شوند و راه و رسم زندگی درست را فرا گیرند.

من شنیده ام که گروهی فرشتگان را پرستش می کردند، (آنان خود را پیرو یحیی(علیه السلام)که پیامبر تو بود، می دانستند، آنان به دروغ می گفتند که یحیی(علیه السلام)به ما چنین فرمانی داده است).

یهودیان هم که «عُزَیر» را پسر خدا می دانند، عُزَیر پیامبر تو بود و تو او را برای هدایت مردم فرستاده بودی. عدّه ای از مسیحیان هم عیسی(علیه السلام)را خدا می دانند.

این ها انحراف است، پیامبران هرگز مردم را به سوی شرک و کفر رهنمون نشدند، آنان هرگز از مردم نخواستند تا فرشتگان و پیامبران را به عنوان خدا پرستش کنند، چگونه ممکن است که پیامبری بعد از آن که مردم را به یکتاپرستی فرا خواند، از آنان بخواهد به کفر رو آورند؟ (۴۶)

به راستی خواسته پیامبران از مردم چه بود؟ آنان از پیروان خود خواستند تا همواره اهل علم و آگاهی باشند، زیرا ارزش هر کس به مقدار علم و دانشی است که دارد.(۴۷)

* * *

آل عِمران : آیه ۸۲ – ۸۱

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱) فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۸۲)

تو قبل از اینکه جسم پیامبران را خلق کنی، روحشان را آفریدی و با آنان سخن گفتی. دوست داشتی تا همه پیامبران بدانند که نور محمّد(صلی الله علیه وآله)و علی(علیه السلام)را قبل از آنان خلق کرده ای و به این دو نور، مقامی بس بزرگ داده ای.

مقام این دو نور را بر پیامبران آشکار کردی و همه فهمیدند این جایگاهی است که تو فقط به محمّد(صلی الله علیه وآله)و علی(علیه السلام)عنایت کرده ای و آنان را به بزمِ مخصوص خود راه داده ای.

آن روز از پیامبران خود خواستی تا با تو پیمان ببندند که به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان بیاورند و از پیروان خود بخواهند اگر زمان او را درک کردند به دین او که

کامل ترین ادیان است ایمان بیاورند و به آنان گفتی: آیا این پیمان مرا قبول می کنید؟ همه آنان پذیرفتند و تو هم شاهد این سخن آنان بودی.

وقتی پیامبران به پیامبری مبعوث شدند، به این وظیفه خود عمل کردند، موسی(علیه السلام)به پیروان خود بشارت ظهور محمّد(صلی الله علیه وآله)را داد و همین طور عیسی(علیه السلام)از ظهور محمّد(صلی الله علیه وآله)سخن گفت، آنان از پیروان خود خواستند تا اگر زمان محمّد(صلی الله علیه وآله)را درک کنند، به او ایمان بیاورند و مسلمان شوند.

این عهد و پیمانی بود که از آنان گرفته بودی، افسوس که وقتی تو محمّد(صلی الله علیه وآله)را به پیامبری مبعوث کردی، گروه زیادی از یهودیان و مسیحیان برای حفظ منافع خود به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان نیاوردند !

آنان تورات و انجیل را تحریف کردند و بشارت هایی که درباره ظهور محمّد(صلی الله علیه وآله)در این دو کتاب بود تغییر دادند، کسانی که از ایمان آوردن به آخرین پیامبر تو سر باز زدند، گناهکار هستند، آنان به خود ظلم کردند و از سعادت ابدی محروم شدند.

تو در این آیه، از میثاق و پیمانی بزرگ سخن گفتی و از پیامبرانت خواستی تا محمّد(صلی الله علیه وآله)را یاری کنند، امّا سؤالی به ذهنم می رسد، وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)ظهور کرد، پیامبران قبلی از این دنیا رفته بودند، وقتی مرگ به سراغ پیامبران بیاید، پس چگونه می توانند محمّد(صلی الله علیه وآله)را یاری کنند؟ تو می دانستی هیچ کدام از آنان در زمان محمّد(صلی الله علیه وآله)نخواهند بود، پس چرا از آنان خواستی محمّد(صلی الله علیه وآله)را یاری کنند؟

اینجاست که بحث «رجعت» مطرح می شود، من باید «رجعت» را بشناسم تا بتوانم این آیه را بفهمم.

«رجعت»، همان زنده شدنِ دوباره است، تو پیامبران را (قبل از برپا شدن قیامت)

ص:۸۰

زنده خواهی نمود تا دین محمّد(صلی الله علیه وآله)را یاری کنند و در رکاب علی(علیه السلام)شمشیر زنند. من به رجعت ایمان دارم، تو بعضی از مردگان را قبل از قیامت زنده می کنی، همان طور که «عُزَیر» را زنده کردی و در سوره بقره آیه **۲۵۹** درباره داستان او سخن گفتی.

عُزَیر، یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود، روزی گذرش به شهری افتاد که ویران شده بود و استخوان های مردگان زیادی در آنجا افتاده بود.

مدّتی به آن استخوان ها و جمجمه ها نگاه کرد، سؤالی ذهن او را مشغول نمود: در روز قیامت، چگونه این مردگان زنده خواهند شد؟

در این هنگام تو به عزرائیل دستور دادی تا جان او را بگیرد، مرگ عُزَیر فرا رسید.

صد سال گذشت. بعد از گذشت صد سال، دوباره او را زنده کردی و به شهر خود بازگشت، وقتی به شهر خود رسید دید همه چیز تغییر کرده است، آری ! صد سال گذشته بود، همسر او از دنیا رفته بود و...

تو به هر کاری توانا هستی، تو وعده داده ای که بهترین دوستان خود را دوباره به این دنیا باز خواهی گرداند، این وعده توست و تو به وعده های خود عمل می کنی.

روزگار رجعت، روزگار باشکوهی است، آن روز علی(علیه السلام)سرآمدِ بندگان خوب تو خواهد بود، او «امیرمؤمنان» است، آن روز همه پیامبران به یاری او خواهند شتافت، این همان پیمانی است که تو از آنان گرفته ای.

در این آیه سخن «میثاق» و «رجعت» به میان آمد، اکنون من میثاق پیامبران را می دانم، میثاقی که تو قبل از خلقت این دنیا از پیامبرانت گرفتی، با آنان پیمان

بستی.

من به رجعت ایمان دارم، روزگاری که بندگان خوب تو بار دیگر زنده می شوند، در آن روز محمّد(صلی الله علیه وآله)و علی(علیه السلام)هم رجعت می کنند، در آن روز محمّد(صلی الله علیه وآله)پرچمی را به دست علی(علیه السلام)می دهد و او را فرمانده می کند، همه پیامبران علی(علیه السلام)را یاری می کنند، آن روز، روز شکست شیطان و یاران اوست.(۴۸)

* * *

آل عِمران : آیه ۸۳

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳)

همه پیامبران درباره خاتمِ پیامبران سخن گفته اند، آنان بشارت آمدن او را به همه دادند، افسوس که بسیاری از پیروانشان حقّ را نپذیرفتند !

علمای یهودی و مسیحی که در زمان محمّد(صلی الله علیه وآله)بودند، با اینکه می دانستند محمّد(صلی الله علیه وآله)همان پیامبر موعودِ تورات و انجیل است، امّا برای حفظ ثروت و ریاست واقعیّت را تحریف کردند.

اکنون با آنان سخن می گویی: اسلام، کامل ترین و بهترین دینی است که برای بشر فرستاده ام، آیا شما به دنبال دین دیگری می گردید؟ اسلام، برای شما خیر و سعادت دنیا و آخرت را می خواهد، چرا قرآن مرا قبول نمی کنید؟ اگر شما تسلیم من هستید باید اسلام را بپذیرید، نگاه کنید همه هستی، (خواسته یا ناخواسته) تسلیمِ فرمان من هستند، به شما اختیار داده ام، ارزش انسان به اختیار اوست، این راز عظمت و بزرگی انسان است، اکنون از شما می خواهم تا دین مرا بپذیرید، دست از لجاجت بردارید و مسلمان شوید. شما در این دنیا اختیار دارید،

می توانید از پذیرش اسلام شانه خالی کنید، امّا بدانید که خودِ شما مسئول این انتخاب هستید، وقتی حقیقت را فهمیدید و به آن آگاهی یافتید، باید آن را قبول کنید، شما روز قیامت سزای این لجاجت خود را خواهید دید، آن روز، روز حسابرسی است و من به همه رفتار و کردار شما آگاهم.

* * *

آل عِمران : آیه ۸۵ – ۸۴

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَد مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۸۴) وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵)

اکنون تو با آخرین پیامبر خود سخن می گویی: ای محمّد ! از تو می خواهم تو و پیروانت چنین بگویید: «بارخدایا ! ما به تو و قرآن تو ایمان آورده ایم، ما به آنچه بر پیامبران خود مانند ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب(علیهم السلام)و (پیامبرانی که از نسل یعقوب(علیه السلام)بودند) نازل کرده ای، ایمان آورده ایم و مانند یهودیان یا مسیحیان نیستیم که فقط به پیامبر خود ایمان داشته باشیم. ما هرگز اهل تعصّب قومی و نژادی نیستیم و به همه پیامبران تو ایمان داریم و به همه آنان احترام می گذاریم».

آری، ما پیامبران را معلّمان بزرگ بشریّت می دانیم که هرکدام در یک رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته اند، پیامبران همگی از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده اند که تو به آنان نازل کرده ای. هدف همه یکی بوده است، روش های متفاوت آنان به علّت شرایط زمان و مکان آن ها بوده است.

آری، ایمان به همه پیامبران و برنامه های آنان منافاتی با منسوخ شدن ادیان قبلی ندارد، وقتی دانش آموزی به مدرسه می رود در کلاس اوّل، خواندن و نوشتن

می آموزد و سال بعد به پایه بالاـتر می رود و دروس پایه اوّل را کنار می گذارد، امّا او هرگز احترام به درس و معلّم کلاس اوّل را فراموش نمی کند.

ما به دستور تو اسلام را به عنوان دین خود پذیرفته ایم، زیرا این دین از همه ادیان کامل تر است، آخرین دین آسمانی است. هر کس که امروز دینی غیر از اسلام داشته باشد، هرگز از او نمی پذیری و او در روز قیامت در حسرت و زیان بزرگی خواهد بود.

* * *

آل عِمران : آیه ۹۱ – ۸۶

کَیْفَ یَهْدِی اللَّهُ قَوْمًا کَفَرُوا بَعْدَ إِیمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (۸۶) أُولَئِکَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَیْهِمْ لَعْنَهَ اللَّهِ وَالْمَلَائِکَهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ (۸۷) خَالِدِینَ فِیهَا لَا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ یُنْظَرُونَ (۸۸) إِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۸۹) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْدَ إِیمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِکَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ کُفَّارٌ فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَى بِهِ أُولَئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِینَ (۹۱)

اگر من قبل از ادلّه روشن نتوانم حقّ را بشناسم و به بیراهه بروم، کمتر مورد سرزنش قرار می گیرم زیرا من علم و آگاهی نداشتم و نمی دانستم حقّ کدام است.

امّا وقتی که تو توفیق دادی و من با دلیل و برهان حقّ را شناختم و به آن ایمان آوردم، دیگر حسابم فرق می کند، حال اگر من از راه حقّ روی برگردانم، دیگر از رحمت تو دور می شوم.

زمانی که حقّ را شناختم و به بیراهه رفتم، به خودم ظلم کرده ام، زیرا سرمایه

وجودی خود را در راه باطل صرف کرده ام و از راه کمال دور شده ام. آن وقت است که من زمینه هدایت خود را از بین می برم و این قانون توست، ستمکاران را به حال خود رها می کنی، آنان در گمراهی خود غوطهور می شوند، این نتیجه کردار و رفتار خود آنان است.

آری، اگر آنان که با وجود دلیل و برهان به تو و آخرین پیامبر ایمان آوردند و مسلمان شدند، منحرف شوند و به سراغ کفر بروند، آنان را به حال خود رها می کنی و آنان را از رحمت خود دور می کنی، فرشتگان و بندگانت آنان را لعن می کنند، روز قیامت هم عذاب دوزخ در انتظارشان است و هرگز از عذاب رهایی نمی یابند.

آنان در روز قیامت دیگر فرصتی برای توبه ندارند، آن روز، روز حسابرسی است، توبه فقط در این دنیا معنا دارد.

در اینجا برای من از سرنوشت کسانی که پس از ایمان، کافر می شوند سخن می گویی و آنان را به سه گروه تقسیم می کنی:

* گروه اوّل:

کسانی که در دنیا، قبل از فرا رسیدن مرگشان، از کفر توبه می کنند و بار دیگر ایمان می آورند، آنان را می بخشی، البتّه توبه آنان باید واقعی باشد و به انجام کارهای نیکو بپردازند، در این صورت گناهشان را می بخشی که تو بخشنده و مهربان هستی.

* گروه دوم:

کسانی که به کفرِ خود پافشاری می کنند و بر گمراهی اصرار میورزند. آنان وقتی در آستانه مرگ قرار گرفتند و فرشتگان عذاب را دیدند، توبه می کنند، امّا این توبه

آنان پذیرفته نمی شود، زیرا دیگر فرصت جبران ندارند، تو توبه ای را می پذیری که از روی اختیار و پشیمانی از گناه باشد.

* گروه سوم:

کسانی که هرگز توبه نمی کنند و تا لحظه جان دادن هم بر کفر خود اصرار میورزند، آنان در روز قیامت در عذاب دردناکی گرفتار خواهند شد و هیچ یار و یاوری هم نخواهند داشت. کفر، مانع قبولی اعمال آنان می شود، اگر آنان به قدر کلّ زمین، طلا داشته باشند و همه دارایی خود را ببخشند، این بخشش از آنان قبول نمی شود و آنان را از آتش جهنّم نجات نمی دهد. (۴۹)

ص:۸۶

آل عِمران : آیه ۹۲

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲)

از من می خواهی تا به دیگران کمک کنم، کمک به نیازمنـدان باعث کمال و سعادت من می شود، در مقابل این کار، خیر و برکت نازل می کنی و روز قیامت هم پاداش می دهی.

تو دوست داری تا از بهترین چیزهایی که دوست دارم، انفاق کنم و به نیازمندان ببخشم، اگر من به چیزی نیاز نداشـتم و آن را به نیازمندان دادم، هنر نکرده ام، هنر در این است که برای رضای تو، از چیزی که آن را دوست دارم، بگذرم و انفاق کنم. این گونه است که می توانم رحمت تو را به سوی خود جذب کنم و از خیر و برکت فراوان بهره مند شوم.

دوست داری که از فاطمه(علیها السلام)، دختر پیامبر تو درس بگیرم:

عروسی فاطمه(علیها السلام)نزدیک بود، پیراهن او وصله داشت، پیامبر تصمیم گرفت برای دخترش

لباس عروسی تهیّه کند، او دوست داشت تا در شب عروسی، دخترش آن لباس را به تن کند و به خانه شوهر برود.

چند روز گذشت، پیامبر نزد دخترش آمد و پیراهن عروسی را به دخترش هدیه داد، فاطمه(علیها السلام)لبخند رضایتی زد و از پدر تشکّر نمود.

مدّتی گذشت، تا مراسم عروسی چیزی نمانده بود، فاطمه(علیها السلام)در خانه نشسته بود که صدایی به گوشش رسید، فقیری به درِ خانه آمده بود و برای خانواده خود لباسی می طلبید. فاطمه(علیها السلام)به فکر فرو رفت، مراسم عروسی او نزدیک بود، از جا بلند شد و لباس عروسی خود را برداشت و به آن فقیر داد، زیرا او این سخن تو را شنیده بود، بهترین لباس خود را به فقیر بخشید و تصمیم گرفت در شب عروسی همان لباس کهنه را به تن کند، او می خواست به این سخن عمل کند و از بهترین چیزی که دوست دارد، انفاق کند.

هیچ کس از این ماجرا باخبر نشد تا این که شب عروسی فرا رسید، پیامبر منتظر بود تا فاطمه(علیها السلام)لباس نو و زیبای خود را به تن کند و مراسم شروع شود، آن شب قرار بود فاطمه(علیها السلام)را به خانه علی(علیه السلام) ببرند. پیامبر نگاهی به دخترش کرد، دید که فاطمه(علیها السلام)همان لباس وصله دار را به تن کرده است، تعجّب کرد. در این هنگام جبرئیل را با هدیه ای آسمانی نزد پیامبر فرستادی، جبرئیل به پیامبر سلام کرد و گفت: «خدا مرا فرستاده است تا این لباس بهشتی سبز رنگ را برای فاطمه بیاورم».

وقتی پیامبر آن لباس بهشتی را به فاطمه(علیها السلام)داد، لبخندی بر چهره پدر و دختر نقش بست و فاطمه(علیها السلام)به سوی خانه علی(علیه السلام)حرکت کرد.(۵۰)

* * *

آل عِمران : آیه ۹۵ – ۹۳

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۳) فَمَنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ

ذَلِکَ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴) قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّهَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ (۹۵)

خطر دانشمند فاسد از همه بیشتر است، این هشداری است که تو بارها به ما داده ای و در قرآن بارها از علمای یهود سخن گفته ای تا شاید ما بیدار شویم و فریب این گروه را نخوریم. وقتی که علمای یهود دیدند پیروان محمّد(صلی الله علیه وآله)روز به روز بیشتر و بیشتر می شوند، به فکر مقابله افتادند.

آنان نگران آن بودند که یهودیان مدینه دست از دین یهود بردارند و جذب اسلام شوند و خوب می دانستند که چگونه مردم را فریب دهند. علمای یهود سال های سال از ظهور پیامبر موعود سخن گفته بودند، مردم را تشویق به انتظار او کرده بودند، امّا وقتی تو محمّد(صلی الله علیه وآله)را به پیامبری برگزیدی، آنان ریاست و منافع خود را در خطر دیدند، برای مال دنیا تصمیم گرفتند تا با کسی که در انتظارش بودند، مبارزه کنند.

به مریدان خود گفتند: «محمّد خود را پیرو ابراهیم(علیه السلام)می داند، او می گوید که دین من، ادامه دین پیامبران گذشته است، اگر او راست می گوید پس چرا او گوشت شتر می خورد؟ خدا خوردن گوشت شتر را حرام کرده است، این دستور خداست و در تورات هم آمده است. چرا محمّد از دستور خدا سرپیچی می کند؟».

یهودیان ساده لوح که پیرو دانشمندان خود بودند، این سخن را قبول کردند، باور کردند که محمّد(صلی الله علیه وآله)گناه بزرگی انجام داده است و به آیین ابراهیم(علیه السلام)پشت کرده است و دیگر نمی تواند پیامبر موعود تورات باشد.

حقیقت چیز دیگری بود، بیشتر یهودیان از نسل یعقوب(علیه السلام)بودند و خود را پیرو او می دانستند، یعقوب که پیامبر تو بود دچار نوعی بیماری رماتیسم شد، رماتیسم یا «عرق النساء» باعث سفتی و درد و تورّم مَفصل های بدن می شود و حرکت اعضای بدن با سختی انجام می گیرد.

ص:۸۹

یعقوب نـذر کرد که اگر او را از این بیماری شـفا دهی، دیگر گوشت شتر نخورد. مدّتی گذشت و شـفا یافت، برای همین بود که یعقوب تا آخر عمر از خوردن گوشت شتر خودداری کرد.

یهودیان تصوّر کردنـد که این یک حکم دینی است، آن ها غفلت کردند که اگر یعقوب گوشت شتر نمی خورد، به علّت نذر او بوده است.

تو در این آیه به یهودیان می گویی: همه غـذاهای پاک برای شـما حلال بود، یعقوب(علیه السـلام)بعضـی از غذاها را به علّت عمل به نذرش نمی خورد.

تو از علمـای یهودی می خواهی تـا تورات را بیاورنـد و حکم تو را از آن بخواننـد، هرگز در تورات از حرام بودن گوشت شتر سخن به میان نیامده است.

به راستی چرا آنـان به تـو دروغ می بندنـد؟ چرا می گوینـد که خـدا خـوردن گوشت شـتر را حرام کرده است و این حکم در تـورات آمـده است؟ کسـی که به دروغ حکمی را به دین تـو نسـبت دهـد، سـتمکار است و در حقّ خود و دیگران ظلم کرده است، آنان با این کار باعث می شوند مردم از راه راست منحرف شوند.(۵۱)

اکنون از پیامبرت می خواهی تا با علمای یهود چنین سـخن بگویـد: بدانید که سـخن خدا راست است، یعقوب(علیه السـلام)به دلیل نذری که کرده بود از خوردن بعضی غذاها پرهیز می کرد، در آیین ابراهیم(علیه السلام)این غذاها حرام نبوده است، شما هم از ابراهیم(علیه السـلام)پیروی کنیـد، او حق گرا بود، شـعار توحیـد و یکتاپرستی سـر می داد و از شـرک و بُت پرستی بیزار بود.

آری، تـو از علمـای یهود می خواهی تـاماننـد ابراهیم(علیه السـلام)حق گرا باشـند، به تورات مراجعه کننـد و ببیننـد که در آن چیزی درباره حرام بودن گوشت شتر نیامده است. دست از این سخنان باطل بردارند و به اسلام ایمان بیاورند.

علمـای یهود که سال های سال در انتظار آمـدن محمّـد(صـلی الله علیه وآله)بودنـد، در مقابل او ایسـتادند و سـخن دروغ به تو نسبت دادند و باعث گمراهی مردم شدند، من باید از

این آیه درس بگیرم، قرآن برای همه زمان ها است، پیام آن همیشگی است.

من منتظر آمدن امام زمان هستم، شنیده ام که وقتی ظهور کند، هفتاد نفر به دشمنی با او برمی خیزند و سخنان دروغ به تو و پیامبر تو نسبت می دهند. آیا کسانی غیر از علمای بی تقوا اقدام به ساختن حدیث دروغ می کنند؟ آنان علمایی هستند که با استفاده از دین به جنگ مهدی(علیه السلام)می روند و می خواهند این گونه نور خدا را خاموش کنند، آنان مقابل مهدی(علیه السلام)می ایستند و به روی مهدی(علیه السلام)و یارانش سلاح می کشند.(۵۲)

گروه دیگری پیدا می شوند که قرآن را برای مردم می خوانند و آیات آن را به گونه ای تفسیر می کنند تا مردم به جنگ مهدی(علیه السلام)بروند.(۵۳)

آنان علمای بی تقوا هستند و برای اینکه بتوانند مردم را به جنگ با مهدی(علیه السلام)بسیج کنند، آیه قرآن می خوانند، آنان با تحریفِ معنای آیات قرآن، می خواهند ثابت کنند که مهدی(علیه السلام)دروغ می گوید !

بارخدایا ! از تو می خواهم به من توفیق دهی تا بتوانم راه درست را تشخیص بدهم، پیرو علمایی باشم که یار و یاور مهدی(علیه السلام)هستند، به من بصیرتی عنایت کن تا بتوانم از کسانی که به اسم تو و به اسم قرآنِ تو با مهدی(علیه السلام)سر جنگ دارند، دوری کنم.

* * *

آل عِمران : آیه ۹۷ – ۹۶

إِنَّ أَوَّلَ بَیْت وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبَارَکًا وَهُدًی لِلْعَالَمِینَ (۹۶) فِیهِ آَیَاتٌ بَیِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِیمَ وَمَنْ دَخَلَهُ کَانَ آَمِنًا وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ (۹۷)

یادش به خیر ! روزگاری که در دانشگاه مشغول تحصیل بودم، رشته «ادبیات

عرب» می خواندم، یک شب که در خوابگاه بودیم، به اتاق یکی از دوستانم رفتم، یکی از دانشجویان آن اتاق یهودی بود، رو به من کرد و گفت:

ـــ تو اسلام را آیین ابراهیمی می دانی؟

ـــ آری، اسلام ادامه آیین های آسمانی است، به تعبیر دیگر، اسلام، نسخه تکامل یافته ادیان ابراهیمی است.

ـــ اگر چنین است، پس چرا به سوی کعبه نماز می گزاری؟ چرا قبله گاه پیامبران قبل را رها کرده ای؟

ـــ چطور؟

ـــ همه پیامبرانی که از نسل ابراهیم(علیه السلام)بودند، به سوی بیت المقدس نماز می خواندند، قبله گاه اسحاق، یعقوب، موسی، عیسی(علیهم السلام)بیت المقدس بوده است، تو اسلام را ادامه ادیان پیامبران می دانی ولی قبله تو به سوی دیگری است، تو به قبله پیامبران قبلی پشت کرده ای.

به فکر فرو رفتم، اگر اسلام، ادامه دهنده خط پیامبران بزرگ است، پس چرا ما به سوی کعبه نماز می خوانیم؟ مگر بیت المقدس، میراث پیامبران نیست؟

آن شب نتوانستم جواب او را بدهم، به او گفتم که باید تحقیق کنم...

به قرآن مراجعه کردم، دیدم که تو جواب این سؤال را داده ای، تو از تاریخ کعبه برایم سخن گفته ای: وقتی آدم(علیه السلام)از بهشت رانده شد، روی کوه «صفا» قرار گرفت، همان کوهی که فقط ۱۳۰ متر با کعبه فاصله دارد. آدم(علیه السلام)در بالای این کوه سر به سجده گذاشت، گریه کرد و تو توبه او را پذیرفتی و جبرئیل را فرستادی تا او و همسرش را به جایی ببرد که در آنجا کعبه ساخته خواهد شد. جبرئیل در آنجا خانه تو را بنا می کند، آن وقت تو دستور می دهی تا هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل شوند و دور کعبه طواف کنند، آدم(علیه السلام)نیز به طواف می پردازد و این گونه است که تو رحمت خود را بر آدم(علیه السلام)نازل می کنی و او را پیامبر خود قرار می دهی. برای

این خانه، حُرمت زیادی قرار می دهی و قسم می خوری که هر کس به طواف این خانه بیاید و دور آن طواف کند، گناهانش را می بخشی.(۵۴)

کعبه، کهن ترین معبد یکتاپرستی است، اوّلین عبادتگاه روی زمین است، کعبه، مبارک و مایه هدایت مردم است، آنجا پناهگاه و کانون امن و امان است.

باز برایم سخن می گویی، تو می دانستی که روزی یهودیان به ما ایراد خواهند گرفت که چرا کعبه را قبله خود قرار داده ایم، برای همین به ابراهیم(علیه السلام)مأموریت مهمّی دادی. به او دستور دادی تا همسر و فرزندش، اسماعیل را به مکّه ببرد، از او خواستی تا کعبه را بازسازی کند.

وقتی کار بازسازی کعبه تمام شد، از او خواستی تا بر روی سنگی بایستد و همه مردم را به سوی کعبه فرا خواند.

سنگی که ابراهیم(علیه السلام)بر روی آن ایستاد در نزدیکی کعبه قرار دارد و نام آن «مقام ابراهیم» است. این سنگ همواره در کنار کعبه است تا همه بدانند که کعبه، یادگار ابراهیم(علیه السلام)است، کعبه، میراث اوست.

اکنون می فهمم چرا از ما می خواهی وقتی به مکّه رفتیم، پشت مقام ابراهیم نماز بخوانیم، با این کار، ثابت می کنیم ما پیرو ابراهیم(علیه السلام)هستیم.(۵۵)

تو از ابراهیم خواستی تا کعبه و اطراف آن را از همه آلودگی ها پاک کند، ابراهیم(علیه السلام)با آن مقام والایش، خادم کعبه شد تا آنجا را برای مردم پاکیزه نماید.

اگر من به سوی کعبه نماز می خوانم، برای این است که کعبه سال های سال قبل از بیت المقدس بنا شده است، کعبه یادگار ابراهیم(علیه السلام)و میراث گهربار اوست. اسلام، ادامه دهنده راه ابراهیم(علیه السلام)است.

* * *

بر هر کس که توانایی سفر حجّ دارد، واجب کردی تا یک بار در عمر خود به سفر حجّ برود. توانایی برای این سفر به چه معنا است؟ من باید همه این شرایط

را داشته باشم تا سفر حجّ برایم واجب شود:

۱ــ توانایی جسمی.

۲ــ باز بودن راه سفر به مکّه.

۳ــ داشتن پول کافی برای هزینه سفر.

۴ــ توانایی اداره زندگی بعد از بازگشت از حج.(۵۶)

اگر کسی یکی از شرایط بالا را نداشته باشد، حجّ بر او واجب نیست، البتّه می تواند حجّ مستحبی انجام دهد، امّا این حجّ بر او واجب نیست. بر هیچ کس واجب نیست پول قرض کند تا به این سفر برود.

کسی که حجّ بر او واجب شود و به حجّ نرود، در روز قیامت یهودی یا مسیحی محشور خواهد شد، آری، حج، یکی از واجبات مهم اسلام است.

من باید بدانم که تو نیاز به عبادات و حجّ من نداری، تو از همه بی نیاز هستی، فایده انجام دستورات تو به خود من بازمی گردد، با انجام این سفر، خود را برای سفر قبر و قیامت آماده می کنم.

وقتی به سوی خانه تو می آیم باید لباسِ احرام به تن کنم، لباس احرام لباسی سفید رنگ است که شبیه کفن است، باید ذکر «لبّیک» بگویم، دعوتت را اجابت کنم و به سویت بیایم. در این سفر از دنیا چشم بپوشم و فقط به تو توجّه کنم، این فلسفه این سفرِ زیباست.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۰۱ – ۹۸

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ (۹۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (۱۰۰) وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ

تُتْلَی عَلَیْکَمْ آَیَاتُ اللَّهِ وَفِیکَمْ رَسُولُهُ وَمَنْ یَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلَی صِرَاط مُسْتَقِیم (۱۰۱)

در تعجّبم که چرا این قدر درباره علمای فاسد سخن می گویی. هدف تو چیست؟ هر جا انحراف بزرگی روی داده است، نقش آنان در آن انحراف پررنگ بوده است.

آری، کسی می تواند مردم را فریب بدهد که از علم و دانش بهره مند باشد، فرد جاهل فقط به خودش ضرر می زند، امّا عالم فاسد می تواند گروه زیادی را منحرف کند.

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)به پیامبری مبعوث شد، کارشکنی علمای یهود آغاز شد، تو با آنان چنین سخن گفتی:

«شما می دانید که محمّد(صلی الله علیه وآله)فرستاده من است، پس چرا به او ایمان نمی آورید و با او دشمنی می کنید، آیا فکر می کنید خدا از کردار شما آگاه نیست؟ چرا می خواهید کسانی را که به او ایمان آورده اند، منحرف کنید؟ چرا مردم را از راه سعادت باز می دارید؟».

تو می دانستی که ممکن است گروهی از مسلمانان فریب دسیسه های یهودیان را بخورند، برای همین به آنان چنین گفتی:

هشیار باشید ! دشمنان شما به فکر دسیسه هستند، فریب آنان را نخورید، آن ها تلاش می کنند تا شما را به دامن کفر بکشانند. به سخنان آنان گوش فرا ندهید. آخرین پیامبر خود را برای شما فرستادم تا قرآن را برای شما بخواند، پس هرگز به سوی کفر نروید، من زمینه هدایت شما را فراهم کردم، اگر به سوی گمراهی بروید، به خودتان ظلم کرده اید. بدانید هر کس به من پناه بیاورد و پیرو قرآن و پیامبر من باشد، به راه راست هدایت شده و از همه انحرافات نجات پیدا کرده است. این قرآن و این پیامبر مهربان، شما را به سوی من راهنمایی می کنند و راه

سعادت دنیا و آخرت را نشان شما می دهند.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۰۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲)

اکنون از من می خواهی تـا تقوای حقیقی پیشه کنم و به راستی پرهیزکـار بـاشم، از گناهـان دوری کنم و تنها به دسـتورات تو عمـل کنم، همواره به یـاد تو بـاشم و تو را فراموش نکنم، شـکرگزار نعمت هایی باشم که به من داده ای و هرگز کفران نعمت نکنم. هر قدر تقوا و پرهیزکاری من بیشتر باشد، نزد تو مقام بالاتری دارم.

تقوا و رسـتگاری، مقام های متعدّدی دارد، به من یاد می دهی تا به مقام های عالی و والای رستگاری اندیشه کنم، بزرگ فکر کنم، هدفی بزرگ داشته باشم تا اوج مقام تقوا، جایگاه من باشد.

این برنامه چگونه زیسـتنِ من است، زندگیِ با تقوا. امّا تو چگونه مردن را هم به من می آموزی تا به فکر عاقبت به خیری خود هم باشم، به گونه ای زندگی کنم که مسـلمان باشم و مسـلمان بمیرم، مسـلمان واقعی کسی است که تسلیم تو و پیامبر توست، تو از پیامبرت خواستی تا علی(علیه السـلام)را به عنوان جانشـین خود معرّفی کند، پیروی از مکتب علی(علیه السـلام)و فرزندان پاک او نشانه مسلمانی حقیقی است.(۵۷)

هر کس امـام زمـان خود را نشـناسد به مرگ جـاهلیّت می میرد، امروز من اگر بخواهم مسـلمان بمیرم، بایـد امـام زمان خود را بشناسم و تسلیم او باشم، با پذیرشِ ولایت او می توانم به تو نزدیک و نزدیک تر شوم.(۵۸)

حضـرت مهـدی(علیه السـلام)، امام زمان من است، او نماینده تو روی زمین است. اگر به سوی او بروم به هدایت، رهنمون می شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آنِ خود می کنم.(۵۹)

خدایا ! از تو می خواهم تا مرا با شیوه زندگی واقعی آشنا سازی و مرا به آیین امام زمانم بمیرانی، مردنی که آغاز زندگی دوباره باشد، آرزوی من این است، می خواهم همواره و همیشه در مسیری گام بردارم که امام زمان از من راضی باشد، از تو می خواهم کاری کنی که همواره تسلیم امر او باشم، مبادا فتنه ها مرا فریب دهد و به راهی بروم که نتیجه اش دوری از او باشد.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۰۳

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَه مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳)

در ابتدای کوهنوردی وقتی هنوز مسیر زیادی را طی نکرده ام به هیچ ریسمان و دستگیره ای، نیاز ندارم، امّا وقتی صعود من از صخره های بلند شروع می شود، نیاز به ریسمان و دستگیره دارم تا سقوط نکنم.

در زمین صاف و هموارِ کوهپایه که خطری مرا تهدید نمی کند، هیچ کس نمی گوید باید به ریسمان چنگ بزنی، امّا وقتی صعود آغاز می شود و به سوی قلّه بالا ـ می روم، آنجاست که خطر سقوط در کمین من است، باید مواظب باشم، محکم به ریسمانی که از کوه پایین آمده است، چنگ بزنم.

تو اکنون حقیقت دنیا را برایم معرّفی می کنی، دنیا مانند پرتگاهی است که با سقوط در آن به نیستی و نابودی می رسم، من باید از این پرتگاه به سوی قلّه کمال و سعادت صعود کنم.

از ما می خواهی به ریسمانی که برای ما در این دنیا قرار داده ای، چنگ بزنیم و از اختلافات دوری کنیم.

ص:۹۷

به راستی این ریسمان چیست؟

ریسمانی که تو از آن سخن می گویی، قرآن و پیامبر توست.

ما باید همواره به آموزه های قرآن عمل کنیم و هرگز از قرآن جدا نشویم، همچنین باید از پیامبر پیروی کنیم، بعد از پیامبر هم باید از خاندان پاک او اطاعت کرد، علی(علیه السلام)و یازده امام بعد او، حجّت های تو روی زمین هستند.(۶۰)

تو دوست داشتی که بعد از پیامبر، جامعه بر محور ولایت علی(علیه السلام)متّحد شوند و از اختلاف پرهیز کنند، از آنان خواستی تا گذشته خود را به یاد بیاورند، زمانی که همه با هم دشمن و در شرک و بُت پرستی غوطهور بودند و اگر در آن حالت می مردند، به عذاب جهنّم گرفتار می شدند.

تو با نور ایمان، دل های آنان را نسبت به یکدیگر مهربان نمودی و آنان را از همه آسیب ها و خطرها نجات دادی. این مطالب را برای آنان بیان کردی تا به سوی حقیقت هدایت شوند.

می دانستی که هیچ چیز مانند وحدت، باعث سربلندی اسلام نیست، ازاین رو برای آنان محور اتّحاد را مشخّص کردی، خوب می دانستی که اتّحاد بر محور نژاد، زبان و ملّیّت، ثباتی ندارد و زود از هم پاشیده می شود، از آنان خواستی تا بر محور ولایت علی(علیه السلام)که حجّت توست، متّحد شوند.

علی(علیه السلام)، تجسّم همه خوبی ها و زیبایی ها می باشد، تو به علی(علیه السلام)عصمت را بخشیدی و او می تواند جامعه را به سوی سعادت رهنمون باشد. پیامبر در روز عید غدیر او را به عنوان جانشین خود معرّفی کرد و مردم با علی(علیه السلام)پیمان بستند.

این گونه مسیر امامت از غدیر آغاز شد، در هر زمانی، یکی از امامان معصوم عهده دار این مقام بودند، علی(علیه السلام)، حسن(علیه السلام)، حسین(علیه السلام)تا مهدی(علیه السلام).

امروز هم حجّت تو، مهدی(علیه السلام)است و عشق به او، عشق به همه خوبی ها است.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۰۴

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴)

گروهی از بازرگانان با کشتی سفر می کردند، در وسط کشتی فردی ارّه ای به دست گرفته بود و می خواست کشتی را سوراخ کند، همه به سوی او رفتند و ارّه را از دست او گرفتند و گفتند:

ـــ می دانی چه می کنی؟

ـــ به شما چه مربوط، اینجا جای نشستن من است، می خواهم جای خودم را سوراخ کنم، من که به شما کاری ندارم !

ـــ مگر دیوانه شده ای؟ اگر کشتی را سوراخ کنی، آب به داخل کشتی نفوذ می کند و همه ما غرق می شویم.

این مثال کسی است که در جامعه گناه می کند، زیان گناهِ یک نفر به همه جامعه می رسد، سرنوشت افراد جامعه به هم پیوند دارد، برای همین نباید چشم خود را ببندیم و نسبت به زشتی ها بی تفاوت باشیم.

اینجاست که وظیفه «امر به معروف: دعوت به خوبی ها» و «نهی از منکر: جلوگیری از زشتی ها» مطرح می شود.

در این آیه سخن از این است که باید در جامعه اسلامی گروهی به امر به معروف و نهی از منکر بپردازند و آنان کسانی هستند که به رستگاری و سعادت می رسند.

آری، تو راه سعادت را نشان ما می دهی، سعادت این نیست که من در کنج خانه به نماز و عبادت بپردازم، سعادت راستین این است که برای رشد و اصلاح جامعه خود دل بسوزانم، اگر گناهی را در جامعه دیدم، مانع از انجام آن شوم و همگان را به سوی خوبی ها و زیبایی ها دعوت کنم.

* * *

آل عِمران : آيه ۱۰۸ – ۱۰۵

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵) يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶) وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۰۷) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ (۱۰۸)

تو راه سرفرازی جامعه اسلامی را برای ما بیان کردی و در سه آیه قبل، سه دستور مهم دادی:

۱ – از ما خواستی از گناه و معصیت دوری کنیم. (دعوت به تقوا).

۲ – ما را به محور امامت دعوت کردی تا در دور آن متّحد شویم. (چنگ زدن به حبل الله).

۳ – وظیفه همگانی دعوت به خوبی ها و جلوگیری از زشتی ها را برای ما بیان کردی. (امر به معروف، نهی از منکر).

آری، اگر جامعه اسلامی به این سه وظیفه عمل کند، می تواند به سعادت و رستگاری دنیا و آخرت برسد.

اکنون از ما می خواهی تا از سرگذشت دیگران درس بگیریم، از جامعه یهود برای ما سخن می گویی، موسی(علیه السلام)پیامبر آنان بود، راه صحیح را به آنان داد، امّا آنان بعد از موسی(علیه السلام)دچار تفرقه شدند و به ۷۱ گروه تقسیم شدند.

عیسی(علیه السلام)هم راه سعادت و رستگاری را برای پیروان خود بیان کرد، امّا آن ها هم بعد از عیسی(علیه السلام)دچار اختلاف شدند و به ۷۲ گروه تقسیم شدند.

ریشه همه آن اختلافات نمی توانست جهل و نادانی باشد، زیرا تو راه را به آنان نشان داده بودی، پیامبرانشان مسیر سعادت و رستگاری را برای آن ها بیان کرده بودند. این اختلافات، به علّت پیروی از هوس بود.

تو برای آنان عـذابی دردناک آماده کرده ای، روز قیامت، روزی است که آنان به سـزای اعمال خود خواهند رسـید، آن روز، ترسـی بزرگ آنان را فرا خواهـد گرفت، فرشـتگان به آنان خواهنـد گفت: چرا بعد از آن که ایمان آوردید، کافر شدید؟ پس سزای کفر خود را بچشید !

روز قیـامت روز شادی اهل ایمان است، فرشـتگان به آنان چنین خواهنـد گفت: به بهشت خـدا وارد شویـد که برای همیشه در آنجا در مهربانی و رحمت خدا خواهید بود.(۶۱)

این سـخنان تو، بیان کننـده سنّت ها و قوانین این جهان است و تو این سـخنان را به پیامبرت نازل کردی و تو هرگز بر بندگان خود ظلم نمی کنی، هر کس نتیجه اعمـال خود را می بینـد، کسـی که از گنـاه دوری کرد، از امامی که تو برای او تعیین کرده ای، پیروی کرد و نسبت به جامعه خود دلسوزی داشت و امر به معروف و نهی از منکر نمود، رستگار خواهد شد و روز قیامت، روز شادی او خواهد بود.

از طرف دیگر، کسـی که به گناه آلوده شد، از امامی که تو برای او برگزیدی، فاصله گرفت و نسبت به جامعه خود بی تفاوت بود، روی سعادت را نخواهد دید و در آخرت به عذاب گرفتار خواهد شد، این عذاب، نتیجه اعمال خود اوست.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۰۹

وَلِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَإِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ (۱۰۹)

در این آیه می خواهی برای همه بگویی که چرا تو به بندگانت ظلم نمی کنی.

من قدری فکر می کنم، چرا بعضی از انسان ها ظلم و ستم می کنند؟ آنان وقتی می بینند که یک نفر، مالی یا مقامی دارد به او حسد میورزند، آنان می خواهند به آن مقام یا مال برسند، آنان می خواهند پول، ثروت، عزّت دیگری را از آنِ خود

نمایند، آنان خود را در محدودیّت می بینند و می خواهند این محدودیّت را برطرف کنند.

اکنون به من یـادآوری می کنی که همه آنچه در آسـمان هـا و زمین است، از آن توست، تو مالـک همه آن هـا هستی، تو چه نیـازی به این داری که به دیگران ظلم کنی، تو بی نیـاز هسـتی، به هیـچ چیز نیـاز نـداری، کسـی که همه هستی، از آنِ اوست، چگونه ممکن است به حقوق دیگران تجاوز کند؟

حکمفرمـایی همه جهـان در دست توست، تو به موجودات حیات می دهی، بقا و فنای آنان در دست قـدرت توست. تمام امور هستی از آغاز تا پایان به تو بازمی گردد، برای همین است که تو هرگز نیازی به ظلم کردن نداری !

ص:۱۰۲

آل عِمران : آیه ۱۱۰

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّه أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰)

تو در این آیه چنین سخن می گویی:

شما بهترین امّت و گروهی هستید که برای هدایت مردم برگزیده ام، شما امر به معروف و نهی از منکر می کنید و ایمان راستین دارید.

سپس ادامه می دهی: اگر یهودیان و مسیحیان نیز به اسلام ایمان آورده بودند، برای آن ها بهتر بود، ولی گروه کمی از آنان با ایمان هستند و بیشتر آنان از فرمان من سرپیچی می کنند.

دوست دارم بدانم در اوّل این آیه با چه کسانی سخن می گویی و مخاطب تو چه کسانی هستند؟ کدام امّت را برگزیده ای؟

آیا منظور تو امّت اسلامی است؟ به راستی آیا مسلمانان بهترین امّت بودند؟

باید تاریخ را بخوانم، باید حوادثی را که در گذشته ها روی داده است، مرور

کنم...

* * *

یزید در کاخ خود نشسته است و سرمست از این پیروزی است، به دستور او، حسین(علیه السلام) و یارانش در کربلا شهید شدند و به خیال خود توانست فتنه را خاموش کند. یزید هر روز، سرِ حسین(علیه السلام)را پیش رو می گذارد و به شرابخواری و عیش و نوش می پردازد.

یکی از روزها، نماینده کشور روم برای دیدن یزید آمد، او پیام مهمّی را برای یزید آورده بود، نماینده روم وارد کاخ شد. یزید او را به بالای مجلس دعوت کرد، او کنار یزید نشست.

من به آن زمان سفر می کنم، سال ۶۱ هجری...

قصر یزید، زینت شده است، صدای ساز و آواز می آید و رقّاصان می رقصند و می نوازند. گویی مجلس عروسی است ! چه خبر شده که یزید این قدر شاد و خوشحال است؟ ناگهان چشم او به سرِ بریده ای می افتد که روبروی یزید است:

ـــ این سر کیست که در مقابل توست؟

ـــ تو چه کار به این کارها داری؟

ـــ ای یزید ! وقتی به روم برگردم، باید هر آنچه در این سفر دیده ام را برای پادشاه روم گزارش کنم. باید بدانم چه شده که تو این قدر خوشحالی؟

ـــ این، سرِ حسین، پسر فاطمه(علیها السلام)است.

ـــ فاطمه کیست؟

ـــ او دخترِ پیامبر اسلام است.(۶۲)

نماینده روم تعجّب می کند و با عصبانیّت از جای خود برمی خیزد و می گوید: «ای یزید ! وای بر تو ! وای بر دینداری تو !».

یزید با تعجّب به او نگاه می کند. فرستاده روم که مسیحی است، پس او را چه

شد؟ (۶۳)

نماینـده کشور روم به سـخن خود ادامه می دهـد: «ای یزید ! بین من و حضـرت داوود، ده ها واسـطه وجود دارد، امّا مسـیحیان خـاک پـای مرا برای تبرّک برمی دارنـد و می گوینـد تو از نسـل داوودِ پیامبر(صـلی الله علیه وآله)هستی، ولی شـما پسـر دختر پیامبرتان را می کشـید و جشن هم می گیرید؟ شما چه مسلمانانی هستید؟ ای یزید ! پیامبر ما، عیسی(علیه السلام)هرگز ازدواج نکرد و فرزنـدی از او باقی نماند، امّا وقتی او می خواست به مسافرت برود، سوار بر درازگوشـی می شد، ما نعل آن درازگوش را در یـک کلیسـا نصب کرده ایم، مردم هر سـال از راه دور و نزدیک به آن کلیسا می رونـد و دور آن طواف می کننـد و آن نعل را می بوسـند، ما مسیحیان این گونه به پیامبر خود احترام می گذاریم و شـما پسرِ دختر پیامبرتان را می کشید؟ شما دیگر چه امّتی هستید؟ وای بر شما !».

یزیـد بسـیار ناراحت می شود و با خود فکر می کند که اگر این نماینده به کشور روم بازگردد، آبروی مرا خواهد ریخت. پس فریاد می زند: «این مسیحی را به قتل برسانید»، دستور یزید فوراً اجرا می شود.(۶۴)

* * *

«عبدالله بن سِنان» یکی از یاران امام صادق(علیه السـلام)است و در کوفه زندگی می کند، برای سـفر حجّ از کوفه آمده است، امروز هم در مدینه است، او اکنون به دیدار امام صادق(علیه السلام)می رود. سلام می کند و جواب می شنود.

او مـدّت ها در معنای یک آیه قرآن فکر کرده است و به نتیجه ای نرسـیده است و اکنون می خواهد این آیه را برای امام خود بخواند و تفسیر آن را بشنود، عجب ! او همین آیه ۱۱۰ سوره آل عمران را می خواند:

(کُنتُمْ خَیْرَ أُمَّه أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...)

«شما بهترین امّت و گروهی هستید که من شما

را برگزیده و انتخاب کرده ام، شما امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به من ایمان راستین دارید».

امام لحظه ای سکوت می کند، سپس در جواب او چنین می گوید: «آیا بهترین امّت، امّتی است که علی، حسن و حسین(علیهم السلام)را به شهادت رساندند؟».

عبدالله بن سِنان به فکر فرو می رود، او به یاد می آورد که امّت اسلامی بعد از رحلت پیامبر، در حقّ خاندان پیامبر ظلم های زیادی کردند، ماجرای غصب حقّ علی(علیه السلام)و آتش زدن خانه او، به شهادت رساندن فاطمه(علیها السلام)که تنها یادگار پیامبر بود تا حادثه دردناک کربلا...

به راستی معنای این آیه چیست؟ بهترین امّت چه کسانی هستند؟

صدای امام به گوش عبدالله بن سِنان می رسد: «بدان که مراد از امّت در این آیه، امامان معصومی هستند که خدا آن ها را برای هدایت مردم انتخاب کرده است».(۶۵)

عبدالله بن سنان لحظه ای به فکر فرو می رود، آیا می توان به دوازده امام معصوم، «امّت» گفت؟ او به یاد می آورد که در قرآن برای ابراهیم(علیه السلام)هم واژه «امّت» به کار رفته است، در سوره «نحل» آیه ۱۲۰ چنین آمده است: «ابراهیم به تنهایی یک امّت بود...».

* * *

اکنون معنای این آیه را به خوبی می فهمم، تو پیامبر و دوازده امام را به عنوان حجّت و نماینده خود انتخاب کردی، آنان را گل سرسبد جهان هستی قرار دادی، تو به هیچ کس دیگر این مقام و عظمت را ندادی، آنان را به بزمِ مخصوص خود راه دادی و کس دیگری را به آنجا راه نیست.

وقتی آدم(علیه السلام)و حوّا در بهشت زندگی می کردند، روزی پرده از مقابل چشم آن ها برداشتی. آن ها عرش را دیدند، آن روز نورهایی را دیدند که در عرش بود، از تو سؤال کردند: اینان کیستند که این گونه نزد تو مقام دارند؟

آن نورها، نور محمّد(صلی الله علیه وآله)و خاندان او بودند، آن روز، نور آنان را خلق کرده بودی، جسم آنان را که هزاران سال بعد از خلقت آدم(علیه السلام)آفریدی، سخن درباره نور آن هاست.

تو آن روز به آدم(علیه السلام)و همسرش چنین گفتی: آن نورهایی که شما در عرش من می بینید، نور بهترین بندگان من می باشد، بدانید که اگر آن ها نبودند، شما را خلق نمی کردم ! آنان خزانه دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است. هرگز آرزوی مقام آن ها را نکنید که مقام آن ها بس بزرگ و والاست.(۶۶)

* * *

خاندان پیامبر، مؤمنان واقعی اند، آنان همواره مردم را به سوی زیبایی ها فرا خواندند و از زشتی ها باز داشتند و جان خویش را در راه مبارزه با فسادها، ظلم ها و کجروی ها فدا کردند و همه آنان در این راه شهید شدند.

وقتی من به زیارت قبور آن ها می روم، با آنان چنین می گویم: «شما امر به معروف و نهی از منکر نمودید، در راه خدا جهاد نمودید».(۶۷)

زمانی که اکثر مسلمانان در مقابل حکومت های ظالم و ستمگر سکوت کرده بودند و کجروی های آنان را به حساب دین می گذاشتند، این اهل بیت(علیهم السلام)بودند که مقابل آنان ایستادند و مانع نابودی اسلام شدند.

تاریخ آن شب را فراموش نمی کند، آخرین شبی که حسین(علیه السلام)در مدینه بود، او در تاریکی شب کنار قبر پیامبر آمد، دو رکعت نماز خواند و سپس سر به سجده نهاد و اشک ریخت و با خدای خود چنین راز و نیاز کرد: «بارخدایا ! تو می دانی من برای اصلاح امّت جدّم قیام می کنم، برای زنده کردن امر به معروف و نهی از منکر، آماده ام تا جانم را فدا کنم. یزید می خواهد دین تو را نابود کند تا هیچ اثری از آن باقی نماند، می خواهم از دین تو دفاع کنم».(۶۸)

آری، هرکدام از اهل بیت(علیهم السلام)به نوعی، با ستمگران درافتادند و سرانجام جان

خویش را فدای اسلام حقیقی نمودند. آنان الگو و سرمشق من هستند، من نیز نباید در مقابل ظلم و ستم سکوت کنم، باید به پا خیزم، باید امر به معروف و نهی از منکر کنم، نباید سر به لاک خود فرو ببرم، باید از آنان یاد بگیرم، جانم را فدای عدالت و زیبایی ها کنم.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۱۲ – ۱۱۱

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ (۱۱۱) ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲)

تو می دانی یهودیان همواره با ما جنگ خواهند داشت، اکنون وعده ای به ما می دهی، اگر ما بر ایمان خود استوار بمانیم و به وظایفی که تو برایمان بیان کردی، عمل کنیم، قطعاً بر یهودیان پیروز خواهیم شد.

آنان نمی توانند به ما آسیب جدّی برسانند، در میدان جنگ، آنان فرار را بر قرار ترجیح می دهند و کسی آن ها را یاری نخواهد کرد.

آنان هر جا بروند، به خواری و ذلّت دچار می شوند، آنان به خشم تو گرفتار شده اند و همواره در ذلّت خواهند بود. این قانون توست که اینجا از آن سخن می گویی.

چرا تو سرنوشت آنان را چنین رقم زده ای؟ آنان به آیات تو کفر ورزیدند و پیامبران تو را مظلومانه به قتل رساندند، این عقوبت، نتیجه نافرمانی آنهاست، آنان، گناه و معصیت را از حد و اندازه گذراندند و به چنین سرنوشتی مبتلا شدند.

البتّه تو برای آنان راه نجات را معیّن کرده ای، اگر آنان به عهد و پیمان خود وفا کنند، این ذلّت و خواری را از آنان برمی داری، امّا عهد و پیمان آنان چیست؟ تو

در تورات از آنان خواسته بودی که با ظهور آخرین پیامبرت به او ایمان بیاورنـد، اگر آنان دست از لجاجت خود بردارند و به تو و قرآن و پیامبر تو ایمان بیاورند، به سعادت و رستگاری می رسند.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۱۵ – ۱۱۳

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵)

در مـدینه گروه هـای بزرگی از یهودیان زنـدگی می کردنـد، خبری در شـهر پیچیـد، عـدّه ای از یهودیان به دین اسـلام ایمان آورده اند. بزرگان و علمای یهود دور هم جمع شدند، آن ها می خواسـتند هرطور شده است جلوی پیشـرفت اسلام را بگیرند، آن ها می دانسـتند اگر حقیقت اسـلام برای بقیّه مشخّص شود، ممکن است آن ها هم به این دین ایمان بیاورند و منافع آنان به خطر بیفتد.

جلسه به طول کشید، آن ها به دنبال راه حلّی برای مقابله با این خبر بودند، باید فکری می کردند:

ــــ ما داریم فرصت را از دست می دهیم، باید هر چه زودتر فکری بکنیم.

ــــ من پیشنهادی دارم !

ــــ چه پیشنهادی؟

ــــ باید دست به تبلیغات بزنیم و یهودیانی را که مسلمان شده اند را به عنوان «فتنه گر» و «شرور» معرّفی کنیم.

ــــ آفرین ! این طوری بقیّه یهودیان تحتِ تأثیر اسلام آوردن آنان قرار نمی گیرند.

ــــ باید به مردم چنین بگوییم: «اگر آن ها انسان های خوبی بودند، هرگز دین

پدران خود را رها نمی کردند، معلوم می شود آنان انسان های شروری هستند».

چند روز می گذرد، تبلیغات کار خودش را می کند، همه دیگر به کسانی که تازه مسلمان شده اند، جور دیگر نگاه می کنند، بعضی از یاران پیامبر هم این حرف ها را باور کرده اند، با خود می گویند چرا این افراد شرور و پست فطرت مسلمان شده اند؟ آیا در میان یهودیان، آدم خوبی پیدا نمی شد که مسلمان شود؟ بی خود نیست که خدا در قرآن از یهودیان بدگویی می کند !

اکنون وقت آن است که از این گروه دفاع کنی، تو این گونه با پیامبرت سخن می گویی:

ای محمّد ! به یارانت بگو که همه یهودیان یکسان نیستند، گروهی از آنان درستکار هستند و در دل شب به نماز می ایستند و سر به سجده می نهند، آنان به من و روز قیامت ایمان دارند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و در انجام کارهای نیک می شتابند.

بدانید که آنان افرادی شایسته هستند، ثواب اعمال نیک آن ها هرگز از بین نمی رود و من به حال آنان آگاهم.(۶۹)

* * *

مسلمانان مدینه این سخنان تو را می شنوند، آن ها می فهمند کسانی که به تازگی مسلمان شده اند، انسانی هایی شریف و آزاده بوده اند و هرگز فتنه گر و شرور نبوده اند، تو از آنان تعریف کردی و آنان را از شایستگان خواندی، آری، آنان کسانی بودند که وقتی حقّ را شناختند به آن ایمان آوردند و در راه تو از هیچ چیز نهراسیدند.

این قانون توست، هر کس که واقعاً در جستجوی حقیقت باشد، تو او را یاری می کنی و با حقیقت آشنایش می کنی.

مگر می شود تو بندگان خود را فراموش کنی؟ کسی را که نیمه شب از خواب

بیدار می شود و در مقابل تو سر به سجده می گذارد، تو را دوست دارد و این گونه عشق خود را به تو نشان می دهد.

گریه ها و سجده های نیمه شب، نشانه اخلاص و سوز دل است، حال این فرد مسیحی باشد یا یهودی، تو او را به حال خود رها نمی کنی، کمکش می کنی، دستش را می گیری و به سوی حقّ و حقیقت راهنمایی می کنی.

قانون تو این است، تو حقّ را نشان انسان ها می دهی، امّا آنان را مجبور به پذیرش آن نمی کنی، این دنیا، محل امتحان است، انسان خودش باید راهش را انتخاب کند. کسی که یهودی یا مسیحی است و نیمه شب سر به سجده می گذارد، حقیقت اسلام را به او نشان می دهی و او مسلمان می شود.

از طرف دیگر، افرادی هستند که می دانند حقّ با اسلام است، امّا به علّت حفظ ریاست خود، از قبول آن خودداری می کنند، تو با آن ها کاری نداری، آن ها را به حال خود رها می کنی، زیرا آن ها علم و آگاهی دارند، حقّ را شناخته اند و از روی لجاجت حقّ را نمی پذیرند، آن ها راه خود را این گونه انتخاب کرده اند، دنیا و ریاست دنیا را برگزیده اند.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۱۷ – ۱۱۶

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶) مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷)

اکنون از یهودیانی سخن می گویی که از قبول حقّ سر باز زدند و کفر ورزیدند، آنان حقّ را شناختند ولی آن را نپذیرفتند، در روز قیامت به عذاب همیشگی گرفتار خواهند شد، آن روز، اموال و فرزندانشان نمی توانند آن ها را از عذاب

رهایی بخشند.

آن ها برای مقابله با رشد اسلام، پول های زیادی خرج کردند، امّا همه این کارهای آنان بی فایده بود،، آنان مانند کشاورزی هستند که مزرعه ای را کشت نمود و به محصول مزرعه دل بست، امّا ناگهان طوفانی سهمگین با سرمای سخت، مزرعه را در هم پیچید و همه چیز نابود شد.

همه پول هایی که دشمنان هزینه می کنند، بی فایده است و نتیجه ای نمی دهد، زیرا تو از دین خود دفاع می کنی و دسیسه ها و طرح های آن ها را نقش بر آب می کنی.

آنان زمانی که متوجّه می شوند نتیجه همه نقشه های آن ها، هیچ بوده است، با خود می گویند: «چرا خدا به ما ظلم کرد»، امّا تو هرگز به کسی ظلم نمی کنی، آنان خودشان به خودشان ظلم کرده اند، زیرا با سنّت و قانون تو مبارزه کرده اند.

آنان پول خود را در راه مبارزه با دین تو خرج کردند و سرمایه های خود را بر باد دادند و به اختیار خودشان راهی را برگزیدند که نتیجه اش ظلم به خودشان بود.

* * *

اکنون من به مدینه می روم، اسیران کربلا به مدینه بازگشته اند، همه به استقبال امام سجاد(علیه السلام)می آیند. امام می خواهد برای مردم سخن بگوید. همه مردم ساکت می شوند.

امام رو به مردم می کند و چنین می فرماید: «من خدا را برای سختی ها و بلاهای بزرگ، شکر می کنم و سپاس می گویم». (۷۰)

مردم مدینه تعجّب می کنند، به راستی، این کیست که این چنین سخن می گوید؟ او با چشم خود شهادت پدر، برادران، عموها و... را دیده است، به سفر اسارت رفته است، امّا چرا این گونه شکر می کند؟

امام سجاد(علیه السلام)حجّت توست، تو می دانی راز این شکرگزاری او چیست، این

کاروان ابتدا به کربلا رفت و خون های فراوانی را در راه دین نثار کرد. سپس با وجود رنج ها و سختی ها رهسپار شام شد تا اسلام را از مرگ حتمی نجات دهد.

آیا نباید خدا را شکر کرد که اسلام نجات پیدا کرده است؟ دینی که پیامبر برای آن، بسیار خونِ دل خورده بود، بار دیگر زنده شد. خون حسین(علیه السلام)، تا روز قیامت درخت اسلام را آبیاری می کند.

آری، تو به عهد خود وفا کردی، در این آیه گفتی که همه نقشه های دشمنان دین را نقش بر آب می کنی، یزید زحمات زیادی کشید، پول های زیادی خرج کرد، چقدر سکّه های طلا به کوفه فرستاد تا مردم برای کشتن حسین(علیه السلام)بسیج شوند !

یزید به علّت کینه ای که از پیامبر و خاندان او به دل داشت، می خواست دین تو را ریشه کن کند، قصد داشت به عنوان خلیفه مسلمانان، ضربه های هولناکی را به اسلام بزند، امّا آن همه سکّه های طلا هم نتوانست یزید را به هدفش برساند، همه کارهای او بی نتیجه ماند، همانند آن کشاورزی که وقت برداشت محصول خود، نگاه کرد و دید همه زحماتش بر باد رفته است.

با شهادت حسین(علیه السلام)، جهان اسلام با نام حسین(علیه السلام)آشنا شد، کسانی در آن زمان بودند که فریب تبلیغات حکومت بنی امیّه را خورده بودند، سال های سال، حکومت برای آنان از بدی علی، حسن و حسین(علیهما السلام)گفته بود، وقتی کاروان اسیران کربلا را به شام آوردند، مردم با حقیقت آشنا شدند. این گونه بود که جهان اسلام از حسین(علیه السلام)درس آزادگی را آموختند، درس مبارزه با ظلم و ستم !

* * *

آل عِمران : آیه ۱۲۰ – ۱۱۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸) هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ

قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰)

دشمنان اسلام همواره به دنبال ضربه زدن به ما هستند، ما نباید با آنان صمیمی شویم و آنان را محرم اسرار خود بدانیم.

آنان دوست ندارند که ما در آرامش زندگی کنیم، نباید فریب ظاهرشان را بخوریم.

گاهی اوقات، آنان حرفهایی می زنند که نشان می دهد کینه ما را به دل دارند، در قلب های آنان، کینه و دشمنی ما نهفته است، نشانه های دشمنی آنان را برای ما بیان می کنی تا ما بیشتر فکر کنیم.

ما آنان را دوست داریم و به آنان محبّت می کنیم، امّا آن ها ما را دوست ندارند، ما به همه کتب آسمانی که قبل از قرآن نازل کردی، ایمان داریم، امّا آنان به قرآن ما ایمان ندارند.

گروه دیگری هم با نفاق و دورویی با ما برخورد می کنند، آنان وقتی با ما روبرو می شوند، به دروغ می گویند: «به اسلام ایمان آورده ایم»، امّا وقتی با هم خلوت می کنند، خشم خود را بروز می دهند.

آنان از پیشرفت اسلام غصّه می خورند و از شدّت عصبانیّت نمی دانند چه کنند، تو به ما یاد می دهی تا به آنان چنین بگوییم: «از شدّت غصّه دق کنید و بمیرید که خدا از راز دل شما آگاه است».

ما باید دشمنان خود را بشناسیم، آنان کسانی هستند که وقتی خیر و خوشی به ما برسد، ناراحت می شوند، اگر حادثه ناگواری برای ما رخ بدهد، خوشحال می شوند.

ص:۱۱۴

اکنون به ما وعده ای می دهی، اگر ما در راه تو صبر و استقامت کنیم و پرهیزکاری پیشه کنیم، مکر و حیله آنان به ما هیچ ضرری نخواهد رساند، زیرا تو از همه کارهای آنان آگاهی و با قدرت و لطف خود، ما را از آسیب آن ها حفظ خواهی کرد.

پس از این، برای ما ماجرای «جنگ اُحد» را بیان می کنی.

به راستی هدف تو از ذکر این ماجرا چیست؟

گفتی که اگر ما در راه تو استقامت کنیم و سختی ها را تحمّل کنیم، ما را یاری می کنی. این وعده توست، جنگ «اُحد» نمونه ای زیبا از یاریِ توست...(۷۱)

ص:۱۱۵

آل عِمران : آیه ۱۲۲ – ۱۲۱

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲)

جنگ «اُحُد» در سال سوم هجری روی داد. به پیامبر خبر رسید که دشمنان به فکر آماده کردن نیرو برای حمله به مدینه هستند، آری، بُت پرستان مکّه به فکر انتقام افتاده اند. آنان سال قبل، در جنگ «بَدر» شکست خوردند، ابوسفیان در این یک سال به فکر انتقام بود، سرانجام بعد از اینکه توانست حدود پنج هزار نیرو آماده کند، تصمیم گرفت به مدینه حمله کند.

اکنون پیامبر جلسه ای با یاران می گذارد و با آن ها مشورت می کند، عدّه ای بر این باورند که باید داخل شهر سنگر بگیریم، بگذاریم دشمن وارد شهر شود و ما در جای جای شهر کمین کنیم و آنان را از پا دربیاوریم، امّا اکثریّت مسلمانان معتقدند که باید در بیرون شهر اردوگاه بزنیم و مردانه به جنگ دشمن برویم.

پیامبر نظر اکثریّت را می پذیرد، برای همین، صبح زود همراه با گروهی از یاران

خود به خارج شهر می رود تا محلّ اردوگاه را مشخّص کند. در جنوب مدینه، رشته کوه بزرگی به نام «اُحد» وجود دارد، پیامبر آنجا را به عنوان اردوگاه تعیین می کند.

پیامبر به شهر بازمی گردد و دستور می دهد تا مسلمانان آماده جنگ شوند، سپاه مکّه برای رسیدن به مدینه باید چندین روز راه می آمد و این فرصت خوبی بود تا مسلمانان آمادگی بیشتری پیدا کنند. وقتی زمان مناسب فرا رسید پیامبر دستور داد تا همه به سوی اردوگاه «اُحُد» حرکت کنند، لشکر اسلام حرکت کرد، آن ها حدود هزار نفر بودند که به جنگ پنج هزار نفر می رفتند.

لشکر اسلام به میانه راه رسید که گروهی سیصدنفری، راه خود را جدا کردند و تصمیم گرفتند به مدینه بازگردند. رهبر آنان «ابن اُبَیْ» بود، در واقع، او رئیس منافقان مدینه بود.

او به یاران خود گفت: ما باید در مدینه می ماندیم و آنجا کمین می کردیم، چرا پیامبر به سخن ما گوش نکرد؟ چرا باید خودمان را به کشتن بدهیم ! باید جان خودمان را نجات بدهیم و از میدان جنگ کناره گیری کنیم تا دشمنان بعد از پیروزی، با ما کاری نداشته باشند ! همه کسانی که در این لشکر هستند، به دست اهل مکّه کشته خواهند شد.

او با این سخنان توانست عدّه ای از بستگان و آشنایان خود را از جنگ منصرف کند. به هر حال، حدود ۳۰۰ نفر از لشکریان اسلام به مدینه بازگشتند، این در واقع خدمتی بود که ابن اُبَیْ به عنوان رئیس منافقان مدینه، به دشمنان اسلام نمود، تاریخ هیچ گاه این خیانت او را فراموش نخواهد کرد.

رفتن سیصد نفر، در دل دو گروه دیگر از مسلمانان شک و تردید ایجاد کرد، آن دو گروه «بنوسَلَمه» و «بنوحارِثه» بودند، در این جنگ، بیشترین یاران پیامبر از این دو گروه بودند.(۷۲)

ص:۱۱۷

آن لحظه حسّاس تو به یاری آنان آمـدی، نزدیک بود که آنان نیز پیامبر را تنها بگذارند، امّا تو به آنان کمک کردی تا آن ها از آن فکر پشیمان شوند. آنان به یاد عهد و پیمانی افتادند که با پیامبر بسته بودند، بر تو توکّل کردند و از تو یاری خواستند و تو آن ها را یاری کردی، آری، تو یار و یاور اهل ایمان هستی.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۲۷ – ۱۲۳

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ
مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ (۱۲۴) بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ
(۱۲۵) وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶) لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ
كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷)

لشـکر اسـلام که فقط هفتصد نیرو دارد به جنگ پنج هزار کافر می رود، به راستی آیا مسلمانان می توانند در این جنگ پیروز شوند؟

اکنون وقت آن است که تو با سخن خود به آنان روحیّه بدهی، به یادشان می آوری که چگونه در جنگ «بَدر» آن ها را یاری کردی. از امدادهای غیبی سخن می گویی که در میدان جنگ برای آنان فرستادی.

سال دوم هجری، جنگ «بَدر» بین مسـلمانان و کافران مکّه واقع شد، در آن جنگ، تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر بود و کافران بیش از هزار نفر بودند. آن روز سه هزار فرشته را به یاری مسلمانان فرستادی و آنان در آن جنگ پیروز شدند.

تو تصـمیم داری تا در این جنگ نیز پنج هزار فرشـته را به یاری آنان بفرستی، آن فرشتگان علامت های مخصوصی دارند و از آسمان نازل می شوند، البتّه شرط مهمّی در کار است و آن اینکه آن ها باید در این جنگ بر سختی ها صبر و استقامت

بورزنـد، این شـرط مهمّی است، گویـا امتحـان بزرگی در راه است، اگر مسـلمانان بتواننـد در این امتحان موفّق شونـد، پیروزی آنـان حتمی است و امـدادهای غیبی به سوی آن ها خواهـد آمـد، آن وقت آن ها می تواننـد بر دشـمن پیروز شونـد، کافران یا نابود خواهند شد یا با ناامیدی و خواری به وطن خود باز خواهند گشت.

این بشارتی است که تو به آنان می دهی تا دل های آنان مطمئن شود، البتّه آنان نبایـد خیال کننـد که فرشـتگان باعث پیروزی هستند، تو فقط یاری دهنده واقعی هستی ! اهل ایمان باید همواره به تو توکّل کنند و از تو یاری بخواهند.

* * *

لشـکر هفتصد نفری اسـلام در دامنه کوه اُحُد مسـتقر شد، در مقابل، سپاه کفر هم با پنج هزار نیرو آماده نبرد بود، هدف اصلی کافران، قتل پیامبر بود.

پیامبر نگاهی به میدان نمود، خطری که مسلمانان را تهدید می کرد، خطر حمله دشمن از پشت سر بود ! پیامبر پنجاه تیرانداز را در مکان بلندی مسـتقر نمود و «ابن جُبَیر» را به عنوان فرمانده آنان تعیین نمود و از آنان خواست که تا پیامبر دستور نداده است موقعیّت خود را ترک نکنند.

جنگ آغاز شـد و در مرحله اوّل، مسـلمانان با نیروی ایمانی که در دل های خود داشـتند، توانسـتند دشـمن را شکست بدهند. لشکر کفر از ترس جان خود فرار کرد، میدان جنگ خالی شد و گروهی مشغول جمع کردن غنیمت های جنگی شدند.

آن پنجـاه تیرانـداز که بالاـی بلنـدی بودنـد بـا خود گفتنـد: جنـگ که تمـام شـد، ما نیز برویم غنیمت جمع کنیم، ما هم از این غنیمت های ارزشمند، سهمی داریم.

ابن جُبَیر به آنان گفت که موقعیّت خود را ترک نکنید، مگر فراموش کردید که پیامبر به شـما چه فرمود؟ امّا آنان به دستور او گوش نکردند، طمع مالِ دنیا در دل های آن ها موج می زد، آن ها برای جمع کردن غنیمت ها از بالای بلندی پایین

آمدند و گروه اندکی در کنار پیامبر ماندند.

در این هنگام، دشـمن فرصت را مناسب دید، سپاه خود را بار دیگر، سامان دهی کرد و از پشت به مسلمانان حمله کرد، بیشتر لشکریان اسـلام مشـغول جمع آوری غنیمت بودند، آن ها یکباره با سـپاهیان دشمن روبرو شدند که از جلو و پشت سر هجوم می آوردند، کافران هر کس را که می دیدند از دم شمشیر می گذراندند.

آن امتحان سخت، در اینجا بود، اگر مسلمانان در میدان جنگ می ماندند، فرشتگان به یاری آن ها می آمدند، افسوس که آن ها بر پیمانی که بسته بودند، وفادار نماندند و از میدان فرار کردند !

به آنان وعده داده بودی که اگر اسـتقامت کنند، یاریشان خواهی کرد، تو می خواهی تا این مردم خود را بهتر بشناسـند، خیلی هـا ادّعـای دینـداری می کردنـد و دم از یاری دین تو می زدنـد، اگرماننـد جنگ «بَـدر» بـدون هیـچ شـرطی، فرشـتگان را می فرستادی، راستگو از دروغگو جدا نمی شد ! روز احد، روزِ امتحان سختی بود.

بسـیاری از مسـلمانان به دل کوه اُحد پناه بردند تا از دسترس دشـمن در امان باشند، ابوبکر و عمر، جزء اوّلین کسانی بودند که از کوه بالا رفتند.

کافران می دانسـتند که بهترین فرصت را به دست آورده انـد، هدف آنان کشـتن پیامبر بود، آنان گروه اندکی را که در میدان مانده بودند، مورد حمله های پی درپی قرار دادند، حدود هفتاد نفر از آنان را به شـهادت رساندند، دشمن می دانست به پیامبر نزدیک شده است، با خود می گفتند: فقط گروهی کوچک در وسط میدان باقی مانده اند، یکی از آنان حتماً پیامبر است !

دسته های صـد نفری به سوی این گروه کوچک حمله کردنـد، در این میان، حمزه، عموی پیامبر به شـهادت رسـید. علی(علیه السـلام)همچون پروانه دور پیامبر می چرخیـد و از او دفاع می کرد، سـنگی به پیشانی پیامبر اصابت کرد، خون از پیشانی پیامبر جاری

ص:۱۲۰

شد، سنگ دیگری دندان پیامبر را شکست.

یکی از یاران پیامبر که «مَصعب» نام داشت، به دست یکی از کافران به شهادت رسید، مصعب شباهت زیادی به پیامبر داشت، آن کافر خیال کرد که پیامبر را کشته است، فریاد برآورد: «محمّد کشته شد». این سخن آخرین امیدها را به یأس تبدیل کرد، بقیّه مسلمانان هم به فکر فرار افتادند.

به غیر از علی(علیه السلام)و گروه اندکی، همه فرار کرده بودند، در واقع بیش از ششصد نفر به کوه پناه برده بودند، علی(علیه السلام)همچنان شمشیر می زد، در این میان، شمشیر او شکست، علی(علیه السلام)نگاهی به پیامبر کرد، چگونه با شمشیر شکسته دفاع کند؟

پیامبر شمشیر «ذوالفقار» را به علی(علیه السلام)داد و پس از آن علی(علیه السلام)با آن شمشیر می جنگید، صدایی در فضا طنین انداز شد:

لا فَتی الا علیّ، لا سَیفَ الا ذُوالفِقار.

جوانمردی همچون علی نیست، شمشیری همچون ذوالفقار نیست !

این صدای جبرئیل بود، علی(علیه السلام)همچنان شمشیر می زد، از جان خود گذشته بود. بدنش بیش از هفتاد زخم برداشته بود، امّا باز هم مردانه می جنگید.(۷۳)

پیامبر به سوی شکافی که در کوه اُحُد بود پناه برد، علی(علیه السلام)در دهانه شکاف ایستاد و مانع هجوم دشمن شد.

پیامبر نگاهی به میدان جنگ نمود، هفتاد نفر از یاران در خاک و خون افتاده اند، بقیّه هم فرار کرده اند، این کافران هستند که در میدان جولان می دهند، در این هنگام او رو به آسمان نمود و چنین فرمود: «بارخدایا ! تو وعده فرمودی که فرشتگان را به یاریم بفرستی، بارخدایا ! از تو می خواهم به وعده ات عمل کنی».

در این هنگام فرشتگان از آسمان نازل شدند و سپاه آنان را متفرّق کردند.(۷۴)

* * *

آل عِمران : آیه ۱۲۹ – ۱۲۸

لَیْسَ لَکَ مِنَ الاْمْرِ شَیْءٌ أَوْ یَتُوبَ

عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸) وَلِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹)

جنگ به پایان رسیده، پیامبر در فکر است، به راستی چرا اکثریّت این مردم به پیمان خود وفا نکردند، آنان عهد بسته بودند تا از پیامبر همچون جان خویش دفاع کنند، چرا آنان پیامبر خود را در سخت ترین لحظه ها تنها گذاشتند؟

هنوز صدای بعضی از مردم در گوش پیامبر است که به یکدیگر می گفتند: «پیامبر کشته شد، جان خود را نجات دهید» و یکدیگر را به فرار تشویق می کردند، وظیفه آنان این بود که از دین تو دفاع کنند، افسوس که در این امتحان سربلند نشدند ! (۷۵)

کسانی که ادّعای ایمان آن ها از همه بیشتر بود، پیش از همه فرار کردند.

پیامبر نگاهی به کوه اُحُد می کند، می بیند که همه به بالای کوه پناه برده اند و به تماشا نشسته اند که چه اتّفاقی خواهد افتاد، پیامبر از بیوفایی آنان دلش می گیرد و برای لحظه ای می خواهد نفرینشان کند، اکنون با پیامبرت سخن می گویی:

ای محمّد ! تو وظیفه خود را انجام دادی، یا توبه آنان را می پذیرم و یا آنان را به عذاب گرفتار می سازم، بدان که آنان به خودشان ظلم کردند و سرمایه وجودی خویش را نابود کردند، با این کار، از رشد و کمال عقب ماندند.(۷۶)

آنچه در زمین و آسمان ها هست، از آنِ من است، من هیچ نیازی به بندگان خود ندارم، هر کس را که بخواهم و شایسته عفو و بخشش ببینم، می بخشم و هر کس را که بخواهم عذاب می کنم، من خدایی بخشنده و مهربانم.

پیامبر سخن تو را می شنود، دل او آرام می گیرد، تو مهربان و بخشنده هستی و از گناه بندگان خود می گذری، درست است که گروه زیادی از مسلمانان فرار کردند و گناهی بزرگ مرتکب شدند، امّا عفو و بخشش تو بیش از این ها می باشد ! هرکدام از آنان که واقعاً پشیمان شوند و از این عمل خود توبه کنند، آنان را

می بخشی، البتّه در میانشان کسانی بودند که دلشان می خواست لشکر اسلام شکست بخورد، آنان منافقانی بودند که در لباس مسلمانی ظاهر شده بودند، تو آنان را نمی بخشی و به عذاب گرفتارشان خواهی کرد.

* * *

آن روز از پیامبر خواستی تا کسانی را که از میدان جنگ فرار کرده بودند، نفرین نکند، این اوج مهربانی تو بود. آن روز فرشتگان را به یاری پیامبر فرستادی، ابوسفیان که مطمئن بود در این جنگ پیروز می شود، دید که همه سپاه فرار می کنند، فهمید که مانند جنگ «بَدر»، نیروی غیبی به یاری مسلمانان آمده است، برای همین دست از جنگ کشید و دستور بازگشت به مکّه را صادر کرد.

مسلمانانِ فراری کم کم از کوه پایین آمدند و نزد پیامبر رفتند. بسیار شرمنده بودند که چرا درست در لحظه ای که پیامبر به یاریشان نیاز داشت او را تنها گذاشتند.

این درس بزرگی برای همه مسلمانان است. شعار دادن کاری ندارد، این که بتوانیم در راه دین از جان خود بگذریم، مهم است، ممکن است من هم دم از یاری امام زمان بزنم و بارها پیمان ببندم که او را یاری کنم، امّا وقتی هنگام امتحان شود، معلوم نیست چه کنم؟ تا زمانی که خطری پیش نیامده است، هنری نیست که من دم از یاری امام زمانم بزنم، امّا وقتی احساس کنم باید به استقبال خطرها بروم، آن وقت اگر ماندم و استقامت کردم، هنر کرده ام ! (۷۷)

* * *

مردم خیال می کنند همین قدر که بگویند ما ایمان آوردیم، به حال خود رها می شوند.

هرگز !

آنان امتحان می شوند تا حقیقت وجودی خود را نشان بدهند، در این امتحان،

ص:۱۲۳

معلوم می شود که چه کسی راست می گوید و چه کسی دروغ !

این قانون توست، تو به انسان اختیار داده ای تا راه خود را انتخاب کند، وقتی که یک نفر، اسلام را پذیرفت و به تو و قرآن تو ایمان آورد، به مرحله امتحان می رسد، امتحانی سخت که حقیقت او را آشکار سازد.

خیلی وقت ها من خودم هم خودم را نمی شناسم، ادّعای ایمان من همه دنیا را پر می کند، امّا این ها همه ادّعا است، هنگام امتحان، حقیقت معلوم می شود.

اگر من در امتحان سرافکنده شدم، نباید ناامید شوم، تو خدای مهربانی هستی، باز هم به من فرصت می دهی، می خواستی تا من نقطه ضعف خود را بشناسم و آن را اصلاح کنم، امتحان برای این نبود که من بایستم، امتحان برای این بود که بعد از شناسایی نقطه ضعف خود، آن را برطرف کنم و بعد ادامه مسیر دهم. مهم این است که من توبه کنم، به سوی تو بازگردم، از خطایم پشیمان شوم، از تو بخواهم مرا یاری کنی تا بتوانم به سوی کمال بروم.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۳۱ – ۱۳۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۳۰) وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۱۳۱)

در جنگ «اُحد»، ده درصد سربازان اسلام به شهادت رسیدند، اکنون که دشمن رفته است، آنان کنار پیکر شهدا می آیند و اشک می ریزند. به راستی چرا چنین شد؟ بهترین دوستان ما، شهید شدند.

همه با خود فکر می کردند که چرا ما باید مورد هجوم کافران قرار بگیریم؟ گناه ما چه بود؟ ما مردم مکّه را به پرستش خدای یگانه دعوت می کردیم و از بت پرستی نهی می کردیم، چرا مردم مکّه با سپاهی بزرگ به جنگ آمدند و بهترین

عزیزان ما را به خاک و خون کشیدند؟

همه به فکر آسیب های جنگ هستند، بچّه هایی که یتیم شدند، زنانی که بی سرپرست شدند، مادرانی که داغ جوانان خود را دیدند. درست است که شهیدان زنده اند و کنار تو روزی می خورند، امّا هیچ چیز جای خالی آن ها را پر نمی کند.

قرآن را می خوانم، می دانی حادثه جنگ «اُحُد» ذهن مرا به خود مشغول کرده است، اکنون زمان مناسبی است که از جنگ دیگری سخن بگویی، جنگی که در آن هیچ اسلحه ای به کار نمی رود، خونی ریخته نمی شود، امّا آسیب های آن بیشتر از جنگ با اسحله است !

تو از «ربا» سخن می گویی، می دانی عدّه ای از این راه کسب درآمد می کنند، آنان پول خود را به دیگران قرض می دهند،سپس درصد زیادی به عنوان «سود» می گیرند. گاهی آنان بعد از چند سال، چندین برابر سرمایه خود را دریافت می کنند.

تو می دانی «ربا»، خانمان سوز است، خیلی ها نمی دانند که ربا چه بلایی بر سر جامعه می آورد ! من آسیب های حمله دشمن را می بینم، امّا آسیب هایی را که «رباخواری » به جامعه وارد می کند، نمی بینم !

این گونه است که با من سخن می گویی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، ربا و سود چند برابر آن را نگیرید، تقوا پیشه کنید و از گناه دوری کنید تا رستگار و سعادتمند شوید، از آتشی پرهیز کنید که برای کافران آماده شده است».

اکنون می فهمم که رباخوری با روح ایمان سازگاری ندارد، هر کس ربا بگیرد، به عذابی که تو برای کافران آماده کرده ای گرفتار خواهد شد.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۳۶ – ۱۳۲

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ

ص:۱۲۵

تُرْحَمُونَ (۱۳۲) وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَه مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّه عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالأرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴) وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵) أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶)

آنانی که در جنگ «اُحُد» از میدان فرار کردند، اکنون پشیمان هستند، هر لحظه ممکن است که آنان ناامید شوند، درست است که آنان به وظیفه خود عمل نکردند و پیامبر را تنها گذاشتند، امّا ناامیدی هم خوب نیست، اکنون از آنان می خواهی تا تصمیم بگیرند که از دستور تو و پیامبر اطاعت کنند تا تو رحمت خود را بر آنان نازل کنی.

از آنان می خواهی تا برای طلب آمرزش بشتابند، اگر بتوانند عفو و بخشش تو را به دست بیاورند، در روز قیامت بهشت در انتظارشان خواهد بود، بهشتی که وسعت آن به قدر آسمان ها و زمین است. آری، آنان باید عهد کنند که دیگر نافرمانی نکنند، تو گناهانشان را می بخشی و روز قیامت در بهشت جاودان منزلشان می دهی.

تو بهشت را برای اهل تقوا آماده کرده ای، اهل تقوا چه کسانی هستند؟ آنان کسانی هستند که هم در توانگری و هم در تنگدستی به دیگران کمک می کنند و خشم خود را فرو می برند و از خطای مردم می گذرند. آنان نیکوکاران واقعی هستند و تو آن ها را دوست داری.

این سخنان با من هم هست، من نیز باید اهل تقوا شوم، مبادا فکر کنم که اهل تقوا هرگز گناه نمی کنند، این فکر درستی نیست. کسی که گناه نمی کند، معصوم است،

ص:۱۲۶

تو پیامبران و امامان را معصوم قرار دادی تا بتوانند به وظیفه خود درست عمل کنند.

اهـل تقوا با معصوم، تفاوت دارد، معصوم گناه نمی کنـد، اهل تقوا ممکن است گناه بکنـد، امّا مهم این است که اهل تقوا اگر گناهی انجام داد، زود از کرده خود، پشـیمان می شود و توبه می کنـد، او به یاد تو می افتـد و به درگاه تو رو می کنـد و از تو طلب بخشش می کند و هرگز آگاهانه بر گناه خود اصرار نمیورزد و آن را تکرار نمی کند، برای همین است که تو گناه او را می بخشی، به راستی جز تو چه کسی می تواند گناهان بندگان را ببخشد؟

تو برای کسـانی که توبه می کننـد، مغفرت خود را هـدیه می کنی و آنان را در بهشتی که زیر درختان آن، نهرها جاری اسـت منزل می دهی، آنان برای همیشه در آنجا خواهند بود. این پاداش برای آنانی که به دسـتورات تو عمل می کنند، چقدر ارزنده است.(۷۸)

* * *

اینجا سـخن از «غفران» است، به بندگانت فرمان دادی که از زشتی ها دوری کنند، امّا شـیطان آنان را فریب می دهد و به گناه آلوده می شوند، آنان پشیمان می شوند و به درِ خانه تو می آیند.

این تو هستی که بـا یک نگاه مهربان، همه گناهان آنان را به خوبی ها تبـدیل می کنی، نه تنها آن ها را می بخشـی، بلکه همه ضررهایی که آن ها به خود زده اند، را جبران می کنی، چه کسی مهربان تر از توست؟ (۷۹)

* * *

آل عِمران : آیه ۱۳۸ – ۱۳۷

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۱۳۷) هَٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۸)

سخن تو با کسانی بود که در جنگ «اُحُد» از میدان فرار کردند، آنان را به عفو و بخشش وعده دادی و آن ها به رحمت تو امیدوار شدند، امّا مبادا فکر کنند که همواره و در همه شرایط، خطاکاران را می بخشی !

وقتی انسان بر گناه و نافرمانی عادت کرد، کم کم به آنجا می رسد که دیگر سخن خدا را دروغ می شمارد، قلبش سیاه می شود و از سعادت دور می شود.

این نتیجه بعضی از گناهان است، گناهانی که اگر کسی آن ها را انجام دهد، ایمان خود را از دست می دهد و کارش به تکذیب سخن تو می رسد، او دیگر سخن تو را دروغ می شمارد !

اکنون از ما می خواهی تا در زمین بگردیم و با زندگی امّت های قبلی آشنا شویم، وقایع تاریخی را بخوانیم و در این زمینه مطالعه کنیم تا از عاقبت کسانی که سخن تو را دروغ شمردند، عبرت بگیریم !

کسانی که سخنان تو را دروغ شمردند، به خود ظلم کردند و نتیجه کارهای خود را دیدند و در همین دنیا به عذاب گرفتار شدند و در روز قیامت هم عذاب سخت تری در انتظارشان است.(۸۰)

این سخن تو با همه انسان هاست: بروید ببینند که چگونه بلاهای آسمانی بر آنان نازل شد و همه با خاک یکسان شدند، به خود بیایید و پند بگیرید.

تو قرآن را برای ما فرستادی و این قرآن، راه سعادت را برای همه بیان می کند، آری، قرآن، هدایت کننده است، امّا فقط اهل تقوا از این هدایت بهره مند می شوند و از آن پند می گیرند. اهل تقوا در سخنان قرآن فکر می کنند و مسیر زندگی خود را در آن می یابند.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۴۱ - ۱۳۹

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الاَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ

وَتِلْـكَ الْايَّامُ نُـدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِـذَ مِنْكُمْ شُـهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰) وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱)

مسـلمانان پیکر شهدا را در کنار کوه اُحُد به خاک می سپارند، آنان اشک می ریزند و از نافرمانی خود پشیمان هستند. با خود فکر می کنند که اگر از میدان جنگ فرار نمی کردند و همه با هم با دشمن مقابله می کردند، اکنون هفتاد نفر به شهادت نمی رسیدند.

پشیمانی خوب است، آنان را به فکر وا می دارد، امّا نبایـد روحیه خود را از دست بدهنـد، اکنون با آنان سـخن می گویی: ای مؤمنان ! با شکست در یک جنگ، سـست و دلسرد نشوید و غمناک نباشید، اگر ایمان داشته باشید و استقامت بورزید، برتری و پیروزی از آنِ شماست، سستی و اندوه شما برای چیست؟ قدری فکر کنید، اگر امروز به شما آسیب رسید، به یاد بیاورید که سال قبل، بر کافران نیز همین آسیب ها رسید !

بـا این سـخن تو، مسـلمانان به فکر فرو می رونـد، سـال قبل، در جنگ بَـدر آن ها توانسـته بودنـد هفتاد نفر از کافران را به قتل برسانند و شکست سختی به آنان وارد کنند.

آیا کافران وقتی در جنگ بَدر شکست خوردند، دچار سستی شدند؟

نه. آنان یک سال برنامه ریزی کردنـد و امسال با نیروی بیشتر به میـدان مبارزه آمدنـد و جنگ اُحُـد را پایه ریزی کردند. آنان هرگز روحیه خود را از دست ندادند و در راه باطل از پای ننشستند.

مسـلمانان نیز دچار سـستی نشونـد، مهم این است که از شـکست امروز درس بگیرند، خود را برای فردا آماده کنند و به جنگ بُت پرستی و کفر بروند، آری، خون این شهیدان نتیجه خواهد داد و به زودی طومار کفر و بُت پرستی در این

سرزمین جمع خواهد شد.

* * *

این قانون مهم توست: شکست و پیروزی گاهی برای یک گروه و گاهی برای گروه دیگر است، آری، زمانی، پیروزی با اهل ایمان است، زمانی دیگر پیروزی با کافران !

این کار از روی حکمت است، تو می خواهی با این کار، صحنه امتحان را پیش بیاوری تا مؤمنان واقعی از دروغگویان جدا شوند.

اگر همیشه مؤمنان پیروز باشند، هرگز مسلمانان حقیقت خود را نمی شناسند.

در جنگ اُحُد کسانی که بر سر پیمان خود با پیامبر، باقی ماندند، از بقیّه جدا شدند، گروه زیادی هم که ادّعای ایمان می کردند فرار کردند. آنان خودشان را شناختند و فهمیدند که چه کاره اند.

اگر همیشه مؤمنان را پیروز کنی، پس چگونه گروهی به مقام شهادت برسند؟ تو می خواهی گروهی از بهترین ها از فیض شهادت بهره ببرند و این مقام بالا ـ را به آنان کَرَم کنی، برای همین صحنه هایی را پیش می آوری تا بندگان خوب خود را گلچین و در بهشت مهمان کنی.

اگر روزی دشمنان، پیروز میدان جنگ شدند، نباید خیال کرد که تو آنان را دوست داری. آنان از رحمت و مهربانی تو بی بهره اند، آنان در حقّ خود و دیگران ظلم و ستم روا داشته اند و تو هرگز ستمکاران را دوست نداری.

با این قانون، اهل ایمان را از بدی ها پاک می کنی، وقتی که اهل ایمان در جنگی شکست می خورند، متحمّل سختی های زیادی می شوند، امّا همه این سختی ها، کفّاره گناهان آنان است. بلاها باعث می شود تا روحشان از گناهان پاک و پاکیزه گردد.

از طرف دیگر، وقتی کافران پیروزی خود را می بینند، فریب شیطان را می خورند

ص:۱۳۰

و به راه باطل خود اصرار میورزند، آنان فرصت توبه را از دست می دهند و سرانجام به عذاب گرفتار می شوند.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۴۳ – ۱۴۲

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۴۲) وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳)

اکنون با کسانی که از میدان جنگ فرار کردند چنین می گویی: «آیا فکر می کنید قبل از آن که امتحانتان کنم، شما را وارد بهشت می کنم؟ آیا به یاد دارید که چگونه آرزو می کردید شهید شوید؟ وقتی یادی از شهیدان می کردید، می گفتید کاش ما هم شهید می شدیم ! پس امروز که زمینه شهادت فراهم شد، فرار کردید، چقدر میان گفتار و کردار شما فاصله است؟ صحنه های امتحان را برای شما پیش می آورم تا معلوم شود آیا واقعاً حاضر هستید در راه من از جان خود بگذرید؟ آیا در سختی ها صبر و استقامت خواهید داشت؟ وقت امتحان معلوم می شود که چه کسی راستگوست».

این سخن تو برای همه زمان ها و مکان هاست، راه بهشتِ جاودان از میان سختی ها می گذرد، تو که از همه چیز باخبری و راز دل همه را می دانی و به خوبی می دانی آیا من واقعاً اهل ایمان هستم یا نه، امّا کاری می کنی که من خودم را بشناسم، امتحان تو، راهی است برای این که من با واقعیّت خود آشنا شوم.(۸۱)

* * *

آل عِمران : آیه ۱۴۴

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴)

ص:۱۳۱

تو مسلمانان را به یاد لحظه حسّاسی می اندازی، آن لحظه ای که این صدا در میدان جنگ پیچید: «محمّد کشته شد».

ماجرا چه بود؟

یکی از مسلمانان به نام «مصعب» بسیار شبیه پیامبر بود، یکی از کافران او را به شهادت رسانید و فریاد زد: من محمّد را کشتم ! مسلمانان دچار تزلزل بیشتر شدند و با عجله فرار کردند، خیلی از آن ها به بالای کوه پناه بردند، آن ها نگران بودند که نتیجه چه خواهد شد، اگر کافران به تعقیب آن ها بپردازند، چگونه از خود دفاع کنند، بعضی ها با خود گفتند: اکنون که پیامبر کشته شده است، خوب است دست از اسلام برداریم و بت پرست شویم، این گونه می توانیم جان خود را نجات بدهیم !

تو به آنان می گویی: «محمّد پیامبری است مانند پیامبرانی که قبل از این بوده اند، پیامبر همیشه زنده نیست، همه پیامبران قبلی از دنیا رفتند، محمّد هم روزی از میان شما می رود. اگر او بمیرد یا کشته شود، شما از دین خود دست برمی دارید و به کفر رو می آورید؟ اگر همه شما هم از اسلام بازگردید، به من هیچ ضرری نمی رسد. به زودی پاداش کسانی را که در راه من فداکاری کردند، می دهم».

آری، افرادی مانند علی(علیه السلام)که مردانه در میدان مبارزه ایستادند، آنان در واقع با این کار خود، شکر نعمت هایی را به جا آوردند که به آن ها داده بودم.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۴۵

۱۴۵وَمَا كَانَ لِنَفْس أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْاٰخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِی الشَّاكِرِينَ (۱۴۵)

وقتی که خبر آمدن سپاه کفر به مدینه رسید، عدّه ای بر این باور بودند که باید در

شهر مدینه سنگر گرفت و از شهر دفاع کرد، امّا بیشتر مردم می گفتند که باید به خارج از شهر برویم و شجاعانه با دشمن بجنگیم. برای همین لشکر اسلام به منطقه اُحُد رفت و در آنجا آماده مقابله با کافران شد.

وقتی که مسلمانان شکست خوردند، بعضی ها با خود گفتند: کاش ما در مدینه می ماندیم و در آنجا سنگر می گرفتیم، اگر این کار را می کردیم، این همه شهید نمی دادیم !

اکنون تو در جواب آنان می گویی: ماندن شما در شهر باعث نجات از مرگ نمی شد، مرگ هر انسان، سرنوشت مشخّص شده اوست، هیچ کس بدون اذن من نمی میرد، بلکه طول عمر هر کس مشخّص شده است، شما نباید از دشمن بترسید. شما در این جنگ شرکت کرده اید، پاداش و ثواب شما هم به نیّت شما بستگی دارد، هر کس پاداش دنیا را بخواهد، به او از دنیا می دهم، هر کس پاداش آخرت بخواهد، از آن به او می دهم و البتّه به کسانی که شکر نعمت های مرا به جا آورند، جزای نیک خواهم داد.

اکنون می فهمم که مرگ من فقط در دست توست، تا زمانی که تو نخواهی مرگ به سراغم نمی آید، پس نباید از مقابله با دشمن هراسی به دل داشته باشم.

همچنین به من یاد می دهی تا وقتی کار خوبی انجام می دهم، از تو پاداش روز قیامت را بخواهم، زندگی دنیا می گذرد، همه باید روزی از این دنیا دل برکنیم و راهی سفر آخرت شویم. خوشا به حال کسی که به فکر سفر آخرت خود باشد و برای آن روز، زاد و توشه آماده کند.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۵۱ – ۱۴۶

وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶) وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا

وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷) فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۱۴۹) بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰) سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (۱۵۱)

اکنون برای مسلمانان از گذشتگان می گویی تا از آن درس مقاومت و پایداری بگیرند:

قبل از شما، چه بسیار پیامبرانی را برای هدایت مردم فرستادم، آن پیامبران با یاران زیادی به جنگ دشمنان رفتند و در برابر سختی ها سستی نکردند و هرگز تسلیم دشمن نشدند. آنان صبر و استقامت کردند و من صبرکنندگان را دوست دارم و آنان را از رحمت خود بهره مند می کنم.

سخن آنان تنها این بود: «خدایا ! گناهان ما را ببخش و از تندروی ما درگذر، گام های ما را در برابر دشمن استوار کن و ما را بر کافران پیروز گردان».

من هم دعایشان را اجابت کردم، خیر و برکت در این دنیا و ثوابی نیکو در آخرت را به آن ها دادم، زیرا آنان نیکوکار بودند و من نیکوکاران را دوست می دارم.

مبادا از کافران پیروی کنید، اگر به سخن آنان گوش دهید، آنان شما را به کفر برمی گردانند و سرانجام زیانکار خواهید شد، بدانید که کافران دوست شما نیستند، من دوست و پشتیبان شما هستم، من بهترین یاری کننده هستم، به یاری من دل ببندید و از کافران بیزاری بجویید.

به زودی در دل کافران ترس و وحشت می اندازم، زیرا آنان بُت ها را شریک من قرار دادند، جایگاه آنان، آتش جهنّم است و چه بد جایگاهی است !!

* * *

آل عِمران : آیه ۱۵۳ – ۱۵۲

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۲) إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳)

زمانِ حرکت لشکر اسلام از مدینه به سوی کوه احد، پیامبر به آنان فرمود: «اگر در این جنگ، صبر و استقامت کنید، پیروز خواهید شد». این وعده ای بود که تو به پیامبر داده بودی.

اکنون که مسلمانان شکست را تجربه کرده اند، با خود می گویند: مگر خدا به ما وعده یاری نداد؟ پس چرا ما شکست خوردیم؟

در ابتدای جنگ، همه چیز به نفع لشکر اسلام بود، لشکر کفر شکست خورده بود و از میدان می گریخت، در این میان دو نکته باعث شد تا ورق برگردد و پیروزی تبدیل به شکست شود:

اوّل: پیامبر پنجاه نفر را در منطقه بلندی مستقر کرده بود، از آنان خواسته بود تا او دستور نداده است، موقعیّت خود را ترک نکنند، متأسّفانه آنان وقتی دیدند سپاه دشمن فرار می کند، به طمع غنیمت، موقعیّت خود را ترک کردند و دشمن که به دنبال این فرصت بود از پشت سر به لشکر مسلمانان حمله کرد.

دوم: وقتی که سپاه دشمن هجوم آوردند، مسلمانان به جای اینکه استقامت کنند، فرار کردند و میدان را خالی نمودند.

اکنون تو با مسلمانان چنین سخن می گویی:

تا زمانی که شـما با دشـمنان پیکار می کردیـد، من به وعده خود عمل نمودم، شـما را یاری کردم، امّا وقتی که دست از پیکار کشـیدید و نافرمـانی پیـامبر را نمودیـد، من هم شـما را به حال خود رها کردم، گروهی از شـما به فکر به دست آوردن غنیمت بودیـد و با هم بر سـر غنیمت ها، نزاع می کردیـد که ناگهان دشـمن به شـما هجوم آورد و امّا گروه دیگری از شـما هدفی جز رضای من نداشتند.

شمـا دچـار وحشت و ترس از دشـمنان شدیـد، می خواسـتم شـما را این گونه امتحـان کنم تا ایمان شـما را در لحظات سـختی بیازمایم، وقتی شـما را پشـیمان یافتم، از خطای شـما گذشـتم و بر شـما سخت نگرفتم زیرا من بر اهل ایمان، مهربان هستم و به آنان لطف و مهربانی می کنم.

به یاد بیاورید وقتی که از میدان جنگ فرار می کردید و به بالای کوه می رفتید تا نجات یابید، شما از ترس به هیچ کس توجّه نداشتیـد و به پشت سـر خود هم نگاه نمی کردیـد. پیامبر، شـما را به یاری می خواند امّا شـما خیال می کردید که پیامبر کشـته شده است، او با صدای بلند با شـما سخن می گفت تا از میدان فرار نکنید، امّا شما به یاری او نرفتید و او را تنها گذاشتید، شما نافرمانی پیامبر را نمودید. سزای این نافرمانی این بود که غم ها و مصیبت ها یکی پس از دیگری به سوی شما رو آورد.

شما به غمی دیگر مبتلا شدید، دیگر یادتان رفت تا برای غنیمت هایی که از دست دادید، غصّه بخورید یا برای آنچه بر سرتان آمد، اندوهگین شوید.

آیا می دانید آن غم بزرگ چه بود که باعث شد غم های دیگر را فراموش کنید؟

شما بر روی کوه اُحُـد ایستاده بودیـد و به میدان نگاه می کردید، دیدید که دشـمن در میدان جولان می دهد، ترس بزرگ به دلتان آمد، با خود گفتید نکند دشمن به دنبال شما بیاید و شما را از دم تیغ بگذراند، اگر دشمن به شهر حمله کند و زن و بچّه ها را اسیر کند، چه کنیم؟

شما از فکر غنیمت ها بیرون آمدید، دیگر به فکر کسانی که پیکرشان در میدان جنگ افتاده است، نبودید، شما به غصّه ای بزرگتر مبتلا شدید، به راستی دشمن با شما چه خواهد کرد؟ (۸۲)

* * *

اکنون پیامبر رو به آسمان می کند و با تو چنین سخن می گوید: «بارخدایا ! تو وعده فرمودی که فرشتگان را به یاریم بفرستی، بارخدایا ! از تو می خواهم به وعده ات عمل کنی».(۸۳)

تو دعای پیامبرت را مستجاب می کنی و فرشتگان را به یاری پیامبر می فرستی، ناگهان ابوسفیان دید که همه سپاهش فرار می کنند، فهمید که مانند جنگ «بدر»، امدادهای غیبی به یاری مسلمانان آمده است، برای همین دست از جنگ کشید و سریع دستور داد سپاه به سوی مکّه بازگردد.

* * *

آل عمران : آیه ۱۵۴

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴)

شب فرا رسیده، مسلمانان به شهر مدینه بازگشته اند، امشب، شبی پر از اضطراب و نگرانی است، درست است دشمن از مدینه دور شده است و به مکّه بازمی گردد، امّا هر لحظه ممکن است دشمن پشیمان شود و به مدینه یورش بیاورد و شهر را غارت کند، همه در اضطراب هستند.

تو آرامش را بر اهـل ایمـان نازل کردی، آنان به وعـده های تو ایمان داشـتند، تو وعـده دادی که در دل کافران ترسـی عجیب بیفکنی تا دیگر جرأت رویارویی با مسـلمانان را نداشـته باشـند. اهل ایمان با همان لباس رزم به خواب رفتنـد، آنان به لطف تو امیدوار بودند و از دشمن نمی ترسیدند.

از طرف دیگر، گروه سـست ایمـان، در انـدیشه جـان خود بودنـد و نتوانسـتند بخوابنـد، آنـان از روی نـادانی به تو گمان ناروا داشتند. با خود می گفتند: آیا ما نجات پیدا خواهیم کرد؟ آیا امشب جان سالم به در خواهیم برد؟ آن ها فراموش کرده اند که تو همه کاره جهان هستی، شکست و پیروزی در دست توست.

آنـان حرف هـای خود را از پیـامبر مخفی می کننـد و به یکـدیگر می گوینـد: اگر قرار بود پیروز بشویم، یـاران مـا کشـته نمی شدند.

آنان نمی داننـد که مرگ هم در دست توست، آن هفتاد نفری که امروز در میـدان جنگ شـهید شدند، سـرنوشت آن ها، این بود. اگر آنان در خانه های خود در بستر هم آرمیده بودند، مرگ به سراغ آن ها می آمد.

آری، آنچه امروز در جنـگ اُحُـد پیش آمـد، صـحنه امتحـانی برای همه بود تـا افرادی که ایمان واقعی دارنـد از بقیّه مشـخّص شوند، تو از آنچه در دل بندگانت می گذرد، آگاهی.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۵۵

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵)

مسـلمانان سؤال مهمّی دارنـد، آن هـا بارها از خود پرسـیده انـد: چرا در آن لحظات حسّاس، از میـدان جنگ فرار کردیم، چرا پیامبر را تنها گذاشتیم؟

ص:۱۳۸

اکنون تو می خواهی جواب سؤال آنان را بدهی، علّت این لغزش بزرگ، چیزی جز وسوسه شیطان نبود.

در قلب آنـان، به جـای محبّت تو، محبّت دنیا منزل کرده بود، آنان به گناهان آلوده شـده بودنـد، آری، اگر انسان از گناه توبه نکند، گناهان قبلی، راه را برای گناهان بعدی هموار می کند و شیطان را بر او مسلّط می کند.

در آن لحظه حسّـاس، آنـان فریب وسوسه های شـیطان را خوردنـد، کاش آنان، قبل از این که به جنگ بیاینـد، از گناهان توبه کرده بودنـد و محبّت دنیـا را از دلهـای خود زدوده بودنـد، آن وقت دیگر هیـچ گاه اسیر شـیطان نمی شدنـد و در راه دین تو جانفشانی می کردند.

اکنـون بـه آنـان مژده می دهی که گنـاه آنـان را بخشـیده ای و آنـان را عفـو کرده ای زیرا تـو آمرزنـده و مهربـان هسـتی و به بندگانت فرصتِ توبه می دهی تا به سوی تو بازگردند.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۵۸ - ۱۵۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶) وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸)

هفتاد نفر در این جنگ شـهید شـده انـد، در بسـیاری از خانه ها صدای گریه می آید، پدران و مادرانی که داغ عزیزان خود را دیده اند، زنانی که بیوه شده اند، کودکانی که یتیم شده اند.

در این میان، منافقان می گویند: اگر این جنگ پیش نمی آمد، الآن همه کسانی که

شهید شده اند، کنار ما بودند.

اکنون تو از اهل ایمان می خواهی با آنان هم عقیده نباشند، به راستی عقیده باطل منافقان چیست؟

وقتی یکی از دوستان منافقان، به سفر می رفت و در سفر می مرد، آنان می گفتند: «اگر نزد ما می ماند، به چنگ مرگ نمی افتاد» و اگر یکی از آنان در میدان جنگ، کشته می شد، می گفتند: «اگر به جنگ نرفته بود، کشته نمی شد». آنان همیشه در حسرتی بزرگ هستند، همیشه غصّه می خورند که کاش دوستانشان به سفر نمی رفتند و یا در جنگ شرکت نمی کردند.

اکنون تو با آنان چنین سخن می گویی:

مرگ و زندگی در دست من است، سفر یا شرکت در میدان جنگ، باعث مرگ نیست، بسیارند کسانی که در وطن هستند و مرگ به سراغشان می آید و بسیارند افرادی که به میدان جنگ می روند و جان سالم به در می برند.

سرنوشت کسانی که امروز شهید شدند، این بود، اگر جنگ اُحُد هم پیش نمی آمد و آنان در خانه های خود می ماندند، باز هم امروز مرگشان فرا می رسید، من به همه کردار شما آگاهی دارم، می دانم چه کسی اطاعت مرا می کند و چه کسی راه نافرمانی پیش می گیرد، من پاداش همه بندگان خود را می دهم.

شما چرا از مرگ می ترسید؟ مگر به من ایمان ندارید؟ اگر در راه من کشته شوید، زیان نکرده اید، زیرا به آمرزش و رحمت می رسید و این برای شما از مال و ثروتی که کافران برای خود جمع می کنند بهتر است.

اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی من می آیید، مرگ، پایان زندگی شما نیست بلکه دریچه ای است به سوی دنیای دیگر، دنیایی که رحمت مرا در آنجا می بینید. شما هرگز فانی و نابود نمی شوید، زندگی دیگری می یابید.

* * *

ص:۱۴۰

آل عِمران : آیه ۱۶۰ - ۱۵۹

فَبِما رَحْمَه مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ (۱۵۹) إِنْ یَنْصُرْکُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَکُمْ وَإِنْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِی یَنْصُرُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰)

پیامبر در مسجد نشسته است، کسانی که از میدان جنگ فرار کرده بودند و پیامبر را تنها گذاشته بودند، به مسجد آمده اند، آنان دور پیامبر حلقه زده اند،

همه شرمنده و پشیمان هستند، از این که پیامبر تو را در سخت ترین شرایط تنها گذاشته اند، احساس گناه می کنند، امّا پیامبر تو به آنان لبخند می زند، او پیامبر مهربانی است. خیلی ها تعجّب می کنند، چقدر پیامبر خوش اخلاق است !

اکنون تو این آیه را بر پیامبر خود نازل می کنی:

ای محمّد ! از پرتو رحمت من است که تو با بندگان من مهربان و خوش اخلاق هستی، اگر تو تندخو و سنگدل بودی، همه از دور تو پراکنده می شدند.

ای محمّد ! آنان با تو پیمان بسته بودند که تو را یاری کنند، امّا به پیمان خود وفا نکردند و تو را در میان جنگ تنها گذاشتند، اکنون از تو می خواهم خطایشان را نادیده بگیری و برای آنان طلب آمرزش کنی.

ای محمّد ! از تو می خواهم در کارها با آنان مشورت کنی، پس از مشورت ، چون بر انجام کاری تصمیم گرفتی، بر من توکّل نما که من توکّل کنندگان را دوست دارم.

اگر من شما را یاری کنم، دیگر هیچ کس نمی تواند بر شما پیروز شود، اگر دست از یاری شما بردارم، چه کسی شما را یاری خواهد کرد؟ تنها به من توکّل کنید زیرا مؤمنان فقط به من توکّل می کنند.

* * *

پیـامبر بـا تو از راه وحی در ارتبـاط است، امّـا بـاز هم از او می خواهی تـا با دیگران مشورت کنـد، این، اهمیّتِ مشورت را می رساند، این درس بزرگی برای همه ماست.

اگر مـا در کارهـای خود مشورت کنیم، از لغزش ها و خطاها در امان خواهیم بود. آری، هیـچ کس از مشورت کردن پشـیمان نشده است.(۸۴)

تو در این آیه از توکّـل هم سـخن گفتی، به راستی معنـای توکّل چیست؟ بعضـی ها معنای توکّل را خوب نفهمیـده انـد، آنان تصوّر می کننـد باید وسایل و اسـباب عادی را کنار بگذارند و تنها به تو امیدوار باشـند، این درست نیست. توکّل این است که من اقدامات لازم را انجام دهم، وسایل عادی را فراهم کنم و وظیفه خود را درست انجام دهم، بعد از آن به لطف و حمایت تو چشم بدوزم.

* * *

پیامبر خوش اخلاق و مهربان بود، با خوش رویی مردم را به سوی تو فرا می خوانـد، او همواره لبخنـد به لب داشت. او اصل را بر «جذب» می گذاشت نه «دفع» ! زبان و ادبیات او پر از مهر و محبّت بود.

خدایا ! من درددل های خویش را به که بگویم؟ بهتر است به تو بگویم !

آن روزها را از یاد نمی برم، وقتی جوانی بودم، سراسـر شوق و امیـد، وقتی می خواسـتم از تو چیزهای بیشتر بـدانم، ناچار بودم نزد کسانی بروم که همیشه اخمو بودند !

آنان به جای مهربانی، بیشتر اخم می کردند، کاش آنان این آیه قرآن را خوانده بودند و پیام آن را فهمیده بودند !

آنان کار را به آنجا رسانـده بودند که من فکر می کردم هر کس بیشتر اخم کند و کمتر لبخند بزند، ایمانش قوی تر است و به تو نزدیک تر !

سال ها گذشت تا من فهمیدم که اسلام چیز دیگر است، هیچ چیز به قدر شاد

نمودن بندگان پیش تو باارزش نیست.

کاش یک نفر به آنانی که نقش هدایت جامعه را به عهده دارند می گفت که پیامبر، تجسّم مهربانی بود، تو از او چنین خواسته بودی، به او گفتی که مردم را ببخشد و حتّی در حقّ آنانی که از میدان جنگ فرار کرده اند، مهربانی کند.(۸۵)

* * *

آل عِمران : آیه ۱۶۱

وَمَا کَانَ لِنَبِیّ أَنْ یَغُلَّ وَمَنْ یَغْلُلْ یَأْتِ بِمَا غَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ ثُمَّ تُوَفَّی کُلُّ نَفْس مَا کَسَبَتْ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ (۱۶۱)

تو از پیامبرت خواستی تا همه مسلمانان را ببخشد، او هم این کار را کرد، اکنون می خواهی از پیامبرت دفاع کنی، برای همین به آنان چنین می گویی: «هیچ پیامبری در تقسیم غنیمت ها خیانت نمی کند، هر کس که خیانت کند در روز قیامت با گناه خیانت محشور می شود، در آن روز همه به سزای اعمال خود می رسند و بر هیچ کس ظلم و ستمی نخواهد شد».

ماجرا چیست؟ چرا تو این آیه را نازل کردی؟

وقتی لشکر اسلام به منطقه «اُحُد» رسید، پیامبر پنجاه تیرانداز را در مکان بلندی مستقر نمود و «ابن جُبَیر» را به عنوان فرمانده آنان مشخّص نمود و از آنان خواست که هرگز موقعیّت خود را ترک نکنند.

در مرحله اوّل جنگ، مسلمانان توانستند دشمن را شکست بدهند. لشکر کفر از ترس جان فرار کرد، میدان جنگ خالی شد و گروهی مشغول جمع کردن غنیمت های جنگی شدند.

آن پنجاه تیرانداز که بالای بلندی بودند با خود گفتند: جنگ که تمام شد، ما هم باید برویم غنیمت جمع کنیم. فرمانده به آنان گفت: «موقعیّت خود را ترک نکنید، پیامبر حتماً برای شما سهمی از غنیمت ها در نظر می گیرد»، آنان در جواب گفتند:

«می ترسیم پیامبر به ما چیزی از این غنیمت ها ندهد».

متأسّفانه موقعیّت خود را ترک کردند و به جمع کردن غنیمت مشغول شدند و همین باعث شکست مسلمانان شد.

آری، آنان فکر می کردند که پیامبر حقّ آن ها را نخواهد داد و در تقسیم غنیمت ها خیانت خواهد کرد، اکنون با این سخن از پیامبر خود دفاع می کنی.(۸۶)

* * *

آل عِمران : آیه ۱۶۳ – ۱۶۲

أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶۲) هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۶۳)

آیا همه کسانی که در جنگ اُحُد شرکت کردند، به دنبال غنیمت بودند؟ مگر این غنیمت ها، چقدر ارزش داشتند که عدّه ای، برای به دست آوردن آن، به پیامبر تهمت خیانت بزنند؟

گویا هدف گروهی از کسانی که در جنگ شرکت کرده بودند، چیزی جز غنیمت نبود، کاش آنان علی(علیه السلام)را سرمشق خود قرار می دادند، علی(علیه السلام)در میدان جنگ رشادت ها و فداکاری ها نمود و لحظه ای هم به غنیمت فکر نکرد، او فقط برای رضای تو شمشیر می زد و از پیامبر دفاع می کرد.

آری، کسی که در راه رضای تو قدم برمی دارد با کسی که در راه غضب تو گام برمی دارد، یکسان نیست.

جایگاه کسانی که غضب تو را برای خود خریدند، جهنّم است و جهنّم بد جایگاهی است، امّا تو برای کسانی که فقط به خشنودی تو فکر می کردند، بهشت جاودان را آماده ساخته ای.

هر کدام از مؤمنان و کافران نزد تو جایگاهی دارند، هر کس ایمان او بیشتر باشد،

در رتبه بالاـتری از بهشت خواهـد بـود، هر کس کفر و دشـمنی او بیشـتر باشـد، در پست ترین درجه هـای جهنّم جـای خواهد گرفت، تو به ایمان و کفر بندگان خود آگاهی کامل داری.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۶۴

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴)

وقتی تاریـخ را می خوانم، تعجّب می کنم، چگونه شد که عدّه ای از مسـلمانان حاضـر شدند به پیامبر نسـبت خیانت در امانت بدهند، آخر چگونه ممکن است پیامبر چشم داشتی به غنیمت های جنگی داشته باشد؟

آنان پیامبر را چگونه شناخته اند؟

آنـان فکر می کننـد که پیـامبر هم ماننـد رهبران دیگر است که به فکر جمع کردن مـال دنیـاست و در جنگ، به مالِ بیشتر می اندیشد.

تو می دانی قبل از هر چیز باید فکر و اندیشه این مردم را عوض کنی، مشـکل این است که آنان پیامبر تو را نشناخته اند و نمی دانند هدف اصلی پیامبر چیست.

اکنون بـا آنـان سـخن می گویی: «ای مردم ! من بر شـما منّت نهـادم که پیـامبری از جنس خودتان فرسـتادم تا آیات مرا برایتان بخواند و شـما را از زشتی ها و پلیدی ها پاک کند و قرآن و معارف و احکام دین را به شـما بیاموزد، اگر چه شـما قبل از آن، در گمراهی آشکاری بودید».

همه به فکر فرو می رونـد، اکنون پیـامبر را شـناختند، پیـامبر نیامـده است که غنیمت و مـال دنیـا جمع کنـد، او آمـده است تا با خرافات، بُت پرستی و زشتی ها مبارزه کند، او آمده است راه و رسم زندگی درست را به مردم بیاموزد.

آری، تو پیامبر خود را از جنس بشر قرار دادی تا بتواند به خوبی مردم را تربیت کند، اگر پیامبر را از میان فرشتگان برمی انگیختی، نمی توانست به درستی مشکلات و احتیاجات انسان ها را درک کند.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۶۶ – ۱۶۵

أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵) وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶)

یاران پیامبر دور او حلقه زده اند، به سخنان او گوش می کنند، آنان از گذشته خود پشیمانند، می خواهند گذشته را جبران کنند، تو از دل آنان خبر داری، می دانی هنوز یک سؤال آنان بی پاسخ مانده است، آنان بارها از خود پرسیده اند: چرا این چنین شد؟ این مصیبت از کجا به ما رسید؟

در جنگ احد، هفتاد نفر از مسلمانان کشته شدند، آنان فراموش کردند که در جنگ بدر، دو برابر این بر دشمن ضربه زدند، (سال قبل که بین مسلمانان و کافران جنگ بَدر روی داد، مسلمانان هفتاد نفر از آنان را کشتند و هفتاد نفر را هم اسیر کردند).

مسلمانان به دنبال جواب این سؤال خود هستند، آن ها می خواهند بدانند چرا دیروز این چنین شکست خوردند.

اکنون جواب آنان را این گونه می دهی:

شکست شما به دلیل دنیاخواهی شما بود، گروهی از شما برای رسیدن به غنیمت ها، موقعیّت حسّاس خود را ترک کردید، شما از فرمان پیامبر سرپیچی کردید. بدانید که من بر هر کاری توانا هستم، اگر روش خود را اصلاح کنید، شما

را بر دشمن پیروز خواهم کرد.

هرگز از یاد نبرید که این شکست شما، مطابق سنّت من بود، این قانون است: هر لشکری که در میدان جنگ سستی کند و از دستور فرماندهی خویش سرپیچی کند، محکوم به شکست خواهد بود، چگونه شما انتظار پیروزی دارید در حالی که هم سستی کردید و هم از پیامبر نافرمانی نمودید؟

* * *

آل عِمران : آیه ۱۶۸ - ۱۶۷

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷) الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸)

جنگ اُحُد زمینه ای شد تا منافقان شناخته شوند، وقتی لشکر اسلام به سوی «اُحُد» حرکت می کرد، گروهی سیصد نفری راه خود را جدا کردند تا به مدینه بازگردند.

چند نفر به آن ها گفتند:

ـــ کجا می روید؟ بیایید در راه خدا جهاد کنید، اگر نمی خواهید برای خدا همراه ما بیایید، حدّاقل برای دفاع از شهر و ناموس خود اقدام کنید، اگر دشمن را به حال خود رها کنیم، به ناموس ما هم رحم نخواهد کرد.

ـــ اگر ما یقین داشتیم که جنگ واقع خواهد شد، می ماندیم امّا می دانیم که جنگی در پیش نیست.

آنان این سخن را گفتند و به سوی مدینه حرکت کردند، در زمانی که پیامبر به

کمک آنان نیاز داشت، از همراهی با او خودداری کردند و با این کار نفاق خود را آشکار ساختند.

آن لحظه ای که از لشکر اسلام جدا شدند، به کفر نزدیک تر از ایمان بودند، آنان می گویند که نمی دانیم جنگ می شود یا نه، امّا به خوبی می دانند که کافران نزدیکی مدینه رسیده اند.

تو از راز دل آنان باخبر بودی و می دانستی هدفشان چیست، آنان خواستند با این کار خود، ضربه ای به دین تو بزنند و به کافران کمک کنند، هنگامی هم که جنگ تمام شد و مسلمانان به شهر بازگشتند، این منافقان به آنان چنین گفتند: «اگر به سخن ما گوش می کردید، هرگز این قدر کشته نمی دادید».

تو از مؤمنان می خواهی تا به آنان چنین جواب بدهند: «شما برای حفظ جان دیگران راه حل می دهید، پس اگر راست می گویید مرگ را از خود دور کنید و آن را برای همیشه به تعویق اندازید».

* * *

آل عِمران : آیه ۱۷۱ – ۱۶۹

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَه مِنَ اللَّهِ وَفَضْل وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱)

وقتی خبر رسید که هفتاد نفر از مؤمنان در جنگ اُحُد کشته شدند، منافقان گفتند: «افسوس که آنان خود را به کشتن دادند، آنان مُردند و هیچ بهره ای هم نبردند».

اکنون درباره شهیدان سخن می گویی:

ص:۱۴۸

هر گز کسانی را که در راه من کشته شدند، مرده نپندارید، شهیدان زنده اند، آنان هرگز نمرده اند، هر کس در راه من کشته شود، زنده است، آنان در جوار رحمت من زندگی می کنند و من به آنان روزی می دهم و به علّت نعمت هایی که به آنان داده ام، خشنودند.

وقتی شهیدان به دوستان خود (که با هم در یک میدان جنگ می کردند و آن ها هنوز در دنیا هستند) فکر می کنند، شاد می شوند. شهیدان می دانند که دوستانِ آن ها نیز به رستگاری خواهند رسید و هیچ ترس و وحشتی نخواهند داشت.

شهیدان همواره از نعمت ها و فضل و رحمت من دلشادند و هرگز اجر و ثواب مؤمنان تباه نمی شود.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۷۵ – ۱۷۲

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳) فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَه مِنَ اللَّهِ وَفَضْل لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْل عَظِيم (۱۷۴) إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵)

سپاه کافران به سوی مکّه پیش می رود، وقتی آن ها حدود ۲۰ کیلومتر از مدینه دور می شوند، عدّه ای نزد فرمانده سپاه (ابوسفیان) می آیند و به او می گویند:

ـــــ ما اشتباه بزرگی مرتکب شدیم؟

ـــــ چه اشتباهی؟

ص:۱۴۹

ـــــ کـار را نیمه تمام گـذاشتیم. ما بهترین موقعیّت را از دست دادیم، اگر محمّـد را به حال خود رها کنیم، او روز به روز قوی تر خواهد شد.

ـــــ شما چه پیشنهادی دارید؟

ـــــ باید برگردیم و به مدینه حمله کنیم و آن شهر را غارت کنیم و هرطور شده محمّد را به قتل برسانیم.

سرانجام تصمیم خود را می گیرند و قرار بر این می شود که بار دیگر به مدینه حمله کنند.

پیامبر از این ماجرا باخبر می شود، دسـتور می دهد تا مسـلمانان برای مقابله با آنان آماده شوند، پیامبر می خواهد تا برای مقابله با سپاه کفر به منطقه «حمراء الأسد» برود.

اینجـاست که مسـلمانان دعوت پیامبر را اجابت می کننـد، خیلی از آنان مجروح هسـتند و نیاز به درمان و استراحت دارنـد، امّا آنـان تصـمیم گرفته انـد گذشـته را جبران کننـد و تا پای جان پیامبر را یاری کننـد، آنان به سـرعت آماده حرکت برای جنگی دوباره با کافران می شوند.

اکنون از آنان تعریف می کنی و می گویی:

مؤمنان واقعی کسانی هسـتند که وقتی پیامبر آنان را دوباره فرا خوانـد تا به جنگ دشـمن بروند، این دعوت را اجابت کردند با آن که زخمی و مجروح بودند. آنان نیکوکار و پرهیزکارند و من به آنان اجر و پاداشی بزرگ خواهم داد.

عـدّه ای به مؤمنـان چنین گفتنـد: «سپاه دشـمن برای حمله به شـما دور هم آمـده انـد، از آنـان بترسـید». مؤمنـان نه تنها از این موضوع نترسیدند، بلکه بر ایمانشان افزوده شد و در جواب گفتند: «یاری خداوند برای ما کافی است که بهترین پشتیبان

بندگان خود است».

آنان به سوی دشمن رفتند و به سلامت بازگشتند و هیچ بدی و مصیبتی به آنان نرسید، آنان از فرمان من پیروی کردند و من دارای کرم و رحمت فراوان هستم.

این شیطان بود که دوستان خود را از روبرو شدن با کافران می ترساند، شما نباید از کافران بترسید، اگر مؤمن هستید از مخالفت با امر و فرمان من بترسید.

* * *

اکنون می خواهم بدانم ماجرای جنگ «حَمراء الأسد» چه شد؟

پیامبر دستور حرکت سپاه اسلام را داد تا هر چه سریع تر به منطقه «حَمراء الأسد» برسند، مؤمنان با اشتیاق فراوان همراه پیامبر حرکت کردند، پیامبر دستور داد فقط کسانی می تواننـد همراه او بیاینـد که دیروز در جنگ احد شرکت کرده اند، یعنی آن سیصد نفری که دیروز از جنگ کناره گیری کردند، اجازه نداشتند در لشکر اسلام باشند.

لشکر اسلام به حرکت خود ادامه می داد، آنان با سرعت تمام به سوی دشمن می رفتند، شخصی به نام «معبد» در بین راه لشکر اسلام را دید، معبد با ابوسفیان سابقه دوستی دیرینه ای داشت. سریع خود را به ابوسفیان رساند و به او گفت:

ــــ ای ابوسفیان ! محمّد را دیدم که با لشکر خود با سرعت به سوی شما می آید، من هرگز لشکری چنین انبوه ندیده ام !

ــــ ای معبد ! ما دیروز، کنار کوه احد، عدّه زیادی از آنان را کشتیم و بسیاری را هم مجروح نموده ایم، لشکر محمّد از هم پاشیده شد.

ــــ من از ماجرای دیروز شما خبر ندارم، امّا این قدر بدان که لشکری انبوه، اکنون به سوی شما می آید.

ابوسفیان، بزرگان سپاه را طلبید و ماجرا را گفت، وقتی شنیدند که مسلمانان با عجله به سوی آنان می آیند، در هراس افتادند، آنان خیال کردند که نیروی کمکی تازه نفس به یاری مسلمانان آمده است. برای همین تصمیم گرفتند تا هر چه سریع تر به مکّه بازگردند.

ابوسفیان دستور بازگشت به مکّه را صادر کرد، سپاه کفر با عجله راه مکّه را در پیش گرفت.

آری، تو به مسلمانان وعده داده بودی که در دل کافران ترس و وحشت می اندازی، اکنون به وعده خود عمل نمودی.(۸۷)

لشکر اسلام به «حَمراء الأسد» رسید، امّا از کافران خبری نبود، پیامبر دستور داد تا مسلمانان سه روز در آنجا بمانند، هر چه انتظار کشیدند، خبری از سپاه کفر نشد، بعد از سه روز پیامبر دستور بازگشت به مدینه را دادند.(۸۸)

* * *

آل عِمران : آیه ۱۷۸ - ۱۷۶

وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶) إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷) وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۷۸)

اکنون دیگر خطری مدینه را تهدید نمی کند، دشمن از ترس لشکر اسلام فرار کرده است، پیامبر و یارانش به مدینه بازگشته اند، درست است که جنگ اُحُد با درس های بزرگ آن به پایان آمد، امّا پیامبر این روزها غمی بزرگ در دل دارد.

او سال های سال برای این مردم زحمت کشید، امّا روزی که به جنگ اُحُد

می رفت، سیصد نفر از مسلمانان، تنهایش گذاشتند و میانه راه به مدینه بازگشتند.

سیصد نفر یعنی حدود یک سوم سربازان لشکر او !

این غم بزرگی برای پیامبر است، او سال های سال برای هدایت آنان زحمت کشید، آنان را از کفر و بُت پرستی رهایی داد، امّا آنان در این امتحان بزرگ، مردود شدند، آنان با این کار خود، به سپاه کفر خدمت بزرگی نمودند و اگر یاری تو نبود، دشمن، اسلام را نابود کرده بود.

اکنون تو با پیامبرت سخن می گویی:

ای محمّد !

برای چه غمناکی؟ هرگز برای آنانی که در راه کفر شتاب کردند، غصّه نخور ! آنان هرگز نمی توانند به دین من ضرری بزنند، من آنان را به حال خود رها کردم و در حال نفاق یا کفر خواهند مُرد، من اراده کرده ام که آنان در آخرت هیچ بهره ای از ثواب و پاداش نداشته باشند، عذابی سخت در انتظارشان است.

آنان کسانی هستند که کفر را خریدند در عوض ایمان، آنان به من چه ضرری زده اند؟ به خود ضرر زده اند که سعادت همیشگی را از دست دادند و نتیجه این کارشان، آتش جهنّم است.

به آنان مهلت می دهم و تصوّر می کنند که این مهلت، برایشان خوب است و به واسطه آن می توانند از لذّت های دنیا بهره ببرند، امّا این خیال باطلی است، من به آنان مهلت می دهم تا باز هم گناه کنند، به زودی در بدترین عذاب ها گرفتار خواهند شد.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۷۹

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ

ص:۱۵۳

حَتَّی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ وَمَا کَانَ اللَّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَلَکِنَّ اللَّهَ یَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَکُمْ أَجْرٌ عَظِیمٌ (۱۷۹)

از آیه ۱۲۲ تا این آیه از ماجرای جنگ «اُحُد» و حوادث آن، سخن به میان آمد. با خواندن این آیات، درس های بزرگی برای زندگی خود گرفتم. اکنون می خواهم آخرین سخن تو در رابطه با جنگ اُحُد را بخوانم.

در جنگ «بَدر» مسلمانان را یاری نمودی و آنان توانستند کافران را شکست سختی دهند، امّا چرا مسلمانان را در مرحله ای از جنگ اُحُد به حال خود رها کردی؟ چه رازی در کار بود؟ هدف تو چه بود؟

تو به قانون خودت عمل کردی، تو یک قانون و سنّت قطعی داری، می خواستی همه را متوجّه این قانون کنی.

آن قانون چیست؟

تو وقتی پیامبری را می فرستی، او مردم را به سوی تو دعوت می کند، کم کم پیروان آن پیامبر زیاد و زیادتر می شوند، آنان همه ادّعا می کنند که به تو ایمان آورده اند و تسلیم امر تو هستند، امّا کسی چه می داند چه کسی راست می گوید؟

بعضی ها برای دنیا و منافع خود دم از ایمان می زنند، تا زمانی که دین برای آنان منفعت داشته باشد، مؤمن هستند، اگر دینداری برای آنان خطری داشته باشد، بی دین می شوند، آنان همان منافقان هستند.

اینجاست که تو امتحان های سخت پیش می آوری تا منافقان از مؤمنان جدا شوند. این هدف توست، تو می خواهی خوب ها را از بدها جدا کنی ! می خواهی مؤمنان، منافقان را به خوبی بشناسند، مبادا فریب آنان را بخورند.

ص:۱۵۴

تا قبل از سال سوم هجری، خیلی ها ادّعای ایمان می کردنـد، هنوز صـحنه امتحان پیش نیامده بود، جنگ اُحُد، امتحان بزرگی بود تا همه، حقیقت خود را نشان بدهند، آری، تو مردم را به حال خود رها نمی کنی، آنان را امتحان می کنی تا خوب و بد از هم جدا شوند.

تو می دانستی که منافقان چه کسانی هستند، پیامبرت هم می دانست، تو به پیامبرانت علمِ غیب داده ای.

پیـامبر بـا توجّه به علم غیبی که به او داده بودی، منافقـان را می شـناخت، امّـا مؤمنـان که آنان را نمی شـناختند، صـلاح بر این نیست که تو علم غیب را به همه بـدهی تا همه بتوانند منافقان را بشناسـند، برای همین صـحنه امتحان پیش آوردی تا منافقان به راحتی شناخته شدند.

تو این قـانون را بیـان کردی، اکنون از مـا می خواهی تـا به تو و پیـامبرانت ایمـان بیاوریم و مژده می دهی که اگر ایمان واقعی بیاوریم و پرهیزکار باشیم پاداشی بزرگ خواهیم داشت.

من باید در زندگی به این نکته توجّه کنم، تو بارها و بارها مرا در صحنه های امتحان قرار می دهی.

دیگر از تو نمی خواهم مرا امتحان نکنی، زیرا با خوانـدن این آیات، فهمیدم که تو همه بندگانت را امتحان می کنی، تنها از تو می خواهم کمک کنی تا در این امتحانات سربلند شوم.

ص:۱۵۵

آل عِمران : آیه ۱۸۰

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰)

عالِم باید به علم خود عمل کند و دیگران را از علم خویش بهره مند سازد، این عهدی است که از دانشمندان گرفته ای.

افسوس که گروهی از دانشمندان، نسبت به علم خود بخل میورزند و با این کار خود مانع رشد و کمال دیگران می شوند.

تو در تورات و انجیل درباره آمدن آخرین پیامبر خود بشارت دادی و نشانه های محمّد(صلی الله علیه وآله)را بیان کردی، یهودیانی که در مدینه زندگی می کردند، به راحتی می توانستند حقّ و حقیقت را متوجّه شوند، آنقدر روشن و واضح درباره محمّد(صلی الله علیه وآله)سخن گفته بودی که جای هیچ شکّی نبود.

آن زمان عامه مردم خواندن و نوشتن نمی دانستند، فقط علمای یهود می توانستند تورات را بخوانند، آنان نگذاشتند که مردم عادی با حقیقت آشنا شوند، زیرا با

مسلمان شدن مریدانشان، همه منافع خود را از دست می دادند و برای اینکه بتوانند ریاست کنند حقیقت را کتمان کردند و نسبت به گفتن حقیقت، بخل ورزیدند. آنان سخنانی را به تورات اضافه کردند و نشانه هایی دروغین برای پیامبر آخرالزّمان بیان کردند تا مردم به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان نیاورند.(۸۹)

اکنون درباره آنان سخن می گویی: من به شما علم و دانش عنایت کردم و شما را با تورات آشنا نمودم، امّا شما حقیقت را به دیگران نگفتید، شما سخنان دروغ را برای مردم بازگو کردید، شما خیال می کنید که این کارها برای شما خوب است و می توانید چند روز بیشتر، منافع خود را حفظ کنید، امّا بدانید در روز قیامت، آن سخنان دروغی که گفته اید، زنجیر گردن شما خواهد شد، هیچ نیازی به شما ندارم، دین خود را حفظ می کنم، همه آسمان ها و زمین از آن من است و من به همه اعمال و کردار شما آگاهم.

* * *

سخن تو درباره علمای یهود بود که نسبت به علم خود بخل ورزیدند و تو وعده عذابی سخت را به آنان دادی، زنجیری از آتش بر گردن آنان انداخته خواهد شد.

امّا این عذاب فقط مخصوص علمای یهود نیست، هر کس چیزی را بداند و آن را از اهلش کتمان کند، به این سرنوشت گرفتار خواهد شد، آری، این یک قانون است، وقتی که تو نعمتی را به کسی دادی، اگر او نسبت به آن بخل ورزید و آن را از دیگران دریغ کرد، به عذاب گرفتار می شود.

تو زکات را برای ثروتمندان، واجب کرده ای و اگر زکات مال خود را ندهند، عذاب در انتظارشان است.

تو از مسلمانان می خواهی دین را به صورت کامل ببینند، اسلام را خوب بفهمند، اسلام این نیست که فقط نماز بخوانم امّا از جامعه غافل باشم، باید زکات مال خود را بدهم، زکات راهی است برای توزیع عادلانه ثروت در جامعه.

ص:۱۵۷

* * *

آل عِمران : آیه ۱۸۲ – ۱۸۱

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱)
ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲)

از پیامبرت خواستی تا نامه ای به علمای یهودی که در مدینه زندگی می کردند، بفرستد و آنان را به دین اسلام دعوت کند و به نماز و زکات سفارش کند.

پیامبر این نامه مهم را نوشت و آن را به یکی از مسلمانان داد تا به دانشمند بزرگ یهود «فِنْحاص» برساند.

فِنْحاص نامه را از دست فرستاده پیامبر گرفت و شروع به خواندن کرد، به فکر فرو رفت، همه یهودیان منتظر بودند که او جواب این نامه را چگونه خواهد داد، باید هر طور هست مریدان خود را فریب بدهد، او بسیار زیرک است، می داند چگونه آنان را خام کند.

اکنون او رو به فرستاده پیامبر می کند و می گوید: « نامه را خواندم، در این نامه از ما خواسته شده است تا ما زکات بدهیم. اگر دین اسلام راست باشد، باید گفت که خدا فقیر است، زیرا از ما می خواهد تا زکات بدهیم، پس معلوم می شود ما توانگر هستیم و خداوند نیازمند.

همه یهودیان این سخن را می شنوند، آن ها نتیجه می گیرند که خدای محمّد، خدایی فقیر و نیازمند است، با خود می گویند: چگونه به خدای فقیر ایمان بیاوریم !

اکنون تو می خواهی جواب فنحاص را بدهی، تو سخن او را شنیدی، در جواب

چنین می گویی: سخن تو را ثبت می کنم، همانگونه که گناه پدران شما را نوشته ام، پدران شما پیامبران مرا مظلومانه به قتل رساندند، روز قیامت که فرا رسد به همه شما خواهم گفت: «عذاب سوزان جهنّم را بچشید، این عذاب نتیجه کارهای خودتان است و من هرگز به بندگان خود ستم نمی کنم».(۹۰)

* * *

آل عِمران : آیه ۱۸۳

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُول حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَان تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۸۳)

باز می خواهی دروغ دیگری از علمای یهود را بازگو کنی، آنان وقتی فهمیدند که قلب های مردم به سوی اسلام متمایل شده است، تصمیم گرفتند تا به خیال خود، ضربه ای به پیامبر بزنند و به همه ثابت کنند که او دروغگوست.

آنان نزد پیامبر آمدند و گفتند:

___ ای محمّد ! تو ادّعا می کنی که از طرف خدا به پیامبری مبعوث شده ای و خدا، آخرین دین خود را بر تو نازل کرده است و همواره ما را به اسلام دعوت می کنی.

___ اگر سعادت دنیا و آخرت را می خواهید مسلمان شوید.

___ خدا در تورات از ما عهد و پیمانی مهم گرفته است.

___ چه عهد و پیمانی؟

___ خدا از ما پیمان گرفته است فقط به پیامبری ایمان آوریم که قربانی او در آتش آسمانی بسوزد، این نشانه ای است که خدا برای پیامبران قرار داده است. اگر راست می گویی این نشانه را بیاور تا به تو ایمان آوریم.

به راستی ماجرای قربانی و آتش آسمانی چیست؟

در زمان های قدیم، قوم یهود (بنی اسرائیل) طشتی مخصوص داشتند، آنان گوسفندی را قربانی می کردند و گوشت آن را در میان آن طشت می گذاشتند، بعد از آن، آتشی از آسمان پدیدار می گشت و آن گوشت ها را می سوزاند. در واقع، علمای یهود از پیامبر اسلام تقاضای چنین معجزه ای کرده اند.

پیامبر وقتی این سخن را می شنود، سکوت می کند، او منتظر می شود تا تو خود جواب آنان را بدهی. در تورات چنین پیمانی برای همه پیامبران ذکر نشده است، آنان این دروغ را از خود بافته اند.

اکنون این آیه را بر پیامبر نازل می کنی: «ای محمّد ! به علمای یهود بگو که پیش از من، پیامبران با معجزات آشکار و با آن قربانی که شما گفتید، آمدند، پس چرا پدرانتان به آنان ایمان نیاوردند و آنان را کشتند؟ اگر راست می گویید چرا به عملِ پدران خود راضی هستید؟ چرا از گناه پدران خود بیزاری نمی جویید؟».

افسوس که علمای یهود حاضر نیستند حقّ را بپذیرند، آنان هرگز به دنبال معجزه نیستند، کسی معجزه می طلبد که حقّ را نداند و در جستجوی آن باشد.

این علمای یهود که می دانند حقّ با پیامبر است، آنان تورات را بارها خوانده اند، نشانه های پیامبر موعود را به خوبی می دانند، آنان همان طور که فرزندان خود را می شناسند، پیامبر موعود را هم می شناسند و یقین دارند که آن پیامبر، کسی جز محمّد(صلی الله علیه وآله)نیست.

آری، حقیقت بر آنان پوشیده نیست که نیاز به دلیل و معجزه ای داشته باشند، حقّ نزد آنان مثل روز روشن و واضح است، مشکل این است که برای منافع خود حاضر نیستند از حقّ اطاعت کنند.(۹۱)

* * *

ص:۱۶۰

آل عِمران : آیه ۱۸۵ – ۱۸۴

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴) كُلُّ نَفْس ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاهُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱۸۵)

علمای یهود پیامبر تو را دروغگو خوانده اند، از مریدان خود خواسته اند تا هرگز با محمّد سخن نگویند، می دانی پیامبرت از این سخنان دلگیر شده است، برای همین با او چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! اگر این بهانه جویان تو را دروغگو شمرده اند، بدان که پیامبران پیش از تو را نیز دروغگو می پنداشتند، با آن که آنان دلایلی روشن و نوشته ها و کتاب روشنگر برای مردم آورده بودند.

ای محمّد ! از سخن آنان دلگیر نشو، من سزای گفتار و کردار آنان را پس از مرگ خواهم داد، عذاب سختی در انتظار آنان است، نمی توانند از مرگ فرار کنند، هر انسانی سرانجام، طعم مرگ را خواهد چشید.

همه در روز قیامت، نتیجه اعمال خود را خواهند دید، سعادتمند کسی است که در آن روز، از آتش جهنّم رهایی یابد و داخل بهشت شود، هر کس که بهشت، منزل و جایگاه او باشد به زندگی واقعی رسیده است و گر نه زندگی دنیا چیزی جز کالایی فریبنده نیست و ارزشِ دل بستن ندارد.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۸۶

لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶)

ص:۱۶۱

کسانی که به تو و پیامبر ایمان آورده اند، در زندگی سختی های زیادی تحمّل کردند، عدّه ای از شهر خود، مکّه رانده شدند و ناچار به مدینه هجرت کردند.، در مدینه هم در فقر روزگار می گذرانند، از طرف دیگر، آنان همواره از یهودیان زخم زبان و بدگویی دین اسلام را می شنیدند، در جنگ ها عدّه ای از دوستان آن ها شهید شدند و گروه دیگری هم مجروح.

مؤمنان گاهی با خود فکر می کردند: چرا ما به این همه مصیبت و بلا گرفتار می شویم؟

اکنون با آنان سخن می گویی:

ای مؤمنان ! بدانید که شما گرفتار بلاهایی در مال و جان خود می شوید، شما از دشمنان خود (یهودیان و کافران) زخم زبان ها می شنوید و آزارها می بینید، اگر شما استقامت کنید و تقوا پیشه کنید، نشانه عزم استوار شما است.

* * *

در این آیه راز بزرگی را بیان کردی که من از آن غافل بودم: کسی که اهل ایمان است، زندگی او همواره با بلاها آمیخته خواهد بود.

یادم نمی رود سال ها پیش که با قرآن تو آشنا نبودم، وقتی تو بلا، بیماری، یا ضرر مالی را برایم فرستادی، صبر خود را از دست دادم و گفتم: تو دیگر چه خدایی هستی؟ پس مهربانی تو کجاست؟

اکنون فهمیدم که وقتی برای من بلایی می فرستی، این نشانه دوستی توست.

آری، من خیال می کردم به این دنیا آمده ام تا خانه ای بسازم و ماشینی بخرم و سرگرم این چنین کارهایی شوم، دنیا مرا به خود مشغول کرده بود.

کسی که دلباخته دنیاست و از صبح تا شب دنبال دنیا می دود و لحظه ای آرام

ص:۱۶۲

ندارد را چگونه باید درمان کرد؟

به زودی مرگ سراغ من می آید و من از این دنیایی که برای خود ساخته ام جدا می شوم و در دل تاریکی قبر جا می گیرم.

من باید زودتر از این ها بیدار می شدم !

هر چه تو پیام فرستادی، نفهمیدم و سرگرم دنیای خود شدم، من راه را فراموش کرده بودم. سرانجام تو کاخ آرزوهایم را خراب کردی و ناله من بلند شد که تو کجایی؟

من در فکر ساختن این دنیا بودم و تو در فکر ساختنِ من !

اگر من به اینجا آمده بودم برای این بود که ساخته شوم; امّا خود را فراموش کرده ام و اسیر زرق و برق دنیا شده ام. باید خانه ام را خراب می کردی و بُت آرزویم را می شکستی، شاید من بیدار شوم.

تو با دست های مهربانت، آرزوهای مرا خراب کردی تا من آباد شوم، بت های مرا شکستی تا من بزرگ گردم.

من اسیر دنیا شده بودم، پول، ریاست، قدرت و شهرت دنیا، آرزوی من شده بود. این عشق به خاک و خاکی ها، بیماری بود. باید مرا درمان می کردی. و این گونه بود که تو برایم بلا فرستادی، من باید در این درمان، صبر داشته باشم، وعده داده ای که اگر صبر کنم به من پاداش بزرگی می دهی. اکنون می فهمم که هیچ پاداشی برایم، بهتر از دل بریدن از دنیا نیست. این پاداش کسانی است که در بلا صبر کنند.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۸۷

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

ص:۱۶۳

لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷)

هیچ کس به اندازه یهود، پیامبر تو را آزار نداد، آن ها نشانه های پیامبر موعود را در تورات خوانده بودند و می دانستند که محمّد(صلی الله علیه وآله)، آخرین پیامبر توست که تو وعده آمدنش را داده ای، امّا همواره این واقعیّت را از دیگران پنهان می کردند.

اکنون تو با پیامبر چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! من به وسیله موسی(علیه السلام)از آنان عهد گرفتم آیات تورات را که درباره توست، برای مردم بیان کنند و هرگز آن را پنهان نکنند، امّا آنان برای منافع خود، به پیمان خود عمل نکردند. آنان تجارت بدی نمودند، عهد و پیمان خود را فروختند و لذّات زودگذر دنیا را خریدند !

* * *

آل عمران : آیه ۱۸۹ – ۱۸۸

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَه مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹)

یهودیان مدینه، سال های سال بود که منتظر آمدن پیامبر موعود بودند، امّا وقتی که تو محمّد(صلی الله علیه وآله)را به پیامبری فرستادی، با او دشمنی زیادی کردند، آنان نامه ای به یهودیان عراق و یمن نوشتند، در آن نامه چنین نوشتند: «بدانید که محمّد آن پیامبر موعود نیست، پس بر دین خود باقی بمانید و در این عقیده با ما متّحد شوید».

آری، آن ها همه یهودیان را در انکار محمّد(صلی الله علیه وآله)متّحد نمودند و بسیار خوشحال از این اتّحاد بودند. آنان به مریدانشان می گفتند: خدا را شکر که ما همه با هم متّحد

ص:۱۶۴

هستیم، ما اهل نماز و روزه هستیم و فقط ما دوستان خداییم.

علمای یهود ادّعا کردند اهل نماز و روزه هستند، در حالی که نماز نمی خواندند و روزه نمی گرفتند، آنان دوست داشتند که این گونه دیگران تمجیدشان کنند.(۹۲)

اکنون این آیه را به پیامبر نازل می کنی:

«ای محمّد ! آنان که از اعمال خود خوشحال هستند و دوست دارند برای کارهایی که انجام نمی دهند، مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب من در امان نخواهند بود، برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود، آنان باید بدانند که قدرت فرار از حکومت و سلطه مرا ندارند، زیرا حکومت آسمان ها و زمین از آنِ من است و من بر هر کاری توانا هستم».

آری، آن ها امروز از اینکه به دیگران نامه نوشتند و آنان را برای انکار پیامبر تو تشویق کرده اند، خوشحالند، امّا این خوشحالی گذرا است، به زودی مرگِ آنان فرا می رسد و آتش جهنّم در انتظارشان خواهد بود.(۹۳)

ص:۱۶۵

آل عمران : آیه ۱۹۴ – ۱۹۰

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِی الْأَلْبَابِ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ
وَيَتَفَكَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَـٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱) رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ
أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲) رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِی لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا
سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳) رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴)

به پایان این سوره نزدیک شده ام، اکنون از من می خواهی تا با قدرت و عظمت تو بیشتر آشنا شوم، تو دوست داری تا من درس یکتاپرستی را از نظام طبیعت بیاموزم، از من می خواهی تا به جهان هستی نگاه کنم.

برایم از کسانی که دوستشان داری، سخن می گویی، آنان چه کسانی هستند؟ آنان اهل فکر و اندیشه اند، در آسمان ها و زمین، همچنین در گردش شب و روز

ص:۱۶۶

نشانه هایی از قدرت تو را می یابند.

آنـان در همه حـال تو را یـاد می کننـد و در آفرینش آسـمان ها و زمین می اندیشـند، آنان این گونه با تو سـخن می گوینـد و مناجات می کنند:

بارخـدایا ! تـو جهـان هسـتی را بیهـوده، خلق نکردی، آفرینش این جهـان از روی حکمت بـوده است تـا دلیلی برای قـدرت و عظمت تو باشد.

بارخدایا ! تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، از تو می خواهیم تا ما را از آتش جهنّم در امان بداری.

بارخـدایا ! تـو هر کس را به سـزای اعمـالش به آتش جهنّم بیفکنی، او را خـوار و رسوا نموده ای و کسـانی که معصیت تو را نمودند و به خود ظلم کردند، هیچ یار و یاوری ندارند.

ما شـنیدیم که قرآن و پیامبر، ما را به ایمان فرا می خواند که: «به خدای خود ایمان آورید» و ما ایمان آوردیم، اکنون که به تو و قرآن و پیـامبر ایمـان آورده ایم، از تو می خواهیم که گناهـان مـا را ببخشـی، از بـدی های ما چشم بپوشـی و ما را در شـمار نیکوکاران بمیرانی.

بارخـدایا ! پیامبران تو به ما وعـده ثواب و پاداش داده انـد، این وعـده های آنان از طرف تو بود، اکنون از تو می خواهیم تا در روز قیامت، ما را به آن وعده ها برسانی و در آن روز، ما را خوار نگردانی، بی گمان تو در وعده خود، تخلّف نمی کنی.

* * *

مومنان وقتی به آسمان و زمین نگاه می کنند، قدرت تو را می یابند، مناسب می بینم این شش مطلب را بنویسم:

* مطلب اوّل

از گردش زمین به دور خود شب و روز به وجود می آید، از گردش زمین به دور خورشـید، چهار فصل (بهار، تابستان، پاییز و زمستان) ایجاد می شود.

ص:۱۶۷

زمین در هر ثانیه ۳۰ کیلومتر در مدار خود، دور خورشید را طی می کند. مدار گردش زمین به دور خورشید ۹۴۰ میلیون کیلومتر است.

زمین این مسافت را در ۳۶۵ روز و شش ساعت طی می کند. یک سال، در واقع از گردش کامل زمین به دور خورشید پدید می آید.

مطالعاتی به تازگی روی سنگ های منطقه ای در کانادا انجام شد، دانشمندان به این نتیجه رسیدند که عمر آن سنگ ها نزدیک ۴ میلیارد سال است. (از زمان خلقت آدم(علیه السلام)تا امروز تقریباً ۷ هزار و پانصد سال می گذرد).

* مطلب دوم

ماه در هر ساعت ۳۶۵۹ کیلومتر در مدار خود به دور زمین می چرخد، مدار ماه دو و نیم میلیون کیلومتر می باشد.

وقتی من به آسمان نگاه می کنم ماه و خورشید را در یک اندازه می بینم، امّا می توان ۶۵ میلیون ماه را در خورشید جای داد. (۹۴)

* مطلب سوم

خورشید، مرکز منظومه شمسی است. خورشید با تمامی منظومه شمسی، در کهکشان راه شیری قرار دارد. خورشید در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر در ثانیه به دور مرکز کهکشان راه شیری می چرخد.

۲۰۰ میلیون سال طول می کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور بزند، خورشید تاکنون تقریباً ۲۵ بار این مسیر را طی کرده است.

عمر خورشید حدود ۵ میلیارد سال تخمین زده شده است. خورشید در هر ثانیه، چهار میلیون تُن از وزن خود را به انرژی تبدیل می کند. با این وجود خورشید می تواند بیش از ۵ میلیارد سال دیگر نورافشانی کند.

* مطلب چهارم

خورشید و منظومه شمسی در کهکشان راه شیری قرار دارند، به تازگی

ستاره شناسان اعلام کردند که در کهکشان راه شیری بیش از ۱۰۰ میلیارد ستاره وجود دارد.

کهکشان راه شیری با همه این ستارگان در حال حرکت در مدار خود است و هر ثانیه ۳۰۰ کیلومتر در مدار خود طی می کند.

قدیمی ترین ستاره کهکشان راه شیری بیش از ۶ هزار میلیارد سال عمر دارد.

* مطلب پنجم

در یک تصویری که با تلسکوپ فضایی «هابل» گرفته شده است، تقریباً ده هزار کهکشان دیده می شود، علم بشر هنوز توانایی کشف آمار دقیق کهکشان ها را ندارد، هزاران هزار کهکشان در جهان وجود دارد.

* مطلب ششم

دورترین کهکشانی که تا الآن کشف شده است، کهکشان «تار عنکبوت» نام دارد، این کهکشان ده میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد و با سرعت هزار کیلومتر در ثانیه در حال حرکت می باشد.

نور می توانـد در یک ثانیه هفت بار زمین را (از روی خط اسـتوا) دور بزنـد، این نور وقتی از سـتارگان این کهکشان جـدا می شود، ده میلیارد سال طول می کشد تا به زمین برسد.

وقتی من با تلسکوپ های قوی به این کهکشان نگاه می کنم، چه می بینم؟

من به ده میلیارد سال قبل نگاه می کنم ! نور ستارگانی که من می بینم ده میلیارد سال قبل، از ستارگان آن کهکشان جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است !

امشب آن ستارگان در چه وضعی هستند؟ آیا کم نور شده اند؟ آیا پرنور شده اند؟

هیچ کس جز تو نمی داند. من باید ده میلیارد سال صبر کنم تا نورِ امشب آن سـتارگان به من برسد. شاید امشب آن سـتارگان نابود شده اند، امّا من بعد از ده میلیارد سال می توانم این را بفهمم !

* * *

در این آیه از من می خواهی تا اهل اندیشه و تفکّر باشم، تو می خواهی من با ارزشِ فکر آشنا شوم، من به سخنان پیامبر و امامان مراجعه می کنم و چنین می خوانم:

۱ - یک ساعت تفکّر بهتر از یک شب عبادت است.(۹۵)

۲ - یک ساعت تفکّر بهتر از یک سال عبادت است.(۹۶)

۲ - یک ساعت تفکّر بهتر از هفتاد سال عبادت است.(۹۷)

گاه من در خلوت خود به این فکر می کنم که مثلاً ـ فردا چه برنامه ای برای خود داشته باشم، این یک اندیشه مثبت است و باعث می شود من از فردای خود، کمال استفاده را ببرم، گاهی اندیشه می کنم که برنامه یک سال آینده من چگونه باشد و به چه اهداف مادی و معنوی در طول یک سال برسم.

گاهی من به عظمت آسمان ها و زمین می اندیشم، به فکر می روم که از کجا آمده ام و به کجا می روم و آینده من در قیامت چگونه است و حکمت آمدن من به این دنیا برای چیست؟ از کجا آمده ام، چرا آمده ام؟ به کجا می روم؟

این اندیشه و تفکّر از هفتاد سال عبادت بالاتر است، زیرا تحوّلی بزرگ ایجاد می کند و باعث می شود تا در زندگی مسیری را برگزینم که مرا به کمال می رساند.

تو دوست داری آن گونه که من برای نماز خواندن و عبادت کردن وقت می گذارم، ساعتی هم با خود خلوت کنم و در نعمت هایی که به ما داده ای، فکر کنم و به این وسیله، دریایی از رحمت و توفیق تو را به سوی خود جذب نمایم.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۹۵

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لَا أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِینَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَأُوذُوا فِی سَبِیلِی وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ

سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّات تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵)

برایم دعای بندگان مؤمن خود را ذکر کردی، من با دعای آنان آشنا شدم و سعی می کنم همواره این دعا و مناجات را بخوانم.

تو دعای آنان را مستجاب می کنی، عمل هیچ کس (از مرد و زن) را بی مزد نمی گذاری، همه انسان ها هم نوع هستند و در نظر تو یکسانند.

مؤمنان زیادی در راه تو از وطن خود هجرت کردند و از خانه های خود رانده شدند، آنان به علّت ایمان به تو، آزار دیدند، با دشمنان تو جنگیدند و کشته شدند.

اکنون سوگند یاد می کنی که گناهانشان را ببخشی و آنان را در بهشت هایی وارد کنی که در آنها نهرها جاریست، این ثواب و پاداشی از جانب توست و به راستی که بهترین پاداش ها، نزد توست که هیچ پاداشی مانند آن نخواهد بود.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۹۸ – ۱۹۶

لَا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی الْبِلَادِ (۱۹۶) مَتَاعٌ قَلِیلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷) لَکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸)

به زندگی افرادی نگاه می کنم که به تو و دین تو ایمان ندارند، بعضی از آنان، وضع مالی خوبی دارند و ثروت زیادی را جمع کرده اند. اینجاست که برایم سؤالی مطرح می شود: آیا ثروت زیاد، نشانه این است که آنان نزد تو مقام و جایگاهی دارند؟ چگونه ممکن است تو کافران را دوست بداری و به آنان این همه ثروت بدهی؟

اکنون تو جواب این سؤال مرا می دهی:

ثروت زیاد و تجارت کافران تو را فریب ندهد و ناراحت نکند، این ها همه بهره اندکی است که به زودی فانی می شود و جایگاه آنان جهنّم است، پس در ثروتی که پس از آن آتش جهنّم باشد، هیچ خیری نیست، جهنّم بد جایگاهی است که کافران، آن را برای خود آماده کرده اند.

امّا برای کسانی که ایمان آوردند و از کفر و نافرمانی من دوری کردند، بهشت هایی است که نهرهای زیادی در آنجا جاری است. آنان در آنجا جاودانه خواهند بود و این پذیرایی من از آنان می باشد، آری، آنچه نزد من است برای نیکوکاران بهتر از ثروت دنیاست، زیرا ثروت دنیا، به زودی نابود می شود، امّا نعمت های آخرت، جاودانه است.

* * *

آل عِمران : آیه ۱۹۹

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹)

در این سوره درباره یهودیان و مسیحیان مطالب زیادی بیان نمودی، اکنون من می دانم گروه زیادی از آنان با این که حقّ را می شناسند، از پذیرفتن آن، خودداری می کنند، به آنان وعده عذاب روز قیامت را دادی.

اکنون می خواهی درباره گروهی دیگر از آنان برایم سخن بگویی، گروهی از یهودیان و مسیحیان، وقتی حقّ را شناختند آن را می پذیرند و به قرآن ایمان می آورند همانگونه که به کتاب آسمانی خود ایمان داشته اند.

آنان سخن تو را با تواضع و فروتنی قبول می کنند و هرگز به آن بی اعتنایی نمی کنند، در روز قیامت به آنان پاداش خواهی داد و در دادنِ این پاداش، هرگز تأخیری نخواهد بود، زیرا حسابرسی تو سریع است.

ص:۱۷۲

* * *

آل عِمران : آیه ۲۰۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰)

این آخرین آیه این سـوره است، پیـام هـای کلی این سوره را در این آیه برایم خلاـصه می کنی، از من می خواهی تـا در برابر سختی ها شـکیبا باشم و در مقابله با دشـمنان اسـتقامت بورزم، از رهبری که تو برایم معیّن کردی، دفاع کنم و در راه او پایدار باشم و از گناهان دوری کنم تا در دنیا و آخرت رستگار شوم.

ماجرای جنگ اُحُـد را برایم بیان کردی، اگر مسـلمانان به سـخن تو عمل می کردنـد، هرگز شـکست نمی خوردند، من اکنون باید تلاش کنم تا به این چهار توصیه تو عمل کنم:

۱ - صبر در هنگام سختی ها

راه تو با سختی ها و بلاها همراه است، من نباید فکر کنم که اگر ایمان آوردم، در ناز و نعمت خواهم بود.

۲ - استقامت در برابر دشمنان

باید بدانم اگر در راه تو باشم، دشمنان مرا به حال خود رها نخواهند کرد، باید در مقابل آنان ایستادگی کنم.

۳ - تقوا

باید از گناه و معصیت دوری کنم، گناه سبب آسیب روح و جان من می شود، ضرر آن به خودم می رسد، اگر همه مردم دنیا، گناه کنند، به تو هیچ ضرری نمی رسد.

۴ - پیروی در راه پیامبر و امامان معصوم(علیهم السلام)

تو از من می خواهی تا از دستوراتی که پیامبر تو داده است، اطاعت کنم، بعد از او

هم، دوازده امام را به عنوان رهبران جامعه برگزیدی، به آنان مقام والایی دادی و آنان را معصوم قرار دادی، آنان از هر خطایی دورند. از من می خواهی تا در راه آنان پایدار و استوار باشم، امروز هم مهدی(علیه السلام)، امام زمان من است...(۹۸)

* * *

بارخدایا ! تو فرمان دادی تا امام زمان خویش را یاری کنم، من آمادگی خود را برای یاری مهدی(علیه السلام)اعلام می کنم، من آماده ام و منتظرم تا روزگار ظهور فرا رسد، روزی که تو دین خودت را به دست او زنده خواهی کرد !

من امروز هم به یاری او اندیشه دارم، تلاش می کنم تا نام و یاد او را زنده نگاه دارم.

هر که برای زندگیِ خویش دلیلی می خواهد، این دلیل زندگی من است: من زنده ام و زندگی می کنم تا سرود مهرِ مهدی(علیه السلام)را سر بدهم و محبّت او را بر دل های مردم، پیوند زنم.

سوگند یاد می کنم تا نفس در سینه دارم، عاشقانه از زیبایی آمدن او دم بزنم و دوستان او را یارِ راه بشوم و سرود جان بخش برپایی دولتش را فریاد زنم.(۹۹)

بارخدایا ! من از عشق و محبّت خود به مهدی(علیه السلام)پرده برداشتم، من آمادگی خود را برای یاری او اعلام نمودم، اکنون از تو می خواهم تا مرا یاری کنی تا در این راه ثابت قدم بمانم.

ص:۱۷۴

سوره نِساء

اشاره

ص:۱۷۵

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره چهار قرآن می باشد.

۲ - «نساء» به معنای «زنان» می باشد، این سوره را به این نام می خوانند زیرا بسیاری از قوانین مربوط به زنان در این سوره بیان شده است.

۳ - موضوعات این سوره چنین است: احکام ازدواج، ارث زنان، طلاق، مهریه، یتیمان...

ص:۱۷۶

نساء : آیه ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْس وَاحِدَه وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْاَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (۱)

از مهربانی خود سخن می گویی تا تو را به عنوان خدای بخشنده و مهربان یاد کنیم. از ما می خواهی تا پرهیزکار باشیم و از گناه و معصیت دوری کنیم.

دستورات تو برای سعادت دنیا و آخرت ماست، از عبادت و بندگی ما، هیچ سودی نمی بری، تو از همه بی نیازی.

از ما می خواهی تا به سخنان تو گوش فرا دهیم، زیرا تو بودی که ما را آفریدی، تو خالق ما هستی و راه سعادت ما را، بهتر از همه کس می دانی، در قرآن این راه را به ما نشان دادی.

برایم از آغاز خلقت بشر سخن می گویی، تو همه را از آدم(علیه السلام)آفریدی و همسرش را همنوع او آفریدی. آدم(علیه السلام)و حواء زندگی خود را روی زمین شروع

کردند و تو نسل بشر را از آن دو خلق کردی، مردان و زنان زیادی در همه جای زمین به وجود آوردی، از ما می خواهی تا از نافرمانی تو پرهیز کنیم و درباره ارحام و خویشان خود کوتاهی نکنیم و همواره «صله رحم» نماییم که تو بر همه کارهای ما، آگاهی.

* * *

واقیّعت چیست؟ بارها شنیده ام که زن از دنده چپ مرد آفریده شده است، فلانی از دنده چپ بلند شده است.

در تورات امروزی چنین می خوانم: «خدا کاری کرد که آدم(علیه السلام)به خواب رفت، پس یکی از دنده های آدم(علیه السلام)را گرفت و گوشت، جای آن را پر کرد و حواء را از آن دنده آفرید. وقتی آدم(علیه السلام)، حواء را دید گفت: این استخوانی از استخوان هایم و گوشتی از گوشت من است !!».(۱۰۰)

سراغ انجیل امروزی می روم، در آنجا هم چنین می خوانم: «خدا دید که آدم(علیه السلام)تنهاست، خدا خوش نداشت که آدم(علیه السلام)تنها بماند، برای همین وقتی آدم(علیه السلام)به خواب رفت، دنده او را گرفت و آنجا را از گوشت پر کرد و از آن دنده، حواء را آفرید و او را همسر آدم(علیه السلام) گردانید !».(۱۰۱)

اکنون داستان آقایِ «حَضْرَمی» را می خوانم. در کوفه زندگی می کرد، روزهای سخت سفر را سپری کرد و خودش را به مدینه رساند و به خانه امام باقر(علیه السلام)رفت تا معارف دین را از آن حضرت بیاموزد.

روزی رو به امام باقر(علیه السلام)کرد و گفت:

ــــ آقای من ! خدا حواء را چگونه خلق کرد؟

ــــ تو از مردم درباره این موضوع چه شنیده ای؟

ــــ آن ها به من گفته اند که خدا حواء را از استخوان دنده آدم(علیه السلام)آفریده است !

ــــ این سخن دروغ است. خدا آدم(علیه السلام)را از گِل آفرید، سپس حواء را هم از همان

گل آفرید.

هیچ فرقی در آفرینش زن و مرد نیست، تو با قدرت خودت هر دو را از گِل آفریدی، این که تو زن را از استخوان دنده مرد آفریده باشی، افسانه ای بیش نیست.(۱۰۲)

* * *

نام او زراره است، او هم از کوفه به مدینه آمده است و اکنون حضور امام صادق(علیه السلام)است. جمعی از شاگردان امام صادق(علیه السلام)در اینجا دور هم آمده اند، یکی از آنان چنین سؤال می کند:

ــــ آقای من ! نسل آدم(علیه السلام)چگونه زیاد شد؟

ــــ آیا در این موضوع مطلبی هم شنیده ای؟

ــــ آری. بعضی ها می گویند که خدا به آدم(علیه السلام)فرمان داد تا دختران خود را به عقد پسران خود در بیاورد و این گونه با ازدواج خواهر و برادر نسل بشر ادامه یافت.

ــــ ازدواج خواهر و برادر در همه کتب آسمانی حرام شمرده شده است، این قانون خداست، خدا از روز اوّل خلقت ازدواج خواهر و برادر را حرام نموده است و این حکم تا روز قیامت خواهد بود.

ــــ آقای من ! اگر دختران و پسران آدم(علیه السلام)ازدواج نکردند، پس نسل بشر چگونه ادامه پیدا کرد؟

ــــ هابیل و قابیل، دو پسر آدم(علیه السلام)بودند، آن ها هیچ کدام ازدواج نکردند. قابیل برادرش هابیل را به قتل رساند. بعد از کشته شدن هابیل، تا مدّت ها، خدا به آدم(علیه السلام)فرزندی نداد.

ــــ پس نسل بشر چگونه زیاد شد؟

ــــ بعد از گذشت زمانی طولانی، خدا به آدم پسری به نام «شیث» داد. بعد از آن، پسر دیگری به نام «یافِث» به او عنایت کرد. نسل انسان ها از راه «شَیث» و «یافِث»

ادامه پیدا کرد.

ـــــ چگونه؟

ـــــ وقتی شَیث و یافِث بزرگ شدند، خداوند تصمیم گرفت تا نسل بشر را ادامه دهد. عصر پنج شنبه ای بود، خدا از بهشت حوریه ای به نام «برکت» به زمین فرستاد. از آدم(علیه السلام)خواست تا شیث با «برکت» ازدواج کند.

ـــــ فهمیدم، به قدرت خدا، آن حوریه به شکل زنی در آمد تا بتواند در کنار شیث زندگی کند.

ـــــ بعد از چند ساعت، خدا حوریه دیگری به نام «منزلت» را از بهشت به زمین فرستاد. پسرِ دیگرِ آدم(علیه السلام)، یافِث بود، خدا از آدم(علیه السلام)خواست تا این حوریه را به عقدِ یافِث در آورد. نتیجه این دو ازدواج، دختران و پسرانی بودند که نسل بشر از آنان ادامه یافت.

ـــــ فهمیدم، دخترعموها با پسرعموهای خود ازدواج نمودند و از این طریق، نسل بشر زیاد شد.(۱۰۳)

* * *

روز قیامت، روز حسابرسی است. این دنیا محل امتحان است و روز قیامت، هنگام جزا و پاداش. در آن روز از همه رفتارهای انسان سؤال خواهد شد، امّا دو سؤال است که از همه مهم تر است و از همه پرسیده خواهد شد.

به راستی آن دو سؤال چیست؟

۱ - آیا در دنیا اهل تقوا بودید و از گناهان دوری می کردید؟

۲ - آیا «صله ارحام» داشتید؟ (۱۰۴)

این «صله ارحام» چیست که از آن این گونه سؤال خواهد شد؟

«صله ارحام»، یعنی اینکه من به خویشاوندان و بستگان خود احسان کنم و با آنان ارتباط داشته باشم، تو دوست نداری که انسان ها از یکدیگر بریده باشند و

تنها زندگی کنند.

تو می دانی روابط فامیلی و ارتباط صمیمی با خویشان برای سلامت روانی انسان لازم است. هر انسانی نیاز به محبّت دارد، صله ارحام پاسخی به این نیاز است و سبب رشد و کمال بیشتر انسان می شود.

* * *

نِساء: آیه ۴ – ۲

وَآتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (۲) وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا (۳) وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا (۴)

از ما خواستی تا همواره تقوا پیشه کنیم، یکی از موارد تقوا این است که مراعات حال یتیمان را کنیم. اگر مال و ثروتی از آنان نزد ما به امانت می باشد، وقتی بزرگ شدند، مالشان را به آنان پس دهیم.

از ما می خواهی تا ثروت یتیمان را با بهانه های مختلف حیف و میل نکنیم، ثروت آنان را از آنِ خود نکنیم که خوردن مال یتیم گناهی بسیار بزرگ است.

بار دیگر به حفظ مال یتیمان تأکید می کنی و از مسلمانان می خواهی تا هرگز به هوس طمع مال دنیا با دختران یتیم ازدواج نکنند.

وقتی شخص ثروتمندی از دنیا می رود، ثروتش به فرزندانش می رسد، گاه می شود که از او دختری یتیم باقی می ماند و ثروت زیادی به او می رسد، اینجاست که مردی به فکر ازدواج با آن دختر می افتد، هدف او، سعادتمند کردن آن دختر نیست، هدف، رسیدن به پول و ثروت دختر یتیم است. وقتی که با آن دختر ازدواج کرد، هرگز به دختر محبّت نمی کند و هر لحظه منتظر رسیدن مرگ

آن دختر است تـا بتوانـد همه ثروت او را تصـرّف کنـد. اکنون تو دسـتور می دهی تا هرگز کسـی این گونه ازدواج نکنـد و به یتیمان ظلم نکند.

این سخن توست:

اگر می ترسید که حقوق دختران یتیم را مراعات نکنید، از ازدواج با آنان صرف نظر کنید و با زنان دیگری که ازدواج با آنان برای شما حلال و رواست، ازدواج کنید.

مرد می تواند دو یا سه یا چهار همسر اختیار کند. اگر مرد بیم دارد که نتواند بین زنان خود به عدالت رفتار کند، فقط یک زن بگیرد یـا چنانچه کنیزی دارد به آن اکتفا کنـد، آری، برای مرد، یک زن داشـتن بهتر از این است که چنـد زن بگیرد و در حقّ آنان ظلم و ستم نماید.

مهریّه زنـان را به عنوان بـدهی قطعی به آنان پرداخت کنیـد. اگر زنان با رضایت قلبی، بخشـی از آن را به شـما بخشـیدند، آن برای شما حلال و گوارا است.

* * *

مردان می تواننـد تا چهار زن را به همسری اختیار کننـد، البتّه باید میان همسـران خود به عدالت رفتار کنند و فرقی نگذارند و حقّ و حقوقی از آنان را ضایع نکنند.

در جامعه معمولاً مردان بیشتر در معرض حوادث قرار دارنـد و مرگ به سـراغ آنان می آید، با مرگشان، زنان بی سـرپرست در جامعه باقی میماننـد و معمولاً تعـداد زنان از مردان بیشتر است و تعـدادی از آنان بـدون همسـر باقی می مانند. با توجّه به این نکته سه راه در پیش روی بشر است:

۱ - همه مردان فقط یک همسـر داشـته باشند و بقیه زنان تا آخر عمر، بدون همسر، باقی بمانند و نیازهای فطری و غریزی خود را سرکوب کنند. این راه، راهی است که با سلامت روحی و روانی جامعه منافات دارد.

۲ - همه مردان فقط یک همسر داشته باشند ولی راه روابط نامشروع با زنان

بی همسر باز باشد. این راه باعث گسترش فحشا در جامعه می شود و آینده این گونه زنان نیز پایمال هوس ها می شود.

۳ - مردانی که صلاحیّت مالی و اخلاقی دارند و می توانند بین زنانشان عدالت برقرار کنند، بیش از یک همسر اختیار کنند.

این راه سوم، همان راهی است که قرآن آن را تعیین کرده است تا هم از فساد و فحشا جلوگیری شود و هم با نیازهای فطری و غریزی همسو باشد.

* * *

به راستی منظور از این عدالت چیست؟

عدالت در این آیه، رعایت حقوق همسران و رفاه آنان در وسایل زندگی است و گر نه عدالت و تساوی در محبّت، از اراده و اختیار انسان خارج است، شاید مردی یکی از همسران خود را بیشتر دوست داشته باشد، امّا این محبّت و دوستی، نباید باعث شود که حقوق همسران دیگر خود را مراعات نکند.

مردی که چند همسر دارد، بر او واجب است که هزینه های زندگی همه آن ها را پرداخت نماید و هر شب به ترتیب کنار یکی از آنان باشد، او باید در این زمینه رعایت حقوق همه را نماید و به طور مساوی با آنان ارتباط داشته باشد.

با توجّه به این آیه مشخّص می شود که اگر مردی با داشتن همسر، اقدام به ازدواج دیگری نمود، به همسر اوّل خود خیانت نکرده است، در واقع، مرد ناموسِ زن نیست، ازدواج دوّم مرد، هرگز خیانت به همسرش نیست; این تفکّر از فرهنگ های دیگر به جامعه ما سرایت کرده است. زنی که به قرآن تو ایمان دارد هرگز واژه خیانت را درباره ازدواج شوهرش به کار نمی برد، او می داند تو به مرد اجازه داده ای تا ازدواج مجدد داشته باشد، این اجازه تو، از روی حکمت و مصلحت بوده است، البتّه مرد باید میان همسرانش عدالت را برقرار کند، این حکم توست و تا زمانی که جامعه از حکم تو فاصله بگیرد، دچار آسیب های

فراوانی خواهد شد.(۱۰۵)

* * *

نساء : آیه ۶ – ۵

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۵) وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۶)

وقتی کودکی پدرش از دنیا رفت و ثروتی به او رسید، نباید ثروتش را در اختیار خودش قرار داد، زیرا او مال خود را تباه می کند.

همچنین وقتی کسی بداند همسر یا فرزندش از هوش کافی برای حفظ ثروت برخوردار نیستند، نباید اختیار اموالش را به آن ها بدهد، زیرا ممکن است آنان ثروت او را حیف و میل کنند.(۱۰۵)

کسی که سرپرستی یتیمان را به عهده می گیرد، باید غذا و لباس آن ها را تأمین کند و با آنان نیکو سخن بگوید.

وقتی یتیم، بالغ شد، باید او را از لحاظ هوش و بلوغ فکری مورد آزمایش قرار داد، اگر عاقل و فهمیده بود، ارث او را به او تحویل دهید.

هرگز مال یتیم را حیف و میل نکنید، مالش را شتابزده برای منافع خود مصرف نکنید، زیرا مالِ یتیم، امانتی است در دست شما.

گاهی کسی که مسئولیّت حفظ مال یتیم را به عهده گرفته است، درآمد کافی دارد، در این صورت نباید او از مال یتیم چیزی برای خود بردارد. گاهی شخصی که این مسئولیّت را قبول کرده است، خودش فقیر و نیازمند است و درآمدی ندارد. در این صورت او می تواند در مقابل زحمتی که در مقابل نگهداری و حفظ

مال یتیم می کشد، از مال او بردارد.

وقتی مال یتیمی را تحویل او می دهید، برای این کار دو شاهد بگیرید تا او نزد آن دو شاهد به دریافت مال خود اقرار کند تا مبادا در آینده، اختلافی پیش بیاید، این گواه گرفتن برای رهایی از اختلافات احتمالی است وگرنه خدای یگانه از همه چیز باخبر است و بر همه چیز گواه و شاهد است.

* * *

نِساء : آیه ۸ – ۷

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (٧)
وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (٨)

قبل از اسلام، رسمی در میان بسیاری از مردم رواج داشت که ارث فقط برای مردان بود و به زنان هیچ ارثی نمی رسید، گاه می شد مرد ثروتمندی از دنیا می رفت که دختر داشت، امّا پسری نداشت، مردان دیگر با همسر آن مرد ازدواج می کردند تا صاحب آن اموال شوند زیرا به دختر و زن ارثی نمی رسید.

اکنون این رسم جاهلی را باطل اعلام می کنی و می گویی:

برای پسران از آنچه از پدر و مادر و خویشانش باقی می ماند، سهم معیّنی است، برای دختران هم از آنچه پدر و مادر و خویشان او باقی می گذارند، سهمی است، فرقی نمی کند که مال و ثروت به جا مانده از پدر و مادر و یا خویشان، کم باشد یا زیاد. سهم هر کس مشخّص و معیّن شده است.

سپس از مسلمانان می خواهی تا در هنگام تقسیم ارث به یاد دیگر خویشاوندان و فقیران باشند و سهمی از ارث را برای آنان درنظر بگیرند. البتّه این کار بر آنان واجب نیست، بلکه مستحب است و سبب رضایت و خشنودی تو می شود.(۱۰۷)

ص:۱۸۵

وقتی شخصی ثروتمند از دنیا می رود، ثروت او بین فرزندان و همسر و پدر و مادر او تقسیم می شود، در این صورت، سهمی به خویشان دیگر نمی رسد، مثلاً پسرعموها و دخترعموها از آن ارث بهره ای ندارند.

تو دوست داری که مقداری از آن ارث برای آن خویشان در نظر گرفته شود و به عنوان هدیه به آنان داده شود، همچنین مقداری از مالی که به ارث رسیده است بین فقرا و یتیمان تقسیم شود. البتّه این هدیه مالی باید آبرومندانه باشد و با آنان با نیکویی سخن گفته شود.

* * *

نِساء : آیه ۱۰ – ۹

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۹) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا (۱۰)

کودک یتیم، دل شکسته است، تو دوست داری که ما همواره مراعات حال یتیمان را بکنیم. برای همین چنین می گویی: اگر روزی فرزندان شما یتیم شدند، دوست دارید که دیگران با آنان چگونه رفتار کنند؟ پس امروز با یتیمان همان گونه رفتار کنید.

آری، اگر خود را جای دیگران بگذاریم، درد آن ها را بهتر درک می کنیم و با آنان مهربان تر می شویم.

ما هرگز نباید فراموش کنیم که مسائل اجتماعی به صورت یک سنّت از امروز به فردا می رسد، کسانی که ظلم و ستم به یتیمان را در جامعه رواج می دهند، راه ستمکاری را نسبت به فرزندان خود هموار می سازند، کارهای ما، با گذشت زمان به صورت قانون در می آید و به نسل های بعد منتقل می شود و نتیجه آن، دامان

فرزندان خود ما را می گیرد، اگر ما امروز به یتیمی ظلم کنیم، در آینده به یتیمانِ خود ما نیز، ظلم خواهد شد.(۱۰۸)

این یک قانون است، اثر گناه امروز ما، در آینده به فرزندان ما می رسد. اگر من خطایی انجام دهم، خود یا فرزندان و نسل من، حتماً نتیجه آن خطا را می بینیم. اگر خوب دقّت کنم، فرزندانِ ستمکاران در فقر و بدبختی زندگی می کنند، این در اثر ظلم هایی است که پدران آنان در حقّ مردم روا داشته اند. هر کس ظلم و ستمی کند، باید بداند اثر ظلم و ستم او در همین دنیا به خود او یا فرزندان او خواهد رسید.

تو بار دیگر از ما می خواهی تا با یتیمان به عدالت رفتار کنیم و از نتیجه ظلم به یتیمان بترسیم و با آنان با مهربانی سخن بگوییم.

به راستی نتیجه ظلم به یتیمان چیست؟ کسی که در مال یتیمان تصرّف می کند، چه عذابی در انتظارش است؟

آنانی که مال یتیمان را می خورند، بدانند که در واقع، آتش می خورند و به زودی در آتش جهنّم گرفتار می شوند.

آری، آنان که با خوردن مال یتیم، قلب یتیم را می سوزانند، باید منتظر باشند که در روز قیامت آتش سوزانی از درون آن ها شعله می کشد و آنان را به سوی جهنّم روانه می کند.

* * *

نِساء : آیه ۱۴ – ۱۱

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّه يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْن آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ

أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكَمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيما (١١) وَلَكَمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكَمْ إِنْ لَمْ يَكَنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّه يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْن وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الُّثمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّه تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْن وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِد مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِکَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الُّثُلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّه يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْن غَيْرَ مُضَارّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (١٢) تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّات تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (١٣) وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (١۴)

در اینجا می خواهی قانون ارث را برای ما بیان کنی، تقسیم ارث بین بازماندگان، حقّ طبیعی افراد است، ثروت و دارایی هر کس، نتیجه کوشش های اوست و بعد از مرگ او، راه عادلانه این است که این اموال به نزدیکانش داده شود، زیرا این افراد در واقع ادامه دهنده هستی او به شمار می آیند.

اکنون ارث را دو گروه بیان می کنی: (١) ارث فرزندان و پدر و مادر، (٢) ارث همسر.

اما شرح ارث این دو گروه، به این صورت است:

* قانون ارث فرزندان و پدر و مادر:

١ - ارث پسر دو برابر دختر است.

این قانون توست، شاید من فکر کنم که این قانون، عادلانه نیست. امّا اشکال من این است که فقط به این قانون توجّه کرده ام و از قانون مهریّه، قانون نَفَقه غفلت کرده ام.

من باید همه قوانین تو درباره مرد و زن را با هم مورد بررسی قرار دهم.

ص:١٨٨

تـو بر مرد واجـب کرده ای تـا به زن مهریّه پرداخت کنـد و نَفَقه او را پرداخت کنـد. نفقه یعنی بر مرد واجب است هزینه هـای زندگی زن را تأمین کند.

در واقع در اسـلام، زن از پرداخت هرگونه هزینه ای در زنـدگی معـاف است، برای همین است که تو سـهم بیشـتری از ارث را برای مرد قرار داده ای زیرا او مسـئولیّت بیشتری دارد: باید مهریّه بدهد و هزینه های زن را پرداخت کند، مرد باید مهریّه و نَفَقه پرداخت نمایـد و زن مهریّه و نفقه را می گیرد. زن می توانـد ارث خود را پس انداز کند و حتّی مهریّه ای که از مرد می گیرد را به آن اضافه نماید.(۱۰۹)

۲ – اگر از میّت (کسـی که از دنیا رفته است)، تنها یک دختر باقی بماند، نصف اموال به آن دختر می رسد. البتّه اگر آن میت، وارث دیگری (مانند پدر و مادر و همسر) نداشته باشد، نصف دیگر آن اموال هم برای این دختر است.

اگر از میّت بیش از یک دختر باقی بمانـد، دو سوم اموال به دختران می رسـد. البتّه اگر آن میّت، وارث دیگری نداشـته باشـد، بقیّه اموال هم برای دختران است.

۳ – در صورتی که میّت، فرزنـد یا فرزنـدانی داشـته باشـد، به هر کدام از پدر و مادر، یک شـشم اموال به ارث می رسد و بقیّه اموال از آن فرزند یا فرزندان است و میان آنان تقسیم می شود.

البتّه اگر میّت، هیچ فرزندی نداشته باشد و فقط پدر و مادر، وارثِ او باشند، سهم پدر و مادر به این صورت است:

ـــ اگر میّت برادرانی داشـته باشـد، در این صورت سـهم مادر از ارث، یک شـشم است و بقیّه اموال (پنـج شـشم) به پـدر می رسد.

ـــ اگر میّت، برادرانی نداشـته باشـد، در این صورت به مادر یک سوم اموال به ارث می رسـد و بقیّه که دو سوم است به پدر می رسد.

ـــ اگر آن میّت، همسـر داشـته باشد، سـهم ارث همسـر باید از سهم پدر کم شود، در واقع، سهم ارث همسر از سهم پدر کم می شود ولی مادر میّت، همان یک سوم

مال را به ارث می برد و چیزی از سهم او کم نمی شود.

* قانون ارث زن و شوهر:

۱ - اگر زن فوت کند و آن زن، هیچ فرزندی نداشته باشد، نیمی از اموال آن زن به شوهر او می رسد. اگر آن زن فرزندی یا فرزندانی داشته باشد، یک چهارم اموال زن به شوهر به ارث می رسد.

۲ - اگر مرد فوت کند و آن مرد هیچ فرزندی نداشته باشد، یک چهارم اموال آن مرد، به همسرش می رسد و اگر آن مرد فرزندی داشته باشد، یک هشتم اموال به همسرش می رسد.

* قانون ارث برادر و خواهر:

۱ - اگر مردی از دنیا برود و فرزند و پدر و مادر نداشته باشد و چند برادر و خواهر مادری داشته باشد، یک سوم اموال به طور مساوی میان آنان تقسیم می شود.

۲ - اگر مرد یا زنی از دنیا برود و فرزند و پدر و مادر نداشته باشد و فقط یک خواهر و یک برادر داشته باشد، هرکدام از خواهر و برادر او، یک ششم اموال را به ارث می برند.

* تذکرات

۱ - قبل از این که ارث تقسیم شود باید بررسی شود: آیا میّت به مردم بدهکار هست یا نه، آیا وصیّتی نموده است یا نه؟ گاهی می شود شخصی وصیّت می کند که با بخشی از اموال او، کار خیری انجام شود، مسجدی بسازند، مدرسه ای احداث کنند، ابتدا باید بدهی های او پرداخت شود و سپس به وصیّت میّت عمل شود، بعد از آن، اموال میان بازماندگان تقسیم شود.

۲ - وصیّت میّت فقط در یک سوم اموال او عمل می شود. اگر میّت وصیّتی کرده باشد که عمل به آن وصیّت باعث شود بیش از یک سوم اموال او خرج شود، باید

از وارثان اجازه گرفته شود، اگر آنان اجازه ندادند، فقط به قدر همان یک سوم اموالش برای انجام وصیّت استفاده می شود.

۳ - قرآن، سخن توست و قوانین ارث که در اینجا بیان شد، مرزهای دین تو هستند، عبور از آن ها ممنوع است، هر کس حریم آن ها را نگاه دارد، به خود و جامعه خویش خدمت کرده است.

پیامبر به دستور تو این قوانین را بیان کرد، هر کس از تو و پیامبر اطاعت کند، وارد بهشت هایی خواهد شد که از زیر درختانش نهرها جاری است. هر کس نافرمانی تو و پیامبر را بکند و از این قوانین عبور کند، به عذاب جهنّم گرفتار خواهد شد.(۱۱۰)

* * *

نساء : آیه ۱۶ - ۱۵

وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (۱۵) وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۱۶)

تو از مسلمانان خواسته ای تا در غریزه جنسی، محدودیّت ها را مراعات کنند، این حکمت و مصلحت توست، اگر انسان در امور جنسی و ارتباط با جنس مخالف آزاد باشد، گرفتار بیراهه ای می شود که دیگر روی سعادت و رستگاری را نمی بیند.

در جامعه ای که روابط جنسی آزاد است و هیچ محدودیّتی ندارد، خانواده ها متلاشی می شوند و فرزندان نامشروعی به دنیا می آیند که از نعمت خانواده محروم هستند.

روابط جنسی باید طبق قانون تو باشد، در جامعه اسلامی، نباید زنا و فحشا رواج

ص:۱۹۱

پیدا کند.

مردمی که در روزگار پیامبر زندگی می کردند، به تازگی از عصر جاهلیّت فاصله گرفته بودند، برای همین تو دو قانون موقّت را بیان می کنی و پس از آن که افکار عمومی جامعه آماده شد، قانون اصلی خود را به پیامبر نازل می کنی.

دو قانون موقّت تو این است:

۱ - اگر زن شوهرداری زنا کند، در صورتی که چهار نفر به کار ناشایست او گواهی دادند، پس او را در خانه ای حبس کنید تا مرگ او فرا رسد یا این که حکم دیگری بیان شود.

۲ - اگر زنی که شوهر ندارد یا مردی که زن ندارد، زنا کند، آن ها را تنبیه کنید، البتّه اگر آنان توبه کردند و درستکار شدند، دیگر نباید متعرّض آن ها شد.(۱۱۱)

* * *

در این آیه، دو قانون موقّت خود را بیان کردی، مدّتی می گذرد، شرایط جامعه برای بیان حکم و قانون اصلی فراهم می شود، تو آیه دوّم سوره «نور» را بر پیامبر خود نازل می کنی و در آنجا چنین می گویی: «اگر مردی که زن ندارد یا زنی که شوهر ندارد، زنا کند به آنان صد تازیانه بزنید». این قانونی که در سوره نور بیان کرده ای، قانون همیشگی و قطعی اسلام است، البتّه اگر مردی که زن دارد یا زنی که شوهر دارد، زنا کند، حکم آنان، اعدام است. در اجرای این حکم، باید مرد یا زن به همسر خود دسترسی داشته باشند و بتوانند از او بهره جنسی ببرند، پس اگر مردی به مسافرت رفت و در آنجا مرتکب زنا شد، مجازاتش اعدام نیست، همچنین اگر زنی شوهرش به مسافرت رفت و آن زن مرتکب زنا شد، حکمش اعدام نیست.

آری، در جامعه ای که این قانون اجرا شود، فساد و فحشا ریشه کن خواهد شد. آری، کیفر زناکاران، درس عبرتی برای دیگران می شود تا به این گناه بزرگ آلوده

نشوند.

عمل به این قانون باعث می شود تا جامعه سالم بماند، حیات یک جامعه به حیات خانواده است، در جامعه ای که زنا رواج پیدا کند، شالوده خانواده ها از هم می پاشد، ارتباط فرزندان با پدر واقعی آن ها مبهم و تاریک می شود، زن به صورت یک کالا در می آید و حرمت او از بین می رود.

در اینجا از مجازات کسی که زنا کند سخن به میان آوردی، امّا هرگز راه توبه را به روی بندگان خود نمی بندی، اگر کسی که شیطان او را فریب داده و اسیر هوای نفس خود شده است و زنا کرده است، توبه کند، تو توبه او را می پذیری و هیچ کس حقّ ندارد آنان را به علّت گناهان گذشته، سرزنش کند، زیرا تو خدایی بخشنده و مهربان هستی.

* * *

نِساء : آیه ۱۸ – ۱۷

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَه ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيب فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷) وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ الآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۸)

سخن از توبه به میان آمد، توبه همان بازگشت به سوی تو و پشیمانی از گناه است. اگر راه توبه بسته بود و فرصت بازگشت از خطاها از انسان گرفته می شد، اثر خطرناکی در روحیه انسان می گذاشت و انسان دچار یأس و ناامیدی می شد.

راه توبه همیشه باز است، تو بندگان خود را دوست داری و آنان را به سوی خود دعوت می کنی و گناهانشان را می بخشی.

البتّه ممکن است من خود را فریب دهم و گناهان زیادی انجام دهم و با خود بگویم که بعداً توبه می کنم، این خطری است که سعادت مرا تهدید می کند، برای

همین چند شرط مهم برای توبه بیان می کنی:

۱ – توبه کسانی پذیرفته می شود که گناه را از روی جهالت انجام داده باشند.

۲ – بعد از انجام گناه، گناهکار باید زود توبه کند و پشیمان شود، گناهکار قبل از اینکه اثرات گناه در روح و جان او ریشه کند، باید توبه کند و به سوی تو بازگردد.

۳ – توبه باید قبل از لحظه مرگ باشد، در لحظه مرگ، پرده ها از جلوی چشم انسان کنار می رود و انسان حقایق جهان دیگر و نتیجه اعمال خود را می بیند، در آن لحظه همه گناهکاران پشیمان می شوند و سعی می کنند از آتش جهنّم رهایی یابند، ولی توبه در آن لحظه فایده ای ندارد، مهم این است که انسان به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو بازگردد و از گناهان پشیمان شود. در لحظه مرگ پرده ها کنار رفته و گناهکاری که توبه نکرده است، آتش جهنّم را می بیند، در آن لحظه، توبه قبول نمی شود، همانگونه که فرعون در آستانه مرگ، پشیمان شد زیرا عذاب را جلوی چشم خود دید، امّا توبه او سودی نداشت.

۴ – شرط دیگر توبه این است که انسان، با ایمان از دنیا برود، اگر من از گناهانم پشیمان شوم و توبه کنم ولی در آخرین لحظات عمر خود، کافر شوم، توبه گذشته من بی فایده می شود.

شرط سعادت و رستگاری انسان این است که بتواند ایمان به خدا را همراه خود به آن دنیا ببرد، هیچ چیز برای انسان بالاتر از عاقبت به خیری نیست. همه باید دعا کنیم که خدا عاقبت ما را ختم به خیر کند تا با ایمان از دنیا برویم.

* * *

در مسجد «شجره» لباس احرام به تن کرده بودیم، آماده بودیم تا اذان مغرب گفته شود و نماز بخوانیم و به سوی مکّه حرکت کنیم، برای دیدار خانه خدا، شوق زیادی داشتیم.

تا اذان مغرب نیم ساعتی وقت بود، یکی از دانشجویان که چشمانش قرمز شده

بود و معلوم بود خیلی گریه کرده است، رو به من کرد و گفت:

ـــــ من امروز ناامید شدم ! خدا هرگز گناه مرا نمی بخشد.

ـــــ چرا این حرف را می زنی؟ خدا خودش وعده داده است گناهکاران را ببخشد، از کجا به این نتیجه رسیده ای که خدا تو را نمی بخشد؟

ـ قرآن را خواندم و فهمیدم که توبه من قبول نیست.

ـــــ در کجای قرآن این مطلب نوشته شده است؟

ـــــ سوره نساء آیه ۱۷ در آنجا خدا می گوید: «توبه کسانی پذیرفته می شود که گناه را از روی نادانی و جهالت انجام داده باشند».

ـــــ خوب. تو از این آیه چه فهمیدی؟

ـــــ اگر کسی کاری انجام دهد و نداند آن کار، گناه بوده است، خدا توبه اش را می پذیرد، امّا من که می دانستم آن کارها، گناه است !!

ـــــ خوب !

ـــــ من بارها برای تفریح به کشورهای دیگر رفته ام و گناهان زیادی انجام داده ام. می دانستم آن کارها، گناه است، من جاهل نبودم ! برای همین خدا توبه مرا قبول نمی کند.

* * *

آن روز بود فهمیدم چرا پیامبر از ما خواست تا از قرآن و اهل بیت(علیهم السلام)پیروی کنیم، برای فهم دقیق قرآن نیاز داریم که از سخنان آنان بهره ببریم.

منظور از جهالت در این آیه چیست؟ «خدا توبه کسانی را می پذیرد که گناه را از روی جهالت انجام داده باشند».

جهالت در اینجا به معنای نادانی از حرام بودن گناه نیست، اگر این طور باشد، توبه خیلی ها نباید پذیرفته شود.

این سخن امام صادق(علیه السلام)است: «هر گناهی که بنده از روی آگاهی و علم انجام

می دهد، نشانه آن است که او فردی جاهل و نادان است، زیرا با گناه و معصیت، سعادت خود را به خطر انداخته است».(۱۱۲)

با توجّه به این سخن، می توانیم چنین نتیجه بگیریم: انسانی که گناه می کند، یکی از دو حالت زیر را دارد:

۱ - او با گناه کردن می خواهد با خدا و دین دشمنی کند. هدف او، مخالفت با اوامر خداست، او با خدا ستیز دارد.

۲ - او هیچ دشمنی با خدا و دین او ندارد، بلکه اسیر هوس می شود و برای ارضای شهوت و هوس های خود گناه می کند. هدف او هرگز مخالفت با خدا نیست.

خداوند گناهی را که از روی طغیان هوس ها باشد، می بخشد، در واقع منظور از جهالت در این آیه، طغیان غرایز و تسلّط هوس های سرکش و چیره شدن آن ها بر نیروی عقل و ایمان است.

من می دانم انجام فلان کار، گناه است، امّا وقتی که هوس ها بر من هجوم می آورند، علم به گناه، بی اثر می گردد، در آن حالت، من اسیر وسوسه شیطان می شوم و هوای نفس بر من غلبه می کند، کاری جاهلانه انجام می دهم، آری، علمی که در برابر هوس ها پایدار نباشد، مانند جهل است !

* * *

نام او محمّدبن مسلم بود، از کوفه به مدینه برای دیدار امام باقر(علیه السلام)آمده بود، امام رو به او کرد و فرمود:

___ ای محمّدبن مسلم ! اگر خدا، توبه بنده خود را قبول کند، همه گناهان او را می بخشد. البتّه آن بنده باید اهل ایمان باشد و به خدای یگانه ایمان داشته باشد.

___ آقای من ! اگر بعد از توبه کردن، دوباره گناه کند، آیا باز هم توبه او قبول می شود؟

ـــــ آیا تا به حال دیده ای که بنده مؤمنی از گناهش پشیمان شود و توبه کند و خدا توبه او را نپذیرد؟

ـــــ آقای من ! اگر این کار را تکرار کنـد، یعنی گناه کنـد و سـپس توبه کنـد، باز گناه کند و توبه کند... آیا باز هم خدا توبه اش را قبول می کند؟

ـــــ کسـی که اهل ایمان است هر بار که توبه کنـد، خـدا او را می بخشـد، زیرا خداوند مهربان و توبه پذیر است. ای محمّدبن مسلم ! مواظب باش ! هرگز بندگان خدا را از رحمت خدا نااميد و مأیوس نکن ! (۱۱۳)

آن روز محمّدبن مسلم درس بزرگ زندگی خود را فرا گرفت، هرگز نباید مردم را از مهربانی خدا نااميد کرد.(۱۱۴)

ص:۱۹۷

نِساء : آیه ۱۹

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ کَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَیْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ یَأْتِینَ بِفَاحِشَه مُبَیِّنَه وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئًا وَیَجْعَلَ اللَّهُ فِیهِ خَیْرًا کَثِیرًا (۱۹)

زندگی سالم همراه با احساس خوشبختی در پرتو ازدواج صورت می گیرد، کسی که ازدواج می کند، زمینه ارضای سالم نیاز جنسی خود را فراهم می سازد. با ازدواج است که خانواده ها شکل می گیرد و نسل بشر تداوم می یابد.

هیچ دینی به قدر اسلام درباره ازدواج تأکید نکرده است، اسلام، ازدواج را امری مستحب می داند و آن را مایه آرامش و سعادت و کامل شدن دین انسان می داند.

اکنون تو می خواهی برای ازدواج قوانینی را بیان کنی، ازدواج در صورتی می تواند مایه سعادت جامعه شود، که این قوانین رعایت شود. اکنون در این آیه انسان ها را از دو کار منع می کنی:

* اوّل:

ص:۱۹۸

ازدواج پیمانی مقدّس است، هدف از ازدواج نباید رسیدن به مال و ثروت دنیا باشد. گاهی وقتی زنی ثروت زیادی دارد، مردی با او ازدواج می کند، امّا هدفش رسیدن به ثروت آن زن است، مرد در حقوق زن کوتاهی می کند، چه بسا زن را به حال خود رها می کند و در واقع هر لحظه در انتظار مرگ زن است تا ثروتش را تصاحب کند.

تو این کار را حرام اعلام می کنی و از مردان مسلمان می خواهی این گونه ازدواج نکنند.

* دوم:

گاهی پیش می آید که مردی با زنی ازدواج می کند، پس از گذشت چندین سال مرد تصمیم می گیرد زن را طلاق دهد، همسر خود را در تنگنا قرار می دهد و به او سخت می گیرد تا زن مهریّه خود را ببخشد (و اگر آن را قبلاً گرفته است به مرد بازگرداند).

مرد حق ندارد مهریّه ای را که به همسرش داده است، از او پس بگیرد، مرد نباید برای بازگرفتن مهریّه، همسر خود را اذیّت کند.

البتّه اگر زن مرتکب فحشا شد، در این صورت مرد می تواند او را زیر فشار قرار دهد تا زن مهر خود را حلال کند و مرد او را طلاق دهد، این در واقع نوعی مجازات برای زن شوهرداری است که عمل زشت زنا را انجام داده است.(۱۱۵)

* * *

اکنون از مردان می خواهی تا همواره با زنان رفتار شایسته و انسانی داشته باشند، ممکن است مردی از همسر خود رضایت کامل نداشته باشد و از او دلگیر باشد، انتظار نداری مرد، فوراً به طلاق و جدایی فکر کند، تو از او می خواهی تا با همسر خود بدرفتاری نکند و تا آنجا که می تواند با همسرش مدارا کند.

آری، مرد باید در رابطه با همسرش، صبر و شکیبایی پیشه کند، چه بسا او چیزی

را نمی پسندد، امّا در آن خیر و برکت زیادی است ! این وعده توست، مردی که با بدرفتاری همسرش کنار بیاید، در روز قیامت اجر و پاداش بزرگی خواهد داشت.

* * *

نساء : آیه ۲۱ – ۲۰

وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا (۲۰) وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۲۱)

ممکن است به هر دلیل مرد نتواند همسر خود را تحمّل کند و تصمیم به طلاق بگیرد، وقتی دو نفر نتوانند به هیچ وجه با هم کنار بیایند، طلاق چاره کار است، مرد می تواند همسرش را طلاق بدهد و با زن دیگری ازدواج نماید.

آنچه مهم است این است که نباید مرد حقّ همسر خود را ضایع کند، مرد باید مهریّه زن را (هر چند زیاد باشد)، به طور کامل پرداخت کند.

بعضی از مردان برای اینکه مهریّه همسر را ندهند، دست به حیله ای می زنند، آنان به همسر خود تهمت زنا می زنند و آنقدر بر او سخت می گیرند تا او مهریّه اش را ببخشد (و یا اگر مهریّه خود را قبلاً گرفته است، به مرد بازگرداند).

باز پس گرفتن مهریّه، گناه و ظلم است و متوسّل شدن به تهمت، نیز گناه آشکار دیگری است که آتش جهنّم را در پی خواهد داشت.

تو به مردان هشدار می دهی که مهریّه، حقّ زن است و نمی توان مهریّه را از او گرفت، هر چند مقدار آن بسیار زیاد باشد.

مرد چگونه می خواهد مهریّه همسر خود را پس بگیرد در حالی که از او کام گرفته است و با او آمیزش داشته است؟

زن و شوهر پیمان محکمی هنگام ازدواج با یکدیگر بسته اند و مرد به پرداخت

مهریّه متعهّد شده است، بر مرد واجب کردی که اگر با زنی ازدواج نمود، مهریّه آن زن را پرداخت نماید، مهریّه به عنوان یک پشتوانه اقتصادی برای زن محسوب می شود، وقتی طلاقی صورت می گیرد، زن خسارت بیشتری می بیند و شانس او برای ازدواج مجدّد کمتر می شود، مهریّه برای جبران خسارت زن و وسیله ای برای تأمین زندگی آینده اوست، اکنون چرا مرد می خواهد مهریّه همسر را پرداخت نکند؟

* * *

نِساء : آیه ۲۲

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آَبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا (۲۲)

ازدواج پیمانی مقدّس است و اثرات آن در سعادت فرد و جامعه زیاد است، برای همین در اینجا به بیان بایدها و نبایدهای ازدواج می پردازی.

قبل از هر چیز، با یک رسم غلط مبارزه می کنی، رسمی که در میان مردم آن روزگار رواج زیادی داشت، در روزگار جاهلیّت مرد بعد از مرگ پدر خود می توانست با زن پدر ازدواج کند !

اکنون تو این کار را حرام اعلام می کنی، هیچ کس حقّ ندارد با زن پدر خود ازدواج کند، این کاری زشت و ناخوشایند است، زن پدر، همانند مادر انسان است، حرمت او همچون حرمت مادر است و باید این حرمت را حفظ نمود.

به پیامبرت می گویی: «کسی که قبل از نازل شدن این آیه، این کار را انجام داده است، مجازات نمی شود، ولی باید سریع از زنِ پدر خود جدا شود».

* * *

نِساء : آیه ۲۴ – ۲۳

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي

أَرْضَعْنَكَمْ وَأَخَوَاتُكَمْ مِنَ الرَّضَاعَهِ وَأَمَّهَاتُ نِسَائِكَمْ وَرَبَائِبُكَمُ اللَّاتِی فِی حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكَمُ اللَّاتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكَونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِینَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيما (۲۳) وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُم وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُم أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَهً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيما تَرَاضَيْتُم بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماحَكِيما (۲۴)

بعد از مبارزه با رسم غلطِ ازدواج با زن پدر، به بیان قوانین ازدواج می پردازی، مرد می تواند به غیر از ۱۴ گروه از زنان، با هر زن دیگری ازدواج کند، در واقع بر مرد جایز است که به خواستگاری هر زنی غیر از این ۱۴ گروه برود و با او ازدواج نماید.

مرد نمی تواند با این زنان ازدواج نماید:

۱ – مادر، مادربزرگ، مادرِ مادربزرگ.

۲ – دختر، دختر او، نوادگان دختر.

۳ – خواهر، دختر او، نوادگان او.

۴ – عمه، عمه پدر، عمه مادر.

۵ – خاله، خاله پدر، خاله مادر.

۶ – دخترِبرادر، دختر او، نوادگان او.

۷ – دخترِخواهر، نوادگان او.

۸ – مادرِ رِضاعی (مادری که به انسان شیر داده است).

۹ – خواهر رِضاعی (دخترِ زنی که به انسان شیر داده است).

* توضیح مهم:

ص:۲۰۲

اگر زنی پانزده مرتبه یا یک شبانه روز کامل به نوزادی شیر بدهد، به این عمل، «رِضاع» می گویند و این زن، «مادر رِضاعی» آن نوزاد می شود.

در اینجا دو نکته مهم باید دقّت شود:

نکته اوّل:

این نوزاد به این افراد مَحرم است و وقتی این نوزاد بزرگ شد، هرگز نمی تواند با این افراد ازدواج کند:

ــ مادرِرضاعی.

ــ شوهر مادرِرضاعی

ــ مادر و پدرِ مادرِرضاعی

وقتی بزرگ شد نمی تواند با آنان ازدواج کند.

نکته دوم:

وقتی این نوزاد بزرگ شود و ازدواج کند، فرزندان و نوادگان او نیز به این افرادی که در بالا ذکر شد، مَحرَم هستند و ازدواج بین آنان حرام است.

(این توضیح به پایان رسید. سخن درباره زنانی بود که مرد نمی تواند با آنان ازدواج کند، تا اینجا ۹ گروه از زنان بیان شد، اکنون گروه های بعدی ذکر می شود).

۱۰ - مادرزن (وقتی که انسان با زنی ازدواج می کند و صیغه عقد خوانده می شود، مادر آن زن، به انسان حرام می شود اگر چه همبستری با آن زن صورت نگیرد).

۱۱ - دخترِزن:

زنی قبلاً شوهر کرده است و اکنون طلاق گرفته است و از شوهر اوّل خود، دختری دارد. اگر مردی با آن زن ازدواج کند و با آن زن همبستر شود، دختر آن زن، بر آن مرد حرام می شود (معمولاً دخترزن با مادر خود زندگی می کند و در خانه آن مرد - شوهر دوم مادر - بزرگ می شود و مانند دختر آن مرد است، البتّه

اگر آن دختر زندگی مستقلی هم داشته باشد و اصلاً به خانه آن مرد نیاید، باز هم بر آن مرد حرام است و آن دو نمی توانند ازدواج کنند).

۱۲ – همسرِپسر (عروس).

۱۳ – دو خواهر در یک زمان (اگر انسان با زنی ازدواج کرد که او خواهر دارد، دیگر نمی تواند با خواهر آن ازدواج کند، البتّه اگر آن زن را طلاق بدهد و از او جدا شود، می تواند با خواهر او ازدواج نماید).

۱۴ – زن شوهر دار.

ازدواج با زن شوهردار از هر مذهب و ملّتی که باشد، حرام است، حتّی خواستگاری از زن شوهردار حرام است و گناه بزرگی است.

قوانین ازدواج را در این آیه بیان کردی، اکنون به پیامبرت می گویی که اگر کسی قبل از نازل شدن این آیه با این زنان ازدواج کرده است، مجازات نمی شود، ولی باید سریع از همسر خود جدا شود.

* * *

اگر زن غیر مسلمانی در جنگ اسیر شود، به مجرّد اسارت، رابطه زناشویی او با شوهرش قطع می شود و او باید «عِدّه» نگاه دارد، «عدّه» یعنی سپری شدن زمانی برای این که معلوم شود او باردار است یا نه. عدّه این زنان یک بار عادت زنانگی (پریود) است، اگر معلوم شد که باردار است باید تا زمان زایمان صبر کند.

به هر حال، زن غیر مسلمانی که در جنگ اسیر شده است، بعد از گذشت زمان «عدّه» می تواند به عنوان کنیز به مرد مسلمانی داده شود.

اکنون باید بررسی کرد که فلسفه این قانون چیست؟

درباره زن شوهرداری که کافر است و در جنگ اسیر شده است، چه تصمیمی می توان گرفت؟

این سه کار را می توان درباره او انجام داد:

۱ – او را به محیط کفر فرستاد که مشخّص است این کار باعث تقویت کفر می شود و بر خلاف اصول تربیتی اسلام است.

۲ – در میان مسلمانان باشد و هرگز ازدواج نکند. این راه حل ظالمانه است و مفاسدی را به دنبال دارد.

۳ – رابطه او با شوهر سابقش قطع شود و بعد از گذشت زمان «عدّه» اگر مسلمان شد از نو ازدواج نماید، اگر هنوز در کفر خود باقی ماند، به عنوان کنیز به مسلمانی داده شود.

این راه حل سوم، همان چیزی است که اسلام برگزیده است.

* * *

مرد می تواند با هر زن دیگری به غیر از این ۱۴ گروه ازدواج نماید، این قانون توست و هرگز تغییر نمی کند.

اکنون به این نکته اشاره می کنی که ازدواج، پیوندی مقدّس است، نباید هدف از آن، فقط ارضای غریزه جنسی باشد، زن و مرد باید در ازدواج به دنبال هدف عالی تر مثل بقای نسل، داشتن فرزندان صالح و حفظ خود از آلودگی ها باشند.

* * *

تو از ازدواج سخن گفتی و می دانی گاهی به سبب شرایط سخت اقتصادی، ازدواج دائم سخت می شود، برای همین بر اساس علم و حکمت خود، راه ازدواج موقّت را برای آنان می گشایی.

ازدواج دائم، همان ازدواج مرسوم است که مرد و زن پیمان زناشویی می بندند و تا زمانی که از هم طلاق نگرفته اند، با هم زندگی مشترک دارند.

در این ازدواج بر مرد واجب است تا هزینه های زندگی زن (مثل محل سکونت، غذا و پوشاک) را تأمین کند. در بعضی مواقع، امکان ازدواج دائم فراهم نمی شود، اینجاست که بحث ازدواج موقّت مطرح می شود.

در ازدواج موقّت، هزینه زندگی زن بر مرد واجب نیست و ازدواج در محدوده زمانی خاص می باشد و شرایط آسان تری برای دوری از گناه فراهم می شود. ازدواج موقّت قوانین مخصوص خودش را دارد که باید رعایت شود:

۱ - باید مهریّه زن مشخّص شود و مرد آن را به زن پرداخت نماید. البتّه زن می تواند مهریّه را بعداً به مرد ببخشد.

۲ - زمان و مدّت این ازدواج معیّن گردد.

۳ - صیغه عقد موقّت که به زبان عربی است، خوانده شود.

۴ - وقتی مدّت ازدواج به پایان رسید، زن و مرد به هم نامحرم می شوند و دیگر نیازی به طلاق نیست.

۵ - بعد از تمام شدن مدّت ازدواج، در صورتی که همبستری صورت گرفته باشد، زن باید عدّه نگاه دارد، یعنی باید حداقل ۴۵ روز صبر کند و با مرد دیگری ازدواج (چه دائم چه موقّت) نکند. البتّه اگر زن بخواهد قبل از تمام شدن عدّه با همان مرد دوباره ازدواج (دائم یا موقّت)کند، اشکالی ندارد.

۶ - زن و مرد می توانند با رضایت خود، مقدار مهریّه را کم یا زیاد کنند، زیرا مهریّه نوعی بدهی است که با رضایت زن و مرد، قابل تغییر است، همچنین زن و مرد می توانند با رضایت یکدیگر، قبل از این که مدّت عقد موقّت تمام شود، مدّت عقد را تمدید نمایند.

۷ - در این ازدواج، هیچ کدام از زن و مرد از یکدیگر ارث نمی برند، همان طور که بر مرد لازم نیست هزینه های زندگی زن را پرداخت نماید (نفقه زن بر مرد واجب نیست).

۸ - اگر حاصل این ازدواج، فرزندی بود، آن فرزند، فرزندِ قانونی و شرعی این زن و شوهر به شمار می آید و باید مورد حمایت قرار گیرد.

* * *

ص:۲۰۶

ـــــ استاد ! دوست دارم بدانم در کدام قسمت آیه ۲۴ این سوره، خدا ازدواج موقّت را بیان کرده است ؟

ـــــ آنجا که خدا چنین می گوید: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَـَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ).

ـــــ معنای این جمله چیست؟

ـــــ خدا می گوید: «مهریّه زنانی را که از آنان بهره برده اید، پرداخت کنید».

ـــــ استاد ! این چه ربطی به ازدواج موقّت دارد؟ ممکن است یک نفر ادّعا کند که این جمله مربوط به ازدواج دائم است.

ـــــ اگر این قسمت آیه درباره ازدواج دائم باشد، معنای آیه غلط می شود.

ـــــ چگونه؟

ـــــ خدا در اینجا می گوید: «مهریّه زنانی را که از آنان بهره جنسی برده اید، پرداخت کنید»، در واقع شرط پرداخت مهریّه، بهره بردن و ارتباط جنسی می باشد. در ازدواج دائم، وقتی که عقد ازدواج خوانده می شود، اگر چه زن و شوهر هرگز همدیگر را بعد از عقد نبینند، مرد باید نصف مهریّه را پرداخت نماید. خدا در اینجا از ازدواجی سخن می گوید که پرداخت مهریّه در آن فقط در صورتی لازم است که بهره جنسی صورت گرفته باشد.

ـــــ استاد ! اکنون فهمیدم. در ازدواج موقّت باید مهریّه قبل از عقد مشخّص شود، اگر بهره جنسی صورت نگیرد، پرداخت مهریّه اصلاً بر مرد واجب نیست، وقتی مهریّه واجب می شود که بهره جنسی صورت بگیرد.

ـــــ باور ما این است که اهل بیت(علیهم السلام)، بهترین مفسّران قرآن می باشند. در سخنان آن ها بارها به این نکته تأکید شده است که این قسمت از آیه، درباره ازدواج موقّت می باشد.

* * *

امروز جامعه بشری بر سر دو راهی «ازدواج دائم» و «فحشا» قرار گرفته است،

ص:۲۰۷

در بسیاری از کشورها، کسانی که به هر دلیل نمی توانند ازدواج دائم داشته باشند، به سوی فحشا کشیده می شوند.

اسلام کامل ترین دین آسمانی است و در آن، ازدواج موقّت به صورت یک قانون مطرح شده است، این قانون می تواند بشریّت را از بن بست بیرون آورد. اگر با دقّت به قانون ازدواج موقّت بنگریم، امتیازات ویژه آن روشن می شود: این قانون به غرایز طبیعی انسان، به صورت صحیح پاسخ می دهد و از فحشا و زنا جلوگیری می کند و برای کسانی که در مسافرت های طولانی هستند و نمی توانند ازدواج دائم نمایند، کارساز است.

نکته مهم این است که اگر ازدواج موقّت با شرایط خاص آن درست اجرا شود، نه تنها باعث ترویج شهوت رانی نیست، بلکه جلوی فحشا (و بی بند و باری جنسی) را می گیرد.

اگر کسی سؤال کند چه فرقی بین ازدواج موقّت و زنا وجود دارد، باید در جواب او این چنین گفت:

در ازدواج موقّت، مانند ازدواج دائم، زن تا زمانی که مدّت عقد موقّت به پایان نرسیده است فقط در اختیار یک مرد است و حق ندارد با مرد دیگری رابطه داشته باشد، همچنین بعد از پایان مدّت عقد موقّت، باز باید تا ۴۵ روز با مرد دیگری ازدواج نکند و عدّه نگاه دارد تا وضعیّت او از نظر حاملگی مشخّص شود، فرزندی که از این ازدواج به دنیا می آید، فرزند قانونی و شرعی این زن و شوهر است.

* * *

در زمان پیامبر، ازدواج موقّت در میان مسلمانان با مراعات شرایط آن، رواج داشت، بعد از پیامبر، ابوبکر به خلافت رسید، در زمان او هم این امر قانونی بود تا این که عُمَر به خلافت رسید. عُمَر ازدواج موقّت را حرام کرد و اعلام کرد که

ازدواج موقّت در زمان پیامبر حلال بود، امّا من آن را حرام می کنم، اگر کسی این کار را انجام دهد، او را به سختی مجازات خواهم کرد.(۱۱۶)

ما شیعیان بر این باور هستیم که حلال محمّد(صلی الله علیه وآله)تا روز قیامت حلال است، چیزی را که پیامبر حلال اعلام کرده است، هرگز حرام نخواهد شد، امّا اهل سنّت سخن عُمر را پذیرفته اند و به همین علّت، ازدواج موقّت را حرام می دانند.

باید از اهل سنّت سؤال کنیم: «به راستی آیا عُمَر می تواند حلال خدا را حرام کند؟ به چه دلیل شما از سخن او پیروی می کنید؟».

آنان در جواب می گویند: «عُمَر، جانشین پیامبر است و باید از او پیروی کرد، زیرا او از نظر زمانی بعد از پیامبر بوده است و سخن او برای ما حجّت است».

اکنون در جواب به آنان می گوییم: شما اعتقاد دارید که به ترتیب این چهار نفر خلیفه شدند: ابوبکر، عُمَر، عثمان، علی(علیه السلام). شما علی(علیه السلام)را به عنوان خلیفه چهارم پیامبر قبول دارید، اگر عُمَر که خلیفه دوم است، بتواند قانون پیامبر را تغییر دهد، پس علی(علیه السلام)هم می تواند قانون خلیفه دوم را تغییر دهد و ازدواج موقّت را حلال اعلام کند !

علی(علیه السلام)بارها از قانون ازدواج موقّت دفاع کرد، این سخن از اوست: «اگر عُمَر ازدواج موقّت را حرام نمی کرد، به جز تعداد اندکی، کسی دیگر مرتکب زنا نمی شد».

در مکتب شیعه به قانونی بودن ازدواج موقّت تأکید زیادی شده است، امام صادق(علیه السلام)چنین فرمود: «کسی که ازدواج موقّت را حلال نداند، شیعه راستین ما نیست». آری، هیچ کس حقّ ندارد در دین خدا تغییری ایجاد کند و چیزی را که خدا و پیامبر او حلال کرده اند، حرام کند.(۱۱۷)

* * *

نِساء : آیه ۲۵

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ

الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكَمْ مِنْ فَتَيَاتِكَمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكَمْ بَعْضُكَمْ مِنْ بَعْض فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَات غَيْرَ مُسَافِحَات وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَان فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَه فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِکَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵)

در زمان های گذشته در جامعه زنانی به عنوان کنیز وجود داشتند و اگر کسی نمی توانست با زنان معمولی ازدواج دائم یا موقّت نماید، راه حل دیگری وجود داشت و آن ازدواج با «کنیزان» بود.

ذکر این نکته لازم است که قبل از اسلام، در جنگ ها معمولاً عدّه ای اسیر می شدند و چون امکان نگهداری آنان برای دولت ها فراهم نبود و از طرفی آزادی آنان به نفع دشمن بود، برای همین، اسیرانِ مرد (به عنوان برده) و اسیرانِ زن (به عنوان کنیز) در میان مردم تقسیم می شدند تا غذای خویش را به دست آورند.

اسلام در آن شرایط ظهور کرد که نظام برده داری پذیرفته شده بود و نمی شد به یکباره این نظام غلط را برانداخت، برای همین اسلام یک برنامه منظّم و حساب شده طراحی کرد و در طول چندین قرن، نظام برده داری را به طور کلّی ریشه کن کرد.

اسلام از یک طرف قوانینی در حمایت از بردگان و کنیزان قرار داد و سپس مردم را تشویق به آزاد کردن بردگان نمود و از طرف دیگر تاوان و کفّاره بعضی از گناهان را آزاد کردن بردگان و کنیزان قرار داد.

با توجّه به مطلب بالا، در این آیه، در جامعه ای که کنیزان وجود داشتند، اگر کسی نمی توانست با زنان معمولی ازدواج کند، قانون ازدواج با کنیزان مطرح می شد.

البتّه بعضی از افراد ازدواج با کنیزان را بد می دانستند، در این آیه به این نکته اشاره شده است که شما در انسانیت، مساوی هستید، ازدواج با کنیزان بد نیست،

ص:۲۱۰

آری، کسی که نمی تواند با زن معمولی ازدواج کند و می ترسد که به گناه و زنا آلوده شود، می تواند این کار را انجام دهد.

ازدواج با کنیز با مراعات چهار شرط زیر جایز است:

۱ - کنیز با ایمان باشد و به خدا و پیامبر کفر نورزد.

۲ - کنیز زناکار نباشد (چه به صورت آشکار یا به صورت مخفی).

۳ - برای کنیز مهریّه مشخّص شود و پرداخت شود.

۴ - کنیز به کسی می گویند که مالک دارد، برای ازدواج با کنیز باید از مالک او اجازه گرفته شود.

ازدواج با کنیز در شرایط اضطراری اجازه داده شده است، کسی می تواند این کار را انجام دهد که نمی تواند با زن معمولی ازدواج کند و از طرفی می ترسد که زیر فشار غریزه جنسی به زنا و فحشا رو آورد.

نکته دیگر این که اگر کنیزی زنا کرد، مجازات او نصف مجازات زن معمولی خواهد بود و این به علّت محرومیّت های فرهنگی کنیزان است.(۱۱۸)

* * *

نساء : آیه ۲۸ - ۲۶

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (۲۷) يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (۲۸)

تو می خواهی راه سعادت را برای همه آشکار کنی و آنان را به روش های نیکوی گذشتگان راهنمایی کنی و توبه بندگان خود را بپذیری، تو خدایی هستی که به مصلحت بندگان آگاهی داری و از روی علم و آگاهی برای آنان قانون وضع می کنی.

ص:۲۱۱

تو اراده کرده ای تا گناهان بندگانت را ببخشی و آنان را از کارهای زشت دور کنی، امّا کسانی که از هوس ها و شهوت ها پیروی می کنند دوست دارند که مؤمنان را مانند خود به گناه آلوده کنند و از مسیر خوشبختی و کمال دور کنند.

هدف تو از بیان محدودیّت های جنسی این است که انسان ها را از انحراف حفظ کنی و زمینه سعادت آنان را فراهم سازی. آزادی جنسی، سرابی بیش نیست و نتیجه آن چیزی جز نابودی جامعه نیست. جامعه ای که در مسائل جنسی، بی قید و شرط باشد به بیراهه می افتد و آسیب های زیادی به جامعه وارد می شود.

تو بندگان خود را دوست داری و به آنان لطف می کنی، محدودیّت های جنسی که تو در دین قرار داده ای، نشانه لطف تو به انسان است.

تو می دانی انسان موجود ضعیفی است و او اسیر غریزه های خود می شود. این انسان باید راه های قانونی و شرعی برای کنترل طوفان غریزه های خود داشته باشد تا بتواند خود را از انحرافات نجات دهد، برای همین تو در امور جنسی سه راه حل مطرح نمودی: ازدواج دائم، ازدواج موقّت، ازدواج با کنیزان.

تو می خواهی کار را بر مسلمانان آسان کنی، اساس دین اسلام بر آسان گیری در همه قوانین آن است، اسلام، دین سهل و راحت نامیده شده است، می دانی توانایی جسمی و فکری انسان محدود است و اگر قوانین سختی بر انسان تحمیل شود، نمی تواند تحمّل کند و عصیان می کند. برای همین به انسان تخفیف دادی و قوانین را آسان گرفتی.

در واقع می توان نتیجه گرفت تنها دینی که بن بست ندارد اسلام است.

* * *

نِساء : آیه ۳۰ - ۲۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۲۹) وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ

نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰)

مرد بایـد مقـداری از مال خود را به عنوان مهریّه به همسـرش پرداخت کند، همان طور که هزینه های زندگی زن بر عهده مرد است. صرف اموال برای زندگی زناشویی امری حلال و روا است و باعث تحکیم نظام خانواده می شود.

اکنون که سخن از صرف مال در راه حلال به میان آمد، مناسب می بینی تا درباره صرف مال در راه های بیهوده، چنین سخن بگویی: ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال یکدیگر را به باطل و ناحق تصرّف نکنید، هرگز از راه قمار، ربا، رشوه و دزدی، مال دیگران را از آنِ خود نکنید. تصرّف در مال دیگران، فقط از راه تجارتی که دو طرف راضی هستند، جایز است.

آری، تو قمار و ربا و رشوه که سبب تباه شدن مال دیگران می شود را ممنوع می کنی، وقت آن است که بندگان را از قتل انسان بی گناه نهی کنی.

اگر کسی خون بی گناهی را بریزد، نعمت زنده بودن را از او گرفته است، همچنین اگر کسی خودکشی کند، بزرگترین سرمایه خود را تباه کرده است.

این سخن توست: «من همواره با شما مهربان هستم و این از مهربانی من است که قتل، خودکشی و تصرّف در مال دیگران از راه باطل را بر شما حرام کردم، هر کس مال دیگران را از راه باطل تصرّف کند، بی گناهی را به قتل برساند و یا خودکشی کند، به زودی در آتش جهنّم گرفتار خواهد شد و به سختی عذاب خواهد شد، بدانید که عذاب بندگان بر من سهل و آسان است و هیچ چیز نمی تواند مانع عذاب من باشد».

* * *

در زمان پیامبر تعدادی با شجاعت تمام به کافران حمله کردند امّا چون تعدادشان بسیار کم بود، بعد از کمی جنگ کردن و کشتن چند نفر از کافران، خود نیز کشته شدند. مردم آن ها را شهید می دانستند، چون با کافران وارد جنگ شده

بودنـد، آنان با شـجاعت کامل در مقابل سـپاه کفر، قیام کرده بودنـد. مردم حسـرت آنان را می خوردند و آرزو می کردند در روز قیامت، آن شهیدان شفاعتشان را بکنند.

این بـاور مردم بود، امّـا نظر تو چیز دیگر بود، این آیه را نازل کردی. آری، آنان شـهید نبودنـد بلکه خودکشـی کرده بودنـد و جایگاهشان جهنّم است، زیرا آنان بدون حساب و برنامه ریزی با دشمن درگیر شده بودند.(۱۱۹)

درست است که شـهادت، سعادتی بسیار بزرگ است، امّا مسلمان نباید جان خود را بیهوده به خطر اندازد، جنگ او هم باید با برنامه باشد.

البتّه همه این ها درباره جنگ است نه دفاع ! اگر دشمن به من کاری نداشته باشد و من بدون برنامه ریزی به جنگ نابرابر با او بروم، خودکشـی کرده ام، امّا اگر دشـمن به خانه و کاشانه ام حمله کرد، درست است که تعداد دشـمن ممکن است هزار برابر باشد، اگر من در اینجا دفاع کردم و کشته شدم، شهید محسوب می شوم !

* * *

نِساء : آیه ۳۱

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا (۳۱)

از ابتـدای این سوره، درباره برخی گناهان سـخن گفتی و اگر کسـی آن را انجام دهد، به او وعده آتش جهنّم دادی، به عنوان مثال، ما را از خوردن مال یتیم نهی کردی و گفتی: آنانی که مال یتیم می خورند، بدانند که آتشی به درون خود می فرستند و به زودی در آتش سوزان جهنّم گرفتار خواهند شد.

اکنون یک قانون مهم را بیان می کنی: «اگر از گناهان بزرگ دوری کنید، گناهان دیگر شما را می بخشم و از آن صرف نظر می کنم و روز قیامت شما را در بهشت که بهترین جایگاه است وارد می سازم».

گناهان به دو دسته تقسیم می شوند:

۱ - گناه بزرگ (گناه کبیره)

به هر گناهی که از نظر تو، بزرگ و پر اهمیّت است، گناه بزرگ می گویند، در قرآن برای بعضی از گناهان، وعده آتش جهنّم داده ای، همه آن ها گناه بزرگ اند. مثل قتل، رباخواری، زنا.

۲ - گناه کوچک (گناه صغیره)

به گناهانی که در قرآن درباره آنان وعده آتش داده نشده است، گناه کوچک یا صغیره می گویند.

پرهیز از گناهان بزرگ سبب بخشش گناهان کوچک می شود، در واقع دوری از انجام گناهان بزرگ، نوعی حالت تقوا در انسان ایجاد می کند که می تواند آثار گناهان کوچک را بشوید. با این مثال مطلب واضح تر می شود: در علم پزشکی می گویند: اگر انسان از مواد سمّیِ خطرناک پرهیز کند، خود بدن می تواند آثار نامطلوب برخی غذاها را از بین ببرد.

* * *

این فهرست گناهان کبیره است:

۱ - شرک و بُت پرستی ۲ - ناامیدی از رحمت و مهربانی خدا ۳ - ایمن دانستن خود از عذاب خدا ۴ - عاق پدر و مادر شدن (نارضایتی پدر و مادر از انسان) ۵ - کشتن بی گناه، خودکشی ۶ - جادوگری ۷ - نسبت دادن زنا به زنان پاک ۸ - خوردن مال یتیم ۹ - فرار از میدان جنگ ۱۰ - رباخواری ۱۱ - زنا (همجنس بازی و خودارضایی نیز گناه کبیره است) ۱۲ - سوگند دروغ ۱۳ - خیانت در امانت های مردم ۱۴ - ندادن زکات واجب ۱۵ - گواهی ناحق

ص:۲۱۵

دادن، کتمان شـهادت، (کتمان شـهادت یعنی: در جایی که باید شـهادت بدهم، از این کار، خودداری کنم) ۱۶ - شرابخواری ۱۷ - ترک عمـدی نمـاز ۱۸ - ترک عمـدی هر عملی کـه خـدا واجـب کرده است ۱۹ - قطع ارتبـاط با خویشان (صـله ارحام نکردن). ۲۰ - اصرار بر گناهان صغیره ۲۱ - غیبت کردن مؤمنان.(۱۲۰)

* * *

نِساء : آیه ۳۲

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْض لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْء عَلِيًما (۳۲)

تو از مـا خواستی در مـال یتیمـان تصـرّف نکنیم و به قوانینی که تو برای زن و مرد وضع کرده ای احترام بگـذاریم، از گناهـان کبیره دوری کنیم، اکنون به ما هشـدار می دهی تا از گناه دیگری هم پرهیز کنیم: گناه آرزوهای غلط ! گناهی که انسان با دل خود آن را انجام می دهد !

از ما می خواهی تا نعمت هایی که به دیگران داده ای را آرزو نکنیم و به آن چشم نـدوزیم، هر کس چه مرد، چه زن بهره ای مشـخّص دارد، درست است که زن نصف مرد ارث می برد، امّـا این قانون از روی حکمت و مصـلحت است، برای همین زنان نباید آرزو کنند کاش به اندازه مردان ارث می بردند. این آرزوی غلطی است و چه بسا باعث بغض و کینه می شود.

اگر درخواستی داریم باید از فضل و احسان تو بخواهیم. اگر آن را صـلاح بدانی به ما می دهی، اگر صـلاح ندانی، از ما دریغ می داری، زیرا تو با علم خود می دانی چه چیزی به صلاح ماست و چه چیز به ضرر ما.

* * *

ص:۲۱۶

جوانی که از نعمت دنیا چیزی ندارد و هنوز ازدواج نکرده است، وقتی به زندگی رفیق خود نگاه می کند، دلش می گیرد و پیش خود می گوید: کاش می شد که زندگی رفیقم، مال من بود ! آن ماشین، آن خانه، آن همسر، از آنِ من بود !!

این یک آرزوست، «آرزو بر جوانان عیب نیست»، من بارها این را شنیده ام، امّا تو در این آیه می گویی: بعضی آرزوها عیب است !

من نباید آرزو کنم که همان ماشین، همان خانه دوستم مال من باشد، این آرزوی غلطی است.

من باید چنین بگویم: خدایا ! ماشینی مانند ماشین دوستم، خانه ای مانند خانه دوستم به من بده ! باید از تو بخواهم تا از فضل و احسانت مرا به آرزویم برسانی. باید آرزوی فضل تو را داشته باشم ! (۱۲۱)

* * *

نِساء : آیه ۳۳

وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۳۳)

بار دیگر به مسأله ارث تأکید می کنی، از ما می خواهی تا مبادا در این امر، کوتاهی شود، هر کس از دارایی پدر و مادر و نزدیکان سهمی دارد که باید در تقسیم ارث به طور دقیق رعایت شود.

اگر کسی از دنیا برود و هیچ خویشاوندی نداشته باشد، ارث او به کسی می رسد که با او هم پیمان است، گاهی می شود دو نفر با هم پیمان می بندند که مثل برادر به یکدیگر کمک کنند و وقتی یکی از آنان از دنیا رفت، دیگری از او ارث ببرد، این پیمانی است که باید به آن عمل شود. اگر یکی از آن ها از دنیا برود و هیچ

خویشاوندی نداشته باشد، ارث او به هم پیمان او می رسد.

* * *

نِساء : آیه ۳۴

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْض وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا (۳۴)

تو قانون ارث را بیان کردی، مرد دو برابر زن ارث می برد، اکنون می خواهی به فلسفه این قانون اشاره کنی، مرد را سرپرست و مدیر خانواده قرار داده ای و بر او واجب کردی تا هزینه های خانواده و مهریّه زن را پرداخت نماید، برای همین است که ارث مرد دو برابر زن است.

خانواده یک نهاد کوچک اجتماعی است و باید سرپرست و مدیر معیّنی داشته باشد تا رهبری آن را به عهده بگیرد، تو رهبری خانواده را به عهده مرد نهاده ای.

تو مرد را سرپرست خانواده قرار داده ای، ولی هدف تو این نبود که بگویی جنس مرد از جنس زن بهتر است !

همه انسان ها چه مرد، چه زن در نظر تو یکسان هستند، برتری هر فرد در ایمان، علم و تقواست.

سرپرستی خانواده از نظر مادّی، نیاز به نیروی بیشتر دارد و این کار برای زن سخت است، مرد وظیفه دارد کار کند تا هزینه های زندگی زن (نفقه) و مهریّه او را پرداخت کند.

اکنون زنان را به دو دسته تقسیم می کنی:

۱ – زنان شایسته

آنـان زنـانی هسـتند که فرمـانبردار، فروتن، رازدار و حافـظ اموال، آبرو و ناموس شوهر در غیاب او هسـتند و به وظیفه خود در زندگی زناشویی عمل می کنند و همواره عفّت خود را حفظ می کنند.

مردی که همسر او زنی شایسته است، باید شکرگزار این نعمت باشد.

۲ – زنان عصیانگر:

آنان زنانی هستند که بنای طغیان و سرکشی دارند و به وظیفه خود در زندگی زناشویی عمل نمی کنند.

مردی که همسر او عصـیانگر است، چه باید بکند؟ این مرد باید ابتدا با همسـرش سخن بگوید و او را موعظه کند، اگر موعظه کارگر نشـد، مـدّتی با زن قهر کنـد و او را در بستر راه ندهـد. در مرحله آخر می توانـد او را بزنـد. (درباره این جمله، در چند سطر بعد، توضیح می دهم).

اگر زن دست از سرکشی برداشت، نباید به او ظلم شود، مرد باید او را ببخشد و سرزنش و توبیخ نکند.

* * *

«زنان را بزنید !».

این جمله ای است که در آیه ۳۴ این سوره آمده است.

منظور از این سخن چیست؟

آیا مرد می تواند همسر خود را بزند؟

در اینجا هفت نکته را باید بنویسم:

* نکته اوّل

من بر این باور هستم که بهترین مفسّران قرآن، اهل بیت(علیهم السلام)می باشند، ما باید معنای آیات قرآن را از آنان بیاموزیم.

یک روز امام باقر(علیه السلام)این جمله قرآن را خواندند و سپس گفتند: «منظور از این جمله، زدن زنان با چوبِ سواک است».(۱۲۲)

چوبِ سواک چیست؟

در آن روزگار، مردم برای مسواک زدن از چوبی استفاده می کردند که بسیار نرم بود و ضخامت زیادی نداشت. به آن چوب «اَراک» می گفتند.

من از همه کسانی که می گویند: «قرآن از تنبیه بدنی زن دفاع کرده است، تقاضا می کنم یک بار به مکّه یا مدینه بروند و در آنجا چوب «اراک» را ببینند، همان چوبی که بعضی عرب ها با آن، دندان های خود را مسواک می زنند.

این چوب اگر خشک شود، هرگز برای مسواک زدن مفید نیست، وقتی می توان با این چوب، مسواک زد که این چوب نرم باشد.

اگر این چوب، ضخیم باشد، باز هم نمی توان با آن مسواک زد، اگر قطر آن بیشتر از اندازه یک خودکار بشود، دیگر مسواک خوبی نیست !

باید دقّت کرد که سخن امام باقر(علیه السلام)این مطلب را می رساند که مرد حقّ ندارد با دستش به همسرش بزند. فقط با چوب سِواک !

* نکته دوم

گیاه «اراک» در بیابان های عربستان می روید، عرب ها به بیابان ها می روند و ساقه های نازک آن را می چینند و به شهر می آورند.

وقتی من به مدینه می روم، کنار درهای مسجد مرکزی شهر، افرادی را می بینم که آن چوب ها را می فروشند. آنان ساقه های این گیاه را به اندازه یک خودکار برش

می دهند و آن را برای فروش، عرضه می کنند.

چوب مسواکی که امام باقر(علیه السلام)از آن سخن می گوید، این چوب است: «چوبی نرم و نازک که به اندازه یک خودکار است !».

* نکته سوم

چقدر سخن امام باقر(علیه السلام)عجیب است !!

آن حضرت نمی گوید: «منظور، زدن زنان با چوب اَراک است»، بلکه ایشان می گوید: «منظور، زدن زنان با چوب سواک است».

چه فرقی بین چوب اَراک و چوب سِواک است؟ چوب اَراک وقتی به درخت وصل است، گاهی ارتفاع آن به یک متر می رسد، امّا وقتی این چوب را برای مسواک برش می دهند، اندازه آن بیشتر از یک خودکار نمی شود.

وقتی این چوب برش زده شد و به اندازه یک خودکار شد به آن، «چوب سِواک» می گویند. فقط با این چوب می توان زنان نافرمان را زد !

از طرف دیگر، اگر چوب اَراک نرم نباشد، هرگز نمی توان با آن مسواک زد.

* نکته چهارم

یک بار با گروهی از دانشجویان به مدینه رفته بودم. وقتی به یکی از فروشندگان چوب اَراک رسیدیم، آن چوب را نشان آنان دادم، یکی از آنان به شوخی گفت: «این چوب که از نخِ سیگار نرم تر است !».

* نکته پنجم

آن کسانی که می گویند: «قرآن از کتک زدن مردان به زنان دفاع کرده است»، کاش این سخن امام باقر(علیه السلام)را هم می خواندند !

آیا زدن زن با چنین چوبی، خشونت است؟

وقتی یک زن در وظایف شوهرداری خود کوتاهی می کند، اسلام به شوهر اجازه می دهد تا این گونه نارضایتی خود را به او اعلام کند.

این خشونت نیست، این یک روش برای اعلام نارضایتی است.

این تنبیه بدنی نیست !

* نکته ششم

من کار ندارم که دیگران درباره این آیه چه می گویند، من پیرو سخن امام باقر(علیه السلام)هستم، من معتقد هستم که برای فهم قرآن باید به اهل بیت(علیهم السلام)مراجعه کرد و از آنان تفسیر قرآن را فراگرفت.

این طبیعت مرد است که غریزه شهوت در او بسیار فعّال تر از زن می باشد، وقتی مردی نیاز جنسی دارد و همسر او به خواسته شوهرش تمکین نمی کند، اسلام به آن مرد، اجازه می دهد تا با آن چوبی که ویژگی های آن گفته شد به همسرش بزند.

تأکید می کنم این خشونت نیست، یک نوع اعلام نارضایتی است، یک هشدار به آن زن است تا شاید آن زن، شرایط شوهرش را درک کند، اگر زن از لجاجت خود دست برنداشت، آن وقت دیگر نوبت به جدایی و طلاق می رسد و آنان باید به دادگاه مراجعه کنند.

* نکته هفتم

امروزه دیگر مسواک زدن با چوب «اَراک» بسیار کم شده است، من خیلی فکر کردم. سؤال من این بود: «اگر امروز مردی بخواهد خشم خود به همسرِ نافرمان خود را نشان بدهد، از چه چیزی باید استفاده کند؟».

خیلی فکر کردم، در آخر به این نتیجه رسیدم: شاید مرد بتواند از چیزی استفاده کند که نرم باشد و به اندازه خودکار باشد.

ص:۲۲۲

شاید بتوان گفت که بهترین گزینه، استفاده از قاشق پلاستیکی باشد !

قاشقِ یک بار مصرف !!

آری، اگر مرد به گونه ای به همسرش ضربه بزند که بدن همسرش کبود بشود، باید «دیه» بدهد (یعنی این شوهر خطا کرده است و باید مبلغی به همسرش بدهد).

* * *

نِساء : آیه ۳۵

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (۳۵)

تو دستور می دهی که اگر ناسازگاری بین زن و شوهر زیاد شد و احتمال طلاق پیش آمد، یک دادگاه خانوادگی تشکیل گردد تا به مسأله رسیدگی شود. این دادگاه دو داور خواهد داشت که باید از خویشاوندان زن و مرد باشند.

طبیعی است که صلحِ زن و شوهر برای این دو داور مهم است و حسّ مسئولیّت آنان را برمی انگیزد، برای همین تلاش بیشتری برای صلح می کنند.

اگر قصد این دو داور اصلاح و آشتی میان زن و شوهر باشد، تو هم میان زن و شوهر سازگاری ایجاد می کنی که تو بر همه چیز و قصد و نیّت هر کس آگاهی.

* * *

این پایان قسمت اوّلِ سوره نساء بود، در واقع از آیه ۱ تا آیه ۳۵ بیشتر به بیان مسائلی پرداخته شد که با زنان و خانواده ارتباط داشت.

ص:۲۲۳

نساء : آیه ۳۶

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِی الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِی الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا (۳۶)

چگونه باید زندگی کنم؟ زندگی ام باید بر چه محوری شکل بگیرد؟ این سؤالی است که من همواره به دنبال جواب آن بوده ام. در این آیه، برنامه زندگی من این گونه آمده است: «پرستش خدای یکتا» و «احسان به دیگران».

هدف اصلی همه برنامه های اسلامی، دعوت به عبادت و بندگی تو و دوری از شرک و بُت پرستی است. وقتی من به پرستش تو رو آوردم و فقط بنده تو شدم و از دیگران دل بریدم، آن وقت است که به بندگانت نیکویی و احسان خواهم کرد.

باید فکر کنم، تو دوست نداری تا من به بهانه معنویّت، به کنج عزلت بروم و از جامعه خویش غافل شوم.

این چه دردی است که جامعه را فرا گرفته است؟ ما چقدر از اسلام واقعی دور

شده ایم !

جای تأسّف است عدّه ای از مسلمانان که ادّعای دینداری می کنند، به خلوت خویش رفته اند و نسبت به جامعه بی تفاوت شده اند، تصوّر می کنند هر چه با مردم سردتر باشند، تنور عرفانشان گرم تر خواهد شد !!

از ما می خواهی به گروه های زیر احسان کنیم:

۱ - پدر و مادر

۲ - خویشاوندان (صله رحم)

۳ - یتیمان و کودکان بی سرپرست

۴ - فقیران و نیازمندان

۵ - همسایگان (مخصوصاً همسایگانی که خویشاوند ما هستند).

۶ - دوستِ همنشین (که شامل همسر و دوستان و آشنایان و همسفران و شاگردان و همکاران می گردد).(۱۲۳)

۷ - درراه ماندگان (کسانی که در سفر نیاز به کمک دارند).

۸ - بردگان (در زمانی که برده داری رسم بود و اسلام با دستورات خود، کم کم آن را ریشه کن نمود).

* * *

می دانی گاهی من دچار تکبّر و خودپسندی می شوم، خودم را از دیگران بالاتر می بینم و این باعث غفلت من از اطرافیانم می شود، اکنون به من هشدار می دهی و چنین می گویی: «من افراد متکبّر و خودپسند را دوست نمی دارم».

آری، باید فروتن باشم، از خودپرستی و خودپسندی دست بردارم، به بندگان تو احترام بگذارم، به کسانی که از آن ها یاد کرده ای، نیکی کنم، از حال خویشاوندان خود باخبر باشم و به آنان نیکی کنم، به یتیمان و نیازمندان کمک کنم، حقّ همسایه خود را رعایت کنم، نباید به دنبال آزار و اذیّت همسایگان خود باشم...

این چیزی است که از من می خواهی، راه رسیدن به تو به خلوت خزیدن و به معنویّت پرداختن نیست، راه رسیدن به تو، نیکی به بندگان توست ! راه بهشت از میان جامعه می گذرد.

* * *

از من خواستی تا به پدر و مادر خود نیکی و احسان کنم، تو بعد از «توحید»، از نیکی به آنان سخن گفتی، دوست دارم در این باره بیشتر بدانم...

جوانی وارد مسجد می شود و به پیامبر می گوید:

ـــ من می خواهم به جهاد بروم، امّا پدر و مادرم پیر شده اند و از رفتن من ناراحت می شوند، زیرا آن ها به من انس گرفته اند.

ـــ ای جوان ! کنار پدر و مادر خود بمان ! به خدا قسم، اگر یک شب، کنار پدر و مادر خود بمانی و آن ها با تو انس بگیرند از یک سال جهاد در راه خدا بالاتر است.(۱۲۴)

اکنون من به فکر فرو می روم، چقدر از دین واقعی، فاصله گرفته ام، چقدر افرادی را می شناسم که باخدا و اهل نماز و بندگی اند و قصدشان خشنودی خداوند است، امّا پدر و مادر خود را به آسایشگاه برده اند و آن ها در تنهایی و بی کسی مرده اند.

این سخن پیامبر است که یک روز جهاد در راه خدا را بالاتر از چهل سال عبادت می داند، حال اگر یک شب در کنار پدر و مادر خود باشم، بهتر از این است که ۱۴۲ قرن عبادت کرده باشم ! (۱۲۵)

به کجا می رویم !؟ دین را چگونه فهمیده ایم؟ دم از عرفان می زنیم، به دنبال معنویّت هستیم، امّا از پدر و مادر خود غافل شده ایم ! چه کسی این سخن را می شنود: برای رسیدن به معنویّت، هیچ راهی نزدیک تر از نیکی و احسان به پدر و مادر نیست.

وقتی پدر و مادر از دنیا رفتند، باز هم باید به آنان نیکی کرد، بر سر خاکشان رفت، کار خیر کرد و ثواب آن را به آن ها هدیه کرد.

* * *

نساء : آیه ۳۹ – ۳۷

الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۳۷) وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (۳۸) وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (۳۹)

تو به ما دستور دادی تا به دیگران نیکی کنیم و به نیازمندان کمک کنیم، اگر به ما نعمت و ثروتی داده ای، باید سهمی از آن را در اختیار دیگران قرار دهیم.

این انتظاری است که از ما داری، نعمت های دنیا، امانت های تو در دست ماست و تو ما را با آن به میدان آزمایش می کشانی، تو دوست داری ما نسبت به یکدیگر مهربان باشیم و همدیگر را یاری کنیم، معنای انسان بودن، همین است، کمال و سعادت ما در این است.

اکنون ما را از دو بیماری روحی می ترسانی. دو بیماری که می تواند ما را از راه سعادت و کمال دور کند و مایه بدبختی ما شود. باید تلاش کنیم تا به این دو بیماری مبتلا نشویم:

*بیماری اوّل: بخل

بخل آن است که انسان مال و ثروت دنیا را برای خود جمع کند و خیرش به دیگران نرسد. بندگان خوب تو هرگز بخیل نیستند.

این سخن توست: «من کسانی که بخل میورزند و دیگران را هم به بخل امر می کنند و نعمت هایی را که من به آنان داده ام، پنهان می کنند، دوست ندارم و برای کسانی که کفران نعمت می کنند، عذاب دردناکی را آماده کرده ام».

ص:۲۲۷

کسی که بخل دارد، دچار حرص و طمع بیشتر می شود، او در زندگی هرگز آرامش نخواهد داشت، اگر او به فکر درمان خود نباشد، سرانجام کارش به کفران نعمت خواهد رسید. کفران نعمت هم گناه بزرگی است که عذاب تو را به دنبال خواهد داشت.

بخیل کیست؟ چرا من فکر می کنم که بخیل بودن فقط در امور مالی است؟ ممکن است من ثروت و پول نداشته باشم، امّا بخیل باشم !

وقتی به من علم و دانش داده ای، این سرمایه من است، اگر دیگران (دوست، همسایه، فامیل) را از آن بهره مند نسازم، بخیل هستم و تو مرا دوست نداری. آری، بخیل کسی است که حاضر نیست از سرمایه ها و نعمت هایی که به او داده ای، به دیگران ببخشد.

* بیماری دوم: ریا

ریا آن است که انسان کاری را برای خودنمایی انجام دهد، مثلاً اگر به دیگران کمک می کند، به دنبال تعریف و تمجید مردم است.

این سخن توست: «کسانی که برای ریا و خودنمایی به دیگران کمک می کنند را دوست ندارم، آنان در واقع به من و روز قیامت ایمان ندارند، آنان دوستان شیطان هستند، هر کس شیطان دوست او باشد، هرگز رستگار نخواهد شد، شیطان همنشین بسیار بدی است. چه می شد اگر آنان به من و روز قیامت ایمان واقعی می آوردند و به دور از خودنمایی، در راه من انفاق می کردند؟ من به همه گفتار و کردار بندگان خود آگاهم».

آری، کسی که ریاکار است، به تو ایمان واقعی ندارد، او به پاداش روز قیامت ایمان ندارد، برای همین است که به تعریف و تمجید مردم چشم می دوزد.

* * *

نام او مَعاذبن جَبَل است، یکی از یاران پیامبر است، او اکنون نزد پیامبر نشسته

است. پیامبر نگاهی به آسمان می کند و سپس رو به معاذ می کند و می گوید:

ای معاذ ! فرشتگانی که مأمور ثبت کردار بندگان هستند، وقتی اعمال نیک بنده ای از بندگان را نزد خدا می برند، همه آن ها خوشحال هستند زیرا می بینند که این بنده چه اعمال نیکی انجام داده، او همواره مشغول عبادت بوده و کارهای خوب زیادی انجام داده است.

فرشتگان آسمان ها وقتی زیبایی پرونده اعمال این شخص را می بینند بسیار خوشحال می شوند و همه آن ها جمع می شوند تا این پرونده را نزد خدا ببرند.

اکنون فرشتگان نزد خدا ایستاده اند، آن ها به خدا می گویند که این بنده تو کارهای خوبی انجام داده است.

خداوند به آن ها می گوید: «ای فرشتگان ! شما مأمور نوشتن اعمال بنده من بودید و همه کارهای او را ثبت کردید امّا من از قلب او آگاهی دارم، او این کارها را برای من انجام نداده است، قصد او از همه این کارها، ریا و خودنمایی بوده است، برای همین لعنت من بر او باد».

همه فرشتگان که این سخن خدا را می شنوند، چنین می گویند: «اکنون که قصد او ریا و خودنمایی بوده است پس لعنت ما هم بر او باد».

مَعاذ به فکر فرو می رود، چرا خدا ریاکار را لعنت می کند؟ وقتی جامعه ای دچار آفت ریا می شود، خطر بزرگی معنویّت را تهدید می کند. در آن جامعه، دین و معنویّت ابزار دنیاپرستی می شود، ریاکاران، دزدانِ راه معنویّت می شوند.(۱۲۶)

ریاکاران برای رسیدن به ریاست چند روزه دنیا و دستیابی به پست و مقام، با نام دین، دکّان باز می کنند و جوانان را فریب می دهند. جوانانی که با عشق مقدّسی، سرمایه جوانی خود را به پای این شیّادان می ریزند و بعد از گذشت مدّتی که می فهمند سر آن ها کلاه رفته است از دین و معنویّت بیزار می شوند.

آری، سزای کسی که ریا کند چیزی جز آتش نیست. ریاکار به اسم دین، دنیا را

می خواهد، جامعه ای که دینداران آن ریاکارند، در آتشِ نفرت از دین، خواهد سوخت.

ریاکار شاید بتواند مردم را فریب بدهد، امّا هرگز نمی تواند تو را فریب دهد، تو او را لعنت می کنی و در روز قیامت، آتش جهنّم در انتظار اوست.

* * *

از من خواستی زندگی خود را بر محور «توحید» و «احسان»، برنامه ریزی کنم و به پدر و مادر، خویشاوندان، همسایگان و دوستان خود نیکی کنم و به نیازمندان یاری رسانم.

مرا از «بخل» و «ریا» پرهیز دادی، این دو خصلت می توانند مانع سعادت و رستگاری شوند.

بارخدایا ! اکنون از تو می خواهم تا توفیق بندگی و اطاعت خود و نیکی به مردم را به من کَرَم کنی و مرا از «بخل» و «ریا» دور کنی.

* * *

نِساء : آیه ۴۰

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّه وَإِنْ تَکُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا (۴۰)

مرا به «احسان» دعوت کردی، از من خواستی تا به دیگران نیکی کنم، اکنون از دو قانون مهم سخن می گویی:

۱ - کار خیر را بی پاداش نمی گذاری و در حقّ بندگانت به اندازه ذرّه ای هم ظلم نمی کنی.

همه آنچه در آسمان ها و زمین است، از آنِ توست، تو چه نیازی به این داری که به دیگران ظلم کنی؟ تو بی نیاز هستی، کسی که همه هستی، از آنِ اوست، چگونه ممکن است به بندگانش ظلم کند؟

۲ – تو کـار نیـک را چنـد برابر پـاداش می دهی، شایـد کـار نیکی که من انجـام می دهم، بسـیار کوچک باشـد، امّا تو پاداش بزرگی می دهی. این نهایت لطف و مهربانی توست.

خوشا به حال کسانی که زنـدگی آنان رنگ و بوی تو را دارد ! در همه کارها رضایت تو را در نظر می آورنـد، آنان هرگز به فکر تعریف دیگران نیسـتند، آنان فقط برای تو نیکی می کننـد، اگر به دوست یا همسایه کمکی کننـد، انتظار هیـچ پاداشـی از آنان ندارنـد، زیرا می دانند پاداش مردم، کوچک است ! آن ها به دنبال پاداشـی هسـتند که تو به آنان وعده داده ای، پاداشـی بس بزرگ ! بهشتی که وسعت آن به اندازه زمین و آسمان هاست و هر کس وارد آن شود، برای همیشه در آن خواهد بود.

من به چه فکر می کنم، به بهشت، به روز قیامت !

چرا پاداش بزرگ تو را فقط بهشت می دانم؟

چرا به زنـدگی دوسـتان تو نگـاه نمی کنم؟ کسـانی که به سـخن تو گوش فرا دادنـد، بر محور بنـدگی تو و احسان به دیگران زندگی کردند، از بخل و ریا دوری کردند، به چه آرامشی رسیدند !

آیا ارزش این آرامش از بهشت کمتر است؟

امروز می بینم بسـیاری از مردم در اضـطراب انـد، هـدف آنـان ثروت بیشتر یـا پست و مقـام بالا ـتر است، همه بـا هم در رقابت هسـتند، لحظه ای آرام و قرار ندارنـد، گمشـده ای دارنـد و آن را در ثروت بیشتر جسـتجو می کنند، این زندگی اهلِ دنیاست. آنان هرگز به آرامش نخواهند رسید، این قانون توست، کسی که دنبال دنیاست، روی آرامش را نخواهد دید.

امّا دوستان تو چگونه زندگی می کنند؟

تو آرامشی بس بزرگ به قلب آنان نازل می کنی، هیچ کس نمی فهمد آنان چه

لذّتی از زندگی خود می برند، آرامشی که گمشده همه مردم است، در قلب آنان است، این پاداش بزرگی است.

* * *

نساء : آیه ۴۲ – ۴۱

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّه بِشَهِيد وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (۴۱) يَوْمَئِذ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (۴۲)

تو از پاداش بزرگی که به بندگان خوبت می دهی سخن گفتی، آنانی که بر محور «بندگی تو» و «احسان به مردم» زندگی می کنند.

اکنون می خواهی درباره کسانی که زندگی خود را بر محور «بخل» و «ریا» سپری می کنند، سخن بگویی !

افراد بخیل و ریاکار در روز قیامت چه خواهند کرد؟

شاید آنان خیال کنند که آن روز می توانند کارهای خود را پنهان کنند. در دنیا کسانی که بخل میورزند، گاهی ثروت خود را از دیگران پنهان می کنند و می گویند ما ثروتی نداریم، همچنین کسانی که ریا می کنند، می گویند ما فقط برای خدا این کارهای خوب را انجام می دهیم. آنان در این دنیا با دروغ می توانند زشتی کار خود را مخفی کنند، امّا آیا در روز قیامت هم می توانند چنین کنند؟

تو در روز قیامت، کسانی را می آوری تا به کردار مردم گواهی دهند، آنان بندگان خاص تو هستند که تو به آنان علم مخصوصی داده ای تا از کردار و رفتار اهل زمان خود باخبر باشند و در روز قیامت گواهی می دهند مردمی که در زمان آن ها زندگی می کردند، چه کارهایی انجام داده اند. وقتی آنان گواهی دادند، دیگر هیچ کس نمی تواند اعمال خود را انکار کند، در آن روز، کافران آرزو می کنند که ای کاش با خاک زمین یکسان بودند و دیده نمی شدند تا مورد بازخواست قرار

گیرند، آری، آنان نمی توانند هیچ سخنی را از خدا پنهان کنند.

* * *

من می خواهم بدانم آن کسانی که بر کردار و رفتار مردم هر زمان شاهد و گواهند، چه کسانی هستند؟

آنان، دوازده امامی هستند که تو آنان را جانشین پیامبر قرار داده ای، آنان شاهد و گواه مردم هستند و پیامبر هم بر همه آنان گواه است.

امروز هم مهدی(علیه السلام)، امام زمان من است، تو او را شاهد و ناظر بر اعمال ما قرار داده ای، او به اذن تو از آنچه ما انجام می دهیم، باخبر است.

به راستی آیا تو نیازی به گواهی آنان داری؟

هرگز ! تو به همه چیز آگاهی داری، امّا این مطلب فواید تربیتی دارد، وقتی من بدانم که امام زمان شاهد اعمال من است، خود را در حضور او حس می کنم و این برای رعایت تقوا بهتر است.(۱۲۷)

* * *

نِساء : آیه ۴۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا (۴۳)

من دانستم که محور زندگی ام باید «بندگی تو» و «احسان به مردم» باشد، این راز کمال است، امّا بندگی و پرستش، قانون خاص خود را دارد، تو به ما راه و رسم پرستش را یاد دادی، از ما خواسته ای تا نماز بخوانیم و آن را مایه پاکی روح و جان ما قرار دادی.

اکنون از ما می خواهی تا نماز را با توجّه بخوانیم. نماز، معراج دل است، پس

نباید در حال مستی به نماز بایستیم، کسی که از شراب مست شده است، هوش و حواس ندارد، او نمی داند چه بر زبان جاری می کند.

البتّه در سخنان اهل بیت(علیهم السلام)از «مستیِ خواب» هم سخن به میان آمده است، من نباید در حال چُرت نماز بخوانم، اگر من نیاز به خواب دارم، بهتر است بخوابم و بعداً نماز بخوانم. کسی که مستِ خواب است، نمی فهمد در نماز چه می گوید، نمازی می تواند مایه کمال روح من شود که من در آن، توجّه و حضور قلب دارم، عبادت بی توجّه، کم ارزش یا بی ارزش است.(۱۲۸)

وقتی می خواهم نماز بخوانم، باید وضو گرفته باشم، همچنین نباید در حالت جنابت باشم، این قانون توست، کسی که جُنب شده است باید حتماً غسل کند، با غسل، روح او آمادگی ارتباط با تو را پیدا می کند، همچنین کسی که جنب است نباید برای نماز به مسجد برود، البتّه او می تواند به صورت رهگذر از مسجد عبور کند.

اگر کسی که مریض باشد و نتواند وضو بگیرد یا غسل کند، یا در سفر باشد و آب در دسترس او نباشد باید بر خاک پاک تیمّم کند، تیمّم این است که دو دست خود را بر خاک بزنند و صورت و روی دست های خود را مسح کند، آری، تو دین اسلام را دین سهل و آسان قرار داده ای و هرگز بر بندگان سخت نمی گیری.(۱۲۹)

ص:۲۳۴

نساء : آیه ۴۶ – ۴۴

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ (۴۴) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا (۴۵) مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۴۶)

از ما می خواهی تا از زندگی یهودیان و علمای آنان درس بگیریم، آنان کتاب آسمانی تورات را می خواندند، امّا گمراه بودند و دوست داشتند تا دیگران را هم گمراه کنند.

آنان می دانستند که محمّد(صلی الله علیه وآله)، پیامبر موعود است، امّا برای منافع خود، حقّ را انکار می کردند و با محمّد(صلی الله علیه وآله)دشمنی می کردند، آنان را بهتر از همه می شناختی، آنان دشمنان اسلام بودند، تو مسلمانان را یاری کردی که یاری تو برای آنان کافی بود.

ص:۲۳۵

یهودیـان واژه هـا را تحریف می کردنـد، تو از مسـلمانان خواسـته بودی تا وقتی قرآن را می شـنوند چنین بگوینـد: «شـنیدیم و اطاعت می کنیم». یهودیان وقتی این سخن را شنیدند چنین گفتند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم !».

وقتی محمّـد(صـلی الله علیه وآله)برای مردم سـخن می گفت، جمعیّت زیادی دور او جمع می شدنـد، صدا به همه نمی رسـید، آنان فریاد می زدند: «راعِنا».

منظور از این واژه چه بود؟

«راعِنا» یعنی مراعات حال ما را بنما، اندکی صبر کن تا ما سخنانت را بهتر درک کنیم و فرصت پرسش کردن داشته باشیم.

یهودیان از این موضوع باخبر شدنـد و از آن سوءاسـتفاده کردنـد. کلمه «راعِنا» در زبان عربی به معنای «به ما مهلت بده» است، امّا در زبان عبری که زبان یهودیان است به معنای «ما را احمق کن» می باشد.

یهودیان می خواستند بگویند که مسلمانان از پیامبر خود می خواهند تا آنان را احمق نماید، آنان این گونه واژه ها را از معنای اصلی خود تحریف می کردند و مسـلمانان را مسخره می کردند و می خندیدند، از مسـلمانان خواستی تا دیگر از واژه «راعِنا» استفاده نکنند، بلکه به جای آن بگویند: «انظُرنا».

واژه «انظُرنا» به معنای: «به ما مهلت بده» است، دیگر این واژه در زبان یهودیان معنای بدی ندارد تا آنان سوءاستفاده کنند.

اگر یهودیان اسلام را می پذیرفتند، برای آنان بهتر بود و می توانستند به سعادت جاودانه برسند.

کاش آنان وقتی سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)را شنیدند چنین می گفتند: «ما سخن تو را شنیدیم و اطاعت کردیم».

کاش آن ها به جای کلمه «راعِنا» از کلمه «اُنظُرنا» استفاده می کردند ! کاش از دشمنی با اسلام دست برمی داشتند.

امّا تو می دانی بیشتر یهودیان بر کفر خود باقی خواهند ماند و فقط گروه کمی از آنان ایمان خواهند آورد، تو آنان را به علّت کفرشان، لعنت می کنی.(۱۳۰)

* * *

نساء : آیه ۴۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۴۷)

ای یهودیان ! قبل از آن که شما را به عذاب گرفتار سازم و لعنت خود را بر شما نازل کنم. به قرآن ایمان بیاورید، قرآنی که به محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل کردم، شما می دانید که این قرآن، با تورات هماهنگ است. از عذاب و لعنت من بترسید که هیچ چیز مانع عذاب من نمی شود.

آری، در روز قیامت، فرشتگان، چهره کافران را تغییر می دهند، این نشانه ای برای آنان است. از این عذاب بترسید.

آیا فراموش کرده اید که من چگونه «یاران روز شنبه» را لعنت کردم؟ یاران روز شنبه چه کسانی بودند؟

تو به یهودیان فرمان دادی تا شنبه را روز تعطیلی خود قرار دهند و این روز به کسب و کار نپردازند. در کنار دریای سرخ عدّه ای از یهودیان زندگی می کردند، آن ها طبق دستور، روزهای شنبه ماهیگیری نمی کردند.

مدّتی گذشت، طمع مال دنیا در قلب هاشان بیشتر شد، برای همین کنار ساحل حوضچه هایی ساختند، روزهای شنبه صبر می کردند تا ماهی ها وارد حوضچه ها شوند، بعد از آن، راه حوضچه ها را می بستند و روز یکشنبه به صید ماهی اقدام می کردند. آن ها تصوّر می کردند این گونه می توانند حکم تو را به بازی بگیرند، امّا تو عذاب خود را بر آنان نازل کردی و آنان را لعنت کردی.(۱۳۱)

* * *

نِساء : آیه ۴۸

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا (۴۸)

تو از عذاب یهودیان سخن گفتی، کافران را به لعنت خود وعده دادی و در روز قیامت آنان به آتش جهنّم گرفتار خواهند شد.

تو می دانی این سخنان ممکن است سبب نا امیدی و یأس برخی از بندگان شود، برای همین اکنون سخنی می گویی که در آن امید موج می زند: «ای بندگان من ! بدانید که من فقط شرک و بُت پرستی را نمی بخشم، امّا گناهان دیگر را برای هر کس که بخواهم، می بخشم، چه آن گناه بزرگ باشد چه کوچک. بدانید که شرک و بُت پرستی گناه بسیار بزرگی است».

کسی که کافر است یا به پرستش بُت مشغول شده است، از بخشش تو دور است، زیرا او بُت را به عنوان مولای خود قبول کرده است و آن بُت را موجودی مؤثّر در زندگی خود می داند، برای همین نباید از تو توقّع لطف و رحمت داشته باشد.

* * *

در این آیه سه نکته مهم وجود دارد:

۱ – بعد از پیامبر، هیچ کس مانند علی(علیه السلام)به قرآن شناخت ندارد، او درباره این آیه چنین می گوید: «به نظر من، امیدبخش ترین آیه قرآن، این آیه است».(۱۳۲)

۲ – به راستی اگر کسی که کافر یا بُت پرست است، از شرک و بُت پرستی توبه کند، آیا تو گناه او را می بخشی؟

جواب این سؤال روشن است، وقتی کسی توبه می کند، تو همه گناهان او و حتّی بُت پرستی و کفر را می بخشی. در این مطلب هیچ شکی نیست، پس چرا در این

آیه گفتی که من گناه شرک و بُت پرستی را نمی بخشم؟

ملاک این بخشش تو، لحظه جان دادن است، اگر کسی با کفر و بُت پرستی از این دنیا برود، تو دیگر او را نمی بخشی، او تا وقتی که در این دنیا هست، فرصتِ توبه دارد و می تواند به سوی تو بازگردد، امّا وقتی که مرگ به سراغ او آمد و او با کفر از دنیا رفت، دیگر تو هرگز او را نمی بخشی.

۳ - ممکن است من با خود بگویم: «اکنون که خدا همه گناهان به غیر از شرک را می بخشد، پس من می توانم گناه کنم و بعداً توبه کنم»، امّا باید خوب در این آیه دقّت کنم، تو چنین گفتی: «گناهان دیگر را برای هر کس که بخواهم می بخشم».

این هشداری برای من است تا فریب نخورم و به امید عفوِ تو، گناه نکنم و خود را به هلاکت نیندازم. بعضی از گناهان باعث می شود که من عاقبت به خیر نشوم و در لحظه آخر عمر، ایمان خود را از دست بدهم و با کفر از دنیا بروم، اگر کسی با کفر از دنیا رفت، دیگر گناه او بخشیده نمی شود.

* * *

نِساء : آیه ۵۰ - ۴۹

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۴۹) انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا (۵۰)

یهودیان تورات را تحریف کرده بودند و با اینکه می دانستند محمّد(صلی الله علیه وآله)پیامبر توست، امّا با او دشمنی می کردند، آنان می گفتند که ما دوستان خدا هستیم و هرگز خدا ما را عذاب نمی کند.

اکنون به پیامبر خود می گویی:

ای محمّد ! نگاه کن ببین که یهودیان چگونه از قداست و پاکی خود سخن می گویند و به خود، امتیازات ویژه ای می دهند و می گویند که خدا ما را از زشتی ها

به دور می دارد.

این خودستایی ها بی ارزش است، هیچ کس نباید خودستایی کند، من هر کس را که بخواهم و او را شایسته ببینم، از زشتی ها پاک می کنم.

من به تقوا و پرهیزکاری بندگان دانا هستم و در عذاب بندگان خود ستمی نمی کنم، روز قیامت که این یهودیان را به عذاب گرفتار سازم، ظلم و ستم نخواهد بود، هر چه آنان در آن روز ببینند، نتیجه اعمال خودشان است. آنان چگونه جرأت کرده اند که این دروغ ها را به من نسبت دهند؟ همین گناه آشکار برای مجازات آنان کافی است.

* * *

نِساء : آیه ۵۴ – ۵۱

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (۵۱) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا (۵۲) أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (۵۳) أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۵۴)

هفتاد نفر از یهودیان مدینه به سوی مکّه حرکت کردند، یکی از علمای بزرگ یهود هم همراه آنان بود، نام او «کَعب» بود. آنان به مکّه می رفتند تا با بُت پرستان برای جنگ با محمّد(صلی الله علیه وآله)هم پیمان شوند.

بُت پرستان مکّه به استقبال آنان آمدند، آنان از کار یهودیان در تعجّب بودند، یهودیان سال های سال از ظهور پیامبر موعود سخن می گفتند و مردم را تشویق به انتظار او می کردند، اکنون چه شده است که می خواهند برای جنگ با این پیامبر، با بُت پرستان هم پیمان شوند.

رهبر بُت پرستان، ابوسفیان بود، او از یهودیان خواست که در مقابل دو بُت بزرگ

آنان سجده کنند، یهودیان در مقابل آن بُت ها سجده نمودند.

بعد از آن ابوسفیان رو به کَعْب نمود و گفت:

___ شما که اهل کتاب آسمانی هستید، بگویید بدانم آیا دین ما بهتر است یا دین محمّد؟

___ به خدا قسم، دین شما بهتر از دین محمّد است.(۱۳۳)

اکنون تو این آیه را نازل می کنی: آیا دیدی که یهودیان چگونه به دو بُت بزرگ ایمان آوردند و به بُت پرستان گفتند که بُت پرستی بهتر از دین اسلام است، من آنان را لعنت می کنم و هر کس که من او را لعنت کنم، هیچ یار و یاوری نخواهد یافت، آیا یهودیان خیال کردند که نصیب و سهمی از حکومت دنیا دارند که بخواهند چنین قضاوت کنند؟ اگر من به آنان سهمی از حکومت می دادم، از شدّت بخلی که دارند، به مردم هیچ خیری نمی رساندند. من می دانم آنان این سخنان را به انگیزه حسادت می گویند، آنان گفتند که بت پرستی بهتر از اسلام است، این به دلیل حسادتی است که در دل دارند، حسادت از اینکه فضل من تنها شاملِ محمّد(صلی الله علیه وآله)و آل اوست و آنان بهره ای از این فضل ندارند.

من به آل ابراهیم(علیه السلام)کتاب، حکمت، دانایی و پادشاهی دادم، برای مثال به موسی(علیه السلام)کتاب تورات، به داوود(علیه السلام)کتاب زبور، به عیسی(علیه السلام)کتاب انجیل را دادم، به یوسف و داوود و سلیمان(علیه السلام)پادشاهی بزرگی دادم، همه آنان از نسل ابراهیم(علیه السلام)بودند، چرا آنان تنها به محمّد(صلی الله علیه وآله)حسد میورزند و به موسی و عیسی و داوود و سلیمان(علیهم السلام)حسد نمی برند؟ چرا آنان فراموش کرده اند که محمّد(صلی الله علیه وآله)هم از نسل ابراهیم(علیه السلام)است؟

* * *

این سخنان، درسی برای انسان ها در همه زمان هاست، هشداری درباره علمای بی تقوا ! علمایی که حقّ را می شناسند، امّا به علّت حسد از پذیرش آن سر باز

می زننـد و باعث گمراهی دیگران می شونـد. خطر علمای بی تقوا از همه کس بیشتر است. آنان دم از خدا می زنند و مردم را گمراه می کنند، من نباید هرگز سـخن کَعب (آن عالم بزرگ یهود) را فراموش کنم، وقتی او رو به ابوسفیان کرد و گفت: «به خـدا قسم، بُت پرستی بهتر از دین محمّـد است» ! او به خـدا قسم خورد و به نـام خـدا با حقّ و حقیقت مخالفت کرد، علّت این کار او حسادتی بود که در قلبش ریشه دوانده بود.

ایـن درس بزرگی اسـت، عالمـان بی تقـوا، بـه نـام دین مردم را فریب می دهنـد و این بزرگ ترین خطر برای بشـر است، برای همین بارها و بارها در قرآن از علمای بی تقوا سـخن به میان آمـده است، علمای بی دین، گرفتار حسـد می شونـد، آن ها نمی تواننـد تحمّل کنند که کسـی غیر از آنان، مقام و جایگاهی یافته است. این چه رازی است که حسادت را بیشتر در میان عالمان بی تقوا می توان یافت؟

* * *

نِساء : آیه ۵۷ – ۵۵

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (۵۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيما (۵۶) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّات تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا (۵۷)

آیا همه یهودیان، انسان های بدی هستند؟

نه، می خواهی به من یاد بدهی که هیچ گاه زود قضاوت نکنم، اکنون یهودیان را به دو گروه تقسیم می کنی:

* گروه اوّل:

کسانی که حقّ را شناختند ولی آن را انکار کردند و کافر شدند.

برای آنـان آتش جهنّم کفـایت می کنـد، به زودی آنـان در آتش دردناکی قرار می گیرنـد که هرگاه پوست بـدنشان بسوزد، پوست دیگری جـایگزین آن می گردد تا عـذاب را بچشـند و همیشه گرفتار آن باشـند، تو خـدای توانا هستی و کارهای تو از روی حکمت است و به هیچ کس ظلم نمی کنی و این عذاب، نتیجه اعمال خود آنان است و چیزی جز عدالت نیست.

* گروه دوم:

کسانی که در جستجوی حقّ بودند و وقتی آن را شناختند، آن را پذیرفتند، اهل ایمان شدند و عمل صالح انجام دادند.

تو آنـان را در بـاغ هـایی از بهشت جـای می دهی که نهرهـا از زیر درختان آن جاری است، مؤمنان برای همیشه در بهشت می مانند، در آنجا همسرانی پاک برای آن ها خواهد بود و آنان را در سایه رحمت ابدی خودت مهمان می کنی.

* * *

نِساء : آیه ۵۸

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (۵۸)

علم و دانش، نعمتی است که تو به اهـل علم داده ای و از آنـان خواسـته ای تـا همواره گمراهـان را هـدایت کننـد، این عهـد و پیمان مقدّسی است که آنان وظیفه دارند همیشه به آن پایبند بمانند.

افسوس که افرادی چون کَعب، این پیمان را فراموش کردند !

کعَب که عالم بزرگ یهود بود، باعث گمراهی اهل مکّه شد، ابوسـفیان از او خواست تا بین بُت پرستان و محمّد، قضاوت کند و بگوید کدام به راه حقیقت نزدیک تر هستند، کَعب گفت: «بت پرستی بهتر از دین محمّد است».

چرا او در امانت خیانت کرد؟ چرا بر خلاف واقع قضاوت کرد؟ آیا ریاست چند روزه دنیا، ارزش این سخن را داشت؟

او با این کار خود، باعث شد «جنگ اَحزاب» روی دهد، (نام دیگر این جنگ، جنگ خَندق است).

آری، او کاری کرد که سپاه ده هزار نفری جمع شوند و به سوی مدینه حرکت کنند تا اسلام را از بین ببرند.

اکنون از ما می خواهی تا از این ماجرا درس بگیریم، اگر کَعب در امانت خیانت نمی کرد و این گونه قضاوت نمی کرد، هرگز جنگ احزاب پیش نمی آمد.

از ما می خواهی اگر امانتی را به ما سپردند، خیانت نکنیم، اگر قرار شد در چیزی قضاوت کنیم، به حقّ قضاوت نماییم که تو به همه رفتار و کردار ما آگاه هستی...

* * *

تاجر بزرگ شهر «مرو» هستم و دختری دارم که از زیبایی و کمال چیزی کم ندارد. جوانان زیادی به خواستگاری او می آیند، نمی دانم دخترم را به چه کسی بدهم.

دو ماه قبل باغی خریده ام، جوانی به نام «مبارک» باغبان آنجاست. وارد باغ که می شوم، نگاهم به درختان انگور می افتد، از مبارک می خواهم تا خوشه انگوری برایم بیاورد و او خوشه انگوری می آورد امّا انگور ترش است.

از مبارک می خواهم خوشه ای دیگر بیاورد و او خوشه دیگری می آورد؛ امّا این هم ترش است. تعجّب می کنم، چرا مبارک انگورهای ترش می آورد؟ رو به او می کنم و می گویم:

ـــ مگر نمی دانی کدام انگور شیرین است؟

ـــ آقا ! من تا به حال از انگور این باغ نخورده ام. نمی دانم کدام شیرین است و کدام ترش !

ص:۲۴۴

ـــــ تو در باغ انگور هستی و انگور نخورده ای؟

ـــــ شما به من گفتید که به این درختان رسیدگی کن، آن ها را آبیاری کن، به من نگفتید که انگور بخورم ! این باغ امانت در دست من است، چگونه می توانستم در امانت خیانت کنم !

باور نمی کنم که در این روزگار، جوانی به این پاکی پیدا شود. بهتر است با او درباره دخترم مشورت کنم.

ـــــ اگر دختری داشته باشی که خواستگاران زیاد داشته باشد تو دخترت را به چه کسی می دهی؟

ـــــ مردمِ امروز به دنبال ثروت هستند و می خواهند دامادشان ثروتمند باشد؛ امّا در زمان پیامبر، مردم به دنبال دین بودند، به کسی دختر می دادند که دیندار باشد. اکنون اختیار با خودت است. یا دین را انتخاب کن یا ثروت را.

آری، فقط در سایه ایمان یک جوان است که دخترم می تواند به آرامش برسد. به راستی اگر ملاک پیامبر برای ازدواج، دین و ایمان است چه کسی بهتر از مبارک؟ من فکر می کنم...

سرانجام تصمیم خود را می گیرم تا دخترم را به مبارک بدهم. اگر چه او کارگرِ ساده ای است؛ امّا دیندار خوبی است.

او را از تصمیم خود آگاه می کنم، او می گوید:

ـــــ آقا ! من کجا، دختر شما کجا؟ من کارگری ساده هستم، از مالِ دنیا چیزی ندارم و شما ثروتمندترین مرد این شهر هستید.

ـــــ مگر زمان پیامبر، مردم به کسی دختر نمی دادند که دین داشته باشد؟ اگر ملاک ازدواج، دین است چه کسی بهتر از تو؟ می دانم از دخترم به خوبی نگهداری خواهی کرد زیرا تو بهترین امانت داری هستی که تا به حال دیده ام.(۱۳۴)

* * *

وقتی کسی امانتی را نزد من می گذارد، شاید او، آدم خوبی نباشد، من می توانم امانت او را قبول نکنم؛ اگر قبول امانت کردم، نباید در امانت خیانت کنم.

«شِمر» در حادثه عاشورا نقش بسیار کلیدی داشت، او کسی بود که برنامه جنگ کربلا را حتمی نمود، در روز عاشورا هیچ کس جرأت نکرد امام حسین(علیه السلام)را شهید کند؛ امّا او با سنگدلی تمام این کار را کرد.(۱۳۵)

این سخن امام صادق(علیه السلام)است: «اگر قاتل امام حسین(علیه السلام)هم چیزی را نزد شما به امانت بگذارد در امانت او خیانت نکنید».(۱۳۶)

نکته دیگر این که امانت فقط پول یا چیز قیمتی نیست، امانت معنای وسیعی دارد، هرگونه سرمایه مادّی و معنوی می تواند امانتی در دست من باشد. مقام ها، مسئولیّت ها و ... امانت هایی هستند که به دست افراد جامعه سپرده می شوند.

اگر من عالم هستم، علم امانتی است که به من سپرده شده است، نباید به سبب مصلحت خودم، حقیقت را پنهان کنم. فرزندان هم امانت هایی هستند که به دست پدر و مادر سپرده شده اند و نباید در حقّ آنان کوتاهی کرد.

وقتی دوستی به من اعتماد می کند و سخنی را به صورت محرمانه به من می گوید، این سخن او هم امانت است، حقّ ندارم سخن او را به دیگران بگویم و برای او درد سر درست کنم.(۱۳۷)

* * *

نِساء : آیه ۵۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِى شَىْء فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹)

سخن از یهودیان بود، گروهی از آنان می دانستند که حقّ با محمّد(صلی الله علیه وآله)است، امّا به دلیل حسادت با او دشمنی کردند، حسادت خطر بزرگی برای سعادت جامعه

است، تو می خواهی برای جامعه اسلامی، برنامه ریزی کنی، پیامبر که همیشه زنده نخواهد بود، وقتی او از دنیا برود، چه کسی جانشین او خواهد بود؟ رهبری این جامعه با که خواهد بود؟

تو از پیامبر خواسته ای تا بارها از جانشینی علی(علیه السلام)سخن بگوید تا مردم آمادگی برای اطاعت از او را پیدا کنند.

خوب می دانی عدّه ای از روی حسادت، حاضر نیستند از علی(علیه السلام)اطاعت کنند، آنان می گویند چرا پیامبر، داماد خود را جانشین خود قرار داده است؟

تو این مردم را خوب می شناسی، می دانی رسوم جاهلی هنوز در وجودشان ریشه دارد، آنان همیشه ریاست پیران را قبول می کردند و برای آن ها قابل تحمّل نیست که کسی بر آن ها حکومت کند که سنّ او از آن ها کمتر است !

علی(علیه السلام)کمتر از سی سال عمر دارد، درست است که او همه خوبی ها و کمال ها را دارد ، امّا برای این مردم هیچ چیز مانند یک مشت ریشِ سفید نمی شود ، برای آن ها ارزش ریش سفید از همه خوبی ها بیشتر است .(۱۳۸)

به راستی حسادت ریش سفیدان با این جامعه چه خواهد کرد؟

* * *

تو علی(علیه السلام)و فرزندان پاک او را به عنوان امام برگزیدی، به آنان مقام عصمت دادی، آنان از هر گونه خطایی به دور هستند و برای همین شایستگی رهبری جامعه را دارند و مردم باید از آنان اطاعت کنند.

اکنون با مردم سخن می گویی: «ای اهل ایمان ! از من و پیامبر و صاحبان امر (جانشینان پیامبر) اطاعت کنید، هرگاه درباره چیزی اختلاف پیدا کردید، اگر واقعاً به من و روز قیامت ایمان دارید، باید برای حلّ مشکل به قرآنِ من و پیامبر مراجعه کنید، این کار برای شما بهتر است و عاقبت و پایانش نیکوتر است».

* * *

اسم او جابر بود، در مدینه زندگی می کرد، عاشق و شیدای پیامبر بود، وقتی آیه ای از قرآن نازل می شد، سعی می کرد آن را حفظ کند و به یاد بسپارد.

وقتی که این آیه نازل شد، او به پیامبر رو کرد و گفت:

___ ای پیامبر ! خدا در این آیه از ما خواسته است تا از خدا و پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنیم.

___ آری.

___ منظور از «صاحبان امر» چه کسانی هستند؟

___ ای جابر ! آنان جانشینان من هستند که بعد از من امام و رهبر جامعه خواهند بود.

___ آنان را برایم نام می بری؟

___ دوازده امام و جانشین من اینان هستند: علی، حسن، حسین، علی بن الحسین (سجاد)، محمّدبن علیکه به «باقر» خوانده خواهد شد. ای جابر ! تو «باقر» را می بینی، سلام مرا به او برسان !

___ خدایا ! شکر که به من آنقدر عمر می دهی تا امام باقر(علیه السلام)را ببینم، امامان بعدی چه کسانی هستند؟

___ جعفربن محمّد(صادق)، موسی بن جعفر(کاظم)، علی بن موسی(رضا)، محمّدبن علی(جواد)، علی بن محمّد(هادی)، حسن بن علی(عسکری). آخرین امام کسی است که همنام من است، او حجّت خدا بر روی زمین است، او ذخیره پیغمبران است. روزی فرا خواهد رسید که او بر شرق و غرب دنیا حکومت می کند.

___ همان که یک بار از او به «مهدی» یاد کردی ! فهمیدم، اسم اصلی او، «محمّد» است، لقب او «مهدی» است، یعنی «هدایت شده».

___ او همان کسی است که از دیده ها پنهان می شود، آن روز، خیلی ها دچار شک و

تردید می شوند، فقط کسانی که ایمان واقعی داشته باشند، در اعتقاد خود شکّ نخواهند کرد و به امامت او باقی خواهند ماند.

ـــــ زمانی که او از دیده ها پنهان خواهد شد، آیا مردم از او بهره خواهند برد؟

ـــــ ای جابر ! وقتی ابر روی خورشید را می پوشاند، هنوز هم می توان از نور خورشید استفاده کرد، روشنایی روز از خورشید است. مردم آن زمان از امام غایب بهره می برند همان طور که از خورشید پشت ابر بهره می برند.(۱۳۹)

* * *

روز غدیر خم، پیامبر از مردم برای علی(علیه السلام)بیعت گرفت، او آن روز دست علی(علیه السلام)را در دست گرفت با صدای بلند فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلیٌّ مَوْلاهُ; هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست». سپس پیامبر چنین دعا کرد: «خدایا ! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار ویاری کن و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن ».(۱۴۰)

بعد از آن همه با علی(علیه السلام)بیعت کردند که همواره از او اطاعت کنند و در راه دین خدا او را یاری کنند.

آیا آنان بر سر این پیمان خود باقی ماندند؟

وقتی پیامبر از دنیا رفت، در شهر مدینه، حوادث جانسوزی روی داد، فقط هفت روز از رحلت پیامبر گذشته بود، که گروهی به سوی خانه علی(علیه السلام)حملهور شدند، سردسته آنان، عُمَر بود. عُمَر به سوی خانه علی(علیه السلام)به راه افتاد، وقتی نزدیک خانه علی(علیه السلام)رسید، فاطمه(علیها السلام)آنان را دید، سریع درِ خانه را بست.

عُمَر جلو آمد، درِ خانه را زد و گفت: «ای علی ! در را باز کن و از خانه خارج شو و با خلیفه پیامبر بیعت کن ، به خدا قسم ، اگر این کار را نکنی، خونِ تو را می ریزیم و خانه ات را به آتش می کشیم...» .(۱۴۱)

فاطمه(علیها السلام)گفت: «ای عُمَر ! آیا می خواهی این خانه را آتش بزنی ؟». عمر پاسخ

داد: «به خدا قسم ، این کار را می کنم ، زیرا این کار برای حفظ اسلام بهتر است».(۱۴۲)

ریشه این کار همان حسادتی بود که آنان به علی(علیه السلام)داشتند، این حسادت چه کرد و چگونه مسیر تاریخ را تغییر داد، راه سعادت جامعه را منحرف کرد.

این چه معمّایی است، چرا کسانی که می خواهند دین را نابود کنند، از تو سخن می گویند؟

یک زمان، کَعب، آن دانشمند یهودی به اسم خدا، با پیامبر خدا دشمنی کرد و به ابوسفیان گفت: «به خدا قسم ! بُت پرستی بهتر از دین محمّد است». عُمر هم در آن حادثه چنین گفت: «ای فاطمه ! آتش زدن خانه تو برای حفظ اسلام بهتر است» !

چه کسی پاسخ این معمّا را می دهد؟

اکنون می فهمم که چرا این قدر در قرآن از علمای بی تقوا سخن گفتی، هیچ خطری برای دین بالاتر از خطر علمای منحرف نیست !

و این قصّه ادامه دارد، وقتی مهدی(علیه السلام)ظهور کند، باز علمای منحرفی پیدا خواهند شد که با او به اسم دین مبارزه کنند.(۱۴۳)

آنان قرآن را برای مردم می خوانند و آیات آن را به گونه ای تفسیر می کنند تا مردم به جنگ مهدی(علیه السلام)بروند.

ص:۲۵۰

نِساء : آیه ۶۱ – ۶۰

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (۶۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (۶۱)

در زمان پیامبر، افرادی در مدینه بودند که دل و زبان آن ها یکی نبود. زبانشان یک چیز می گفت و قلبشان چیز دیگر، تو آن ها را منافق نامیدی و اکنون می خواهی برایم از نفاق سخن بگویی تا ویژگی های آن را بشناسم و از آن دوری کنم.

اکنون ماجرایی را برایم بیان می کنی: یکی از مسلمانان مدینه در اطراف شهر باغی داشت، او درباره مالکیّت آن باغ با یک یهودی دچار اختلاف شد، آن یهودی گفت: بیا نزد محمّد برویم، هر چه او حکم کند، من قبول می کنم.

آن مسلمان در پاسخ گفت: نه، بیا نزد یکی از علمای یهود برویم، من دوست دارم تا او بین ما قضاوت کند.(۱۴۴)

ص:۲۵۱

اگر او به قرآن و پیامبر ایمان دارد، چرا می خواهد برای قضاوت و داوری نزد عالم یهودی برود؟ مگر او نمی داند علمای یهود حقّ را انکار کرده اند و با پیامبر دشمن هستند؟ آنان طاغوت این روزگار هستند، آیا مسلمان برای قضاوت نزد طاغوت می رود؟

تو به همه فرمان داده ای که به طاغوت، کفر بورزند، امّا کسی که طاغوت را برای داوری انتخاب می کند، منافق است، او فریب شیطان را خورده و شیطان هم می خواهد او را کاملاً گمراه کند.

آری، نشانه منافقان این است که به طاغوت مراجعه می کنند، اگر کسی به آنان بگوید که به سوی پیامبر و قرآن بازگردید، نمی پذیرند. در واقع مراجعه منافقان به طاغوت، یک اشتباه زودگذر نیست، آنان به این کار خود اصرار دارند و این نشان دهنده روح نفاق و ضعف ایمان آن هاست.

من باید از این ماجرا درس بگیرم، اگر می خواهم مؤمن واقعی باشم، باید در همه مسائل زندگی، پیرو دستورات دین باشم.

امروز سخنان پیامبر و امامان معصوم به ما رسیده است، راه و رسم زندگی من باید برگرفته از سخنان آنان باشد، اگر با کسی اختلاف پیدا کردم، باید به دادگاهی مراجعه کنم که می دانم بر اساس سخنان و حکم آنان قضاوت می کنند. نمی شود دم از دین بزنم، امّا روش زندگی خود را از کسانی بگیرم که تو را نمی شناسند و از دین فاصله دارند.

* * *

نِساء : آیه ۶۴ – ۶۲

فَکَیْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ ثُمَّ جَاءُوکَ یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِیقًا (۶۲) أُولَئِکَ الَّذِینَ یَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِیغًا (۶۳) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُول إِلَّا لِیُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا

ص:۲۵۲

أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۶۴)

وقتی منافقـان به طـاغوت مراجعه کردنـد، آبرویشـان در میان مؤمنان رفت، مؤمنان آنان را سـرزنش کردنـد که چرا به طاغوت مراجعه کردید، برای همین منافقان نزد پیامبر آمدند و قسم خوردند که نیّت ما چیزی جز نیکویی و همکاری نبوده است !

آری، آنان کار اشـتباه خود را توجیه می کردند و می خواسـتند با سـخنان زیبای خود مردم را فریب دهند. این سخن آنان بود: «در هر اختلافی، یک طرف ناراضی است، هرگز صلاح نبود در اختلافی که با یهودیان داشتیم، برای قضاوت نزد پیامبر بیاییم، زیرا ما می ترسـیدیم که اگر پیامبر حقّ را به ما بدهد، یهودیان کینه و دشـمنی پیامبر را به دل بگیرند. برای همین بود که ما نزد علمای یهود رفتیم. نیّت ما خیر بود».

امّا تـو می دانی این سـخن دروغ است، تو از راز دلشـان بـاخبری. اکنون از پیـامبر می خواهی تـا رسوایشـان نکنـد و آن هـا را نصیحت کند و با سخنی رسا نتایج اعمالشان را به آنان گوشزد کند.

تو پیامبران را برای هدایت انسان ها فرستادی و از مردم خواستی تا از آنان اطاعت کنند. کسی که از پیامبر پیروی نمی کند، به خود ظلم کرده است و از سعادت محروم شده است.

نکته مهم این است که راه جبران، برای همه باز است، منافقان هم می توانند توبه کنند. وقت آن است که آنان پشیمان شوند و به جبران گذشته بپردازند و به سوی تو بازگردند.

اگر آنان نزد پیامبر بیایند و پیامبر را واسـطه قرار دهند تا برای آنان آمرزش بخواهد، تو خطایشان را می بخشی که تو توبه پذیر و مهربان هستی.

ص:۲۵۳

* * *

در مدینه بودم، شهر آرزوها، شهر خوب ترین خوب ها !

در حرم پیامبر نشسته بودم، آنجا دیگر لازم نبود به اشک هایم التماس کنم که جاری شوند، من مهمان پیامبر بودم.

می خواستم با پیامبر سخن بگویم، امّا نمی دانستم چه بگویم؟

با خود گفتم، خوب است زیارت نامه بخوانم، کتاب دعا را باز کردم تا زیارت پیامبر را بخوانم:

سلام بر تو ای فرستاده خدا !

سلام بر تو ای آخرین فرستاده خدا !

خدا را ستایش می کنم که مرا به واسطه تو از شرک و گمراهی نجات داد.

بارخدایا ! تو در قرآن چنین سخن گفتی: اگر آنانی که به خود ظلم کردند، نزد پیامبر بیایند، توبه کنند و پیامبر برای آنان طلب آمرزش کند، توبه آنان را می پذیرم. بارخدایا ! من به اینجا آمدم، به زیارت پیامبر تو. من پشیمانم و از گناهانم توبه می کنم.

ای پیامبر ! از تو می خواهم برایم طلب آمرزش کنی، به سوی تو رو کرده ام تا در درگاه خدا مرا شفاعت کنی.(۱۴۵)

* * *

درست است که این آیه، درباره منافقان نازل شده است، «شأن نزول» درباره منافقان است، امّا این آیه فقط مخصوص منافقان نیست بلکه برای همه گناهکاران است، مؤمنی که اسیر وسوسه های شیطان شده است، می تواند پیامبر را شفیع خود قرار دهد.

آری، قرآن برای همه زمان هاست، روح پیامبر هم زنده است و سخن ما را می شنود. خدا به او علم زیادی داده است، او به اذن خدا، سخن همه مسلمانان را

می شنود، در هر زمان و مکانی که باشند، او پیامبر همه است، همه مؤمنان را دوست دارد.

اکنون من در خانه خود هستم، مشغول نوشتن. نیمه شب است، من از شهر مدینه دور هستم، خیلی دور ! امّا می دانم پیامبر مهربانی ها همین جا هم سخن مرا می شنود، پس بار دیگر با او سخن می گویم، دلم برای حرف زدن با او تنگ شده است.

آقای من ! تو را دوست دارم، بار دیگر پشیمان هستم، گناه کرده ام، فریب شیطان را خورده ام، به تو پناه آورده ام...

* * *

نِساء : آیه ۶۸ – ۶۵

فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیمًا (۶۵) وَلَوْ أَنَّا کَتَبْنَا عَلَیْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِیَارِکُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِیلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا یُوعَظُونَ بِهِ لَکَانَ خَیْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِیتًا (۶۶) وَإِذًا لَآتَیْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِیمًا (۶۷) وَلَهَدَیْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا (۶۸)

در نخلستان چه خبر است؟ چرا این دو نفر دعوا می کنند؟ گویا بر سر آبیاری نخل ها دعوا شده است. یکی از آنان «زبیر» است، همان که پسر عمّه پیامبر و اهل مکّه است، دیگری مردی از اهل مدینه است.

چند نفر جلو می روند، از آن ها می خواهند که آرام باشند، یکی می گوید: برای رفع اختلاف نزد پیامبر بروید !

هر دو به سوی مسجد حرکت می کنند و خدمت پیامبر می رسند، آن ها حرف های خود را می زنند، پیامبر با دقّت گوش می کند. پیامبر حقّ را به «زبیر» می دهد.

در این هنگام آن طرف دیگر دعوا که اهل مـدینه بود ناراحت می شود و می گویـد: ای محمّد ! تو حقّ را به زبیر دادی، چون او پسر عمّه تو بود !

پیامبر از شـنیدن این سـخن بسیار ناراحت می شود، رنگ چهره اش از ناراحتی دگرگون می شود و تو با پیامبر این گونه سخن می گویی:

ای محمّـد ! مؤمنـان کسانی هسـتند که در اختلافات خود، تو را به قضاوت می طلبنـد و از حکمی که تو می کنی، در دل خود احسـاس نـاراحتی و تردیـد نمی کننـد و کاملاًـ سـر تسـلیم فرود می آورنـد، اگر به آنـان دسـتورات سـخت می دادم (مثلًا می خواسـتم که تن به کشـتن بدهنـد یا از وطن خود برای جهاد بیرون رونـد)، تعـداد کمی به آن دسـتورات عمل می کردند، اگر آنان به سخنان تو گوش فرا می دادند، به سود آن ها بود و پاداش بزرگی به آنان می دادم و به راه راست هدایتشان می کردم. (۱۴۶)

* * *

تو سه نشانه مهم برای اهل ایمان ذکر می کنی:

۱ – در تمـام اختلافـات (بزرگ یـا کوچـک) برای داوری به پیامبر مراجعه می کننـد و نزد طاغوت ها و داوران باطل گرا نمی روند.

۲ – هیچ گاه در برابر قضاوت و فرمان پیامبر اعتراض نمی کنند و به داوری او بدبین نمی شوند.

۳ – در مقام عمل، حکم پیامبر را دقیقاً اجرا می کنند و کاملًا تسلیم سخن او می باشند.

این آیه، دلیـل آن است که تو به پیـامبر مقـام عصـمت عنـایت کرده ای و او را از هرگونه خطا و اشـتباهی دور نموده ای، برای همین است که از مردم می خواهی تا تسلیم سخن او باشند.

پیامبر به امر تو، علی(علیه السلام)را جانشین خود قرار داد و از مردم خواست تا از علی(علیه السلام)

پیروی کننـد و تسـلیم او باشـند. بعـد از پیامبر فقط مؤمنان واقعی به این سـخن پیامبر گوش فرا دادنـد، عـدّه زیادی هم از مسـیر صحیح خارج شدند و کسانی دیگر را به عنوان خلیفه خود برگزیدند.

* * *

نِساء : آیه ۷۰ – ۶۹

وَمَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولَئِکَ رَفِیقًا (۶۹) ذَلِکَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ عَلِیمًا (۷۰)

عـاشق نمی توانـد دوری یار خویش را تحمّل کنـد و تلاش می کنـد هرطور هست به وصال دلبر برسـد و آنگاه با نگاهی قلب خویش را آرام کند، من هم عاشق شده ام. حکایت من شنیدنی است:

در شـهر مـدینه زنـدگی می کنم و مشـغول کسب و کـار حلال هسـتم تـا بتوانم لقمه نـانی برای زن و بچّه ام تهیّه کنم. محبّت عجیبی به پیـامبر دارم و برای همین، گـاهی از خـود بی خود می شوم و دیگر دسـتم به کـار نمی رود. آن گـاه کـار و کسـب خویش را رها می کنم و به سوی مسجد پیامبر می روم و خدمت آن حضرت می رسم.

چون نگاهم به آن حضـرت می افتـد دلم آرام می گیرد. هیچ گاه از دیدن او سـیر نمی شوم. سـپس به محلّ کار خویش برمی گردم، امّا باز دلم تنگ می شود. دلم، هوای یار را می کند. نمی دانم چه کنم؟ ! برمی خیزم و به سوی مسجد می شتابم ...

اکنون در مـدینه زنـدگی می کنم و فاصـله من تا مسـجد پیامبر زیاد نیست، با این حال، طاقت دوری پیامبر را نـدارم، پس روز قیامت من چه خواهم کرد؟ !

معلوم نیست که من در کجـا بـاشم؟ شایـد جایگـاه من به دلیـل گناهـانم، در دوزخ باشـد و شایـد هم خـدا به من رحم کنـد و گناهانم را ببخشد و در بهشت جایم دهد، امّا من کجا و پیامبر کجا؟

یارم در بالاترین مقام و جایگاه بهشتی منزل خواهد نمود، اگر دلم برای او تنگ شود و بخواهم او را ببینم چه کنم؟

این غصّه ای است که مدّت ها است به دل دارم و امروز تصمیم دارم آن را به پیامبر بگویم.

به مسجد می روم، می بینم یاران آن حضرت گرداگرد ایشان حلقه زده اند. من نیز از فرصت استفاده می کنم و درددل خود را به پیامبر می گویم: ای رسول خدا ! روز قیامت وقتی شما در بالاترین جایگاه قرار بگیرید، من چگونه دوری شما را تحمّل کنم؟

پیامبر با شنیدن سؤالم به فکر فرو می رود و جوابم را نمی دهد.

بعد از مدّتی، جبرئیل این دو آیه را برای پیامبر نازل می کند: «کسی که از خدا و پیامبر اطاعت کند، در روز قیامت، همنشین پیامبران، صدّیقان، شهدا و نیکوکاران خواهد بود و آنان دوستان بسیار خوبی هستند، این همنشینی، فضل و احسانی از طرف من است.من می دانم کدام یک از بندگانم از من و پیامبرم اطاعت می کنند، آنان بندگان خوبم هستند و به آنان چنین پاداش می دهم».

اکنون، پیامبر مرا صدا می زند و این آیه را برایم می خواند و بشارت می دهد که در روز قیامت در کنارش خواهم بود.(۱۴۷)

* * *

تو بندگان خوب خود را به همنشینی با این چهار گروه وعده دادی:

الف. پیامبران: کسانی که خدا آنان را برای هدایت انسان ها فرستاد که گل سرسبد پیامبران، محمّد(صلی الله علیه وآله)است.

ب. صدّیقان: کسانی که سراسر وجودشان راستی و درستی است، آنان با عمل و کردار، راستگویی خویش را به اثبات می رسانند. بعد از مقام نبوّت، هیچ مقامی بالاتر از مقام صدّیقان نیست. منظور از صدّیقان، فاطمه و علی و یازده امام بعد از

او(علیهم السلام)می باشند.

ج. شهدا: کسانی که در راه دین خدا جان خود را فدا کردند.

د. نیکوکاران: بندگان خوب خدا که به قرآن و سخن پیامبر عمل کردند، آنان بعد از پیامبر ولایت علی(علیه السلام)و فرزندان او را پذیرفتند، منظور از نیکوکاران، شیعیان علی(علیه السلام)می باشند.(۱۴۸)

* * *

نِساء : آیه ۷۱

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آَمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُبَات أَوِ انْفِرُوا جَمِیعًا (۷۱)

تو دوست داری جامعه اسلامی در اوج عزّت و اقتدار باشد، به همه فرمان دادی تا از پیامبر و امامان بعد او اطاعت کنند، اطاعت از رهبری باعث وحدت در جامعه است و در سایه این وحدت، عظمت و اقتدار شکل می گیرد.

اکنون از همه می خواهی تا آمادگی خود را در برابر دشمن حفظ کنند و به صورت گروه های متعدّد یا یک گروه به سوی دشمن حرکت کنند.

آری، مسلمانان باید از نظر اقتصادی، فرهنگی و نظامی در آمادگی کامل باشند و از بهترین اسلحه های زمان خود استفاده کنند تا بتوانند به خوبی از خویش دفاع نمایند. این رمز عزّت مسلمانان است و غفلت از آن سبب شکست مسلمانان می شود.

* * *

نِساء : آیه ۷۴ – ۷۲

وَإِنَّ مِنْکُمْ لَمَنْ لَیُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْکُمْ مُصِیبَهٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیَّ إِذْ لَمْ أَکُنْ مَعَهُمْ شَهِیدًا (۷۲) وَلَئِنْ أَصَابَکُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَیَقُولَنَّ کَأَنْ لَمْ تَکُنْ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُ مَوَدَّهٌ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِیمًا (۷۳) فَلْیُقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یَشْرُونَ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا

بِالْاخِرَهِ وَمَنْ یُقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیُقْتَلْ أَوْ یَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْرًا عَظِیًما (۷۴)

اکنون از نشانه دیگر منافقان سخن می گویی تا ما آنان را خوب بشناسیم، وقتی زمان جهاد فرا برسد، منافقان در جهاد سستی می کنند و در میدان جنگ حاضر نمی شوند.

اگر در جبهه جنگ، بلا و سختی به مسلمانان برسد، منافقان می گویند: «این نعمت خدا بود که ما همراه آنان نبودیم و از بلا نجات پیدا کردیم».

اگر سپاه اسلام در جنگ پیروز شوند و به غنیمت ها دست پیدا کنند می گویند: «ای کاش ! ما با آن ها در جنگ حاضر می شدیم و به مال و غنیمت می رسیدیم».

چرا بعد از جنگ، آنان به غنیمت ها فکر می کنند؟ آن ها شرط دوستی را انجام ندادند ولی می گویند که دوستانِ مسلمانان هستند ! آن ها در لحظات سخت، مسلمانان را تنها گذاشتند.

* * *

نِساء : آیه ۷۶ – ۷۵

وَمَا لَکُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیرًا (۷۵) الَّذِینَ آمَنُوا یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِیَاءَ الشَّیْطَانِ إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطَانِ کَانَ ضَعِیفًا (۷۶)

بُت پرستان در شهر مکّه حکومت می کردند، به پیامبر و مسلمانان سخت می گرفتند و قصد داشتند هر طور شده است اسلام را نابود کنند، در این شرایط به پیامبر دستور دادی تا به مدینه هجرت کند و به او وعده یاری دادی که او به زودی

شهر مکّه را فتح خواهد کرد و همه بُت ها را خواهد شکست.

پیامبر به همراه گروهی از مسلمانان مکّه به مدینه آمدند، پیامبر در مدینه به تبلیغ دین اسلام پرداخت، در این میان جمعی از مسلمانان هنوز در مکّه زندگی می کردند، بُت پرستان نمی گذاشتند آنان به مدینه هجرت کنند و پیوسته در پی آزار و اذیّتشان بودند، در واقع فکر نمی کردند که مدینه به پایگاهی برای تبلیغ دین اسلام مبدّل شود.

بعد از مدّتی، آن ها متوجّه شدند مدینه تبدیل به خطر بزرگی برای آنان شده است، برای همین تصمیم گرفتند تا مانع هجرت مسلمانانی شوند که در مکّه زندگی می کردند.

مسلمانانی که در شهر مکّه گرفتار شده بودند چنین دعا می کردند: «بارخدایا ! ما را از این شهر که مردم آن ستمگرند رهایی بخش و از سوی خود برای ما سرپرست و یاوری معیّن نما تا یاریمان نماید».

تو دعای آنان را شنیدی و از پیامبرت خواستی تا برای یاری آنان اقدام کند، امّا عدّه ای از مسلمانان از جنگ با بُت پرستان هراس داشتند، تو به آنان می گویی که چرا در راه تو و برای نجات برادران و خواهران خود اقدام نمی کنند؟

کسانی که برای یاریِ مظلومان به جهاد بروند و در راه تو جهاد کنند، به آنان پاداش می دهی.

سخن تو این است: نگاه کنید ببینید که اهل باطل چگونه در راه باطل حاضرند بجنگند و کشته شوند، آنان یاران شیطان هستند، از آنان نترسید که مکر و حیله شیطان بسیار سست و ضعیف است و شما پیروز این میدان خواهید بود.

* * *

مسلمان واقعی کیست؟ آیا نماز خواندن و روزه گرفتن و به خلوت خود رفتن دین است؟ کسی که از حال مسلمانان دیگر خبر ندارد و در بی خبری است،

ص:۲۶۱

چگونه ادّعای مسلمانی می کند؟

در این آیه با همه مسلمانان تاریخ سخن می گویی، من باید بدانم اگر در جایی از جهان، مسلمانی مورد ظلم و ستم واقع شد، باید به فکر او باشم و به اندازه ای که می توانم باید یاریش کنم.

این وظیفه من است که به ندای مظلومیّت او پاسخ بدهم و برای نجاتش بکوشم، این وظیفه، مرز نمی شناسد، آن مسلمان مظلوم، هموطن من باشد یا در کشور دیگری زندگی کند، باید در اندیشه یاری او باشم. این معنای اسلام واقعی است، نه به کنج عزلت رفتن و ذکر گفتن و بی خیال دنیا شدن !

* * *

نِساء : آیه ۷۸ – ۷۷

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآَتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَل قَرِيب قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۷۷) أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوج مُشَيَّدَه وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (۷۸)

انسان چقدر زود حرف ها و آرمان های خود را فراموش می کند و چقدر زود رنگ می بازد و عوض می شود.

برای من از سرگذشت ابن عَوْف و دوستانش سخن می گویی، وقتی پیامبر در مکّه رسالت خود را آغاز کرد، شرایط برای مبارزه مسلّحانه با بُت پرستان آماده نبود. پیامبر در آن روزها مأمور به صبر بود، بُت پرستان، او و مسلمانان را آزار و اذیّت می کردند.

ص:۲۶۲

روزی از روزها ابن عَوف و چند نفر از دوستانش، نزد پیامبر آمدند و گفتند:

ـــ ای پیامبر ! به ما اجازه بده تا با این بُت پرستان بجنگیم و آنان را به سزای اعمالشان برسانیم.

ـــ فعلاً خدا به من دستور جهاد نداده است، ما باید صبر پیشه کنیم، شما نماز را به پا دارید و زکات را پرداخت نمایید.

آن روز ابن عَوف و دوستانش آرزو داشتند تا با بُت پرستان بجنگند، آنان آرمانی بزرگ داشتند و عشق شهادت در دل هایشان موج می زد.

زمان گذشت، پیامبر به مدینه آمد، کم کم تعداد مسلمانان زیاد و زیادتر شد تا این که شرایط برای جهاد و مبارزه با بُت پرستی فراهم شد. آن وقت بود که دستور جهاد را بر پیامبرت نازل کردی و پیامبر از مسلمانان خواست تا برای جنگ با بُت پرستان آماده شوند.

مسلمانان مطمئن بودند که ابن عَوف و دوستانش هم برای جهاد آماده می شوند، آنان هنوز شوق و اشتیاق ابن عَوف را به یاد داشتند که چگونه برای جهاد لحظه شماری می کرد، افسوس که ابن عَوف خیلی عوض شده بود، او نزد پیامبر آمد و چنین گفت: «ای پیامبر ! چرا خدا جهاد را بر ما واجب کرده است؟ الآن وقت مناسبی برای جهاد با بُت پرستان نیست، ما نیاز به فرصت داریم».

این سخنان ابن عَوف همه را متعجّب کرد، چگونه او این قدر عوض شده است؟ زمانی او اشتیاق جهاد داشت و می خواست در راه خدا به جنگ دشمنان برود، اکنون چه شده است که زبان به اعتراض گشوده است، چرا او این قدر از دشمنان می ترسد؟

به پیامبر دستور می دهی تا در جواب ابن عَوف چنین بگوید: «ناز و نعمت این دنیا، بسیار بی ارزش است، سرای آخرت برای کسی که پرهیزکاری پیشه کند، بهتر است، زیرا نعمت های آنجا دائمی و همیشگی است، من به بندگان خود ستم

نمی کنم، پاداش کسانی که در راه من جهاد می کنند را می دهم، به جنگ کافران بروید، از کشته شدن در راه من نترسید و بدانید هر کجا باشید مرگ به سراغ شما می آید، اگر در دژهای محکم هم باشید، مرگ شما را در می یابد».(۱۴۹)

* * *

این آیه برای من درس بزرگی است، نکند من هم از کسانی باشم که از آرمان های بزرگ سخن می گوید، امّا وقت عمل، همه چیز را فراموش می کند. آری، آنان زود احساسی و داغ می شوند و زود هم سرد و بی خیال !! آنان بیشتر اهل شعارند !

امروز امام زمان من غایب است، من دم از یاری او می زنم، همیشه دعا می کنم که خدا توفیق جان فشانی در رکابش را به من بدهد، هر کجا می روم از یاری او سخن می گویم، امّا معلوم نیست وقت عمل چه کنم؟

من باید تلاش کنم محبّت و شیفتگی به دنیا را از دل خود بیرون کنم، عشق به دنیاست که مانع می شود که نتوانم وقت عمل، امام زمان خویش را یاری کنم. باید به حقیقت دنیا فکر کنم.

مرگ، دیر یا زود می آید، لحظه مرگ هر انسانی قبلاً مشخّص شده است، فرار از مرگ، بیهوده است، فرق نمی کند من در میدان جنگ باشم یا در بستر آرمیده باشم، مرگ من سر آن ساعت و لحظه خودش می آید، آیا عاقلانه است از یاری حقّ و حقیقت دست بردارم؟

باید فکر کنم، به یاری حقّ بروم، سعادت همیشگی را از آنِ خود کنم، بهشت را برای خود بخرم.

همین امروز هم باید امام زمانم را یاری کنم، از هیچ دسیسه ای نترسم، در روزگار غیبت، تا رمق در بدن دارم، محبّت او را بر دل های مردم، پیوند زنم و یاران او را یار راه شوم و در راه او قدم بردارم.

* * *

سخن از کسانی بود که وقتی پیامبر آنان را به جهاد فرا خواند، آنان از رفتن به جهاد خودداری کردند و فرمان پیامبر را اطاعت نکردند.

آنان در مدینه می ماندند و پیامبر همراه با لشکر اسلام به جنگ کافران می رفت، اگر لشکر اسلام در جنگ پیروز می شد، آنان می گفتند که این پیروزی از طرف خدا بود، اگر مسلمانان دچار مصیبت و شکست می شدند، می گفتند که این شکست به دلیل مدیریّت بد پیامبر است !

اکنون تو به آنان می گویی که پیروزی و شکست از طرف من است، هر چه صلاح بدانم، آن را انجام می دهم، همه چیز در این دنیا از ناحیه قدرت من است، چرا شما نمی خواهید حقیقت را بفهمید؟».

آری، تو خدای یگانه ای و این جهان را آفریدی و قوانینی ثابت را قرار دادی، اگر مسلمانان از فرمانده خود اطاعت کنند و با نیروی ایمان به تو به جنگ سپاه کفر بروند، آنان را یاری خواهی کرد و پیروز خواهند شد.

اگر مسلمانان از دستور فرمانده خود سرپیچی کنند و از مرگ بترسند و هنگام خطر از میدان جنگ فرار کنند، آنان را به حال خود رها می کنی و شکست نصیبشان می شود.

ماجراهای جنگ بَدر و اُحد این حقیقت را روشن می کند، در جنگ بدر، مسلمانان با این که تعداد کمی بودند، با نیروی ایمان به جنگ سپاه کفر رفتند، آنان از دشمن نترسیدند و در میدان جنگ رشادت نشان دادند، تو هم یاریشان کردی، پس می توان گفت که تو آنان را پیروز کردی.

در جنگ اُحد چه شد؟ گروهی از مسلمانان، دستور پیامبر را اطاعت نکردند، به جای آن که سنگر خود را حفظ کنند به سوی غنیمت ها دویدند و به جمع کردن مال دنیا پرداختند، وقتی که لشکر کفر از پشت سر به آنان حمله کردند، فرار

کردند، آنان پیامبر خود را تنها گذاشتند و به فکر نجات جان خود بودند.

تو آنان را به حال خود رها کردی و شکست خوردند، پس می توان گفت که تو آنان را شکست دادی، نتیجه کارشان را به خودشان بازگرداندی، نتیجه اطاعت نکردن از فرمانده و فرار از میدان جنگ، شکست است، منافقان که شکست را به سوء مدیریّت پیامبر نسبت می دهند، در اشتباه بزرگی هستند.(۱۵۰)

* * *

نِساء : آیه ۸۰ - ۷۹

مَا أَصَابَکَ مِنْ حَسَنَه فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَکَ مِنْ سَیِّئَه فَمِنْ نَفْسِکَ وَأَرْسَلْنَاکَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَکَفَی بِاللَّهِ شَهِیدًا (۷۹) مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّی فَمَا أَرْسَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظًا (۸۰)

سخن از سختی ها پیش آمد، در اینجا مناسب می بینی به نکته مهمّی اشاره کنی، با پیامبرت چنین سخن می گویی: «هر چه خوبی به تو می رسد، از جانب من است و هر چه بدی به تو رسد از طرف خودت است، ای محمّد ! من تو را برای هدایت مردم فرستادم و گواهی من در این باره کافی است، هر کس از تو اطاعت کند، از من اطاعت کرده است، هر کس هم سرپیچی و نافرمانی کند، بگذار به راه خود برود، تو را نفرستادم تا مراقب مردم باشی، وظیفه تو هدایت کردن است، وظیفه تو این نیست که به زور مانع انحراف آنان شوی».

من این آیه را می خوانم، روی سخن تو دقّت می کنم، می فهمم که همه خوبی ها از طرف توست و همه بدی ها از طرف خود من است.

به راستی منظور از خوبی ها چیست؟

سلامتی، امنیّت، روزی زیاد، طول عمر...

همه این ها را تو به من داده ای، این ها نعمت های توست که به من ارزانی

داشته ای. هزاران نعمت، مرا در برگرفته اند، چه نعمتی بالاتر از سلامتی و امنیّت !

از طرف دیگر، گاهی در زندگی، به سختی ها و بلاهایی مبتلا می شوم، سختی هایی مثل قحطی، گرسنگی و...

این بلاها نتیجه اعمال و رفتار خود من است، هر گناهی که انجام می دهم، در زندگی همین دنیا اثر می گذارد، بعضی گناهان سبب گرفتاری هایی مانند فقر است و برکت را از زندگی می برد.(۱۵۱)

فقر، فقط نداشتن پول نیست، گاهی من پول دارم امّا آرمان بزرگ خویش را فراموش می کنم، این فقری بزرگ است و زندگی من، بی معنا و بی برکت می شود، باید بدانم این گناهان خود من است که برکت زندگی مرا می گیرند.

در دعای کمیل این گونه می خوانیم: «خدایا ! ببخش آن گناهانی که باعث می شود نعمت های تو از من گرفته شود. ببخش آن گناهانی که بلا را بر من نازل می کند...».(۱۵۲)

* * *

دانشجویی بود که او را بسیار دوست می داشتم، یک روز سر کلاس رو به من کرد و گفت:

___ استاد ! قرآن چرا این گونه است؟ در آیه ای، سخنی می گوید، آیه بعد، آن را نقض می کند؟

___ چطور؟

___ «سَیّئه» به معنای «گناه» می باشد. قرآن در آیه ۷۸ سوره «نساء» می گوید «سیّئه» از طرف خداست، سپس در آیه ۷۹ همان سوره می گوید که «سیّئه» از طرف بندگان است. وقتی من گناه می کنم، این گناه از طرف خداست؟ آیا من مجبور به گناه هستم؟ من نفهمیدم که وقتی گناه می کنم خودم مقصّرم یا خدا؟ چرا قرآن می گوید «سیّئه» از طرف خداست؟

ــــ تو باید قرآن را با دقّت بخوانی تا منظور این دو آیه را بفهمی.

ــــ استاد ! این که دیگر فکر نمی خواهد. در یک آیه، قرآن، «سیّئه» را از طرف خدا می داند، در آیه بعد آن را از طرف انسان می داند.

ــــ «سیّئه» یا همان «گناه» را انسان انجام می دهد. آری، من هستم که گناه می کنم، این گناه از طرف من است، امّا این خداست که نتیجه این گناه را برایم می فرستد. وقتی خدا به من نعمتی داد، اگر ناسپاسی کنم و کفران نعمت کنم، این گناهی است که من انجام داده ام، آیا می دانی نتیجه این گناه چیست؟

ــــ نتیجه کفران نعمت، این است که نعمت از انسان گرفته می شود.

ــــ خوب. چه کسی این نعمت را از من می گیرد؟

ــــ خدا.

ــــ من کفران نعمت کردم، پس گناه کفران نعمت، از طرف من است، امّا این خداست که نتیجه آن را بازمی گرداند.

ــــ استاد ! الآن فهمیدم ! خدا این جهان را آفریده است و در آن قوانینی ثابت، وضع کرده است، این قانون خداست: «هر کس کفران نعمت کند، نعمت از او گرفته می شود». حالا ـ هر کس خودش به اختیار خودش، گناه کفران نعمت انجام دهد، طبق این قانون، خدا نعمت را از او می گیرد.

ــــ آفرین ! پس «سیّئه» به دو معنا آمده است: معنای اوّل: «سیّئه» به معنای انجام گناه که در آیه ۷۹ آمده است، این انسان است که به اختیار خود گناه می کند. معنای دوم: سیّئه به معنای نتیجه گناهان که در آیه ۷۸ آمده است، این خداست که نتیجه و اثرات گناه را به انسان نشان می دهد. در واقع منظور از «سیّئه» در آیه ۷۸، بلاها، سختی ها و مصیبت ها می باشد که نتیجه گناه است.

* * *

نِساء : آیه ۸۲ – ۸۱

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ

مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِی تَقُولُ وَاللَّهُ یَکْتُبُ مَا یُبَیِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ وَکِیلًا (٨١) أَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلَافًا کَثِیرًا (٨٢)

در آیه قبل از مردم خواستی تا به سخن پیامبر گوش فرا دهند، سخنان او مایه سعادت انسان هاست، تو پیامبر را برای هدایت آنان فرستادی، افسوس که عدّه ای از مسلمانان به پیامبر ایمان واقعی نیاورده اند، آنان به ظاهر مسلمانند، امّا قلب هایشان از نور ایمان خالی است.

وقتی پیامبر دستوری را صادر می کند، آنان شعار می دهند: «گوش به فرمان تو هستیم»، امّا شب هنگام ، دور هم جمع می شوند و مطالبی بر خلاف گفتارشان بر زبان می آورند، آنان برای نابودی اسلام نقشه می کشند، امّا تو همه سخنان آنان را ثبت می کنی، تو بر همه اعمال و گفتار آنان آگاهی، به پیامبرت می گویی: «از این منافقان دوری کن و بر من توکّل کن که من تو را از شرّ منافقان حفظ می کنم، حمایت و یاری من تو را کفایت می کند».

اکنون یک سؤال به ذهن من می رسد: چرا عدّه ای از کسانی که کنار پیامبر بودند، این گونه رفتار می کردند؟ چرا رفتاری منافقانه داشتند؟ ریشه نفاق در چیست؟

خوب که فکر می کنم می فهمم عدم ایمان به قرآن و پیامبری محمّد(صلی الله علیه وآله)ریشه نفاق است.

آری، آنان هنوز باور نکرده اند که قرآن، کلام توست و تو آن را به محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل کرده ای، آنان در پیامبری او شک دارند، برای همین از آنان می خواهی تا در قرآن اندیشه کنند تا رسالت محمّد(صلی الله علیه وآله)برایشان آشکار شود، این سخن توست: «چرا در قرآن نمی اندیشید؟ اگر قرآن سخن من نبود، در آن اختلاف زیادی می یافتید».

آری، قرآن سخن توست، سخن تو از اختلاف و نادرستی به دور است، اگر محمّد(صلی الله علیه وآله)قرآن را از پیش خود گفته بود، در آن، اختلاف زیادی پیدا می شد، زیرا

سخن بشر خالی از اختلاف و تناقض نیست، روحیّات، افکار و سخنان بشر در طول عمرش تغییر می کند، به همین دلیل است که نوشته های یک نویسنده در طول عمرش هرگز یکسان نیست.

تو قرآن را در طول ۲۳ سال بر محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل کردی، محمّد(صلی الله علیه وآله)در طول این سال ها، در جنگ، صلح، مهاجرت و موقعیّت های دیگر بوده است، محمّد(صلی الله علیه وآله)درس نخوانده بود و نمی توانست کتابی بخواند. در قرآن بحث های عقیدتی، تاریخی، اخلاقی و حقوقی آمده است و در آن هیچ تضاد و تناقضی نیست، این نشانه آن است که قرآن از طرف توست.

تدبّر و اندیشه در قرآن زمینه برطرف شدن نفاق و ضعف ایمان است، هر کس قرآن را بخواند و در معنای آیات اندیشه کند، دلش صفا می یابد و نور ایمان بر قلبش می تابد، آری، قرآن شفای دل هاست.

* * *

نِساء : آیه ۸۳

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (۸۳)

عدّه ای از مسلمانان که در مدینه زندگی می کردند، وقتی خبری را می شنیدند، بدون بررسی و تحقیق، آن خبر را به دیگران می گفتند، مثلاً اگر می شنیدند که دشمن می خواهد به مدینه حمله کند، به سرعت این خبر را در شهر پخش می کردند.

بعداً معلوم می شد که این خبر یک شایعه بوده، شایعه ای که دشمنان آن را درست کرده بودند تا روحیّه مسلمانان را تضعیف کنند تا پس از آن که وحشت و ترس همه جا را گرفت و مسلمانان روحیّه خود را از دست دادند، به مدینه حمله

کنند.

اکنون تو از مسلمانان می خواهی تا اگر خبری را شنیدند به پیامبر و کسانی که قدرت تشخیص درست و نادرست بودن آن خبر را دارند، اطّلاع دهند.

این دستور از روی مهربانی و لطف است، نشانه محبّت تو به مسلمانان است، تو دوست نداری که جامعه دچار وحشت شود، این شیطان است که می خواهد در دل مؤمنان ترس افکند تا دشمن به راحتی بتواند حمله کند.

این دستور سبب می شود تا مسلمانان فریب شیطان را نخورند، اگر این دستور تو نبود، عدّه زیادی از روی نادانی شایعه پراکنی می کردند و همه باور می کردند که دشمن تا نزدیکی مدینه آمده است و دیگر نمی توان کاری کرد !

آری، قبل از نقل یک خبر، باید از درست یا نادرست بودن آن مطمئن شد، مخصوصاً خبرهایی که درباره اسرار نظامی مثل حمله دشمن و... می باشد، باید این خبرها را به رهبران جامعه عرضه نمود تا بعد از جمع آوری اخبار و ارزیابی و تشخیص آن، به قدر مصلحت به اطّلاع جامعه رسانده شود تا مبادا جامعه دچار ترس و وحشت شود.

شایعه سازی و شایعه پراکنی از بلاهای بزرگ جامعه است که روح تفاهم و همکاری را در میان مردم از بین می برد و اعتماد عمومی را نابود می کند و فکر و وقت مردم را مشغول می کند، مسلمانان باید به هوش باشند و هرگز در دام شایعه پراکنی گرفتار نشوند.

* * *

نِساء : آیه ۸۵ – ۸۴

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا (۸۴) مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

مُقِیتًا (۸۵)

در آیه ۷۵ این سوره، از مسلمانان خواستی که همراه پیامبر به جهاد با کافران بروند و او را تنها نگذارنـد، منافقان را سرزنش کردی که چرا دلبسته دنیا شدند و از یاری دین تو دست برداشتند، به همه گفتی که اطاعت از پیامبر، اطاعت از توست، از مسلمانان خواستی تا اسرار نظامی را فاش نسازند و شایعه پراکنی نکنند.

آیا مردم به این سخنان گوش فرا خواهند داد؟ آیا به یاری پیامبر خواهند شتافت؟ آیا پیامبر باید منتظر یاری مسلمانان بماند؟ وظیفه او چیست؟

اکنون با پیامبر این گونه سخن می گویی:

ای محمّد ! در راه من پیکارکن، تو فقط مسئول وظیفه خودت هستی !

مؤمنان را بر این کار ترغیب و تشویق کن !

امیدوار باش اگر تنها هم به پیکار با دشمنان بروی، من تو را از شرّ آنان حفظ می کنم، زیرا قدرت من فوق همه قدرت ها است و اگر کسی را عذاب کنم، عذاب دردناکی خواهد بود، من دشمنان را به عذاب گرفتار می سازم.

ای محمّد ! از تو خواستم تا مؤمنان را به جهاد فرا خوانی، بدان هر کس دیگری را به کار خوبی فرا خواند، خودش نیز از آن بهره خواهد برد، هر کس هم دیگری را به کاری بد تشویق کند، در آن بدی، سهیم خواهد بود، من بر همه اعمال و رفتار بندگان خویش آگاهم و بر همه چیز توانا هستم.(۱۵۳)

* * *

این دستور عجیبی است : «ای محمّد ! حتّی اگر تنهای تنها بودی، با دشمن پیکار کن، راه خود را ادامه بده...».

این سخن چه پیامی برای امروزِ من دارد؟

اگر بدانم راه من حقّ است، دیگر نباید از این که کسی مرا یاری نمی کند، در هراس باشم، باید آنقدر قاطع و مصمّم باشم که حتّی اگر همه با من دشمن شدند،

دست از هدف مقدّس خویش برندارم. این رمز موفقیّت است.

بایـد به راه خود عشق بورزم، به آرمان خود ایمان داشـته باشم و تا پای جان در راه تحقّق آرمانم تلاش کنم، به اسـتقبال مرگ بروم، خطرها را به جان بخرم، اگر تنها هم هسـتم، به جنگ مشکلات بروم، هرگز ناامید نشوم و تسلیم دشمن نگردم. بدانم که اگر از آرمان و هـدف خود دست بردارم، دیگر زنـدگی برایم معنا نخواهـد داشت، زندگیِ کسـی که هدف خود را از دست داده است، مردگی است، زندگی نیست !

* * *

نِساء : آیه ۸۷ – ۸۶

وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّه فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَـيْء حَسِيبًا (۸۶) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (۸۷)

از جهاد با سپاه کفر سخن گفتی، کسی نباید تصوّر کند که در قرآن فقط سخن از جهاد و جنگ است، اکنون از مسلمانان می خواهی تا نسبت به دیگران مهربان باشـند، اگر کسـی به آنان محبّتی کرد، آن محبّت را پاسـخی بهتر دهند، اگر کسی به آنان سلام و درود گفت، پاسخ او را بهتر یا حـدّاقل همان گونه بدهنـد، مثلاً اگر کسـی گفت: «السـلام علیکم» در جواب بگوینـد: «السلام علیک و رحمهُ الله».

اگر کسـی که تا به حال دشمن ما بوده است، با ما صلح کرد و به ما سلام داد، باید جواب او را به زیبایی بدهیم، دوست داری که افراد جامعه نسـبت به هم بی تفاوت نباشـند، ثواب زیادی برای سـلام کردن قرار داده ای و جواب سلام را هم واجب کرده ای.

آری، هر کس به من خـدمتی کرد بایـد آن را جبران کنم، این وظیفه من است، من در جـامعه بایـد متوجّه رفتـار و کردار خود باشم، وقتی من بدانم که حتّی جواب

سلام ندادن، گناه است، حواسم را جمع می کنم، به حقوق دیگران تجاوز نمی کنم، این بزرگترین وظیفه من است.

اگر من به دیگران ظلمی کنم، روز قیامت در پیشگاه عدل تو باید پاسخ دهم، تو شاهد و حسابرس همه اعمال هستی، آری، خدایی جز تو نیست، در روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست، همه را زنده خواهی کرد، هیچ کس از تو راستگوتر نیست، تو به همه وعده های خود وفا خواهی کرد.

* * *

نساء : آیه ۹۱ – ۸۸

فَمَا لَكُمْ فِی الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۸۸) وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۸۹) إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (۹۰) سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (۹۱)

وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، مردم مدینه از او استقبال خوبی نمودند و او را یاری کردند، مسلمانان مکّه هم کم کم به مدینه آمدند و آن شهر، تبدیل به پایگاهی برای اسلام شد.

گروهی از مردم مکّه به خیال آن که زندگی در مدینه شرایط بهتری دارد، به مدینه

آمدنـد و به پیامبر گفتند که ما هم مسـلمان شده ایم، پیامبر آنان را پذیرفت و آنان مدّتی در مدینه زندگی کردند. چندی بعد، آنان از مدینه به مکّه بازگشتند و به بُت پرستی روی آوردند، آنان به یاری بُت پرستان پرداختند و برای آنان کارهای اقتصادی مثل تجارت انجام دادند.(۱۵۴)

تو به پیامبر دسـتور دادی تا با آن گروه به پیکار بپردازد، مسـلمانان وقتی این دسـتور را شـنیدند، دچار اختلاف شدند، عدّه ای می گفتند که نباید بجنگیم، زیرا ممکن است آنان بار دیگر از بُت پرستی دست بردارند.

اکنون این گونه با مسلمانان سخن می گویی:

چرا درباره منافقان دچار اختلاف شـده ایـد؟ آنان منافقانی هسـتند که از شـهر مدینه بیرون رفته اند و پشتیبان بُت پرسـتان شده اند، چگونه می خواهید کسانی را هدایت کنید که من آنان را به حال خود رها کرده ام؟ هر کس را من در گمراهی رها کنم، هیچ راهی برای هدایت نمی یابد.

آنان دوست دارنـد شـما هم دست از ایمان خود برداریـد و کفر پیشه کنیـد تا هماننـد آنان شوید، هرگز آنان را دوسـتان خود نگیرید.

* * *

عدّه ای از منافقان هسـتند که در مدینه زندگی می کنند، درست است که قلب آنان از نور ایمان خالی است، امّا در ظاهر نماز می خوانند و از بُت پرستی دوری می جویند، از پیامبر می خواهی تا آنان را به حال خود رها کند و با آنان وارد جنگ نشود و رسوایشان نسازد.

امّا گروهی از منافقان که به اردوگاه بُت پرستان بازگشته اند، حسابشان فرق می کند، آنان به یاری بُت پرستان شتافته اند و در مقابل بُت ها سجده می کنند، از پیامبر می خواهی همراه با مسلمانان به جنگ آنان برود.

قانون تو این است: «با منافقانی که در خارج مدینه هستند جنگ کنید، مگر آن که

آنان توبه کنند».

توبه آنان چیست؟ باید به مدینه بار دیگر مهاجرت کنند و دست از عقیده باطل خود بردارند.

باید با منافقانی که توبه نمی کنند و از اذیّت و آزار مسلمانان هم پروایی ندارند و اهل صلح هم نیستند، جنگ کرد، وعده می دهی که مسلمانان بر منافقان تسلّط پیدا کنند و بر آنان پیروز شوند.

* * *

سخن از پیکار با دشمنان به میان آمد، اکنون تو از مسلمانان می خواهی با دو گروه وارد جنگ نشوند:

* گروه اوّل:

کسانی که با هم پیمانان شما، ارتباط دارند و با آنان پیمان دوستی بسته اند. عهد و پیمان آنقدر اهمیّت دارد که اگر کسی با مسلمانان پیمان ببندد، مسلمانان باید حرمت او را نگاه دارند و با او وارد جنگ نشوند.

* گروه دوم:

کسانی که در شرایط خاص هستند و تقاضای صلح دارند. آنان نه توانایی همکاری با مسلمانان را دارند و نه می توانند با کافران برخورد کنند. مسلمانان باید با این گروه هم جنگ نکنند.

آری، اگر کافری اعلام بی طرفی یا صلح و دوستی کرد، نباید با او جنگ نمود.

* * *

نِساء : آیه ۹۳ – ۹۲

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَه مُؤْمِنَه وَدِيَهٌ مُسَلَّمَهٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْم عَدُوّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَه مُؤْمِنَه

ص:۲۷۶

وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبه مُؤْمِنَه فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيما حَكِيما (۹۲) وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيما (۹۳)

در جبهه جنگ ممکن است مسلمانی، به اشتباه مسلمانی دیگر را به قتل برساند، مثلاً ـ در تاریکی شب یک نفر عبور کند، مسلمانی خیال کند او دشمن است و او را به قتل برساند. در اینجا چه باید کرد؟ حکم تو چیست؟

ماجرایی در مدینه روی می دهد، تو این آیه را نازل می کنی و حکم «قتل غیر عمد» را بیان می کنی.

ماجرا چه بود؟

«عَیّاش» یکی از یاران پیامبر و اهل مکّه بود و به مدینه هجرت کرده بود، او روزهای سختی را پشت سر گذاشته بود، بُت پرستانِ مکّه بارها او را به جُرم مسلمان شدن، شکنجه کرده بودند.

روزی عَیّاش به سوی مرکز شهر می رفت، ناگهان چشمش به مردی از اهل مکّه افتاد، عَیّاش بسیار متعجّب شد، آن مرد در اینجا چه می کند؟ او به چه منظور به مدینه آمده است؟ نکند نقشه ای دارد؟ عَیّاش به خوبی آن مرد را می شناخت، آن مرد، بارها عَیّاش را شکنجه کرده بود و از کافران بود، عَیّاش شمشیر کشید و او را به قتل رساند.

عَیّاش فکر می کرد یک کافر را کشته است، افسوس که نمی دانست آن مرد، توبه کرده و مسلمان شده است و خانه و زندگی خود را در مکّه رها کرده است و تصمیم گرفته است تا نزد پیامبر برود و اسلام خود را به او اعلام کند.(۱۵۵)

وقتی واقعیّت معلوم شد، همه از هم سؤال کردند که آیا عیّاش، قاتل است؟ آیا

باید او را قصاص کرد؟

* * *

هیچ مؤمنی حقّ ندارد مؤمن دیگری را به قتل برساند مگر اینکه این کار را از روی اشتباه و خطا انجام دهد.

قاتلی که از روی اشتباه، کسی را به قتل رسانده است، باید خون بها به خانواده مقتول پرداخت کند، (مقتول به کسی می گویند که به قتل رسیده است).

در پرداخت خون بها باید شرایط خانواده مقتول را در نظر گرفت که سه حالت است:

* اوّل:

خانواده مقتول، مسلمان باشند، در این صورت، قاتل باید یک برده مسلمان آزاد کند، همچنین خون بها را به خانواده مقتول بدهد مگراین که آن خانواده با رضایت کامل، از خون بها درگذرند.

* دوم:

خانواده مقتول، از دشمنان اسلام باشند، در این صورت، قاتل باید یک برده مسلمان آزاد کند و پرداخت خون بها به خانواده مقتول لازم نیست چون این کار باعث تقویت اقتصادی دشمنان اسلام می شود.

* سوم:

خانواده مقتول با مسلمانان هم پیمان باشند، در این صورت، قاتل باید یک برده مسلمان آزاد کند و به جهت احترام به پیمانِ مسلمانان، خون بها را به خانواده مقتول بدهد.

* * *

ص:۲۷۸

کسی که دسترسی به آزاد کردن برده ندارد، بر او واجب است که دو ماه (پشت سر هم) روزه بگیرد. این کار برای جبران خسارت اخلاقی و معنوی قاتل است.

در آن روزگار، برده داری در جامعه امری عادی بود، اسلام، آرام آرام با وضع قوانین، نظام برده داری را از بین برد و بعد از گذشت مدّتی همه برده ها آزاد شدند.

مقدارِ خون بها در قتل غیر عمدی چقدر است؟

در سخنان پیامبر، مقدار آن، هزار مثقال طلا یا مثلاً ۱۰۰ شتر بیان شده است که می توان در هر زمان پول آن را محاسبه کرد و پرداخت نمود.(۱۵۶)

این حکم قتل «غیر عمد» است، اگر کسی به عمد، دیگری را به قتل برساند (قتل عمد)، خانواده مقتول می توانند قاتل را قصاص کنند و یا خون بها بگیرند و یا او را ببخشند. اجرای قانون قصاص مانع می شود که قتل و جنایت در جامعه زیاد شود، تو خواسته ای تا از جان انسان دفاع کنی، قصاص، یک برخورد و انتقام شخصی نیست، بلکه تأمین کننده امنیّت اجتماعی است. اگر در جامعه، متجاوز قصاص نشود، عدالت و امنیّت از بین می رود.

آیا کسی که مسلمانی را از روی عمد به قتل می رساند گناهش بخشیده می شود؟ یعنی وقتی قانون درباره او اجرا شد، مثلاً خانواده مقتول، او را بخشیدند، یا خون بها گرفتند یا تصمیم گرفتند او را قصاص کنند، آیا راهی برای توبه قاتل وجود دارد؟

قاتل به چه انگیزه ای دست به این کار زده است؟ اینجا دو حالت وجود دارد:

* اوّل:

قاتل از روی عصبانیّت کسی را می کشد، مثلاً بر سر پول و ... با مقتول درگیر

می شود و به عمد او را می کشد امّا قبول دارد که کشتن مؤمن گناه بزرگی است، او در حالت عصبانیّت این گناه بزرگ را انجام داده است، بعد از اجرای حکم، توبه اش پذیرفته می شود، حکم او یکی از این سه است: دادن خون بها، عفو خانواده مقتول، قصاص.

قاتل باید از کار خود پشیمان شود و به درگاه خدا توبه نماید. اگر خانواده مقتول او را بخشیدند، باید دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد یا ۶۰ فقیر را غذا دهد یا یک بنده هم آزاد کند، این کار، کفّاره آن گناه بزرگ اوست.

* دوم:

قاتل، مؤمنی را (به سبب ایمان آن مؤمن) به قتل برساند. در واقع، قاتل، هیچ انگیزه ای جز بغض و کینه نسبت به دینِ مؤمن ندارد، در این صورت توبه او قبول نمی شود.

آری، کسی که مسلمانی را به علّت مسلمان بودنش بکشد، هرگز توبه اش قبول نمی شود. اگر کسی اعتقاد داشته باشد که کشتن مسلمان، جایز است و مسلمانی را بکشد، توبه اش پذیرفته نمی شود !

منظور تو این است: «هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است که جاودانه در آن می ماند و من بر او غضب می کنم و او را از رحمت خود دور می کنم و عذابی بس بزرگ در انتظارش خواهد بود».(۱۵۷)

* * *

نِساء : آیه ۹۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا

ص:۲۸۰

إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۹۴)

اگر به جهاد می روم باید بدانم که هدف از جهاد، توسعه طلبی و به دست آوردن غنیمت نیست، مرا به جهاد فرا می خوانی تا انسان ها از قید بندگی زر و زور رها شوند، اگر دشمن تقاضای صلح یا ادّعای ایمان کرد، باید سخنش را بپذیرم.

ما مأمور به ظاهر افراد هستیم، نه باطن آنان ! همین که کسی به زبان گفت: «اشهد أنْ لا اله الا الله و اشهد انَّ محمّداً رسولُ الله»، باید سخنش را بپذیرم و از جنگ با او دست بردارم. آری، کسی که تا لحظاتی پیش، بت پرست بود، امّا در میدان جنگ، مسلمان شد، جان و مالش در امان است.

این سخن توست:

ای مؤمنان ! وقتی برای پیکار با کافران سفر می کنید، به افراد ناشناس برمی خورید، باید درباره آنان تحقیق کنید. به طمع غنیمت، به کسی که اظهار اسلام می کند، نگویید: «تو مسلمان نیستی !». بدانید که غنیمت های فراوانی نزد من است، من به شما پاداش های بزرگ خواهم داد، بر شما منّت نهادم و شما را به اسلام و ایمان رهنمون ساختم، اگر لطف من نبود، شما هم بهره ای از اسلام نداشتید. به شکرانه این نعمت، در جهاد با دشمنان، تحقیق کنید، مبادا کسی که ادّعای اسلام می کند را به قتل برسانید، بدانید که من به همه رفتارهای شما آگاهم.

* * *

نِساء : آیه ۹۶ – ۹۵

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۹۵)

دَرَجَات مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيًما (۹۶)

از پیـامبر خواستی تـا برای نـابود کردن بُت پرستی به جنـگ کافران برود. پیامبر بارها به جنگ کافران رفت و این جنگ ها در دو مرحله انجام شد:

* مرحله اوّل:

وقتی تعداد سـربازان اسـلام کم بود و سپاه کفر زیادتر از مسلمانان بودند (مثل جنگ بَدر در سال دوم هجری و جنگ اُحد در سال سوم).

در این شرایط، بر همه مسلمانانی که توانایی داشتند واجب بود به جهاد بروند.

اگر کسـی بـدون عـذر (مانند بیماری و کهولت سن)، از شـرکت در جنگ خودداری می کرد، گناه بزرگی مرتکب شده بود. در جنگ اُحد گروهی از منافقان از لشکر اسلام جدا شدند و با این کار، باعث تقویت سپاه کفر شدند.

* مرحله دوم:

وقتی که اسلام قدرت گرفته بود و پیامبر نیروی کافی برای جنگ با کافران داشت (مثل جنگ تَبوک در سال نهم هجری).

در این شـرایط، جهاد بر همه واجب نیست، همین که تعدادی از مسلمانان به جهاد رفتند، وجوب جهاد از بقیّه برداشته می شود و به اصـطلاح به آن «واجب کفایی» می گویند، یعنی اگر عدّه ای از مسـلمانان به جهاد رفتند، کفایت می کند و بر بقیّه واجب نیست.

اکنون در این آیه می خواهی درباره جهاد در مرحله دوم سـخن بگویی، درست است که تعداد مسلمانان بسیار زیاد شده است و برای همین، جهاد بر همه واجب نیست، امّا کسانی که به یاری پیامبر بروند، اجر بزرگی در انتظار آنان است.

آری، کسانی که (بدون داشتن عذری مانند بیماری) به جهاد نرفتند با جهادگران مساوی نیستند !

تو کسانی را که با مال و جان خود جهاد می کنند بر کسانی که ترکِ جهاد کردند، برتری می دهی.

تو به همه وعده پاداش داده ای، امّا به جهادگران مقام های بالاتر می دهی، به آنان پاداشی بس بزرگ عنایت می کنی، آمرزش و رحمت خود را نصیب آنان می کنی و لغزش های آنان را نادیده می گیری که تو خداوند بخشنده و مهربانی.

* * *

به کسانی که با مال و جان در راه تو جهاد می کنند، وعده پاداشی بزرگ می دهی، جهاد فقط این نیست که من سلاح در دست بگیرم و به جنگ دشمن بروم، گاهی دشمن حمله فرهنگی می کند، او اعتقادات و باورهای جامعه را مورد هجوم خود قرار می دهد. اگر من به دین خود عشق میورزم باید به فکر جهاد فرهنگی باشم.

اگر من می توانم با قلم و بیان به مقابله با دشمن بپردازم، وظیفه دارم این کار را انجام دهم، اگر این هنر را ندارم، با ثروت خویش از اسلام دفاع نمایم و هزینه کارهای فرهنگی را پرداخت نمایم.

اگر همه ما فقط به فکر خود باشیم و برای دفاع از دین کاری نکنیم، جبهه فرهنگی اسلام ضعیف می شود، آنوقت بی دینی و بی اعتقادی در جامعه رشد می کند و فرهنگ دشمن رواج پیدا می کند.(۱۵۸)

نِساء : آیه ۹۹ – ۹۷

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِی أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِی الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۹۷) إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (۹۸) فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا (۹۹)

من وطن خود را دوست دارم، اینجا زادگاه من است، به آن عشق میورزم، به این آب و خاک وابسته ام، اصل من اینجاست، تو این عشق را در قلبم قرار داده ای، آری، عشق به وطن، نشانه ایمان است.

اگر وطن من آماج سیاهی ها و تاریکی ها شود و من نتوانم شرایط را تغییر دهم چه باید بکنم؟ آیا باید بمانم و مغلوب سیاهی ها شوم؟ وقتی ماندن در وطن مرا از تو دور می کند، وظیفه من چیست؟

از من می خواهی «مهاجرت» کنم، از خانه و کاشانه ام کوچ کنم، مهاجر شوم. برای آرمان خویش از زادگاه خود دل بر کنم و جدا شوم. از همه وابستگی ها

رهایی یابم و راهی سرزمین و جایگاهی دیگر شوم، در راه تو، از تاریکی ها بگریزم و به سوی روشنایی بروم.

آری، عشق به زیبایی ها و خوبی ها بالاتر از عشق به وطن است، زندگی معنوی مهمتر از زندگی مادی است. نباید به دلیل عشق به وطن، تن به ذلّت بدهم و اسیر تاریکی ها شوم، وطن دوستی تا جایی نیکوست که ماندن در وطن، به عقاید و اهداف عالی ضربه وارد نکند.

پیامبر تو چقدر زیبا سخن گفت: «اگر کسی به سبب حفظ دین خود مهاجرت کند، در بهشت همنشین ابراهیم(علیه السلام)خواهد بود».(۱۵۹)

چرا همنشینی با ابراهیم(علیه السلام)؟

ابراهیم(علیه السلام)کسی بود که در راه یکتاپرستی بارها مهاجرت کرد، وطن او بابل (شهری در عراق) بود، او به فلسطین، مصر، مکّه و... مهاجرت نمود.

* * *

اگر کسی حقانیّت اسلام را فهمید، باید مسلمان شود و اگر در وطن نمی تواند دین خود را حفظ کند، در صورتی که توانایی دارد، وظیفه دارد مهاجرت کند، اکنون این سؤال مطرح است: اگر او مهاجرت نکرد، چه سرنوشتی در انتظار اوست؟

آنان به خود ظلم کردند، در وطن ماندند و در محیط کفر و بُت پرستی، خود را از کمال و سعادت محروم ساختند. فرشتگان در هنگام مرگ با آنان چنین می گویند:

ـــ شما چگونه زندگی کردید؟

ـــ در وطن خود زیر ظلم و ستم بودیم و توانایی مقابله با ظالمان را نداشتیم.

ـــ زمین خدا که پهناور و وسیع بود، چرا مهاجرت نکردید؟ چرا از وطن خود به جای دیگر نرفتید؟

اینجاست که دیگر نمی توانند به فرشتگان جوابی دهند، جایگاه آنان آتش جهنّم

است و به راستی جهنّم چه بـد جایگاهی است. آنان توانایی مهاجرت داشـتند، ولی مهاجرت نکردنـد و در سـرزمین کفر و بُت پرستی ماندند و به عذاب گرفتار آمدند.

* * *

هر کس که نتوانـد در وطن خود دین خود را حفظ کند، باید مهاجرت کند، اگر مهاجرت نکرد، به آتش جهنّم گرفتار خواهد شد، البتّه اگر امکان مهاجرت برای او وجود داشـته باشد، به همین علّت، کسانی که گرفتار ظلم و سـتم شده اند و «مُستضـعف» هستند و توانایی مهاجرت ندارند، به عذاب تو گرفتار نمی شوند.

مردان و زنان و کودکانی که ناتوان هسـتند، در انتظار بخشـش تو خواهند بود، آنان کسانی هسـتند که گرفتار محیط کفر شده انـد و هیـچ چـاره ای ندارنـد و راهی برای نجـات هم نمی یابنـد، در روز قیامت، آنان را می بخشـی زیرا تو خـدای بخشـنده و مهربانی هستی.

* * *

«مُستضعف» کیست که تو او را عذاب نمی کنی و باید به عفو و بخشش تو امیدوار باشد؟

«مُستضـعف» به کسـی می گویند که خودش توانایی دارد، امّا بدون آن که خودش بخواهد، به ضـعف و ناتوانی رسـیده است. کسـی که بـدنش سـالم است، می توانـد مهـاجرت کنـد، پول و ثروت هم برای مهاجرت دارد، امّا ظالمان به او اجازه مهاجرت نمی دهند و توانایی آن را هم ندارد که با ستمکاران مقابله کند.

آری، کسی که بر اثر ناتوانی جسمی و یا ضعف مالی یا محدودیّت هایی که محیط به او وارد کرده است، نمی تواند مهاجرت کنـد و در سـرزمین کفر می مانـد، تو مهـاجرت را بر او واجب نکرده ای، زیرا او توانـایی و راهی برای مهاجرت نـدارد، نه می تواند با شرایط محیطی خود مقابله کند و نه راهی برای برای رسیدن به محیط حقّ می یابد، برای همین او معذور است.

ص:۲۸۶

* * *

هر کس غیر از اسلام، دین دیگری را برگزیند، در روز قیامت راهی به بهشت نخواهد داشت. اسلام کامل ترین دین توست و باعث سعادت دنیا و آخرت انسان ها می شود.

اکنون سؤالی به ذهن من می رسد: آیا همه کسانی که اسلام را نمی پذیرند و کافر می مانند، به عذاب جهنّم گرفتار خواهند شد؟

کسی که پیام اسلام را بشنود و آن را درک کند، سپس از قبول آن خودداری کند، روز قیامت عذاب خواهد شد و به بهشت نخواهد رفت، امّا کسی که به سبب ضعف فکری نتواند حقّ را تشخیص بدهد یا اصلاً پیام اسلام به او نرسد، عذاب نمی شود چون او «مُستضعف فکری» است.

چند گروه را می توان «مستضعف فکری» نامید:

۱ - کسانی که در کودکی از دنیا می روند و پدر و مادر آنها، کافر هستند.(۱۶۰)

۲ - دیوانه.

۳ - کسی که از نظر فهم و درک مانند کودکان است و نمی تواند معنای کفر و ایمان را بفهمد. قدرت تشخیص او کم است و حتّی در امور دنیایی (مثل خرید و فروش) هم نیاز به کمک دیگران دارد،او مانند کر و لالی است که اصلاً حقّ و حقیقت را درک نکند.

۴ - کسی که راه حقّ را نشناخته است و هیچ چیزی از آن به گوشش نرسیده است، او نه کافر است و نه مسلمان. زمینه ایمان آوردن برای او فراهم نشده است، درست است که چنین کسی مسلمان نیست، امّا نمی توان به او «کافر» هم گفت، کافر کسی است که حقّ را بشناسد و آن را قبول نکند، کسی که اصلاً چیزی از حقّ نشنیده است، کافر نیست.

هیچ کس نمی داند که تو «مستضعف فکری» را عذاب می کنی یا به بهشت وارد

می کنی، در روز قیامت، برای اوزمینه امتحان فراهم می کنی و به او حقِ انتخاب می دهی. او به اختیار خود، ایمان یا کفر را می پذیرد، اگر ایمان را انتخاب نمود به بهشت می رود و گر نه جهنّم جای اوست.(۱۶۱)

* * *

در قرآن واژه «مستضعف» در سه آیه ذکر شده است و در هر کدام از این آیه ها، این واژه به گروهی اشاره دارد، من باید دقّت زیادی بنمایم تا بدانم که در هر آیه از چه کسانی سخن گفته است.

در اینجا، این سه آیه را ذکر می کنم و درباره آن، توضیح می دهم:

* آیه اوّل: مستضعفِ مؤمن

سوره قصص، آیه ۵

مستضعفِ مؤمن کسی است که در بالاترین رتبه ایمان است، امّا به او ظلم و ستم می شود و کسی به او یاری نمی کند. او در میان دشمنانش تنها می ماند و مظلومانه شهید می شود.

خدا در آیه ۵ سوره قصص می گوید: «من اراده می کنم تا بر کسانی که مستضعف شده اند، منّت بنهم و آنان را پیشوایان مردم قرار دهم و وارث زمین کنم». منظور از آنان، اهل بیت(علیهم السلام) می باشند که دشمنان، حقّ آنان را غصب می کنند، امّا سرانجام خداوند به آنان حکومت زمین را می دهد.

من فکر می کنم واژه «مظلوم» به خوبی «مستضعف مؤمن» را معنا کند.

* آیه دوم: مستضعفِ کافر

سوره سَبأ، آیه ۳۲

مستضعفِ کافر کسی است که سخن حقّ به او رسیده است، حقّ را شناخته است و آن را انکار کرده است، او به اختیار خود به سخن رهبران کافر خود گوش کرده است و گمراه شده است. او در روز قیامت به عذاب جهنّم گرفتار می شود.

ص:۲۸۸

من فکر می کنم واژه «پیرو گمراه» به خوبی می تواند «مستضعف کافر» را معنا کند.

* آیه سوم: مستضعف فکری

سوره نساء، آیه ۹۷

مستضعف فکری کسی است که به سبب ضعف فکری نتواند حقّ را تشخیص بدهد، مثل انسانی که دیوانه است یا کودکی که در همـان سن کودکی از دنیا برود. چنین کسـی که اصـلاً پیام اسـلام به او نرسـیده است، مستضـعف فکری است، درواقع او نه کافر است و نه مسلمان. زمینه ایمان آوردن برای او فراهم نشده است.

کافر کسـی است که حقّ را بشناسد و آن را قبول نکند، کسی که اصلاً چیزی از حقّ نشنیده است، کافر نیست ! این نکته بسیار مهم است: مستضعف فکری، اصلاً کافر نیست.

هیـچ کس نمی دانـد که سـرنوشت «مستضـعف فکری» در روز قیـامت چه خواهـد شـد، خـدا در روز قیـامت، برای آنان زمینه امتحان فراهم می کنـد و به او حقِ انتخاب می دهـد. او به اختیار خود، ایمان یا کفر را می پـذیرد، اگر ایمان را انتخاب نمود به بهشت می رود و گر نه جهنّم جای اوست.

* * *

تـو از پیـامبر خـود خواسـتی تـا علی(علیه السـلام)را به عنوان جانشـین خود معرّفی کنـد، مردم در روز عیـد غـدیر بـا علی(علیه السـلام)بیعت کردنـد، امّا گروه زیادی از آنان بعد از پیامبر، بر پیمان خود باقی نماندند و علی(علیه السـلام)را تنها گذاشـتند و برای خود خلیفه دیگری برگزیدند و باعث گمراهی خود و جامعه شدند.

ولایت علی(علیه السـلام)و یازده امام بعد از او، یکی از مهمترین اصول اسلام است، روزی پیامبر رو به علی(علیه السلام)کرد و چنین فرمود: «ای علی ! اگر کسی به اندازه نوح(علیه السلام)عمر

کنـد و ثروت زیادی داشـته باشد و همه را در راه خدا انفاق کند، هزار حجّ با پای پیاده به جا آورد و سـپس در کنار خانه خدا مظلومانه کشته شود، امّا ولایت تو را نداشته باشد، هرگز وارد بهشت نخواهد شد».(۱۶۲)

همه این سخن ها برای کسی است که حقّ به او برسد و آن را قبول نکند، همه کسانی که در روز عید غدیر همراه پیامبر بودند و بعـداً از قبول ولایت علی(علیه السـلام)سـر باز زدند، رسـتگار نیسـتند، چون آنان حقّ را از زبان پیامبر شـنیدند و دیدند که او دست علی(علیه السلام)را بالا آورد و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، این علی مولای اوست».

گروهی که اصـلاً نمی داننـد حقّ بـا علی(علیه السـلام)است و هیـچ زمینه تحقیق برایشـان وجود نـدارد، آنـان از اختلافـات بین علی(علیه السـلام)و خلفای دیگر باخبر نیسـتند، آنان چیزی از مکتب تشـیّع نشـنیده اند، برای همین تو آنان را عذاب نمی کنی زیرا آن ها اصلاً حقّ را نشنیده اند تا بخواهند آن را قبول یا انکار کنند.

کسـی که به وظـایف خود عمل می کرده است و اصـلاً چیزی از اختلاف شـیعه و سـنّی نشـنیده است و از طرف دیگر بغض و کینه اهل بیت(علیهم السلام)را به دل نداشته است، «مُستضعف فکری» است.

نکته مهم این است که اگر کسـی از اختلاـف شـیعه و سـنّی بـاخبر شود، وظیفه دارد تحقیق کنـد، او دیگر «مستضـعف فکری» نیست.

حق و حقیقـت، یـک چیز بیشـتر نیست، راه مسـتقیم، یـک راه بیشـتر نیست، تـو فقـط اسـلام همراه بـا ولاـیت اهـل بیت(علیهم السـلام)را راه سـعادت معرّفی کرده ای و هر کس راه دیگری برود، در انحراف اسـت، اگر کسـی مسـیحی بمیرد و در مـدتّ زنـدگی خـود، از اسـلام اصـلاً چیزی نشـنیده باشـد، عـذاب نمی شود، اگر کسـی مسـلمان باشـد و از ولاـیت اهـل بیت(علیهم السـلام)هرگز سـخنی نشنیده باشد، او هم عذاب نمی شود. این همان معنای عدالت توست، تو هرگز به بندگان ظلم نمی کنی.(۱۶۳)

* * *

نِساء : آیه ۱۰۰

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۰)

تو کسی را که از خانه و کاشانه اش کوچ می کند و مهاجر راه تو می شود، دوست داری، زیرا او برای دین خود از زادگاهش دل کنده است، او از همه وابستگی ها رها شده و به سوی روشنایی رفته است.

هر کس در راه تو از وطن چشم بپوشد و مهاجرت کند، راه گریز و پناهگاه بسیار می یابد و بی نیاز خواهد شد و گشایش در کار خود می یابد.

کسی که برای هجرت به سوی تو و پیامبرت، از خانه اش خارج شود و مرگ او فرا رسد، پاداشش بر عهده توست و تو خدای بخشنده و مهربانی هستی. هدف از مهاجرت او، نجات از کفر و گناه است، مهم، «مهاجرت» است نه رسیدن به مقصد !

مهاجرت یعنی من برای حفظ دینم، از وطنم جدا شوم، مهم این نیست که به مقصد می رسم یا نه، مهم این است که از محیط کفر و گناه دور شده ام، تو به این ارزش می دهی، سعادت یک مهاجر، در رسیدن نیست، در همان نقطه حرکت است، وقتی که او از خانه اش به قصد مهاجرت برای دین تو خارج می شود، دیگر آسمانی شده است.

* * *

پیرمردی سالخورده بود، وقتی آیات قرآن را شنید، به تو ایمان آورد، تصمیم گرفت تا از مکّه به مدینه هجرت کند، می خواست از محیطی که مرکز بُت پرستان بود به شهر نور مهاجرت کند و آرزو داشت در حضور پیامبر باشد. او ناتوان بود،

با خود فکر کرد چگونه از مکّه به مدینه بروم؟

فرزندانش را صدا زد، از آن ها خواست تا او را بر روی تختی قرار دهند و با پای پیاده به سوی مدینه حرکت کنند، آری، او آنقدر سالخورده بود که نمی توانست سوار بر شتر یا اسب شود.

فرزندانش او را بسیار دوست می داشتند، تختی را آماده کردند و پدر را بر روی تخت خواباندند و به سوی مدینه مهاجرت کردند.

این صحنه برای مردم مکّه بسیار سؤال برانگیز بود، به راستی چه شده است که این پیرمرد همه هستی خود را در این شهر رها می کند و با این حال، به مدینه هجرت می کند؟ این هجرت برای چیست؟ چرا او دل از وطن کنده است؟

شش کیلومتر که از شهر دور شدند، به منطقه «تَنعیم» رسیدند، پیرمرد حالش بد شد، فرزندانش او را به زمین گذاشتند. پیرمرد نگاهی به دست راست خود کرد و گفت: «خدایا ! این به جای دست پیامبر»، بعد دو دست خود را به هم زد و گفت: «خدایا ! من با پیامبرت بیعت می کنم»، بعد از این جمله، پیرمرد از دنیا رفت.

وقتی این خبر به بُت پرستان رسید، آنان خوشحال شدند و گفتند: «او به آرزوی خود نرسید».

تو این آیه را نازل کردی و به همه خبر دادی که پاداش آن پیرمرد با توست.(۱۶۴)

همین طور به کسانی که مهاجرت می کنند تا کسب علم و دانش نمایند یا تبلیغ دین کنند، اجر و پاداش بزرگی می دهی.

* * *

نِساء : آیه ۱۰۱

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا (۱۰۱)

سخن از مهاجرت به میان آمد، یک مهاجر وقتی از وطن خود بیرون می رود، چگونه باید نماز بخواند؟ مسافر در سـفر هم باید نمـاز را به پـا دارد، نماز معراج مؤمن است، انسان در حال سـفر هم بایـد به یاد تو باشـد، اینجاست که حکم نماز مسافر را بیان می کنی.

از مسـلمانان می خواهی وقتی به سـفر می روند، اگر از کافران می ترسند، نماز خود را شکسته بخوانند، سپس هشدار می دهی از کید کافران غافل نباشـند که آنان دشـمنان اسـلام هسـتند. این قانون توست: مسافر باید نمازهای چهار رکعتی (ظهر، عصر و عشاء) را دو رکعت بخواند.

* * *

سر کلاس بودم، دانشجویی سؤال کرد:

ـــــ استاد ! چرا در فقه، حکمی آمده است که با قرآن سازگاری ندارد؟ چرا ما شیعیان بر خلاف قرآن، حکم می کنیم؟

ـــــ منظور تو کدام حکم است؟

ـــــ در آیه ۱۰۱ سوره «نسا»، سـفری که با ترس و خوف همراه باشـد، بیان شده است، امّا در فقه شـیعه آمده است که در سـفر معمولی (که خطری در آن نیست)، باید نماز را شکسته خواند. این حکم با قرآن سازگاری ندارد. خوشا به حال اهل سنّت که نماز را فقط در شرایط ترس، شکسته می خوانند !! کاش فقه ما هم با قرآن، مخالفت نداشت !

ـــــ آیا می شود به من بگویی که تو از آن آیه چه می فهمی؟

ـــــ اسـتاد ! من این را می فهمم: «وقتی به سفر می روید، اگر از کافران می ترسید، نماز را شکسته بخوانید»، پس اگر در سفر، ترسی نباشد، نماز شکسته نیست.

ـــــ دقّت کن ! جمله «اگر از کافران بترسید» «قیدِ غالبی» است.

ـــــ استاد ! منظور شما از «قیدِ غالبی» چیست؟

ــــ یک مثال می زنم تا منظورم روشن شود: اگر تو دچار چاقی شوی و به پزشک مراجعه کنی، به تو می گوید: «اگر ورزش کنی، اگر فوتبال بازی کنی، بیماری تو خوب می شود». بگو بدانم از این جمله چه می فهمی؟

ــــ وقتی ورزشِ فوتبال بروم، خوب می شوم.

ــــ اگر تو ورزش به غیر از فوتبال انجام دهی، بیماری چاقی تو خوب نمی شود؟

ــــ استاد ! منظور پزشک این نیست ! ورزش، چاقی زیاد را برطرف می کند، چه فوتبال باشد، چه شنا، چه پیاده روی !

ــــ سخن پزشک این بود: «اگر ورزش کنی، اگر فوتبال بازی کنی، بیماری تو خوب می شود». من از این سخن این معنا را می فهمم: «اگر فوتبال نروی، خوب نمی شوی».

ــــ استاد ! این مطلب درست نیست.

ــــ پس جمله پزشک را این طور معنا می کنم: تو باید ورزش کنی تا خوب شوی، البتّه بیشتر جوانان، فوتبال را برای ورزش انتخاب می کنند، سخن پزشک که گفت: «اگر فوتبال بروی»، «قیدِ غالبی» است: غالبِ جوانان (بیشتر جوانان) وقتی می خواهند از چاقی نجات پیدا کنند، فوتبال را انتخاب می کنند.

ــــ استاد ! پزشک می خواهد به من بگوید که ورزش مهم است، اگر فوتبال هم نرفتم، اشکال ندارد.

ــــ خدا در قرآن می گوید: وقتی به سفر می روید، اگر از کافران می ترسید، نماز را شکسته بخوانید. در آن روزگار، بیشتر سفرها با ترس و خطر همراه بود، این جمله «اگر از کافران می ترسید»، «قیدِ غالبی» است، یعنی در آن زمان، بیشترِ سفرها (غالبِ سفرها) با ترس همراه بوده است.

ــــ استاد ! اگر این جمله «اگر از کافران می ترسید» را قیدِ غالبی بگیریم، پس منظور خدا این می شود: وقتی سفر می روید، نماز را شکسته بخوانید که بیشتر

ص:۲۹۴

سفرهای شما با ترس همراه است. ممکن است سفری هم با ترس همراه نباشد، مهم این است که در سفر نماز شکسته خوانده شود.

ـــــ ما شیعه هستیم، باور داریم که هیچ کس مانند اهل بیت(علیهم السلام)قرآن را برای ما تفسیر نمی کنند، ما به عصمت آنان ایمان داریم، آنان در سخنان خود، معنای این آیه را برای ما بیان کرده اند. آنان بیان کننده فهمِ دقیق قرآن هستند. آن ها در سخنان خود بارها تأکید کرده اند که در همه سفرها نماز را باید شکسته خواند، چه سفر با ترس همراه باشد، چه با ترس همراه نباشد.

ـــــ استاد ! شما می خواهی بگویی که حکم شکسته بودن نماز مسافر در سخنان اهل بیت(علیهم السلام)آمده است، آنان که بهترین مفسّران قرآن هستند. پیامبر بارها فرمود که من در میان شما، قرآن و اهل بیت خود را به یادگار می گذارم، این وظیفه ماست که برای فهم قرآن، به سخنان اهل بیت(علیهم السلام)مراجعه کنیم.

ـــــ در پایان نکته دیگری را باید بگویم، در ترجمه این آیه چنین می خوانیم: «وقتی به سفر می روید، اگر از کافران می ترسید، باکی نیست که نماز را شکسته بخوانید»، منظور از «باکی نیست» چیست؟ در روایات اهل بیت(علیهم السلام)آمده است که این حکم واجب است، یعنی اگر کسی در سفر نمازش را شکسته نخواند، نمازش باطل است. سخنان اهل بیت(علیهم السلام)بیان کننده منظور خداوند از این سخن است.(۱۶۵)

* * *

نِساء : آیه ۱۰۴ – ۱۰۲

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ

لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۰۲) فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا (۱۰۳) وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَاتَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۰۴)

سخن از نماز مسافر به میان آمد، اکنون می خواهی درباره نماز در میدان جنگ سخن بگویی. نماز آنقدر مهم است که در هیچ شرایطی، تعطیل نمی شود، با نماز و یاد توست که قلب انسان، زنده می ماند.

اینجا به ده نکته اشاره می کنی:

۱ – نماز چهار رکعتی به دو رکعت تبدیل می شود.

۲ – سربازان به دو گروه تقسیم می شوند، گروه اوّل در میدان جنگ می مانند، گروه دوم برای نماز می آیند.

۳ – اوّلین گروه، رکعت اوّل نماز خود را با جماعت می خوانند، بعد از پایان رکعت اوّل، امام جماعت مقداری صبر می کند، نمازگزاران سریع رکعت دوم نماز را خودشان می خوانند، سلام می دهند و به میدان بازمی گردند.

۴ – گروه دوم برای خواندن نماز می آیند، آنان در رکعت دوم به امام جماعت می رسند. رکعت اوّل نماز خود را با امام جماعت می خوانند، سپس رکعت دوم را خودشان می خوانند.

۵ – نمازگزاران باید در حال نماز، سلاح خود را همراه داشته باشند، البتّه اگر کسی بیمار بود یا در هنگام نماز، باران بارید، آن ها می توانند سلاح خود را زمین بگذارند. سربازان اسلام در یک دست خود سلاح دارند و دست دیگر را برای دعا بالا می گیرند.

۶ – در هنگام نماز، مسلمانان باید علاوه بر حفظ جان خویش، مراقب مهمّات و

وسایل خود باشند، مبادا دشمن از فرصت استفاده کند و آن ها را به غارت برد.

۷ - یاد خدا مخصوص نماز نیست، پس از نماز هم باید به یاد او بود، مسلمانی که به میدان جنگ رفته است، در همه حال خدا را یاد می کند: وقتی در برابر دشمن ایستاده است، وقتی برای تیراندازی نشسته است، وقتی که مجروح شده است و روی زمین، خوابیده است. او هرگز خدا را از یاد نمی برد.

۸ - وقتی خطر برطرف شد، نماز به صورت کامل خوانده می شود.

۹ - خدا برای نماز وقت معیّنی، قرار داده است، بر همه واجب است که نماز را در وقت خودش بخوانند.

۱۰ - سربازان نباید در مقابل دشمن سستی کنند، درست است که جستجوی دشمن و مقابله با آنان سختی دارد، امّا او می داند دشمن هم برای نابودی اسلام سختی زیادی تحمّل می کند، دشمن هرگز از پا نمی نشیند، پس چرا مسلمان سستی کند؟ مسلمان به یاری خدا امید دارد، می داند خدا همه کارهای او را می بیند و در روز قیامت به او پاداش خواهد داد امّا دشمن امیدی ندارد.

* * *

نِساء : آیه ۱۱۲ - ۱۰۵

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (۱۰۵) وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا
رَحِيمًا (۱۰۶) وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا (۱۰۷) يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا
يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (۱۰۸) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (۱۰۹) وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ
اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۱۰) وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱۱) وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ
يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ

احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا (۱۱۲)

اسم او «بشیر» بود، شعر هم می گفت، هنرمندی قوی بود، افسوس که هنر خویش را در مسیر صحیح خرج نمی کرد !

او ایمـان واقعی نـداشت، منـافق بود و گاهی هم در شعرهای خود، از مسـلمانان به بـدی یاد می کرد. شب ها شـعر می گفت، شعرهایی در نکوهش مسـلمانان ! صـبح که می شـد این شـعرها را برای مردم می خوانـد و وانمود می کرد که این شـعر را بُت پرستان سروده اند، به هیچ کس نمی گفت که این شعرها را خودش ساخته است !

بشـیر از ایمـان بهره ای نبرده بود، یـک شب به فکر دزدی افتـاد، نزدیک خانه او، پیرمردی زنـد گی می کرد که مقـدار زیادی خرما و گندم در خانه ذخیره کرده بود. او به همراه دو برادر خود، نیمه شب به خانه پیرمرد رفتند و همه آذوقه و شمشـیر قیمتی پیرمرد را دزدیدند.

صبـح که شـد، پیرمرد متوجّه شـد همه دارایی اش را دزد برده است، پیرمرد بـا خود فکر کرد چه کنـد، از پسـرعمویش کمک گرفت تا بتوانـد دزد را پیـدا کنـد. پسـرعمویِ پیرمرد با زیرکی فهمیـد که این دزدی کار بشـیر بوده است و این مطلب را برای پیامبر نقل کرد.

این خبر به گوش بشیر رسید. فهمید که الآن آبرویش می رود، برای همین دو کار انجام داد:

اوّل: به یکی از مسـلمانان تهمت دزدی زد و گفت این دزدی توسط «بُرَیـد» انجام شـده است. بُرَیـد یکی از کسانی بود که در جنگ بَدر در راه پیامبر جانفشانی کرده بود.

دوم: یک نفر را که به خوبی می توانست سخن بگوید، وکیل خود نمود تا نزد پیامبر برود و از او و برادرانش تعریف کند.

هـدف بشـیر این بود که خود و برادرانش را از مجازات دزدی برهانـد، وکیل او نزد پیامبر آمـد و از خوبی بشـیر و دو برادرش سخن ها گفت. بعد از آن بشیر و دو برادرش نزد پیامبر آمدند و شهادت دادند که «بُرَید» این دزدی را انجام داده است.

اکنـون پیـامبر بایـد به علم ظـاهری خود عمـل می کرد، سه نفر شـهادت داده انـد که بُرَیـد دزدی کرده است، به راسـتی پیـامبر چگونه حکم خواهد کرد؟ آیا دستور خواهد داد دست او را قطع کنند؟

بُرَیـد که بی گناه بود، بسـیار انـدوهناک شـد، با خـدای خویش سـخن گفت و درد دل کرد، بعـد از مـدّتی، این آیات را نازل کردی. این سخن تو با پیامبر است:

«ای محمّد ! من این قرآن را به حقّ بر تو نازل کردم تا همان طور که من به تو در قرآن یاد دادم و نشان دادم، بین مردم داوری کنی، پس هرگز در داوری، طرفـدار خیانتکـاران مبـاش ! از من طلب مغفرت نمـا که من بخشـنده و مهربـانم ! از کسانی که به خود خیانت می کنند، دفاع نکن، بدان که من افراد خائن و گناهکار را دوست ندارم».

آری، تو مقام عصـمت را به پیامبر داده ای و او را از هرگونه خطا دور کرده ای، منافقان می خواستند که پیامبر را فریب بدهند ولی هرگز موفّق نشدند، تو پیامبر خود را یاری می کنی و نمی گذاری خطایی انجام دهد.

اینجـا تـو بـا پیـامبر سـخن می گویی، امّـا هـدف تو سـخن گفتن بـا مسـلمانان است، از مسـلمانان می خواهی تـا آنـان طرفـدار خیانتکاران نباشند و به لطف و مهربانی تو امید داشته باشند و از تو طلب بخشش نمایند.

* * *

اکنون درباره بشیر و برادرانش سخن می گویی:

«آنـان می خواهنـد اعمـال زشت خود را پنهـان دارنـد، امّا هیـچ چیز از من پنهان نمی مانـد. شب ها که آنان دور هم جمع می شوند و می خواهند چاره ای بیندیشند،

من از آنان خبر دارم، آنان کارهایی می کنند که مورد رضایت من نیست، من از همه کارهای آنان باخبرم».

آری، بشیر و برادرانش، وکیلی آوردند تا از آنان دفاع کند، وکیل بسیار سخنور بود و از آن ها دفاع کرد.

سخن تو این گونه ادامه پیدا می کند:

«آنان امروز توانستند وکیلی بیاورند تا از آنان طرفداری کند، امّا آیا در روز قیامت هم کسی را خواهند یافت که از آنان دفاع کند؟ هرگز آن روز، روزی است که من به کردار و رفتار بندگان خود رسیدگی می کنم. هر کس در این دنیا گناه کند به خود ظلم کرده است و اگر طلب بخشش نماید و توبه کند، مرا آمرزنده و مهربان خواهد یافت، از رفتار شما باخبر هستم، به هیچ کس ظلم نمی کنم، هر کس گناهی کند سپس بی گناهی را متّهم سازد، مرتکب گناه بزرگ و آشکاری شده است، فراموش نکنید، تهمت و بهتان، گناه بزرگی است».(۱۶۶)

* * *

نِساء : آیه ۱۱۵ – ۱۱۳

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْکَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَهٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوکَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَکَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْکَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَهَ وَعَلَّمَکَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْکَ عَظِيمًا (۱۱۳) لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَه أَوْ مَعْرُوف أَوْ إِصْلَاح بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِکَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاهِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۱۴) وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۱۱۵)

بشیر و برادرانش با نقشه های خود تصمیم داشتند تا گناه خود را پنهان کنند، آنان از منافقان بودند و قلبشان از نور ایمان خالی بود، آنان کسی را نزد پیامبر فرستادند

تا تعریفشان را کند و به مسلمانی تهمت دزدی زدند. اکنون با پیامبر این چنین سخن می گویی:

«ای محمّد ! اگر فضل و رحمت من نبود، آنان تصمیم داشتند تا تو را از حق دور کنند، ولی فقط خودشان را گمراه می کنند و هیچ ضرر و زیانی به تو نمی توانند برسانند، کتاب و حکمت بر تو نازل کردم و به تو دانشی آموختم که قبلاً ـ آن را نمی دانستی، فضل من بر تو بسیار بود که تو را برای پیامبری برگزیدم».

آری، بشیر دوست داشت که پیامبر بر خلاف واقع داوری کند، آنان با یکدیگر پنهانی سخن می گفتند، در میان جمعیّت درِگوشی حرف می زدند و نقشه می کشیدند. می خواستند آبروی پیامبر را در میان مردم ببرند و به همه بگویند که پیامبر بر خلاف واقع حکم داده است.

در واقع، موضوع سخنشان، دزدی نبود، آنان از این موضوع بهانه ای ساخته بودند تا رسالت پیامبر را زیر سؤال ببرند. می خواستند بگویند که چطور شده است پیامبر از آسمان ها خبر می دهد، ولی ما می توانیم فریبش دهیم و دیگری را به عنوان دزد معرّفی کنیم !

تو بار دیگر با پیامبرت سخن می گویی:

«ای محمّد ! بدان که در سخنان شبانه و جلسات محرمانه منافقان هیچ خیری نیست، در صورتی سخنی می تواند خیر باشد که شخص با سخن خود به کارهایی چون کمک به نیازمندان، اصلاح و سازش بین مردم توصیه کند، هر کس برای رضای من، این کار نیکو را انجام دهد، به او پاداش بزرگی خواهم داد، کسانی که حقیقت را فهمیدند و با پیامبر مخالفت میورزند، راهی غیر از راه اهل ایمان پیش می گیرند، آنان را به همان راهی که برگزیده اند وامی گذارم و در روز قیامت آتش جهنّم جایگاهشان خواهد بود».

وقتی مسلمانان این آیات را شنیدند، فهمیدند که بشیر، خیانتکار و منافق است و

سرنوشت بـدی در انتظار اوست، از طرف دیگر، بُرَیـد بی گناه است و به او تهمت زده انـد. مسـلمانان یقین کردند که بشـیر به زودی سـزای این کار خود را می بینـد. آری، بشـیر وقتی فهمید که واقعیّت آشـکار شده است به مکّه گریخت، او به کافران و بُت پرستان پناه برد و دست از مسلمانی برداشت و با کفر از دنیا رفت و جایگاه او هم آتش دوزخ خواهد بود.(۱۶۷)

* * *

وقتی من در حضور دیگران هسـتم، نبایـد پنهـانی و دِرگوشـی بـا دوسـتانم سـخن بگویم. این یـک کار شـیطانی است و باعث رنجش دیگران می شود.

البتّه در سه مورد از من می خواهی تا پنهانی سخن بگویم:

اوّل: اگر بخواهم برای فقیری کمک مادّی جمع نمایم، در این صورت نباید نام فقیر را آشکارا بگویم.

دوم: اگر می خواهم «امر به معروف» کنم، باید مواظب باشم که به صورت آشـکارا این کار را انجام ندهم، زیرا شـخص مورد نظر، در برابر جمعیّت شرمنده می شود.

سوم: اگر بخواهم بین دو نفر صلح و آشتی ایجاد کنم، می توانم با دو طرف، پنهانی سخن بگویم.

در این سه مورد من می توانم حتّی اگر در میان جمعیّت باشم، پنهانی با دیگران سخن بگویم.

* * *

نِساء : آیه ۱۱۶

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۱۶)

سخن از «بشیر» بود که در مدینه دزدی کرد، به مسلمانی تهمت زد، سپس از

ص:۳۰۲

مدینه فرار کرد و بُت پرستی را برگزید. به راستی چرا او به بُت پرستی روی آورد؟ گناه بُت پرستی و شرک گناه بزرگی است !

این سخن توست: «من فقط شرک و بُت پرستی را نمی بخشم، امّا گناهان دیگر را برای هر کس که بخواهم، می بخشم، چه گناهی بزرگ باشد چه کوچک».

آری، کسی که به پرستش بُت مشغول شده است، از بخشش تو دور است، او بُت را به عنوان مولایِ خود پذیرفته است و دیگر نباید انتظار لطف و رحمت را داشته باشد.

* * *

نِساء : آیه ۱۱۷ – ۱۲۲

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا (۱۱۷) لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (۱۱۸)
وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الأنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ
خُسْرَانًا مُبِينًا (۱۱۹) يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲۰) أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (۱۲۱)
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّات تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا
(۱۲۲)

بُت پرستان بُت هایی را می پرستند که هیچ اثری در زندگیشان ندارد، این بت ها، مجسّمه هایی بی روح بیش نیستند و در واقع اینان به پرستش شیطان رو آورده اند، شیطانی که تو او را لعنت کرده ای.

به شیطان فرمان دادی که بر آدم(علیه السلام)سجده کند، او از این کار سرپیچی کرد و تو هم او را از درگاه خود راندی و از رحمت خود دور نمودی، آن روز شیطان از روی دشمنی با فرزندان آدم چنین گفت: «برنامه ام این است که از میان بندگان، عدّه زیادی را پیرو خود کنم و از راه راست گمراهشان کنم، آنان را به آرزوهای دور و

دراز سرگرم خواهم نمود، به آنان دستور خواهم داد تا به اعمال خرافی (خرافات) روی بیاورند و دین تو را تغییر دهند».(۱۶۸)

آری، کسانی که شیطان را به عنوان سرپرست خود برگزینند، زیان کرده اند، شیطان وعده آرزوهای بیهوده می دهد، امّا همه وعده های شیطان چیزی جز فریب نیست. کسانی که از شیطان پیروی می کنند، در آتش جهنّم جای خواهند گرفت و هیچ راه فراری نخواهند داشت.

امّا سرنوشت کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح و نیکو انجام دادند، چیست؟

تو آنان را در باغ های بهشت وارد می کنی، باغ هایی که نهرها از زیر درختان آن جاری است. آنان برای همیشه در بهشت خواهند بود، این وعده حقّی است که به آنان داده ای. هیچ کس راستگوتر از تو نیست و تو به وعده های خود عمل می کنی.

* * *

یکی از برنامه های شیطان این است که خرافات را در میان مردم رواج می دهد، در میان بُت پرستان رسم بود که تعدادی گوسفند یا شتر خود را برای بت های خود قرار می دادند، آنان گوش گوسفند یا شتر را می بریدند تا معلوم باشد که این حیوانات از آنِ بُت ها می باشند. این کار، یکی از برنامه های شیطان برای گمراه کردن انسان ها بود.

آری، شیطان است که در جامعه، کارهای خرافی را رواج می دهد، خرافه یک پندار موهوم است که ریشه در علم و دین واقعی ندارد. باید دقّت کنم که ذهنم درگیر خرافات نشود.

خرافات، میراث شیطان است، در هتل های بعضی کشورها، اتاقی به شماره ۱۳ وجود ندارد، آسانسورها از طبقه ۱۲ به طبقه ۱۴ می روند، مردم از برنامه ریزی در روز سیزدهم هر ماه خودداری می کنند. به راستی روز ۱۳ چه تفاوتی با روزهای

دیگر دارد؟ همه روزها، روزهای خداست، چرا یک روز از میان این همه روز، بدشانسی بیاورد؟

* * *

نِساء : آیه ۱۲۴ – ۱۲۳

لَیْسَ بِأَمَانِیِّکُمْ وَلَا أَمَانِیِّ أَهْلِ الْکِتَابِ مَنْ یَعْمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ وَلَا یَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَلَا نَصِیرًا (۱۲۳) وَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثَی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَلَا یُظْلَمُونَ نَقِیرًا (۱۲۴)

یکی از راه هایی که شیطان به وسیله آن انسان ها را فریب می دهد این است که می گوید: «خدا بخشنده و مهربان است و گناهان را می بخشد، همین قدر کافی است که تو خدا را قبول داشته باشی، دیگر مهم نیست که چه کاری انجام می دهی، مهم این است که دلت پاک باشد».

جالب است یهودیان هم می گفتند که بهشت مخصوص ماست و هیچ یهودی وارد جهنّم نمی شود، زیرا خدا ما را برگزیده است. آنان با اینکه می دانستند باید به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان بیاورند، از این کار خودداری کردند، آنان نشانه های پیامبری او را دیدند، امّا حقّ را انکار کردند و کافر شدند، ولی باز هم به خود وعده می دادند که اهل بهشتند. آخر چگونه ممکن است آنان به بهشت بروند در حالی که حقیقت را شناختند و به آن ایمان نیاوردند؟

به راستی، تو بر اساس چه معیار و ملاکی در روز قیامت، افرادی را در بهشت جای می دهی؟

معیار تو، با این آرزوها و ادّعاها تفاوت دارد، معیار تو دو چیز است: ایمان و عمل نیکو !

این سخن توست: «کیفر و پاداش من به دلخواه شما نیست، همان طور که به

دلخواه یهودیان نیست، هر کس گناهی مرتکب شود، کیفر آن را خواهد دید و کسی جز خدا را یار و یاور نخواهد یافت. هر کس هم کار نیکو و صالح انجام دهد، خواه مرد باشد، خواه زن، به شرطِ ایمان، به بهشت می رود و ذرّه ای به او ظلم نخواهد شد».

آری، همه در برابر قانون عدل تو یکسانند، ارزش وجودی انسان و پاداش او، تنها به ایمان و عمل او بستگی دارد. همه نژادها، رنگ ها، ملّت ها، طبقه ها و جنس زن و مرد در بهره گیری از لطف تو و رسیدن به کمال و سعادت برابر هستند و می توانند با ایمان و کار شایسته وارد بهشت شوند.

کار نیک هر چند کم باشد، اگر با ایمان همراه باشد، نزد تو ارزش دارد و آن را در نظر می گیری و روز قیامت آن را حساب می کنی تا به کسی ظلم نشود.

* * *

نِساء : آیه ۱۲۶ – ۱۲۵

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (۱۲۵) وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا (۱۲۶)

سخن از یهودیانی به میان آمد که در زمان پیامبر زندگی می کردند، آن ها می گفتند ما اهل بهشت هستیم و خود را پیرو ابراهیم(علیه السلام)می دانستند، اکنون این سؤال مطرح است: اگر آنان پیرو ابراهیم(علیه السلام)هستند، پس چرا تسلیم حقیقت نمی شوند؟

مهمترین ویژگی ابراهیم(علیه السلام)این بود که طرفدار حقیقت بود. یهودیان حقّ را شناختند و دانستند که محمّد(صلی الله علیه وآله)پیامبر توست، پس چرا به او ایمان نیاوردند؟

آنان خیال می کنند که از پیروان ادیان دیگر بالاتر هستند. اکنون تو جواب آنان را با این سخن می دهی:

«دین و آیین کسی بهتر از همه است که تسلیم من شود و کار نیکو کند و پیرو

آیین خالص ابراهیم(علیه السلام)گردد، ابراهیم(علیه السلام)را به دوستی خود برگزیدم، من به چیزی نیاز ندارم، اینکه ابراهیم(علیه السلام)را به دوستی خود برگزیدم، از روی نیاز نبود، هر چه در آسمان ها و زمین است، از آن من است و من به همه چیز دانایی کامل دارم».

اکنون همه می فهمند بهترین دیندار کسی است که این سه ویژگی را دارد:

۱ - با تمام وجود، تسلیم فرمان توست.

۲ - نیکوکار است.

۳ - پیرو آیین ابراهیم(علیه السلام)است.

آری، یهودی اگر می خواهد بهترین دیندار باشد، باید تسلیم حقیقت گردد و به آخرین پیامبر تو ایمان آورد، نیکوکار شود و پیرو آیین ابراهیم(علیه السلام)گردد.

مسلمان اگر می خواهد بهترین دیندار باشد، باید عمل نیکو انجام دهد، درست است که ایمان به تو و آخرین پیامبر دارد، امّا ایمان به تنهایی رهگشا نیست، ایمان باید با عمل نیکو همراه باشد، رمز سعادت، ایمان و عمل صالح است، مسلمانی که این گونه باشد، در واقع پیرو دین ابراهیم(علیه السلام)است، زیرا اسلام، ادامه همان راهی است که ابراهیم(علیه السلام)مردم را به آن فرا می خواند.

* * *

لقب ابراهیم(علیه السلام)«خلیل الله» است. «خلیل» به چه معنا است؟ وقتی من کسی را به عنوان دوست انتخاب کنم و آنقدر با او صمیمی شوم که اسرار خود را به او بگویم، او خلیلِ من است.

تو ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کردی و او را از اسرار خود آگاه نمودی، به راستی آیا مقامی برای یک انسان از این بالاتر وجود دارد؟

من می خواهم بدانم چگونه شد که ابراهیم(علیه السلام)به این مقام رسید.

باید به سخنان اهل بیت(علیهم السلام)مراجعه کنم و ببینم آیا جواب سؤال خود را می یابم.

وقتی بیشتر مطالعه می کنم، متوجّه می شوم که ابراهیم(علیه السلام)به علّت این ویژگی ها به

این مقام رسید:

۱ – او بر روی خاک زیاد سجده می کرد.

۲ – در دل شب ها، نماز شب می خواند.

۳ – به گرسنگان غذا می داد.

۴ – هرگز فقیر و نیازمندی را ناامید نمی کرد.

۵ – از کسی غیر از خدا، چیزی درخواست نمی کرد.

۶ – نور محمّد(صلی الله علیه وآله)را در عرش خدا دید، برای همین بسیار بر محمّد و آل محمّد(علیهم السلام)درود و صلوات می فرستاد: اللهم صل علی محمّد و آل محمّد(علیهم السلام).

من هم باید تلاش کنم تا آنجا که می توانم این صفات زیبا را در خود ایجاد کنم، باشد که ذرّه ای از محبّت و دوستی خدا را به دست آورم.(۱۶۹)

* * *

نِساء : آیه ۱۲۷

وَيَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِی الْكِتَابِ فِی يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِی لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (۱۲۷)

سخن از تسلیم به میان آمد، این میراث بزرگ ابراهیم(علیه السلام)است که به دینداران واقعی رسیده است، مسلمان واقعی کسی است که در مقابل فرمان تو سر تسلیم فرود می آورد.

تو برای زنان سهمی از ارث قرار دادی و در قرآن درباره آن سخن گفتی، امّا عدّه ای از مسلمانان حاضر نبودند زیر بار این حکم بروند.

در آن زمان، زنان هرگز از ارث بهره مند نمی شدند، این یک رسم جاهلی بود، وقتی که آیه ۷ سوره «نساء» را نازل کردی، آن ها فهمیدند که باید به زنان هم

سهمی از ارث بدهند، صدای اعتراضشان بلند شد، آنان مسلمان بودند، امّا تسلیم امر تو نبودند.

آنان با خود فکر کردند که اگر نزد پیامبر بروند و از او بخواهند، شاید این قانون تغییر کند، نزد پیامبر آمدند و از قانون ارث زنان سؤال کردند. پیامبر در پاسخ چه باید بگوید؟

اکنون تو این آیه را نازل می کنی:

ای محمّد ! از تو درباره ارث زنان سؤال می کنند و می خواهند بدانند حکم من در این باره چیست، به آنان چنین بگو:

* * *

خدا در این آیات که برای شما خواندم، درباره این موضوع، حکم می دهد. دستور خدا را درباره این سه گروه اطاعت کنید:

اول: زنان.

دوم: دختران یتیم (عدّه ای برای به دست آوردن ثروتشان می خواهند با آنان ازدواج کنند).

سوم: پسران یتیمی که ناتوان هستند.

از شما می خواهم با یتیمان به عدالت رفتار کنید، بدانید هر کار نیکی که انجام دهید، من از آن باخبرم و به شما پاداش می دهم.

* * *

به راستی چرا بار دیگر به ارث زنان و رعایت حقوق یتیمان تأکید می کنی؟ تو می دانی گروهی از مردان همواره تلاش می کنند تا حقّ آنان را ضایع کنند، تو از حقوق زنان و یتیمان دفاع می کنی و از مسلمانان می خواهی تا رسم های جاهلی را کنار بگذارند و تسلیم فرمان تو باشند.

* * *

نساء : آیه ۱۳۰ – ۱۲۸

وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۲۸) وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۲۹) وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا (۱۳۰)

سخن از زنان به میان آمد، اینجا به نکته مهمّی اشاره می کنی و آن حُرمت خانواده و حفظ آن است، تو دوست داری تا مسلمانان به کانون خانواده احترام بگذارند و حفظ آن را بر حقوق شخصی خود مقدّم بدارند، گاهی زن لازم می بیند برای حفظ کیان خانواده، از حقّ خود بگذرد، این کاری زیباست.

وقتی زنی دید که شوهرش بنای سرکشی و ناسازگاری دارد، زیبا نیست که فوراً تقاضای طلاق نماید، طلاق آخرین راه حل است، گام اوّل این است که زن از برخی حقوق خود (مثل نَفقه و پرداخت هزینه های زندگی توسّط مرد به او) بگذرد و از فروپاشی کانون خانواده جلوگیری کند.

این سخن توست:

گاهی اوقات زنی از بدرفتاری و سرکشی شوهرش نگران می شود و می ترسد که او را طلاق دهد. در این شرایط زن می تواند اقدام به صلح کند و از حقوق و بهره های خود صرف نظر کند تا شوهرش منصرف شود.

البتّه بیشتر مردم در این گونه موارد بخل میورزند و حاضر نیستند از حقوق خود بگذرند و برای همین کار به طلاق می رسد، اگر شما نیکی کنید و پرهیزکاری نمایید و برای ادامه زندگی مشترک، گذشت کنید، پاداش شما با من است که من از همه رفتارهای شما آگاهم.

ص:۳۱۰

* * *

در جامعه معمولاً مردان بیشتر در معرض حوادث مرگبار قرار دارند و با مرگشان، زنان بی سرپرست در جامعه باقی می مانند و معمولاًـ تعداد زنان از مردان بیشتر است، این قانون توست، در آیه ۳ سوره «نساء» اجازه دادی که مرد تا چهار همسر اختیار کند، البتّه مرد باید میان همسران خود به عدالت رفتار کند و فرقی نگذارد و حقّ و حقوقی از آنان را ضایع نکند.

آری، رعایت حقوق همسران و رفاه آنان در وسایل زندگی است و گر نه عدالت و تساوی در محبّت، از اراده و اختیار انسان خارج است، شاید مردی یکی از همسران خود را بیشتر دوست داشته باشد، امّا این محبّت و دوستی، نباید باعث شود که حقوق همسران دیگر خود را مراعات نکند.

در اینجا با مردان این گونه سخن می گویی:

شما نمی توانید میان همسرانتان از نظر محبّت قلبی، عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش زیادی هم نمایید، پس حدّاقل تمام توجّه خود را معطوف به یکی از همسرانتان نکنید و دیگری را سرگردان رها نکنید. اگر نیکویی و سازش کنید و پرهیزکار باشید بدانید که گناهانتان را می بخشم و با شما مهربانم !

* * *

ممکن است مردی، دو همسر داشته باشد و به یکی از آن ها علاقه بیشتری داشته باشد، امّا این علاقه نباید باعث شود به همسر دیگرش، توجّهی نکند و حقوق او را ضایع کند. بر آن مرد واجب است که هر شب به ترتیب کنار یکی از آنان باشد، او باید در این زمینه رعایت حقوق هر دو را نماید و به طور مساوی با آنان ارتباط داشته باشد.

در آن روزگار، مردان وقتی همسر دیگری می گرفتند، به همسر اوّل خود کاملاً بی توجّه می شدند، در واقع همسر اوّلشان، بلاتکلیف و سرگردان بود، نه مانند

ص:۳۱۱

زنـان شوهردار از حقوق طبیعی خود بهره منـد بود و نه مثل زن بی شوهر بود که بتوانـد با مرد دیگری ازدواج کنـد. گاهی می شد که آن زن، سالیان سال، بلاتکلیف می ماند.

تو در این آیه از مردان می خواهی تـا هرگز با همسـران خود چنین رفتار نکننـد که این ظلمی بزرگ است، مرد دو راه دارد: یا به حقوق همسر خود احترام می گذارد یا او را طلاق می دهد.

* * *

البتّه اگر مرد و زنی صلح و آشتی نکردند و با طلاق از یکدیگر جدا شدند، اندوهگین نشوند که هر کدام از آنان را از فضل و رحمت خود بهره مند می سازی، تو بخشنده و مهربان هستی و از روی حکمت به بندگان خود مهربانی می کنی.

آری، در اسـلام طلاـق به عنوان آخرین راه حـل مشـکلات زنـدگی زنـاشویی، پـذیرفته شـده است، امّـا در انجیـل که فعلاً در دسترس مسـیحیان است آمـده است که مرد فقط در صورتی می تواند همسـرش را طلاق دهد که زن به فحشا رو آورده باشد. در واقع در مسـیحیّت طلاق به دلیل عدم تفاهم فکری و عاطفی زن و شوهر و یا هر دلیل عاقلانه دیگری ممنوع است، همچنین اگر کسی با زنی که از شوهرش طلاق گرفته است ازدواج نماید، زناکار است.(۱۷۰)

این مطلب نشانه آن است که اسلام، کاملترین دین می باشد و برای همه شرایط انسان برنامه دارد و انسان را در تنگنا قرار نمی دهد.

ص:۳۱۲

نساء : آیه ۱۳۳ – ۱۳۱

وَلِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّیْنَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَإِیَّاکُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَکَانَ اللَّهُ غَنِیًّا حَمِیدًا (۱۳۱) وَلِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَکَفَی بِاللَّهِ وَکِیلًا (۱۳۲) إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ أَیُّهَا النَّاسُ وَیَأْتِ بِآخَرِینَ وَکَانَ اللَّهُ عَلَی ذَلِکَ قَدِیرًا (۱۳۳)

آنچه در آسمان ها و زمین است، از آنِ توست، تو در همه کتب آسمانی و نیز در قرآن، به بندگان سفارش کردی که از نافرمانی دستوراتت بپرهیزند، تقوا و پارسایی، توصیه همیشگی توست، انسان ها در سایه پارسایی و دوری از گناه می توانند به کمال و سعادت برسند.

اگر ما به دستورات تو عمل کنیم، خودمان بهره اش را می بریم و به رستگاری می رسیم، تو نیازی به بندگان خود نداری، اگر همه بندگان هم کافر شوند باز به تو هیچ ضرری نمی رسد، همه آسمان ها و زمین از آن توست، تو هرگز نیازی به ایمان و تقوای ما نداری، تو شایسته ستایش هستی.

آنچه در آسمان ها و زمین است، برای توست و قدرت تو برای حفظ و نگهداری

ص:۳۱۳

آن ها، کافی است.

تو نعمت های فراوان به ما دادی، ما باید از این نعمت ها در راه صحیح استفاده کنیم و گرنه ممکن است این فرصت ها و نعمت ها را از ما بگیری، آری، امکانات و موقعیّت های ما همیشگی نیست، بلکه به اراده تو بستگی دارد.

ما نباید مغرور شویم، باید خود را بنده تو بدانیم، تو می توانی ما را نابود کنی و قوم دیگری را جایگزین ما گردانی، تو بر هر کاری توانا هستی.

* * *

نِساء : آیه ۱۳۴

مَنْ کَانَ یُرِیدُ ثَوَابَ الدُّنْیَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ وَکَانَ اللَّهُ سَمِیعًا بَصِیرًا (۱۳۴)

انسان ها چند گونه زندگی می کنند: برخی فقط به دنبال سعادت دنیایی و مادّی هستند، عدّه ای فقط به آخرت می اندیشند، برخی هم سعادت دنیا و آخرت را با هم می طلبند.

هر کس بهره دنیا بخواهد باید از تو بخواهد، بهره دنیا و آخرت نزد توست، خردمند کسی است که از آخرت چشم نمی پوشد تا به دنیا برسد، زیرا بهره آخرت جاودانه است، امّا بهره دنیا، فانی است.

تو دوست داری که ما هم در اندیشه دنیا باشیم هم آخرت. مسلمان واقعی کسی است که دنیا را فراموش نمی کند، خیر و برکت و ثروت حلال دنیا را طلب می کند، امّا این ها را وسیله ای برای تهیّه توشه سفر آخرت می نماید.

باید دعا کنیم که تو در دنیا به ما نور ایمان، خوش اخلاقی، برکت، ثروت، همسر با ایمان، فرزندان خوب و... عنایت کنی و در آخرت هم از نعمت های بی کران خود بهره مندمان سازی.

تو شنوا و بینا هستی، دعای بندگان خود را می شنوی، هر کس تو را بخواند،

دعایش را مستجاب می کنی و او را از خیر دنیا و آخرت بهره مند می کنی.

* * *

نساء : آیه ۱۳۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۳۵)

بد دانستن دنیا، خوب نیست. دنیا مزرعه آخرت است، باید برای زندگی این دنیا هم برنامه داشته باشم.

اکنون تو برای من از برنامه زندگی دنیا سخن می گویی، اگر قرار است من به دنیا هم توجّه داشته باشم، باید آن گونه زندگی کنم که تو می خواهی.

مهمترین وظیفه من در این دنیا چیست؟ چگونه می شود که در این دنیا همه بتوانند به خوبی زندگی کنند؟

این سؤال یک جواب بیشتر ندارد و آن «عدالت» است. از من می خواهی تا همواره برپادارنده عدالت باشم، در راه برپایی عدالت، تصمیمی راسخ داشته باشم.

سرچشمه همه سیاهی ها و انحرافات در جامعه، بی عدالتی است، اگر عدالت برپا شود، زندگی دنیا برای همه زیبا خواهد بود و همه از زندگی در این دنیا به خوبی بهره مند خواهند شد.

اگر در جامعه ای عدالت نباشد، حقوق طبیعی مردم نادیده گرفته می شود و دیر یا زود آن جامعه از هم متلاشی شده و دچار آسیب های فراوانی می شود. عدالت، ضروری ترین نیاز هر جامعه است و پایداری و بقای جامعه، ارتباط مستقیم با تحقّق عدالت دارد.

از من می خواهی تا همواره در راه به پا داشتن عدالت اجتماعی بکوشم، اینکه من به گوشه خانه و خلوت خود بروم و به نماز و طاعت مشغول شوم، دینداری واقعی نیست، باید به گونه ای دیگر زندگی کنم، نماز بخوانم، عبادت تو را بنمایم و به جامعه نیز فکر کنم، با ظلم و ستم مبارزه کنم. همواره و در همه جا به فکر برپایی عدالت باشم، این خواسته تو از من است و معنای زندگی واقعی است، این بهره ای است که من از زندگی دنیا می توانم داشته باشم، آرمان عدالت خواهی بزرگترین سرمایه این زندگی دنیایی است.اگر در دنیا سیاهی ها و تاریکی ها به چشم می آید، زیبایی عدالت خواهی بندگان، این دنیا را بسیار زیبا می کند و به زندگی معنا می دهد.

* * *

اگر میان دو نفر اختلافی به وجود آید و نیاز است که من شهادت بدهم، باید در برابر عدل، هیچ ملاحظه ای نداشته باشم، اگر گواهی دادن به زیان من یا پدر و مادر یا نزدیکانم هم باشد، نباید از هوس خود پیروی کنم و حقّ را زیر پا بگذارم.

اگر شهادت دادن من، به زیان شخص ثروتمندی است، نباید ثروت او باعث شود که حقّ را نادیده بگیرم. اگر شهادت من به زیان شخص فقیری است نباید برای دلسوزی، حقیقت را کتمان کنم.

من فقط باید به فکر حقّ و حقیقت باشم، نباید به بهانه یاری کردن به دیگران، از حق گویی چشم بپوشم، تو از بندگان خود حمایت می کنی، تو خیر و سعادت دنیا و آخرت بندگان خود را بهتر از همه کس می دانی. مهم این است که عدالت را زیر پا نگذارم و در شهادت دادن، تو را در نظر بگیرم و فقط حقیقت را بگویم. نباید از هوس خویش پیروی کنم، خلاف واقع سخن بگویم یا شهادت خویش را کتمان کنم که تو بر همه اعمال من آگاهی.

* * *

نِساء : آیه ۱۳۶

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْکِتَابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلَی رَسُولِهِ وَالْکِتَابِ الَّذِی أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ یَکْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِیدًا (۱۳۶)

سخن از برنامه زندگی در این دنیا بود، از من خواستی تا عدالت را برپا دارم، اکنون از ایمان سخن می گویی.

از من می خواهی تا در ایمان خود استوار بمانم، دچار لغزش نشوم، این ایمان باید از عمق وجود باشد، از من می خواهی تا به حقیقت و از دل، به تو و پیامبر و قرآن و کتاب های آسمانی دیگر ایمان بیاورم، هر کس که به تو و فرشتگان و پیامبران و روز قیامت باور نداشته باشد، گمراه شده است و از راه هدایت دور شده است.

آری، هدف همه پیامبران و کتب آسمانی یکی است، من باید به همه آن ها ایمان داشته باشم، پیامبران، معلّمان بزرگ بشریّت بودند که هر کدام در رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته اند. پیامبران از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده اند که تو به آنان نازل کرده ای.

* * *

نِساء : آیه ۱۳۹ – ۱۳۷

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْرًا لَمْ یَکُنِ اللَّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلًا (۱۳۷) بَشِّرِ الْمُنَافِقِینَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِیمًا (۱۳۸) الَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَیَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعًا (۱۳۹)

به من هشدار می دهی تا از بی ثباتی در عقیده پرهیز کنم، نتیجه بی ثباتی چیزی جز گمراهی نیست، کسانی که عقیده متزلزل و کفرآمیز دارند، باعث بی ثباتی روح خود می شوند.

ص:۳۱۷

آنان دیگر نمی تواننـد راه صـحیح را تشـخیص بدهنـد و در آن حرکت کنند، گناهشان بخشـیدنی نیست، زیرا سـبب بی ثباتی جامعه هم می شوند.

در این آیه از کسانی سـخن می گویی که ابتـدا ایمان آوردنـد، سـپس کافر شدنـد، دیگر بار ایمان آوردند و باز کافر شدند و آنگاه بر کفر خود افزودند، تو آنان را نمی بخشی و به بهشت رهنمون نمی کنی، جایگاه آنان آتش جهنّم خواهد بود.

آنـان همـان منافقانی هسـتند که در جامعه اسـلامی هسـتند و به ظاهر ادّعای مسـلمانی می کننـد ولی قلبشان از نور ایمان خالی است، آنـان همواره در شـک و تردیدنـد و سـرانجام به کفر بازمی گردنـد. اکنون از پیامبر می خواهی تا به آنان خبر دهـد که عذابی دردناک در پیش خواهند داشت.

نشـانه منافقـان این است که به جـای دوستی بـا اهـل ایمـان، بـا کـافران دوست می شونـد. به راستی هـدف آنان از این دوستی چیست؟ آیا به دنبال عزّت و آبرو هستند؟

آنـان عزّت و آبرو را نزد کـافران و دشـمنان می جوینـد، افسوس که نمی داننـد همه عزّت هـا از آنِ توست، تو هر کس را که بخواهی عزّت دنیا و آخرت می دهی. عزّت واقعی فقط نزد توست.

* * *

نِساء : آیه ۱۴۰

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا (۱۴۰)

سخن از دوستی منافقان با کافران به میان آمد، منافقانی که در مدینه زندگی می کردند، روزها به مسجد پیامبر می آمدند و با مسلمانان نماز می خواندند،

شب ها که هوا تاریک می شد نزد یهودیان می رفتند.

یهودیانی که در مدینه زندگی می کردند و می دانستند محمّد(صلی الله علیه وآله)، همان پیامبری است که وعده آمدن او در تورات بیان شده است، امّا برای منافع خود از پذیرش اسلام خودداری می کردند، آنان به آخرین پیامبر تو کفر ورزیده بودند.

در این جلساتی که منافقان و یهودیان تشکیل داده بودند، قرآن خوانده می شد و آن را استهزا و مسخره می کردند. اکنون هشدار می دهی که منافقان را در روز قیامت با یهودیان در جهنّم کنار هم قرار خواهی داد.

آری، این دستور توست: اگر در جلسه ای بودم که قرآن را مسخره می کردند، باید یکی از دو کار را انجام دهم:

۱ – محور سخن را تغییر دهم و از ادامه آن سخنان کفرآمیز جلوگیری کنم.

۲ – جلسه را ترک کنم.

اگر بی تفاوت نشستم و به آن سخنان گوش کردم، در گناه آنان شریک هستم، سکوت من، تأیید سخن آنان است. نباید در مقابل سخنان کفرآمیز بی تفاوت باشم، من مسلمان هستم، مسلمان باید غیرت دینی داشته باشد.

* * *

نساء : آیه ۱۴۱

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (۱۴۱)

باز درباره منافقان سخن می گویی، وقتی پیامبر به جنگ کافران می رفت، منافقان منتظر می ماندند، اگر پیروزی نصیب پیامبر و یارانش می شد به آنان می گفتند: «مگر ما با شما نبودیم، ما را در غنیمت ها سهیم کنید»، اگر در جنگ بهره ای نصیب

کافران می شد به آنان می گفتند: «ما شما را از اسرار مسلمانان آگاه کردیم و شما را از آسیب آنان حفظ نمودیم، پس سهم ما را هم بدهید».

آری، منافقان هم رفیقِ قافله بودند و هم شریک دزد ! افرادی فرصت طلب و دو رو بودند و از هر اتّفاقی سوءاستفاده می کردند.

تو در روز قیامت میان مؤمنان و منافقان داوری می کنی و حقّ را از باطل جدا می سازی.

* * *

منافقان در انتظار بودند که آیا مسلمانان پیروز می شوند یا کافران. در جنگ اُحد، در مرحله ای از جنگ، مسلمانان شکست خوردند، منافقان آن روز با خود می گفتند که خوب شد در لشکر مسلمانان نبودیم ! اگر مسلمانان بر حقّ بودند، شکست نمی خوردند !

پیروزی مسلمانان در میدان جنگ، به روحیّه شهادت طلبی، شجاعت و اطاعت از دستور فرمانده و... بستگی دارد، هر کدام از این ها اگر نباشد، مسلمانان از کافران شکست می خورند، امّا شکست مسلمانان دلیل بر باطل بودن اسلام نیست ! تو وعده ندادی که در هر جنگی، مسلمانان پیروز شوند. منافقان باید این را بدانند، پیروزی در جنگ در سایه قدرت، صبر و استقامت، شهادت طلبی، شجاعت و... ممکن است.

تو پیروزی حتمی در میدان جنگ را به مسلمانان وعده ندادی، امّا پیروزی در زمینه دیگری را به آنان بشارت می دهی !

پیروزی مسلمانان هنگام بحث های علمی و بیان دلایل، قطعی است، این وعده توست. مسلمانان هرگز در این زمینه شکست نخواهند خورد.

آری، کافران هیچ وقت در زمینه آوردن استدلال و برهان برای برتری دین خود، بر مسلمانان غلبه پیدا نمی کنند، دلیل های کافران، همیشه ضعیف است و آنان در

این موضوع، همیشه شکست می خورند.

کـافران نمی تواننـد برای اثبات حقّانیّت آیین خود، دلیل قانع کننـده ای بیاورنـد، ممکن است به علّت قـدرت بیشتر و امکانات جنگی بهتر بر مسلمانان پیروز شوند امّا هرگز نمی توانند دلیل محکم و منطقی برای اثبات برتری دین خود بیاورند.

هر انسـان عاقـل و باانصـافی که در جسـتجوی حقیقت است، به راحتی می توانـد حقّـانیّت اسـلام را متوجّه شود. کافی است او دلیـل هـایی را (که کـافران برای دین خود می آورنـد) بشـنود. سـپس اسـتدلال های مسـلمانان برای حقانیّت اسـلام را بشـنود، (دلایلی که مسـلمانان دانشـمند و آگاه عرضه می کنند)، در این هنگام قطعاً او حقّ را به مسلمانان خواهد داد، مسلمانان همیشه پیروز میدان بیان دلیل خواهند بود، این وعده توست.(۱۷۱)

* * *

نِساء : آیه ۱۴۴ – ۱۴۲

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۴۲) مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۱۴۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (۱۴۴)

سخن تو دربـاره منافقـان است، منافقان می خواهنـد تو را فریب بدهنـد و برای به دست آوردن سـرمایه های ناچیز، نیرنگ می زنند و سرمایه های وجودی خویش را از دست می دهند.

آنان وانمود می کنند که به خدا و پیامبر ایمان آورده اند، امّا دروغ می گویند، منافقان نمی دانند که تو نیرنگ و فریبشان را به خودشان برمی گردانی و در روز قیامت مجازاتشان خواهی کرد.

منافقان با کسالت و بی حالی به نماز می ایستند و در حضور مردم، ریا می کنند، جز اندکی تو را یاد نمی کنند.

آنـان در برابر دو گروه مؤمنـان و کـافران، دو دل و سـر گردانند، نه بـا مؤمنـان هسـتند و نه بـا کافران. آنان را به حال خود رها کردی و هر کس را که تو به حال خود رها کنی، راهی برای نجات و سعادت او نخواهد بود.

منافقـان، همواره کـافران را به دوسـتی برمی گزیننـد و آنـان را تکیه گـاه خود قرار می دهنـد، تو از مؤمنـان می خواهی هرگز کافران را دوست و تکیه گاه خود قرار ندهند. هر کس کافران را سرپرست خود قرار دهد، دلیلی آشکار بر عذاب خود پدید آورده است و او را در روز قیامت عذاب خواهی کرد.

آری، هرگـونه دوسـتی و رابطه ای که بـاعث سـلطه کـافران بر مسـلمانان شـود، حرام و ممنـوع است، فرق نمی کنـد این رابطه سیاسی، اقتصادی یا نظامی باشد. البتّه روابطی که موجب تسلّط کافران بر جامعه اسلامی نشود، مانعی ندارد.

* * *

نِساء : آیه ۱۴۷ – ۱۴۵

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِی الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (۱۴۵) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۴۶) مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا (۱۴۷)

زیـان و خطراتی کـه منافقـان برای جـامعه دارنــد، بـا هیــچ چیز قابـل مقـایسه نیسـت، در سـیمای دوسـت ظـاهر می شونـد امّا نـاجوانمردانه از پشت خنجر می زننـد، برای همین در روز قیـامت آنـان در طبقه آخر جهنّم جای دارنـد و در آنجا هیـچ یاوری برایشان نیست تا از آتش رهاییشان بخشد.

البتّه درِ توبه به روی منافقان بسته نیست، اگر منافقی توبه کند و گذشته خود را

جبران و اصلاح کند و به تو پناه آورد و اعتقاد خود را برای تو خالص کند، توبه اش پذیرفته می شود و نباید احساس تنهایی کند، زیرا بعد از توبه در شمار مؤمنان به حساب می آید و تو به مؤمنان پاداشی بس بزرگ عنایت می کنی.

آری، تو توبه بندگان خطاکار را می پذیری و رحمت خود را بر آنان نازل می کنی و دیگر توبه کننده را عذاب نمی کنی، تو از عذابِ بندگان خود سودی نمی بری و ضرری را هم از خود دور نمی کنی، اگر بندگان، سپاسگزار و مؤمن باشند، هرگز آنان را عذاب نمی کنی، تو خدایی هستی که از کردار بندگان خود باخبری و بندگان خوبت را پاداش نیکو می دهی.

* * *

نِساء : آیه ۱۴۹ – ۱۴۸

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (۱۴۸) إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا (۱۴۹)

بعضی از اطرافیان پیامبر، ایمان واقعی به او نداشتند و بیشتر به طمع ریاست دنیا مسلمان شده بودند و برای رسیدن به حکومت برنامه ریزی می کردند و با این که پیامبر، علی(علیه السلام)را به عنوان جانشین خود معرّفی کرده بود امّا آنان نقشه ریاست و خلافت را در سر داشتند.

پیامبر از راز دل آنان باخبر بود، امّا تو از او خواسته بودی که آنان را رسوا نکند، تو بارها در قرآن از اثرات نفاق سخن گفتی، از آنان خواستی تا توبه کنند، امّا این کار را نکردند، منافقان تا زمانی که به صورت علنی کاری بر ضرر اسلام نکرده بودند، نباید رازشان فاش می شد، تو این را از پیامبر خواسته بودی.

این درس بزرگی برای مسلمانان است، تو اجازه نمی دهی تا راز منافقان تا زمانی که توطئه ای بر ضدّ اسلام نکرده اند، فاش شود، پس حساب فاش کردن راز

مؤمنان مشخّص است، تو هرگز دوست نداری تا مؤمنان، عیب های یکدیگر را برملا کنند، از آنان می خواهی تا پرده دری نکنند و عیب های یکدیگر را فاش نسازند.

در جامعه ای که به این دستور عمل شود، پیوندهای اجتماعی قوی تر و اعتماد عمومی برقرار می شود، آری، هر انسانی، معمولاً نقطه ضعف پنهانی دارد. اگر قرار باشد همه پرده دری کنند، کم کم پیوندهای اجتماعی و اعتماد عمومی از بین می رود.

البتّه اگر کسی مظلوم واقع شود و در حقّ او ستم شده باشد، می تواند برای دفاع از خود در برابر ظلم، شکایت کند و یا آشکارا از ستمگران مذمّت و انتقاد نماید و تا رفع ستم از پای ننشیند، در راه مبارزه با ستم، فریاد برآوردن جایز است و باید آنان مورد سرزنش و مذمّت قرار گیرند تا مجبور شوند دست از ظلم و ستم بردارند.

اگر من در جایی گناهی کنم که هیچ کس نباشد، باید بدانم تو از عمل من باخبر بودی، اگر کار خوبی انجام دهم، آن کار به صورت پنهانی باشد یا آشکار، باز هم تو از آن خبر داری.

اگر کسی که در حقّ من ظلم کرده است نزد من آمد و عذر خواست و من او را بخشیدم، تو این کار پسندیده مرا می بینی که تو بخشنده هستی و خطای بندگانت را می بخشی و بر هر کاری توانا هستی.

* * *

نِساء : آیه ۱۵۲ – ۱۵۰

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْض وَنَكْفُرُ بِبَعْض وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۵۰) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۵۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا

ص:۳۲۴

بَيْنَ أَحَد مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيًما (١٥٢)

نبوّت، جریانی به هم پیوسته است، پیامبران، معلّمان کلاس های مختلف بشر هستند، تو از ما می خواهی تا به همه پیامبران ایمان داشته باشیم و به همه ادیان آسمانیِ قلمرو تاریخی خود احترام بگذاریم.

قبول نداشتن بعضی از پیامبران، ریشه در هوس، تعصّب جاهلانه و تنگ نظری ها دارد و نشانه کفرورزی است، ایمان این نیست که هر چه مطابق میل من است را قبول کنم و آنچه مخالف میل و خواسته من است را رد کنم، این کار من هواپرستی است نه خداپرستی !

کسانی که به تو و پیامبرانت کفر میورزند، می خواهند میان تو و پیامبرانت جدایی بیندازند و رخنه در دین ایجاد کنند، آنان می گویند: به برخی از پیامبران ایمان آوردیم و به برخی دیگر کافریم ! آنان می خواهند بین ایمان و کفر، راهی پیدا کنند که مطابق با هوسشان باشد. کافران واقعی آنان هستند و تو برایشان عذابی توهین آمیز فراهم کردی.

کسانی که به تو و همه پیامبران ایمان آورده اند و میان آنان فرقی نمی گذارند، مؤمنان واقعی هستند، تو به آنان پاداش خواهی داد.(١٧٢)

ص:٣٢٥

نِساء : آیه ۱۵۳

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا (۱۵۳)

یهودیان مدینه نزد پیامبر آمدند و گفتند:

ـــ ای محمّد ! تو ادّعا می کنی که پیامبر هستی و خدا تو را برای هدایت انسان ها فرستاده است.

ـــ خدا بر من منّت نهاده است و مرا به پیامبری برگزیده است.

ـــ ای محمّد ! پیامبر ما، موسی بود، خدا تورات را به یک باره بر او نازل کرد و او کتاب تورات را برای ما آورد، اگر تو هم پیامبر هستی باید قرآن را یکجا و به طور کامل برای ما بیاوری ! باید این کتاب، از آسمان نازل شود و ما آن را ببینیم.

پیامبر با شنیدن این سخن به فکر فرو رفت، تو این آیه را نازل کردی:

ای محمّد ! یهودیان از تو می خواهند کتابی از آسمان برایشان بیاوری، بدان که

این یهودیان از موسی درخواست بزرگ تر از این کردند و گفتند: «ای موسی ! خدا را به ما نشان بده تا او را با چشم ببینیم» و سرانجام به سبب این جهل و سرکشی صاعقه ای آنان را فرا گرفت. یهودیان همان کسانی هستند که بعد از آشکار شدن حق، گوساله پرست شدند، با همه این ها، من از گناهانشان گذشتم و به موسی قدرت برتری ویژه ای دادم.

* * *

هدف تو از فرستادن کتب آسمانی، هدایت انسان ها می باشد، تو خدای یگانه هستی، هر چه صلاح بدانی، انجام می دهی، گاهی نزول یک مرتبه تورات را برای هدایت مردم بهتر می دانی، گاهی نزول تدریجی و آیه به آیه قرآن را بهتر می بینی، هدف این است که مردم از آیات این کتاب ها بهره ببرند و به سعادت برسند.

قرآن را کم کم و آیه به آیه نازل نمودی تا پیامبر در موقعیّت های مختلف، آیات آن را برای مردم بخواند. این تصمیمی بود که تو آن را از روی حکمت و مصلحت گرفته بودی.

تو می دانستی که یهودیان در تقاضای خود، به دنبال بهانه جویی بودند، اکنون به پیامبر خود دلداری می دهی که اگر یهودیان به تو ایمان نیاوردند، ناراحت نباشد، زیرا آنان همواره در برابر پیامبران، لجاجت می کردند و بهانه جو بودند.

آنان از موسی(علیه السلام)خواستند که تو را نشان آنان بدهد، در حالی که تو جسم نیستی تا با چشم بتوان تو را دید، آنان به موسی(علیه السلام)گفتند: ای موسی ! ما به تو ایمان نمی آوریم، مگراینکه خدا را آشکارا ببینیم !

موسی(علیه السلام)با آنان سخن گفت که خدا را نمی توان با چشم دید، خدا جسم نیست. او وقتی اصرار مردم را دید به دستور تو هفتاد نفر از بزرگانشان را انتخاب نمود و

به وعـده گـاهی که معیّن کرده بودی برد، آنان همان خواسـته خود را تکرار کردنـد، در این هنگام صاعقه ای از آسـمان نازل کردی، نور آن صاعقه، آنقـدر زیاد بود که همگی جان باختند. کسانی که تاب دیدن صاعقه را (که مخلوق تو بود) نداشـتند، چگونه می توانستند نور عظمتت را ببینند؟

امّـا مـاجرای گوسـاله پرستی یهودیـان هم گنـاه بزرگی بود، وقتی موسـی(علیه السـلام)به کوه طور رفت، مردی به نـام سـامری دسـیسه کرد و یهودیـان را دعوت به پرسـتش گوسـاله ای از طلاـ کرد، آنـان فریب سـامری را خوردنـد و عـدّه زیادی گوساله پرست شدند.

* * *

نِساء : آیه ۱۵۵ – ۱۵۴

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۱۵۴) فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵۵)

موسـی(علیه السـلام)تورات را برای مردم خوانـد، وقتی آنـان از این سـخنان تو مطّلع شدنـد، بـا خود گفتنـد که عمل به تورات مشکل است و شروع به مخالفت کردند.

اینجا بود که کوه طور به صورت معجزه آسایی از جا کنده شد و بالای سـر آنان قرار گرفت، آنان سایه کوه را بالای سـر خود دیدنـد و ترسـیدند و گمان کردنـد که آن کوه برآنان فرود خواهـد آمـد. همه وحشت زده شدند و دست به دامن موسـی(علیه السلام)زدند و با تو پیمان بستند که به تورات عمل کنند و این گونه بود که خطر از آنان برطرف شد.(۱۷۳)

ص:۳۲۸

تو از آنان پیمان گرفتی که دست از لجاجت ها و دشمنی ها بردارند و با خشوع و خضوع وارد شهر بیت المقدس شوند.

پدران آنان در فلسطین زندگی می کردند، وقتی یوسف(علیه السلام)در مصر به مقام و جایگاهی رسید، آنان به مصر هجرت کردند و بعد از مدّتی آنان اسیر ظلم و ستم فرعونیان شدند، تو برای آنان موسی(علیه السلام)را فرستادی و موسی(علیه السلام)آنان را از ظلم و ستم فرعونیان نجات داد و به فلسطین بازشان گرداند سپس از آنان خواستی تا وقتی به دروازه های بیت المقدس رسیدند، سجده کنند و با فروتنی و تواضع وارد شهر شوند.

به آنان فرمان دادی تا شنبه را روز تعطیلی خود قرار دهند و این روز به کسب و کار نپردازند و از آنان عهد و پیمانی محکم گرفتی که به تورات عمل کنند.

آن ها طبق دستور، روزهای شنبه ماهیگیری نمی کردند، مدّتی گذشت، طمع مال دنیا در دل هایشان زیادتر شد، برای همین کنار ساحل حوضچه هایی ساختند، روزهای شنبه صبر می کردند تا ماهی ها وارد حوضچه ها شوند، سپس، راه حوضچه ها را می بستند و روز یکشنبه به صید ماهی اقدام می کردند و سرانجام آنان را به عذاب کیفر کردی.

تو آنان را به دلیل آن که پیمان خود را شکستند و پیامبران تو را کشتند، از رحمت خود دور کردی و لعنتشان کردی. آنان با ریشخند به پیامبران گفتند که ما سخنان شما را نمی فهمیم ! دل های ما آمادگی فهم سخنانتان را ندارد. چنین مطلبی درست نبود بلکه سخن حقّ را می فهمیدند، امّا آن را انکار می کردند و کفر میورزیدند، به همین دلیل، نور عقل و فطرت را در قلبشان خاموش کردی و در نتیجه به جز تعداد اندکی، ایمان نیاوردند.

ص:۳۲۹

* * *

تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند، امّا این یهودیان راه کفر و لجاجت را در پیش گرفتند، پیامبران تو را به قتل رساندند، نتیجه کار آنان، این بود که نور عقل و فطرت در دل هایشان خاموش شد. این قانون توست: هر کس لجاجت به خرج بدهد و بهانه جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می شود. یهودیان کفر و لجاجت ورزیدند، تو هم نتیجه کارشان را دادی، در واقع می توان گفت که تو نور فطرت را از آنان گرفتی، دیگر بیشترشان ایمان نمی آورند و در کفر و لجاجت باقی خواهند ماند.

* * *

نِساء : آیه ۱۵۸ – ۱۵۶

وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا (۱۵۶) وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا (۱۵۷) بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۵۸)

به راستی چرا نور فطرت از آنان گرفته شد؟ گناه آنان چه بود؟

از پیمان شکنی آنان برایم گفتی، این که پیامبران را به قتل رساندند، اکنون دو گناه بزرگی که آنان انجام دادند را برایم ذکر می کنی:

۱ – تهمت زنا به مریم(علیها السلام)

مریم(علیها السلام)مادر عیسی(علیه السلام)بود، تو عیسی(علیه السلام)را به قدرت خود، بدون پدر آفریدی، امّا یهودیان وقتی دیدند مریم(علیها السلام)حامله شده است، او را به زنا متّهم کردند و گفتند که

مریم از یک نجّار، حامله شده است. یکی از روزها که عیسی(علیه السلام)از مقابل گروهی از یهودیان عبور می کرد به یکدیگر گفتند: پسر «آن زن زناکار آمد».(۱۷۴)

تو در قرآن از پاکدامنی مریم(علیها السلام)سخن گفتی تا همه بدانند عیسی(علیه السلام)، نشانه ای از قدرت توست.

۲ - ادّعای قتل عیسی(علیه السلام)

عدّه ای از یهودیان با عیسی(علیه السلام)دشمن بودند، وقتی آنان دیدند روز به روز پیروان او زیادتر می شوند، تصمیم گرفتند تا هر طور شده است مانع کار او شوند، آنان افرادی را وسوسه کردند تا عیسی(علیه السلام)را به قتل برسانند.

شبی که عدّه ای از یهودیان در جستجوی عیسی(علیه السلام)بودند، او وارد خانه ای شد، دشمنان تا نزدیکی آن خانه آمدند، به عیسی(علیه السلام)چنین وحی کردی: «ای عیسی ! من تو را برگرفته و به سوی خود بالا می برم و تو را از چنگال افراد بی ایمان و پلید نجات می دهم». عیسی(علیه السلام)به آسمان ها رفت و در آنجاست تا زمانی که بار دیگر به زمین بازگردد، آری، عیسی(علیه السلام)هم اکنون زنده است و کشته نشده است.

یهودیان وقتی به آن خانه آمدند، کسی را که شبیه عیسی(علیه السلام)بود، یافتند، تصوّر کردند که عیسی(علیه السلام)است، او را دستگیر کرده و به صلیب کشیدند و در همه جا اعلام کردند ما عیسی را به قتل رساندیم، امّا این طور نبود، امر بر آنان مشتبه شده بود، آن ها نمی دانستند که آن مرد عیسی(علیه السلام)نیست، این گونه عیسی(علیه السلام)را از دست دشمنانش نجات دادی و به آسمان بردی، عیسی(علیه السلام)قطعاً کشته نشد، کسانی که می گویند او کشته شد، در شک و تردید هستند و هیچ علمی به آن ندارند و از شک و گمان خود پیروی می کنند، عیسی(علیه السلام)را به آسمان ها بردی و بر هر کاری توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.(۱۷۵)

* * *

نساء : آیه ۱۵۹

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا (۱۵۹)

مسیحیان معتقدند که عیسی کشته شد، تو می گویی عیسی هرگز کشته نشد. در انجیلی که امروزه در دست مردم است، سخن از کشته شدن عیسی(علیه السلام)به میان آمده است.

در انجیل بیان شده است که دشمنان، عیسی(علیه السلام)را گرفتند و به قتل رساندند و بدنش را دفن کردند و پس از مدّتی عیسی(علیه السلام)زنده شد و زمانی کوتاه روی زمین زندگی کرد و بعد از آن به آسمان صعود کرد.(۱۷۶)

این باوری است که مسیحیان دارند، امّا تو در قرآن، تأکید می کنی که عیسی(علیه السلام)کشته نشد، او زنده است و در آسمان ها مهمان توست و روزی به زمین بازمی گردد و بعد از مدّتی به مرگ طبیعی از دنیا می رود.

اکنون وعده ای بزرگ می دهی: وقتی عیسی(علیه السلام)به زمین بازگردد، (قبل از آن که مرگ او فرا برسد)، یهودیان و مسیحیان به او ایمان واقعی می آورند.

عدّه زیادی از مسیحیان، عیسی(علیه السلام)را خدا می دانند، آنان منحرف شده اند، امّا روزی فرا می رسد که به عیسی(علیه السلام)ایمان واقعی بیاورند، ایمان به اینکه عیسی(علیه السلام)، پیامبر توست و آنان در آن روز تسلیم عیسی(علیه السلام)می شوند.(۱۷۷)

می خواهم بدانم عیسی(علیه السلام)چه هنگام به زمین بازمی گردد؟ ماجرای وعده بزرگ تو چیست؟

* * *

این وعـده توست که عـاقبت این جهـان، از آنِ اهل ایمان است، روزی فرا خواهـد رسـید که در سراسـر جهان، حکومت عـدل برقرار شود و زمین از کفر پاک گردد، روزی که مهدی(علیه السلام)ظهور کند، چه روز باشکوهی خواهد بود !

مهـدی(علیه السـلام)از مکّه ظهور می کنـد و سـپس به مـدینه می رود و بعـد از آن راه کوفه را در پیش می گیرد، در آن روز کوفه، پایتخت جهان خواهد بود.

سپس مهدی(علیه السلام)تصمیم می گیرد به فلسطین برود، زیرا آنجا حوادث مهمّی روی خواهد داد و مهدی(علیه السلام)باید آنجا باشد.

مهدی(علیه السـلام)به سوی فلسطین می رود و وارد بیت المقدس می شود و چند روز در آن شهر اقامت می کند تا روز جمعه فرا رسد.

آن جمعه بسـیار سـرنوشت ساز است، در آن روز، عدّه زیادی از مسیحیان در این شهر جمع خواهند شد، گویا قرار است اتّفاق مهمّی روی بدهد.

روز جمعه فرا می رسد. چه اجتماع باشـکوهی ! همه منتظر هسـتند و به آسـمان نگاه می کنند، ابر سفیدی آشکار می شود، آن جوان کیست که بر فراز آن ابر قرار گرفته است؟ دو فرشته در کنارش ایستاده اند.(۱۷۸)

آن ابر به سوی زمین می آید. شوری در میان مسـیحیان بر پا می شود. آن جوان، عیسـی(علیه السـلام)است ، ابر سـفید به زمین می آید و عیسی(علیه السلام)پیاده می شود. مسیحیان که از شادی در پوست خود نمی گنجند به طرفش می روند و می گویند که ما یاران و انصار تو هستیم.

عیسی(علیه السلام)می گوید: «شما یاران من نیستید».(۱۷۹)

همه تعجّب می کنند. عیسی(علیه السلام)، بدون توجّه به آنان، حرکت می کند.

مهدی(علیه السلام)در محراب «مسجد الأقصی» ایستاده است و همه یارانش پشت سر او

به صف نشسته اند و منتظرند تا وقت نماز شود.

عیسی(علیه السلام)به سوی محراب می رود ، به مهدی(علیه السلام)نزدیک می شود و سلام می کند و دست می دهد.

مهدی(علیه السلام)به عیسی(علیه السلام)رو کرده و می گوید: «ای عیسی ! جلو بایست و امّامِ جماعت باش».(۱۸۰)

عیسی(علیه السلام)در جواب می گوید: «من به زمین آمده ام تا وزیر شما باشم، نیامده ام تا فرمانده باشم، من نماز خود را پشت سر شما می خوانم».(۱۸۱)

نماز بر پا می شود، پیروان عیسی(علیه السلام)با تعجّب نگاه می کنند. عیسی(علیه السلام)در صف نماز مسلمانان حاضر شده و با آنان نماز می خواند.

اینجاست که بسیاری از آن ها مسلمان شده و به جمع یاران مهدی(علیه السلام)می پیوندند.

این وعده توست، مسیحیان و یهودیان در آن روز از عیسی(علیه السلام)پیروی می کنند و هرگز نافرمانی سخن او را نمی کنند، وقتی عیسی(علیه السلام)از آنان می خواهد با مهدی(علیه السلام)بیعت کنند، سخنش را اطاعت می کنند، این معنای ایمان واقعی به عیسی(علیه السلام)است، عیسی(علیه السلام)در روز قیامت، بر اعمال و رفتار پیروان خود شهادت خواهد داد.

* * *

نِساء : آیه ۱۶۱ - ۱۶۰

فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا (۱۶۰) وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶۱)

یهودیان را از بعضی نعمت ها محروم کردی، دستور دادی که مثلاً گوشت شتر مصرف نکنند، این نعمت ها قبلاً برایشان حلال بود، امّا به علّت چهار گناه، این

محدودیّت را برای آنان قرار دادی.

چهار گناه آنان، این بود:

۱ - آنان ظلم و ستم می کردند.

۲ - آنان مردم را از راه تو باز می داشتند.(حقایق را تحریف می کردند و زمینه انحراف مردم را فراهم می کردند).

۳ - در تورات از آنان خواسته بودی تا هرگز رباخواری نکنند، امّا به این دستور عمل نکردند، رباخواری، اعلام جنگ با توست.

۴ - تصرّف در اموال دیگران باید با اجازه آنان باشد و در محدوده معامله قانونی و شرعی باشد، امّا آنان بدون هیچ گونه معامله و اجازه ای به اموال دیگران دست درازی می کردند.

برای آنان محدودیّت هایی قرار دادی و بعضی خوراکی های حلال را بر آنان حرام کردی، البتّه این محدودیّت ها برای این دنیای آنان بود، نتیجه گناهانشان، هرگز به این محدودیّت ها خلاصه نمی شود، تو برای آنان عذاب دردناکی را آماده کرده ای، آتش جهنّم در انتظار آنان است.

هدف تو از ذکر ماجرای یهود این است که من از این گناهان دوری کنم و از ماجرای آنان درس بگیرم.

* * *

نِساء : آیه ۱۶۲

لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۶۲)

ص:۳۳۵

در قرآن، بارها یهودیان را نکوهش کردی، این سرزنش ها، جنبه نژادی ندارد، تو فقط می خواهی یهودیان منحرف را سرزنش کنی اگر کسی یهودی بود و وقتی به واقعیّت، علم پیدا کرد به علم خود عمل کند و ایمان آورد، تو پاداش بزرگی به او می دهی.

در تورات، بشارت ظهور محمّد(صلی الله علیه وآله)را ذکر کردی و از یهودیان خواستی تا وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)به پیامبری رسید، به او ایمان بیاورند.

اکنون از مسلمانان می خواهی اگر شخصی یهودی با دیدن نشانه های پیامبری محمّد(صلی الله علیه وآله)مسلمان شد، پذیرایش باشند و با دیده احترام به او نگاه کنند.

اکنون تو به یهودیانی که در علم، پایدار و راسخ هستند و مؤمنانی که به تو و قرآن و کتاب های آسمانی و روز قیامت ایمان می آورند و نماز می خوانند و زکات می دهند، وعده پاداشی بس بزرگ می دهی !

آری، خیلی ها می دانستند که محمّد(صلی الله علیه وآله)همان پیامبر موعود است، امّا برای حفظ منافع خود، به این علم خود عمل نکردند و حقّ را انکار کردند، در اینجا از اهل علم و دانشی سخن می گویی که وقتی به چیزی علم پیدا کردند، در راه عمل به علم خود پایدار و استوار می مانند، هر چند این کار باعث شود که ریاست و ثروتشان از دست برود. خوشا به حال دانشمندانی که مصالح فردی خود را فدایِ علم کردند ! خوشا به حال کسانی که علم را فدای مصلحت فردی خود نکردند و از حقّ طرفداری کردند. تو به آنان پاداشی بس بزرگ خواهی داد.

* * *

نِساء : آیه ۱۶۳

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا (۱۶۳)

ص:۳۳۶

سخن در این بود که یهودیان از محمّد(صلی الله علیه وآله)خواستند تا برایشان مانند تورات، قرآن را به صورت کتابی یکپارچه بیاورد، آیات ۱۵۳ تا ۱۶۳ سوره «نساء» را بر پیامبر نازل کردی. این جواب پیامبر به آنان بود:

ای یهودیان ! شما پیرو پدران خود هستید که از موسی درخواست بزرگتری نمودند، آنان از موسی خواستند تا خدا را به آنان دهد. شما به دنبال حقیقت نیستید، مانند پدران خود بهانه جویی می کنید، پدران شما که موسی برایشان تورات را یکجا آورد، چرا گوساله پرست شدند؟ چرا پیامبران خدا را کشتند؟ چرا به مریم(علیها السلام)تهمت ناروا زدند؟ چرا ادّعای کشتن عیسی را نمودند؟

وقتی یهودیان این آیات را شنیدند، سکوت کردند، الآن معلوم شد که آنان از نسل کسانی هستند که پیامبران را کشته اند و بارها نافرمانی تو را نموده اند.

آنان به کارهای پدران خود خشنود هستند، پس در همه آن کارها شریک هستند.

یهودیان به فکر فرو رفتند، اکنون چه جوابی به محمّد(صلی الله علیه وآله)بدهند، آبرویشان رفت، همه گناهانی که پدرانشان کرده بودند، برملا شد، همه فهمیدند که آنان قومی بهانه جو هستند، ستیزه جویی با حقّ و حقیقت را از پدران خود به ارث برده اند.

کاش آنان قدری فکر می کردند، از گناه پدران خود بیزاری می جستند و راه سعادت را برمی گزیدند.

آنان که نشانه های پیامبر موعود را در محمّد(صلی الله علیه وآله)یافته بودند، آیا به او ایمان خواهند آورد؟

* * *

یهودیان به فکر فرو رفتند، دو نفر از آنان رو به بقیّه کردند و گفتند:

ــــ ما می توانیم جواب این سخنان محمّد را بدهیم؟

ــــ چگونه؟

ــــ محمّد در سخنانش به این اشاره کرد که پدران ما پیامبران را کشته اند، بهترین

راه حل این است که پیامبری همه کسانی که بعد از موسی(علیه السلام)آمدند را انکار کنیم.

ـــ آفرین بر شما ! با این کار، ثابت می کنیم که پدران ما، پیامبران را نکشته اند.

ـــ ما با این سخن، بار دیگر ادّعای محمّد را انکار می کنیم و به همه می فهمانیم که او را به عنوان پیامبر قبول نداریم.

همه سخن این دو نفر را می پذیرند، قرار می شود که آنان نزد محمّد(صلی الله علیه وآله)بروند و با او سخن بگویند.

وقتی آن دو نفر حضور پیامبر می رسند، چنین می گویند: «ای محمّد ! خدا هیچ کس را بعد از موسی به پیامبری نفرستاده است».(۱۸۲)

پیامبر سکوت می کند و تو این آیه را نازل می کنی:

ای محمّد ! ما بر تو وحی نازل کردیم همانگونه که بر نوح و پیامبران بعد از او وحی نازل نمودیم، ما بر ابراهیم، اسماعیل، یعقوب و اسباط (پیامبرانی از نسل یعقوب بودند) عیسی، ایّوب، هارون، سلیمان و داوود وحی نازل کردیم و کتاب «زبور» را به داوود دادیم.

* * *

وحی، جریانی است که در طول تاریخِ بشر تا زمان محمّد(صلی الله علیه وآله)ادامه داشته است، در هر زمانی، پیامبرانی را برای هدایت مردم فرستادی و به آنان وحی نازل نمودی. در اینجا تعدادی از پیامبران خود را نام می بری. این پیامبران را می توان در سه گروه قرار داد:

۱ - پیامبرانی که قبل از زمان موسی(علیه السلام)بوده اند: به این ترتیب (از جهت زمان) به پیامبری رسیدند: نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، ایوب(علیهم السلام).

۲ - پیامبری که در زمان موسی(علیه السلام)به او وحی نمودی: هارون، برادرِ موسی(علیه السلام).

۳ - پیامبرانی که بعد از موسی(علیه السلام)به پیامبری رسیده اند: آنان به این ترتیب (از جهت زمان) به پیامبری رسیدند: أسباط (کسانی که از نسل یعقوب بودند و بعد از

مرگ موسی(علیه السلام)به پیامبری رسیدند)، داوود، سلیمان، یونس، عیسی(علیهم السلام).

نکته بسیار مهم این است که یهودیان به پیامبر گفتند: «بعد از موسی، خدا هیچ کس را به پیامبری نفرستاده است»، امّا همان یهودیان به «زبور» که کتاب آسمانی داوود(علیه السلام)است ایمان داشتند.

آنان می گفتند ما پیامبریِ کسانی که بعد از موسی(علیه السلام)آمده اند را قبول نداریم، پس چرا به پیامبری داوود ایمان دارند؟ داوود(علیه السلام)بیش از پنج قرن، بعد از موسی(علیه السلام)به دنیا آمده است. این یک تناقض آشکار است !

* * *

نِساء : آیه ۱۶۹ – ۱۶۴

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (۱۶۴) رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۶۵) لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۱۶۶) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۶۷) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (۱۶۸) إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۶۹)

سخن تو با پیامبرت ادامه پیدا می کند:

ای محمّد !

من سرگذشت زندگی بعضی از پیامبران را در این قرآن برایت بیان کردم و سرگذشت بعضی از آن ها را نگفتم، همه آنان پیامبران من بودند همانگونه که موسی پیامبر من بود و آشکارا با او سخن گفتم.

پیامبران را فرستادم تا هم مردم را بشارت دهند و هم از عذاب روز قیامت بترسانند، هدف من این بود که مردم در روز قیامت نگویند ما نمی دانستیم، زیرا

کسی نبود ما را راهنمایی کند، پس از آمدن پیامبران، هیچ بهانه ای باقی نمی ماند. با این کار بر همه، اتمام حجّت نمودم، آری، من بر هر کاری توانا هستم و همه کارهای من از روی حکمت است.

ای محمّد ! اگر یهودیان پیامبری تو را انکار کردند، اهمیّتی ندارد، من خود گواه قرآنی هستم که از روی علم به تو نازل کردم، من به علم خویش تو را شایسته این مقام بزرگ یافتم. فرشتگان هم بر پیامبری تو گواهی می دهند، گرچه گواهی من به تنهایی کفایت می کند !

یهودیان پیامبری تو را انکار کردند و کفر ورزیدند و دیگران را از رسیدن به راه من بازداشتند. آنان به گمراهی افتاده اند و از راه نجات دور شدند، کافرانی هستند که به دیگران ظلم کردند و نگذاشتند مردم به سوی تو بیایند و هدایت شوند، هرگز آنان را نمی بخشم و به حال خود رهایشان می کنم و آنان را جز به سوی جهنّم رهنمون نمی شوم و در عذاب جهنّم همیشه خواهند بود، آری، انتقام از ستمکاران برای من، آسان است.

* * *

نِساء : آیه ۱۷۰

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷۰)

در تورات و انجیل درباره آمدن آخرین پیامبر خود بشارت دادی و نشانه های محمّد(صلی الله علیه وآله)را بیان کردی. یهودیان و مسیحیانی که در زمان پیامبر زندگی می کردند، به راحتی می توانستند حقّ و حقیقت را تشخیص دهند.

آنقدر روشن و واضح درباره محمّد(صلی الله علیه وآله)سخن گفته بودی که جای هیچ شکّی نبود، آنان همان طور که فرزندان خود را می شناختند، پیامبر موعود را شناختند و

فهمیدند محمّد(صلی الله علیه وآله)همان پیامبر موعود است.

اکنون با آنان سخن می گویی: «پیامبری که وعده آمدن او را داده بودم، به سوی شما آمده است و دین و آیین حقّ را برای هدایت شما آورده است، خیر شما در این است که به او ایمان بیاورید، اگر هم کافر شوید و ایمان نیاورید، بدانید که از ایمان و بندگی شما بی نیازم، آنچه در آسمان ها و زمین است، از آنِ من است و به ایمان و کفر شما آگاهم و همه کارهای من از روی حکمت است».

این سخن تو، دعوت جهانی اسلام است و در همه زمان ها، همه مردم را به ایمان به قرآن و محمّد(صلی الله علیه وآله)فرا می خواند، تو مردم را به اسلام دعوت می کنی امّا این دعوت، از روی نیاز به بندگی و عبادت و ایمان مردم نیست، تو نیازی به ایمان انسان ها نداری و از کفر آنان نیز زیان نمی کنی، ایمانِ مردم به نفع خودشان است. کسانی که به آخرین پیامبر تو ایمان می آورند، نباید بر تو منّت گذارند بلکه تو بر آنان منّت نهادی و به ایمان و رستگاری هدایتشان نمودی.

* * *

نساء : آیه ۱۷۳ – ۱۷۱

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۱۷۱) لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا (۱۷۲) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۷۳)

روی سـخن تا اینجا بیشتر با یهودیان بود که چگونه دچار انحراف شـده بودنـد، گناهان بزرگشان را برشـمردی: تهمت زدن به مریم(علیها السلام)، ادّعای قتل عیسی(علیه السلام)، ظلم و ستم، پنهان کردن حقایق، رباخواری، مال مردم خوردن، انکار نبوّت پیامبران و...

اکنون سـخن خود را بـا مسـیحیان آغـاز می کنی، از انحراف بزرگشـان سـخن می گویی، البتّه این ها همه درس هایی برای ما مسلمانان است، از انحراف مسیحیان سخن می گویی تا مبادا ما نیز به این انحراف مبتلا شویم.

به راستی انحراف بزرگ مسیحیان چیست؟

غُلوّ و زیاده گویی !

خطری که مسلمانان را هم تهدید می کند و باید نسبت به آن حسّاس بود.

اکنون تو از مسیحیان می خواهی در دین خود غُلوّ و زیاده گویی نکنند و درباره تو جز حقیقت نگویند.

عیسـی(علیه السـلام) پسـر مریم(علیها السـلام) بود، عیسـی(علیه السـلام)پیامبر تو بود، تو با قـدرت خودت او را بدون پدر خلق کردی.

عیسـی(علیه السـلام)، روحی شایسـته از طرف تو بود که تو او را آفریـدی، از مسـیحیان می خواهی تـا به تو و پیـامبرانت ایمان بیاورند و عیسی(علیه السلام)را پیامبر تو بدانند نه خدایِ پسر !

آنان معتقد به سه خدا هسـتند: «خدایِ پدر»، «خدایِ پسر» «خدایِ روح القُدُس». منظور از روح القُدُس، فرشته ای به نام جبرئیل می باشد.

آنـان عیسـی را پسـرِ تو می داننـد، از آنـان می خواهی تـا از اعتقاد به «خـدایِ سه گانه» بپرهیزنـد و از سه گانه پرستی به سوی یکتاپرستی بیایند.

ص:۳۴۲

اگر از این اعتقاد دست بردارند به سود خودشان است، از این که فرزندی داشته باشی، منزّه و پاکی !

تو هرگز نیازی به فرزند نداری، همه آنچه در آسمان ها و زمین است از آن توست و بر هر کاری توانایی.

عیسی(علیه السلام)هرگز از بندگی تو سرپیچی نکرد، فرشتگان مقرّب هم همین طور، همه بندگی و عبادت تو را می کنند، پس چگونه است که عدّه ای عیسی(علیه السلام)را خدا می دانند و جبرئیل (روح القدس) را که یکی از فرشتگان مقرّب توست، خدا می دانند؟

هر کس که تکبّر ورزد و از عبادت و بندگی سرپیچی کند، باید بداند روز قیامت زنده خواهد شد و به سزای نافرمانی خود خواهد رسید.

تو به کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، پاداش کاملی خواهی داد و از بخشش و فضل خود به آنان پاداش بیشتر هم می دهی. روز قیامت کسانی را که از بندگی تو سرپیچی کردند و تکبّر ورزیدند، به عذابی دردناک مبتلا خواهی کرد و آنان در آن روز، در برابر این عذاب، هیچ یار و یاوری نخواهند یافت.

* * *

غُلوّ نشانه تعصّب بیجا درباره پیشوایان دینی است و یکی از علّت های انحراف در ادیان آسمانی بوده است، بعضی دوست دارند که رهبران دینی خود را بزرگتر از آنچه هستند، جلوه دهند تا بر عظمت خود بیفزایند، از سوی دیگر، گاهی بعضی افراد عقاید غُلوّآمیز را نشانه ایمان و عشق به رهبران خود می پندارند.

غُلوّ، اصل اساسی دین که همان توحید و یکتاپرستی است را تهدید می کند و به همین جهت است که تو به غُلوّکنندگان سخت گرفته ای و آنان را سرزنش

نموده ای.

* * *

در کتاب انجیل، هیچ نشانه ای از سه گانه پرستی یا اعتقاد به «سه خدایی» وجود ندارد. این انحراف و بدعت بزرگی بود که سه قرن بعد از میلاد عیسی(علیه السلام)در میان مسیحیان شکل گرفت.

در سال ۳۲۵ میلادی، ۳۱۸ نفر از روحانیون مسیحی در «نیقیّه» شورایی را تشکیل دادند، نیقیّه همان شهر «اِزنیق» است که در ترکیه واقع است. در آن شورا درباره اعتقادات گفتگو شد و اعتقادات مشخّصی مورد قبول واقع شد و بعداً آن اعتقادات به «عهدنامه نیقیّه» مشهور شد.

این قسمتی از متن آن عهدنامه است: «عیسی، پسرِ خداست و از او متولّد شده است، او یگانه پسرِ خداست. عیسی، خدایی از خدا و نوری است از نور. او خدایِ حقیقی از خدای حقیقی است. او برای نجات و رستگاری ما از آسمان نازل شد، جسم گرفت و انسان شد، رنج و عذاب کشید».(۱۸۳)

این گونه بود که بعد از شورای «نیقیّه»، مسیحیان، عیسی(علیه السلام)را به عنوان یکی از سه خدا پذیرفتند.

آن ها گفتند خدا هم یکی و هم سه تا می باشد: پدر، پسر، روح القدس. هر سه خدا هستند و در عین حال، خدا یکی است.

وقتی من با دقّت در این مطلب فکر می کنم می بینم که این اعتقاد، خلاف حکم عقل است، آخر چگونه می شود خدا هم یکی باشد و هم سه تا؟

برخی مسیحیان در جواب این سؤال چنین گفته اند: «این مسئله ای است که باید به آن ایمان آورد، فراتر از فهم عقل است». آنان با این سخن می خواهند راه دین

را از راه عقل جدا کنند.

* * *

همه منتظر بودند ببینند که امام رضا(علیه السلام)با رهبر مسیحیان چگونه سخن خواهد گفت. امام به او رو کرد و گفت:

ـــ ای مسیحی ! من می دانم عیسی(علیه السلام)انسان وارسته و خوبی بود، فقط او یک عیب بزرگ داشت.

ـــ چه عیبی؟

ـــ ای مسیحی ! من شنیده ام که عیسی(علیه السلام)کم نماز می خواند و کم روزه می گرفت !

ـــ من فکر می کردم شما دانشمندی بزرگ هستید، امّا این سخن را که از شما شنیدم، فهمیدم شما از علم و دانش، بهره زیادی ندارید.

ـــ برای چه؟

ـــ چرا شما می گویی عیسی(علیه السلام)کم نماز می خواند؟ مگر نشنیده ای که او همه روزها، روزه می گرفت و تمام شب را بیدار می ماند و نماز می خواند؟

ـــ ای مسیحی ! من سؤالی دارم.

ـــ بپرس !

ـــ الآن گفتی که عیسی(علیه السلام)شب ها نماز می خواند، روزها روزه می گرفت، به راستی برای چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟ او چه کسی را عبادت می کرد؟

رهبر مسیحیان سکوت کرد و هیچ جوابی نداد، جوابی نداشت که بدهد، اگر بگوید برای خدا نماز می خواند و عبادت می کرد، پس دیگر چگونه می شود عیسی، خدا باشد. اگر عیسی، خداست، پس برای چه نماز می خواند و روزه می گرفت؟ برای چه بندگی خود را با نماز و روزه نشان می داد؟ وقتی کسی هر

روز روزه می گیرد و هر شب تا صبح نماز می خواند، می خواهد بندگی خود را نشان بدهد، به راستی اگر عیسی خداست، پس چرا بندگی می کرد؟ (۱۸۴)

* * *

عیسی، روح خدا می باشد. لقب او «روح الله» بود.

به راستی معنای این سخن چیست؟

آیا خدا روح دارد و روح خود را در عیسی دمیده است؟

خدا یکی است، او از اجزای مختلفی تشکیل نشده است، وقتی به خودم نگاه می کنم، می بینم که از سر و دست و پا تشکیل شده ام، امّا خدا هیچ اجزایی ندارد، خدا جسم ندارد، روح هم ندارد، حقیقت خدا، یگانه است.

اگر خدا روح می داشت به روح خود نیاز می داشت، خدا بی نیاز از همه چیز است. اگر بگویی خدا روح دارد، او را نیازمند فرض کرده ای و هرگز این چنین نیست.

به راستی معنای این که عیسی روح الله است چیست؟

خدا عیسی را در رحم مادرش آفرید، بعد از آن «روحِ عیسی» را خلق نمود، خدا این «روح» را بر دیگر مخلوقات خود برتری داد، خدا هرگز روح ندارد. او روحی را برای عیسی(علیه السلام)خلق کرد و بعداً در جسم عیسی قرار داد.

خدا در قرآن، از کعبه چگونه یاد می کند؟

او به ابراهیم(علیه السلام)می گوید: «خانه ام را برای طواف کنندگان آماده کن». معنای «خانه خدا» چیست؟ یعنی خانه ای که خدا آن را به عنوان خانه خود انتخاب کرده است.

همین طور، وقتی خدا «روح عیسی» را خلق کرد، این روح را برگزید، زیرا این روح خیلی باشکوه بود و خدا از آن این گونه تعبیر کرد.

اکنون من می فهمم که معنـای «روح خـدا» چیست، خیلی چیزهـا را می توان به خـدا نسـبت داد، مثل خانه خـدا، دوست خـدا. معلوم است که خانه خدا، غیر از خداست.

خانه خدا را حضـرت ابراهیم به دسـتور خدا ساخته است، خانه خدا ربطی به حقیقت و ذات خدا ندارد. حالا معنای «روح خدا» را بهتر می فهمم: روحی که خدا آن را آفریده است، روحی که خدا آن را خیلی دوست می دارد.

* * *

به راستی چگونه ممکن است خدا در قالب یک انسان آشکار شود و نیاز به جسم، مکان، غذا و لباس و... پیدا کند؟

خدای مسیحیان فرزند دارد، هم یکی است و هم سه تا !

امّا خدایی که من او را می پرستم: خدایی است که هیچ فرزندی ندارد !

معنای این سخن چیست؟

انسان می توانـد فرزند داشـته باشد، اگر خوب فکر کنی می بینی انسانی که فرزند دارد، روزی از دنیا می رود و فرزندش جای او را می گیرد. این یک قانون است. هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست، خدای من فرزند ندارد، یعنی او هرگز پایانی ندارد.

آری ! من خدایی را می پرستم که مثل و همانندی ندارد و پایانی هم ندارد، او همیشه بوده و خواهد بود.

خـدایی را می پرسـتم که هیچ کس نمی تواند ذات او را وصف کند، بزرگی فقط سـزاوار اوست و همه چیز غیر او کوچک و حقیر است. چشم ها از دیدن او درمانده اند و ذهن ها از درک وصف او عاجزند! (۱۸۵)

* * *

سخن از غُلوّ به میان آمد، متأسّفانه گروهی از مسلمانان نیز دچار این انحراف شدند، بعضی افراد اعتقادات باطلی نسبت به امامان شیعه پیدا نمودند و سخنان کفرآمیز بر زبان جاری کردند، اهل بیت(علیهم السلام)در مقابلشان به سختی موضع گرفتند و آنان را لعن و نفرین کردند.

در سال ۱۳۸ هجری، گروهی به رهبری «ابوالخَطّاب» در کوفه اعتقاد پیدا کردند که خدا به تمثال و چهره امام صادق(علیه السلام)بر روی زمین نازل شده است و امام صادق(علیه السلام)خداست.(۱۸۶)

ابوالخَطّاب یکی از کسانی است که مدّتی به مدینه می رفت و از امام صادق(علیه السلام)حدیث می شنید. او در کوفه این آیین تازه را درست کرد و در مسجد کوفه به تبلیغ آن پرداخت.

این سخن اوست که در تاریخ به یادگار مانده است: «ای یاران من ! بدانید که خدای ما، امام صادق است !! من از طرف او، پیامبر شده ام ! خدا به من دستور داد تا دین را بر شما آسان کنم. او بارهای گران و زنجیرهای سنگین را از دوش شما برداشته است. دیگر لازم نیست که نماز بخوانید و روزه بگیرید».(۱۸۷)

جوانان زیادی فریب سخنان ابوالخطّاب را خورده بودند. این همان غُلُوّ بود که اهل بیت(علیهم السلام)انسان ها را از آن نهی کرده بودند.

«مُصادِف» یکی از شیعیان بود، از کوفه به مدینه رفت ، وقتی به مدینه رسید ماجرا را برای امام صادق(علیه السلام)بیان کرد. امام در مقابل عظمت و بزرگی خدا سر به سجده گذاشت و شروع به گریه کرد و فرمود: «من بنده ضعیف و ذلیل خدا هستم».

ص:۳۴۸

پس از مدّتی امام سر از سجده برداشت، اشک از صورت او جاری شده بود. مُصادِف پشیمان شد که چرا این ماجرا را به امام گفته است، او به امام گفت:

ـــــ آقای من ! در این ماجرا شما مقصّر نیستید، چرا این گونه گریه می کنید؟

ـــــ عدّه ای از پیروان عیسی(علیه السلام)هم در حقّ او غُلوّ کردند، اگر عیسی(علیه السلام)در مقابل آن ها سکوت می کرد خدا او را عذاب می کرد.(۱۸۸)

امام برای شیعیان خود درباره ابوالخَطّاب سخن گفت، این خلاصه سخنان امام است: «خدا ابوالخَطّاب و پیروان او را لعنت کند، من بنده ای از بندگان خدا هستم، او مرا آفریده است، اگر معصیتش را کنم، مرا عذاب می کند. آنان از مشرکان بدتر هستند، آنان عظمت خدا را کوچک کردند، خدایا ! تو خود گواهی که من از آنان بیزارم».(۱۸۹)

امام با این سخنان رسالت مهم خود را انجام داد، در آن روز، خطر بزرگی شیعه را تهدید می کرد، اگر غُلوّ در میان شیعیان رشد می کرد، این مکتب نابود می شد.

* * *

به راستی معنای غُلوّ چیست؟ کاش من قانون و ملاکی می داشتم و با آن می توانستم غُلوّ را تشخیص بدهم، بعد از ماجرای ابوالخَطّاب وقتی فضیلتی از اهل بیت(علیهم السلام)را نقل می کنم، عدّه ای به من می گویند: مواظب باش غُلوّ نکنی !

من شنیده ام که ابوحَنیفه حدیث غدیر را نقل نمی کرد و می گفت: «حدیث غدیر، غُلوّ است».

امام صادق(علیه السلام)به ما معیار غُلوّ را داده است، او در حدیث خود چنین فرموده: «ما را بنده خدا بدانید، ما را مخلوق خدا بدانید. برای ما خدایی قرار بدهید که به سوی او بازمی گردیم، اگر این نکات را مراعات کنید، دیگر می توانید در خوبی و

کمالِ ما هر چه خواستید، بگویید، بدانید که خدا به ما بیش از آن چیزی که شما تصوّر کنید، خوبی و کمال داده است». (۱۹۰)

من به این سخن امام فکر می کنم، غُلوّ این است که کسی مانند ابوالخَطّاب، اهل بیت(علیهم السلام)را خدا بداند، اگر ما آن ها را بنده خدا و مخلوق خدا دانستیم، دیگر می توانیم سایر سخن ها را درباره مقام آن ها باور کنیم، البتّه به شرط آن که آن سخنان صحیح و با دلیل و مدرک باشند.

آری ! وقتی ما می گوییم اهل بیت(علیهم السلام)علم و دانش زیادی دارند، معنای آن این است که خدا این علم را به آن ها داده است، اگر می گوییم همه فرشتگان خدمتگزار آن ها می باشند، معنای آن این است که خدا این مقام را به آن ها داده است.

هر خوبی و زیبایی که در جهان هستی می توانی تصوّر کنی، برای اهل بیت(علیهم السلام)هست، ولی همه این خوبی ها را خدا به آن ها داده است، آن ها هر چه دارند از خدا دارند، هر لحظه به لطف و عنایت خدا محتاج هستند. آری ! خدا مقامی بس بزرگ به آنان داده است هیچ کس نمی تواند به مقام آنان برسد. آنان بندگان برگزیده خدایند.

* * *

نِساء : آیه ۱۷۵ – ۱۷۴

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (۱۷۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَه مِنْهُ وَفَضْل وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۱۷۵)

در آیات قبل از یهودیان و مسیحیان سخن گفتی و انحراف آنان را از مسیر حق

نشان دادی، اکنون همه را به اسلام دعوت می کنی و چنین می گویی: ای «مردم ! برای شما از طرف من دلیلی آشکار آمد و من نور روشنی را برای شما فرستادم، آنانی را که به من ایمان آورند، مهربانی و لطف خود را بر آنان ارزانی می دارم و به راه راست هدایتشان می کنم».

در اینجا از دو چیز سخن گفتی: «دلیل آشکار» و «نور روشن».

اکنون می خواهم بدانم منظور تو از این دو چیز چیست؟

* * *

اسم او «عبدالله صیرفی» بود، اهل کوفه بود، فرصتی پیش آمده بود تا به مدینه برود و از امام صادق(علیه السلام)حدیث بشنود، او می دانست باید از این فرصت کمال استفاده را نماید، حکومت بنی امیّه درگیر جنگ داخلی شده است، از هر طرف بنی عبّاس دست به شورش زده اند، برای همین به راحتی می توان حضور امام صادق(علیه السلام)رفت و از او علم و دانش آموخت، شاید این فرصت دیگر تکرار نشود، حکومت های ستمگر همواره امامان شیعه را در تنگنا قرار می دادند و مانع می شدند تا مردم به راحتی بتوانند از آنان استفاده کنند.

عبدالله صیرفی به قرآن علاقه زیادی داشت و دوست داشت تا قرآن را با توجّه به سخنان امام صادق(علیه السلام)بفهمد، برای همین روزی از امام صادق(علیه السلام)درباره این آیه سؤال کرد. می خواست بداند منظور از «دلیل آشکار» و «نور روشن» در این آیه چیست.

امام رو به او کرد و فرمود: «منظور از دلیل آشکار، محمّد(صلی الله علیه وآله)است و منظور از نور روشن، علی(علیه السلام)است».

وقتی عبدالله صیرفی فهمید که تو در این آیه، مردم را به نبوّت و امامت دعوت

کرده ای. همان طور که آنان باید به پیامبری محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان بیاورند، همانگونه باید ولایت علی(علیه السلام)را هم بپذیرند. امامت و ولایت، ادامه راه پیامبران است.

امامت ، چیزی بالاتر از یک حکومت ظاهری است ، امامت ، مقامی آسمانی است که تو آن را به هر کس که بخواهی عنایت می کنی.

تو انسان ها را بدون امام رها نمی کنی، برای جانشینی بعد از پیامبر، برنامه داری. دوازده امام را از گناه و زشتی ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند.

* * *

امروز مهدی(علیه السلام)، امام و حجّت توست، او مایه روشنی دل هاست، او همان «نور روشن» است. از من خواسته ای تا ولایتش را بپذیرم و پیرو او باشم. او نماینده تو روی زمین است.(۱۹۱)

راه مهدی(علیه السلام)راه روشنی است و در آن هیچ ابهامی نیست، با پیمودن آن، می توانم به رستگاری برسم.(۱۹۲)

مهدی(علیه السلام)، نورِ تو در آسمان ها و زمین است و مایه هدایتِ همگان است، رهبری است که همه را به سوی تو راهنمایی می کند، اگر هدایتِ او نباشد، هیچ کس نمی تواند به سعادت برسد.

هر که می خواهد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی(علیه السلام)رو کند، فقط از راه او می توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نمی رسد.(۱۹۳)

* * *

نِساء : آیه ۱۷۶

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ

لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أَخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۷۶)

یکی از یاران پیامبر در بستر بیماری افتاده بود و فکر می کرد که تا چند روز دیگر از دنیا می رود، پیامبر به عیادتش رفت و کنار بسترش نشست.

او وقتی پیامبر را کنار خود دید، شروع به گریه کرد و گفت: ای پیامبر ! مرگ من نزدیک است. هیچ برادر و فرزندی هم ندارم، من فقط چند خواهر دارم ! می دانی قبل از اسلام، به خواهر ارث نمی رسید. وقتی از دنیا رفتم، آیا از مال من به خواهرانم چیزی خواهد رسید؟

آری، او نگران خواهرانش بود، او می دانست مردان قبیله اش به اموال او چشم دوخته اند و منتظرند تا هر چه زودتر او بمیرد و اموالش را به ارث ببرند.

به راستی حکم اسلام در این باره چیست؟ اگر کسی از دنیا برود و مردی نباشد که از او ارث ببرد، آیا اموالش به خواهرانش می رسد؟

* * *

جبرئیل نازل شد و این آیه بر پیامبر نازل کرد، در این آیه چند قانون بیان شده است:

۱ – اگر مردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک خواهر داشته باشد، نصف اموال آن مرد به خواهر می رسد، اگر آن مرد، هیچ وارث دیگری نداشته باشد، نصف دیگر اموال هم به آن خواهر می رسد.

۲ – اگر زنی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر داشته باشد، تمام

ارث به برادرش می رسد.

۳ - اگر کسی (مرد یا زن) از دنیا برود و تنها دو خواهر از او به یادگار بماند، دو سوم اموال به آن دو خواهر می رسد. اگر وارثان دیگری باشند، یک سوم دیگر اموال به آن ها می رسد، چنانچه وارث دیگری نباشد، آن یک سوم هم برای آن دو خواهر می شود.

۴ - اگر کسی (مرد یا زن) از دنیا برود، فرزندی نداشته باشد و چند برادر و چند خواهر داشته باشد، تمام اموال بین برادران و خواهران تقسیم می شود به طوری که سهم هر برادر، دو برابرِ سهم یک خواهر بشود.(۱۹۴)

این قانون هایی است که تو برای ما بیان کردی، فهم این قوانین و عمل به آن، سبب هدایت و سعادت جامعه بشری می شود.

* * *

این سوره را با بحث خانواده و حقوق زنان آغاز کردی، در اوّلین آیه گفتی که تو زن را همنوع مرد آفریدی و سپس از همه خواستی تا حقوق زنان را پایمال نکنند و ارث آنان را بدهند. در آخرین آیه باز از حقوق زنان سخن می گویی و قانون ارث را بیان می کنی و تأکید می کنی که ارث زنان پرداخت شود، آغاز سوره با حقوق زنان، پایان سوره هم همین موضوع !

برای همین است که نام این سوره «نساء» است، «نساء» یعنی «زنان»، در این سوره بیش از همه سوره ها از حقوق زنان سخن گفتی، تو بر رعایت حقوق زنان تأکید زیادی داری و می خواهی این موضوع در ذهن همه، نقش ببندد و از آن غافل نشوند.

ص:۳۵۴

پیوست های تحقیقی

۱. تورات، سفر پیدایش، فصل ۹، شماره ۲۱.

۲. در سوره صافات، آیه ۸۱، سوره تحریم، آیه ۱۰.

۳. تورات، سفر تثنیه، فصل ۲ شماره ۲۳.

۴. سوره انعام، آیه ۹۰.

۵. نزد مسیحیان، این چهار انجیل، مشهور است:

۱ - انجیل مَتی. متی نام یکی از حواریون عیسی(ع) می باشد. حواریون، دوازده نفر از یاران عیسی(ع) بودند. متی، انجیل خود را بین سال های ۵۰ تا ۶۰ میلادی نوشته شده است.

۲ - انجیل مَرقُس. مرقس از حواریون نبود ولی انجیل خود را زیر نظر تعدادی از حواریون نوشته است. مرقُس در سال ۶۸ میلادی کشته شد.

۳ - انجیل لُوقا که در سال ۶۳ میلادی نوشته شده است.

۴ - انجیل یُوحَنّا که در سال های آخر قرن اوّل میلادی نوشته شده است.

۶. شوری، آیه ۱۱

۷. قتلت بنو إسرائیل ثلاثه وأربعین نبیا من اوّل النهار فی ساعه واحده...: تخریج الاحادیث و الاثار ج ۱ ص ۱۷۸، التبیان فی تفسیر القرآن ج ۲ ص ۴۲۲، تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۲۶۲، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۲۳، البرهان ج ۱ ص ۶۰۶، تفسیر الرازی ج ۷ ص ۲۲۹، تفسیر البحر المحیط ج ۲ ص ۴۳۰، فتح القدیر ج ۱ ص ۳۲۸، تفسیر الالوسی ج ۳ ص ۱۰۹.

۸. أن رجلا وامرأه من أهل خیبر زنیا، وکانا ذوی شرف فیهم، وکان فی کتابهم الرجم...: تفسیر مجمع البیان ج ۲

ص:۳۵۵

ص ۲۵۶، زبده التفاسیر ج ۱ ص ۴۵۶، تفسیر الثعلبی ج ۳ ص ۳۸، معالم التنزیل ج ۱ ص ۲۸۹، بحار الانوار ج ۹ ص ۶۹.

۹. أمهلْنی الیومَ حتّی أنظر، قال : فانصرف عمر یستشیر نُصَحاءه... : تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۹; تاریخ دمشق، ج ۴۵، ص ۴۹; أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۸۵; وراجع، المنتظم، ج ۵، ص ۳۳۶; و تذکره الخواصّ، ص ۲۴۷; کیف أنت إذا قُمتَ مقاماً تُخَیّر فیه بین الجنّه والنـار، فتختار النارَ؟: تهـذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۳۵۹، الرقم ۲۴۳۹; الکامل فی التاریـخ، ج ۲، ص ۶۸۳; تاریخ دمشق، ج ۴۵، ص ۴۹; تـذکره الخواصّ، ص ۲۴۷; کنز العمّـال، ج ۱۳، ص ۶۷۴، ح ۳۷۷۲۳; مثیر الأحزان، ص ۵۰; أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۸۵.

۱۰. أفعل . وبات لیلته مفکّراً فی أمره، فسُمع وهو یقول : أترکُ مُلْکَ الریّ والریّ رغبهٌ... : الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۵ .

۱۱. فأنشد عمر بن سعد لعنه الله وهو یقول... : فإن صدقوا فیما یقولون إننی... أتوب إلی الرحمان من سنتین : اللهوف، ص ۱۹۳.

۱۲. فأتانی آت وقال : هذا عمر بن سـعد یندُب الناس إلی الحسین ... : تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۹; تاریخ دمشق، ج ۴۵، ص ۴۹.

۱۳. فأتانی آت وقال : هذا عمر بن سـعد یندُب الناس إلی الحسین ... : تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۹; تاریخ دمشق، ج ۴۵، ص ۴۹.

۱۴. ویحذرکم الله نفسه، ویحک یا بن آدم، الغافل ولیس بمغفول عنه، یا بن آدم، إن أجلک أسـرع شـیء الیک...: الکافی ج ۸ ص ۷۲، الامالی للصدوق ص ۵۹۳، بحار الانوار ج ۶ ص ۲۲۳.

۱۵. إنّ الله تبـارک وتعالی لا یأسف کأسـفنا، ولکنّه خلق أولیاء لنفسه یأسـفون ویرضون، وهم مخلوقون مـدبرون...: الکافی ج ۱ ص ۱۴۵، التوحید للصدوق ۱۶۹، معـانی الأخبار ص ۲۰، بحـار الأنوار ج ۴ ص ۶۶، التفسـیر الصافی ج ۴ ص ۳۹۶، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۶۰۸، سلامٌ علی آل یاسین، السَّلام علیک یا داعی الله...: الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱، و ج ۹۱ ص ۲، و ج ۹۹ ص ۸۱.

۱۶. یـا زیـاد، ویحـک، وهـل الـدین إلاـ الحب، ألاـ تری إلی قول الله: (قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ...): المحاسن ج ۱ ص ۲۶۳، وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۱۷۱، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۲۱۹، شرح الاخبار للقاضی النعمان المغربی ج ۳ ص ۵۸۷، مشکاه الانوار ص ۲۱۷، بحار الانوار ج ۲۷ ص ۹۴، جامع احادیث الشیعه ج ۱۶ ص ۲۰۹، تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۶۷، البرهان ج ۱ ص ۶۱۰، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۸۳.

۱۷. للاطّلاع أکثر لتفسـیر هذه الآیات راجع: تفسـیر العیاشی ج ۱ ص ۱۶۷، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۱۰۰، تفسیر فرات الکوفی ص ۷۸، التبیان فی تفسیر القرآن ج ۲ ص ۴۳۷، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۲۷۸، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۲۶، جامع البیان ج ۳ ص ۳۱۴، معانی القرآن للنحاس ج ۱ ص ۳۸۴، تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۲۳۲، تفسیر ابن زمنین ج ۱ ص ۲۸۵، تفسیر الثعلبی ج ۳ ص ۳۹، تفسـیر السمعانی ج ۱ ص ۳۱۰، معـالم التنزیل ج ۱ ص ۲۹۳، مـدارک التنزیل للنسـفی ج ۱ ص ۱۵۰، الکشاف

للزمخشرى ج ١ ص ٤٢٣، زاد المسير ج ١ ص ٣١٨، تفسير العز بن عبد السلام ج ١ ص ٥٨، الجامع لاحكام القرآن للقرطبى ج ٤ ص ٥٩، تفسير البيضاوى ج ٢ ص ٢٧، تفسير البحر المحيط ج ٢ ص ٤٤٨، تفسير الجلالين ص ٦٩، فتح القدير ج ١ ص ٣٣٤، تفسير الآلوسى ج ٢ ص ١٢٣.

ص:٣٥٦

۱۸. (إِنَّ اللَّه اصْطَفی آدَمَ ونُوحاً...)، قال: نحن منهم، ونحن بقیه تلک العتره: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۶۷، بحار الانوار ج ۲۳ ص ۲۲۵، البرهان ج ۱ ص ۶۱۴، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۲۷.

۱۹. (إِذْ یُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ) حین أیتمت من أبیها: تفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۳۶، بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۹۲، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۳۸.

۲۰. فساهم علیها النبیون فأصاب القرعه زکریا، وهو زوج أختها، وکفلها وأدخلها المسجد...: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۷۰، البرهان ج ۱ ص ۶۲۰، مستدرک الوسائل ج ۱۷ ص ۳۷۶، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۲۰۴.

۲۱. وذلک أن زکریا ظن أن الذین بشروه هم الشیاطین... فخرس ثلاثه أیام: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۰۲، البرهان ج ۱ ص ۶۲۸، بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۶۹.

۲۲. سبحان الله، ما یعنی به؟ قال: تنزیهه: الکافی ج ۱ ص ۱۱۸، التوحید للصدوق ص ۳۱۲، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۶۹ و ج ۹۰ ص ۱۷۷؛ سبحان الله هو تنزیهه، أی إبعاده عن السوء وتقدیسه: تاج العروس ج ۱۹ ص ۱۰۶، لسان العرب ج ۱۳ ص ۵۴۸، النهایه فی غریب الحدیث ج ۵ ص ۴۳.

۲۳. (إِذْ یُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ...): ...حین أیتمت من أبیها: تفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۳۶، بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۹۲، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۳۸.

۲۴. ذاک لمریم کانت سیده نساء عالمها، وفاطمه سیده نساء العالمین من الأولین والآخرین: معانی الاخبار ص ۱۰۷، شرح الاخبار للقاضی النعمان المغربی ج ۳ ص ۵۲۰، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۶، البرهان ج ۱ ص ۶۱۸، بشاره المصطفی ص ۲۷۴.

۲۵. یا علیّ، إنّک أخذت بالأمس ألف مثقال، فاجعل غدائی الیوم وأصحابی هؤلاء عندک...: الأمالی للطوسی ص ۶۱۴، حلیه الأبرار ج ۲ ص ۲۶۷، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۱۹ و ج ۳۷ ص ۱۰۵.

۲۶. فوجد فی وسط البیت جفنه من ثرید تفور، وعلیها عُراقٌ کثیر، وکأنّ رائحتها المسک...: الأمالی للطوسی ص ۶۱۴، حلیه الأبرار ج ۲ ص ۲۶۷، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۱۹ و ج ۳۷ ص ۱۰۵.

۲۷. عیسی، کلمه خدا است، کلمه در اینجا، به معنای مخلوق و آفریده است.

۲۸. (ولأُحِلَّ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ) وهو السبت والشحوم والطیر...: البرهان ج ۱ ص ۶۳۵.

۲۹. فأدخلهم بیتا ثم خرج علیهم من عین فی زاویه البیت، وهو ینفض رأسه من الماء...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۰۳، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۳۳۶، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۴۲، البرهان ج ۱ ص ۶۲۸، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۵۴.

۳۰. انجیل متی، فصل ۲۷ شماره ۳۵، انجیل لوقا فصل ۲۳ شماره ۳۳، انجیل یوحنا فصل ۱۹ شماره ۱۸، انجیل مرقس فصل ۱۵

شماره ۲۴.

۳۱. قدم علی رسول الله عبد المسیح بن أبقی ومعه العاقب وقیس أخوه، ومعه حارث بن عبد المسیح وهو غلام... : تفسیر فرات الکوفی ص ۸۹، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۸۹.

۳۲. إن غدا فجاء بولده وأهل بیته فاحذروا مباهلته، وإن غدا بأصحابه فلیس بشیء... : مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۱۴۳، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۴۴، تفسیر أبی حمزه الثمالی ص ۱۲۳.

۳۳. مباهله فی الأصل من مادّه بهل علی وزن أهل، بمعنی إطلاق وفکّ القید عن الشیء...: راجع: مختار الصحاح

ص:۳۵۷

ص ۴۲، مجمع البحرين ج ۱ ص ۲۵۸، النهايه لابن الأثير ج ۱ ص ۱۶۷.

۳۴. ولقد جاءكم بالفصل من أمر صاحبكم، والله ما باهل قوم نبيّاً قطّ فعاش كبيرهم ولا نبت صغيرهم، ولئن فعلتم لتهلكنّ: مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۱۴۳، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۸۱ و ج ۳۵ ص ۲۵۸; حتّى ننظر بمن يباهلنا غداً؟ بكثره أتباعه من أوباش الناس، أم بأهله... : الاختصاص ص ۱۱۴، سعد السعود ص ۹۳، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۵۴.

۳۵. إنّى لأرى وجوهاً لو شاء الله أن يزيل جبلاً ـ من مكانه لأزاله بها، فلا تباهلوا...: مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۱۴۳، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۸۱ و ج ۳۵ ص ۲۵۸.

۳۶. إنّ رسول الله أتاه حبران من أحبار النصارى من أهل نجران، فتكلّما فى أمر عيسى...: تفسير العيّاشى ج ۱ ص ۱۷۶، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۴۲، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۳۴۸.

۳۷. دعا رسول الله عليّاً وفاطمه وحسناً وحسيناً، فقال: اللهمّ هؤلاء أهلى...: صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۲۰، سنن الترمذى ج ۴ ص ۲۹۳، فتح البارى ج ۷ ص ۱۰، تحفه الأحوذى ج ۸ ص ۲۷۸، نظم درر السمطين ص ۱۰۸، زاد المسير ج ۱ ص ۳۳۹، الدرّ المنثور ج ۲ ص ۳۹، فتح القدير ج ۱ ص ۳۴۸، تفسير الآلوسى ج ۳ ص ۱۹۰، أُسد الغابه ج ۴ ص ۲۶، الإصابه ج ۴ ص ۴۶۸، البدايه والنهايه لابن كثير ج ۷ ص ۳۷۶، ينابيع المودّه ج ۲ ص ۱۲۰، مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۱۴۲، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۴۳.

۳۸. فما نراك جئت لمباهلتنا بالكبر ولا ـ من الكثر ولا ـ أهل الشاره ممّن نرى ممّن آمن بك واتّبعك: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۳۴۵، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۲۱.

۳۹. يا أحمد، لو باهلت بك وبمن تحت الكساء من أهلك أهل الأرض والخلائق جميعاً، لتقطّعت السماء كسفاً... : إقبال الأعمال ج ۲ ص ۳۴۸، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۲۴، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۱۴۲.

۴۰. لأبعثنّ إليكم رجلاً كنفسى، يفتح الله به خيبر، سيفه سوطه... : بصائر الدرجات ص ۴۲۲، وراجع: الأمالى للصدوق ص ۶۱۸، الخصال ص ۵۵۵، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۲۱۰، تحف العقول ص ۴۲۹، الأمالى للطوسى ص ۵۴۶، بحار الأنوار ج ۵ ص ۶۹ و ج ۲۱ ص ۱۸۰ و ج ۲۵ ص ۲۲۴، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۱۰، المصنّف ص ۵۰۶، سنن النسائى ج ۵ ص ۱۲۷، شرح نهج البلاغه ج ۹ ص ۱۶۷، كنز العمّال ج ۴ ص ۴۴۱.

۴۱. والله ولىّ المؤمنين ايّاً كانوا، و عدو للكافرين ايّاً كانوا: البلاغ فى تفسير القرآن باللقرآن ص ۵۹.

۴۲. أى تعلمون ما فى التوراه من صفه رسول الله وتكتمونه: تفسير القمى ج ۱ ص ۱۰۵، البرهان ج ۱ ص ۶۴۱.

۴۳. تواطأ اثنا عشر حَبراً من يهود خيبر و قرى عُرَيْنه و قال بعضهم لبعض: ادخلوا فى دين محمّد اوّل النهار باللسان...: اسباب نزول القرآن ص ۷۱، تفسير الثعلبى ج ۳ ص ۹۱، معالم التنزيل ج ۱ ص ۳۱۵، تفسير البحر المحيط ج ۲ ص ۵۱۷.

۴۴. ولاتصـدقوا ان يوتى احـد مثـل ما اوتيم من الـدين الحنيف او يحاجوكم عنـد ربّكم لان اليهود...: ارشاد الاذهان الى تفسـير القرآن ص ۵۶.

۴۵. (مَّا عَرَفُواْ) من نعت محمّـد وصـفته، (كَفَرُواْ بِهِ)، جحـدوا نبوّته حسـداً له وبغياً: بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۸۱ و ج ۹۱ ص ۱۰، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۵۳، تفسير الصافى ج ۱ ص ۱۵۸.

۴۶. كان قوم يعبدون الملائكه، وقوم من النصارى زعموا أن عيسى عليه السلام رب، واليهود قالوا: عزير ابن

الله...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۰۶، التفسیر الاصفی ج ۱ ص ۱۵۸، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۵۰، البرهان ج ۱ ص ۶۴۵، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۵۸، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۲۵.

۴۷. قیمه کلّ امرئ ما یحسن. قال السیّد الرضی: وهذه الکلمه التی لا تُصاب لها قیمه، ولا تُوزن بها حکمه: نهج البلاغه ج ۴ ص ۱۸، شرح نهج البلاغه ج ۱۸ ص ۲۳۰، وراجع: من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۸۹، تحف العقول ص ۲۰۱، روضه الواعظین ص ۱۰، الإرشاد ج ۱ ص ۳۰۰، کنز الفوائد ص ۱۴۷، مناقب آل أبی طالب ج ۱ ص ۳۲۶، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۶۶، ۱۸۲، جامع بیان العلم وفضله ج ۱ ص ۹۹، کنز العمّال ج ۱۶ ص ۲۶۸، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۲۱۲، تفسیر کنز الدقائق ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ بغداد ج ۵ ص ۲۳۸، تاریخ العیقوبی ج ۲ ص ۲۰۶، تاریخ ابن خلدون ج ۱ ص ۴۰۳، أعیان الشیعه ج ۱ ص ۳۴۱; أحثّ کلمه علی طلب علم قول علی بن أبی طالب: قدر کلّ امرئ ما یحسن: أمالی الطوسی ص ۴۹۴، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۶۶ و ج ۷۴ ص ۴۰۵; وقال الجوهری: هو یحسن الشیء; أی یعلمه: مختار الصحاح ص ۸۰; وهو یحسن الشیء إحساناً; أی یعلمه: القاموس المحیط ج ۴ ص ۲۱۴، تاج العروس ج ۱۸ ص ۱۴۳.

۴۸. فهلّم جراً إلا ویرجع إلی الدنیا وینصر أمیر المؤمنین وهو قوله: (لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ) یعنی رسول الله (ولَتَنْصُرُنَّه) یعنی أمیر المؤمنین...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۵، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۵۱، البرهان ج ۱ ص ۹۱، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۵۰، ۶۱، ولتنصرن علیا أمیر المؤمنین- قال -: نعم والله من لدن آدم وهلم جرا...: بصائر الدرجات ض ۹۳، مختصر بصائر الدرجات ص ۲۵، بحار الأنوار ج ۲۶، ص ۲۸۰، تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۸۱، البرهان ج ۱ ص ۶۴۶، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۵۸، فیکون أمیر الخلائق کلهم أجمعین، یکون الخلائق کلهم تحت لوائه، ویکون هو أمیرهم، فهذا تأویله: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۸۱، البرهان ج ۱ ص ۶۴۸، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۵۹.

۴۹. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۰۷، التبیان فی تفسیر القرآن ج ۲ ص ۵۲۸، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۳۰۷، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۵۴، معانی القرآن للنحاس ج ۱ ص ۴۳۶، تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۲۵۵، تفسیر ابن زمنین ج ۱ ص ۳۰۲، تفسیر الثعلبی ج ۳ ص ۱۰۷، تفسیر السمعانی ج ۱ ص ۳۳۹، معالم التنزیل ج ۱ ص ۳۲۵، مدارک التنزیل للنسفی ج ۱ ص ۱۶۵، الکشاف للزمخشری ج ۱ ص ۴۴۳، زاد المسیر ج ۱ ص ۳۵۵، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۲۷۴، الجامع لاحکام القرآن للقرطبی ج ۴ ص ۱۳۱، تفسیر البیضاوی ج ۲ ص ۶۳، تفسیر البحر المحیط ج ۲ ص ۵۳۷، تفسیر الجلالین ص ۷۸، فتح القدیر ج ۲ ص ۴۵۲، تفسیر الآلوسی ج ۳ ص ۲۱۷.

۵۰. فلمّا وقع النور علی النّساء الکافرات خرج الکفر من قلوبهنّ وأظهرن الشّهادتَین: شرح احقاق الحق ج ۱۹ ص ۱۱۴.

۵۱. إنما حرم هذا إسرائیل علی نفسه، ولم یحرمه علی الناس: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۰۷، تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۳۴۴، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۵۶، البرهان ج ۱ ص ۶۵۴، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۶۴، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۹۱، إن إسرائیل کان إذا أکل من لحم الإبل هیج علیه وجع الخاصره، فحرم علی نفسه لحم الإبل: الکافی ج ۵ ص ۳۰۶، الوافی ج ۱۸ ص ۱۰۸۱، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۹۱، مراه العقول ج ۱۹ ص ۴۲۰، جامع احادیث الشیعه ج ۱۸ ص ۴۶۱، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۵۵، البرهان ج ۱ ص ۶۵۴، نور الثقلین ج ۱ ص

.٣۶۴

.۵۲ فیقـدم سـبعین رجلاً یکذبون علی الله وعلی رسوله، فیقتلهم، ثمّ یجمعهم الله علی أمر واحد: فضائل أمیر المؤمنین لابن عقده ص ۱۲۷، کتاب الغیبه للنعمانی ۲۱۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۱۵.

.۵۳ لأنّ رسول الله أتاهم وهم یعبدون الحجاره المنقوره والخشـبه المنحوته...: کتاب الغیبه للنعمانی ص ۳۰۸، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۶۳.

.۵۴ فرحمهمـا الرحمان الرحیم عنـد ذلک، وأوحی إلی جبرئیل: أنا الله الرحمان الرحیم...: الکافی چ ۴ ص ۱۹۶، علل الشرائع ج ۲ ص ۴۲۱، مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۳۳۷، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۸۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۰ ص ۱۰، تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۳۶، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۱۲۵.

.۵۵ واتّخذوا من مقام ابراهیم مصلّی، یعنی بذلک رکعتی طواف الفریضه: تهذیب الأحکام ج ۵ ص ۱۳۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۱ ص ۳۸۸.

.۵۶ فما السبیل ؟ فقال: السعه فی المال، إذا کان یحجّ ببعض ویبقی بعضا یقوت به عیاله: الکافی ج ۴ ص ۲۶۷، الاستبصار ج ۲ ص ۱۳۹، وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۴، جامع احادیث الشیعه ج ۱۰ ص ۲۴۵، مختلف الشیعه ج ۴ ص ۷، منتهی المطلب ج ۱۰ ص ۷۵، روضـه المتقین ج ۵ ص ۵، الحدائق الناضـره ج ۱۴ ص ۸۰، جواهر الکلاـم ج ۱۷ ص ۲۴۹، جامع المـدارک ج ۲ ص ۲۶۲.

.۵۷ (إلا وأنتم مسلّمون) لرسول الله۹ ثم للإمام من بعده: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۹۳، بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۲۶۹، البرهان ج ۱ ص ۶۶۸.

.۵۸ مرّ علی الصراط الذی هو جسر جهنّم فی الآخره: معانی الأخبار ص ۳۲، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۷، تفسیر الصافی ج ۱ ص ۸۵، تفسیر نـور الثقلین ج ۱ ص ۲۱، تفسـیر المیزان ج ۱ ص ۴۱، غـایه المرام ج ۳ ص ۴۶; نحن أبـواب الله، ونحن الصـراط المسـتقیم، ونحن عیبه علمه، ونحن تراجمه وحیه...: معـانی الأخبـار ص ۳۵، بحـار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۲; (صِـراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ)، یعنی محمّـداً وذرّیّته: معـانی الأخبار ص ۳۶، تفسـیر فرات الکوفی هـامش ص ۵۱، بحـار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۳; (اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ)، یعنی أمیر المؤمنین: تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۲۴، بحار الأنوار ج ۸۲ ص ۲۳ وج ۸۹ ص ۲۴۰.

.۵۹ السـلام علی الأـئمّه الـدعاه، والقاده الهـداه، والساده الولاه: عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا یحضـره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

.۶۰ قـال: نحن الحبل: الامالی للطوسـی ص ۲۷۲، بحـار الأنوار ج ۲۴ ص ۵۲، البرهان ج ۱ ۳ ۶۷۱، علی بن أبی طـالب حبل الله المتین: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۹۴، تفسیر فرات الکوفی ص ۹۰، البرهان ج ۱ ص ۶۷۲، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۷۷، بحار الأنوار

ج ۳۶ ص ۱۵، هم حبل الله الذی أمرنا بالاعتصام به: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۰۲، البرهان ج ۱ ص ۴۴۶، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۷۷، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۸۵، هو حبل الله المتین، وعروته الوثقی، وطریقته المثلی، المؤدی إلی الجنه: عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۷، بحار الأنوار ج ۸۹ ص ۱۴، البرهان ج ۱ ص ۶۵.

۶۱. البیاض کنایه عن النور و ظهور السرور فی وجوه المؤمنین کما أن السواد کنایه عن الخوف من سوء المصیر

فی وجوه الکافرین: ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن ص ۶۸.

۶۲. لما أُتی برأس الحسین إلی یزید، کان یتّخذ مجالس الشرب، ویأتی برأس الحسین ویضعه بین یدیه...: مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۲، ص ۷۲ .

۶۳. هذا رأس الحسین بن علیّ بن أبی طالب، فقال : ومن أُمّه؟ قال : فاطمه الزهراء، قال : بنت من؟ قال : بنت رسول الله...: مثیر الأحزان، ص ۱۰۳ من دون إسناد إلی المعصوم؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۱.

۶۴. یا یزید أترید قتلی؟ قال : نعم، قال : فاعلم إنّی رأیت البارحه نبیّکم فی منامی: مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۲، ص ۷۲؛ مثیر الأحزان، ص ۱۰۳ .

۶۵. خیر امه یقتلون أمیر المؤمنین والحسن والحسین ابنی علی علیه السلام؟...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۰، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۷۰، البرهان ج ۱ ص ۷۸، بحار الأنوار ج ۸۹ ص ۶۰؛ (کنتم خیر أئمه أخرجت للناس) قال: هم آل محمّد صلی الله علیه وآله: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۹۵، البرهان ج ۱ ص ۶۷۶چ بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۵۳، إنما أنزلت هذه الآیه علی محمّد صلی الله علیه وآله فیه وفی الأوصیاء خاصه: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۹۵، البرهان ج ۱ ص ۶۷۶، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۸۳.

۶۶. فنظر إلی منزله محمّد وعلیّ وفاطمه والحسن والحسین والأئمّه من بعدهم، فوجداها أشرف منازل أهل الجنّه، فقالا: یا ربّنا، لمن هذه المنزله؟...: معانی الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۳، غایه المرام ج ۴ ص ۱۸۸.

۶۷. حتّی أعلنتم دعوته، وبیّنتم فرائضه، وأقمتم حدوده، ونشرتم شرائع أحکامه، وسننتم سنّته...: عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

۶۸. إنّ هذا قبر نبیّک محمّد، وأنا ابن بنت محمّد، وقد حضرنی من الأمر ما قد علمت، اللهمّ وإنّی أُحبّ المعروف وأکره المنکر ...: الفتوح، ج ۵، ص ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۷ .

۶۹. لقد خسرتم حین استبدلتم بدینکم دیناً غیره، فأنزل اللّه تعالی: لَیْسُوا سَواءً الآیه: مجمع البیان ج ۲ ص ۳۶۶، زبده التفاسیر ج ۱ ص ۵۴۲، اسباب نزول الایات ص ۷۸، معالم التنزیل ج ۱ ص ۳۴۳، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۲۷۹، الدر المنثور ج ۲ ص ۶۴، فتح القدیر ج ۱ ص ۳۷۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۹ ص ۱۱۵، امتاع الاسماع ج ۱۳ ص ۳۰۵، السیره النبویه لابن هشام ج ۲ ص ۳۹۸، مجمع الزوائد ج ۶ ص ۳۲۷، المعجم الکبیر ج ۲ ص ۸۷، الاستیعاب ج ۱ ص ۹۶.

۷۰. أیّها القوم، إنّ الله تعالی ـ وله الحمد ـ ابتلانا بمصائب جلیله، وثلمه فی الإسلام عظیمه ...: مثیر الأحزان، ص ۱۱۲ .

۷۱. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۱۰، التبیان فی تفسیر القرآن ج ۲ ص ۵۷۷، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۳۲۲، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۷۷، البرهان ج ۱ ص ۶۸۰، تفسیر مجاهد ج ۱ ص ۱۳۴، تفسیر مقاتل بن

سلیمان ج ۱ ص ۱۸۹، جامع البیان ج ۴ ص ۹۳، معانی القرآن للنحاس ج ۱ ص ۴۶۸، تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۲۶۸، تفسیر ابن زمنین ج ۱ ص ۳۱۵، تفسیر الثعلبی ج ۳ ص ۱۳۳، تفسیر السمعانی ج ۱ ص ۳۵۲، معالم التنزیل ج ۱ ص ۳۴۷، زاد المسیر ج ۲ ص ۲۳، تفسیر الرازی ج ۸ ص ۲۱۷،

تفسير العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۲۸۰، فتح القدير ج ۱ ص ۳۷۷، تفسير الآلوسی ج ۴ ص ۴۳.

۷۲. فعصمهم الله فمضوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم والحيان من الأنصار بنو سلمه من الخزرج وبنو حارثه من الأوس: عمده القاری ج ۱۸ ص ۱۴۹، تخريج الاحاديث و الاثار ج ۱ ص ۲۲۰، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۳۲۳، تفسير البيضاوی ج ۲ ص ۸۷، تفسير ابی السعود ج ۲ ص ۷۹.

۷۳. ولم يكن يحمل على رسول الله أحد إلا ويستقبله أمير المؤمنين، فإذا رأوه رجعوا...: تفسير القمی ج ۱ ص ۱۱۶، البرهان ج ۱ ص ۶۸۳، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۵۴.

۷۴. حمل جبرئيل والملائكه ثم إن الله تعالى هزم جمع المشركين وتشتت أمرهم: تفسير فرات ص ۹۵، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۱۰۵.

۷۵. فأزعجونا عن طاحونتنا، فرأيت علينا كالليث يتقى الذر: تفسير القمی ج ۱ ص ۱۱۴، البرهان ج ۱ ص ۶۸۲، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۵۳.

۷۶. اراد رسول الله ان يدعو على المنهزمين عنه من اصحابه يوم احد فنهاه الله تعالى عن ذلك: تفسير الآلوسی ج ۴ ص ۴۹، تفسير الثعلبی ج ۳ ص ۱۴۵.

۷۷. انهزم الناس الا على بن ابی طالب. و تاب الى رسول الله نفر و كان اولهم عاصم بن ثابت...: الارشاد للمفيد ج ۱ ص ۸۳، مناقب آل ابی طالب ج ۲ ص ۳۱۵، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۸۴، اعيان الشيعه ج ۱ ص ۳۸۸، كشف الغمه ج ۱ ص ۱۹۳.

۷۸. الإصرار هو أن يذنب الذنب فلا يستغفر الله، ولا يحدث نفسه بتوبه، فذلك الإصرار: الكافی ج ۲ ص ۲۸۸، بحار الأنوار ج ۸۵ ص ۲۹، جامع احاديث الشيعه ج ۱۴ ص ۳۶۰، التفسير الصافی ج ۱ ص ۳۸۱، البرهان ج ۱ ص ۶۹۰، نور الثقلين ج ۱ ص ۳۹۴.

۷۹. عفو: أصلان، يدلّ أحدهما على ترك الشیء والآخر على طلبه، ثمّ يرجع إليه فروع كثيره...: معجم مقاييس اللغه ج ۴ ص ۵۶؛ أصل معنى العفو الترك، وعليه تدور معانيه...: التحقيق فی كلمات القرآن ج ۸ ص ۱۸۳، الغفر: الستر، والغفران والغفر بمعنى...: معجم مقاييس اللغه ج ۴ ص ۳۸۵، غفر الله ذنوبه: أی سترها، وغفرت المتاع: جعلته فی الوعاء: لسان العرب ج ۵ ص ۲۵.

۸۰. ان المراد بها الامم وقد جائت السنه بمعنى الامه فی كلامهم...: روح المعانی ج ۲ ص ۲۷۹.

۸۱. إن الله هو أعلم بما هو مكونه قبل أن يكونه، وهم ذر، وعلم من يجاهد ممن لا يجاهد: تفسير العياشی ج ۱ ص ۱۹۹، التفسير الصافی ج ۱ ص ۳۸۶، البرهان ج ۱ ص ۶۹۶، نور الثقلين ج ۱ ص ۳۹۵، بحار الأنوار ج ۴ ص ۹۰.

۸۲. انّه صلى الله عليهوآله كان ينادی: الیّ عباد الله عباد الله انا رسول الله من يكرّ فله الجنه...: تفسير الآلوسی ج ۴ ص ۹۱.

۸۳. حمل جبرئیل والملائکه ثم إن الله تعالی هزم جمع المشرکین وتشتت أمرهم: تفسیر فرات ص ۹۵، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۱۰۵.

۸۴. ما شقی عبد قط بمشوره و لا سعد باستغناء رای: مسند شهاب ج ۲ ص ۶، کشف الخفاه ح ۱ ص ۴۲۲، تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۲۸۵، تفسیر الثعلبی ج ۳ ص ۱۹۱.

ص:۳۶۲

۸۵. ولا رآنی إلّا تبسّم فی وجهی: مسند أحمد ج ۴ ص ۳۵۸، صحیح البخاری ج ۷ ص ۹۴، صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۵۷، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۶، سنن الترمذی ج ۵ ص ۳۴۳.

۸۶. أن الرماه حین ترکوا المرکز یومئذ طلبا للغنیمه قالوا: نخشی أن یقول النبی...: تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۴۳۲، اسباب نزول الایات ص ۸۴، تفسیر الرازی ج ۹ ص ۷۰، تفسیر الآلوسی ج ۴ ص ۱۰۹، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۳۵.

۸۷. آل عمران، آیه ۱۵۱.

۸۸. نادی یوم الثانی من أحد فی المسلمین فأجابوه وتقدم علی برایه المهاجرین فی سبعین رجلا...: مناقب آل ابی طالب ج ۱ ص ۱۶۷، البرهان ج ۱ ص ۷۱۳.

۸۹. فالمراد بالبخل کتمان العلم و بالفضل التوراه التی أوتوها، و معنی سَیُطَوَّقُونَ...: تفسیر الآلوسی ج ۴ ص ۱۴۰.

۹۰. کتب النبی صلی الله علیه وآله مع أبی بکر إلی یهود بنی قینقاع یدعوهم إلی إقامه الصلاه وإیتاء الزکاه: تخریج الاحادیث و الاثار ج ۱ ص ۲۴۹، تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۴۶۰، تفسیر مقاتل بن سلیمان ج ۱ ص ۲۰۷، تفسیر الرازی ج ۹ ص ۱۱۷، تفسیر البیضاوری ج ۲ ص ۱۲۳، تفسیر ابی السعود ج ۲ ص ۱۲۱، بحار الأنوار ج ۹ ص ۷۳.

۹۱. إن قوما من الیهود قالوا لرسول الله: لن نؤمن لک حتی تأتینا بقربان تأکله النار. وکان عند بنی إسرائیل طست: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۲۷، البرهان ج ۱ ص ۷۱۷، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۹۲.

۹۲. إن الیهود کانوا یقولون للملوک إنا نجد فی کتابنا أن الله یبعث نبیا فی آخر الزمان یختم به النبوه: تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۲۹۷، الجامع لاحکام القرآن للقرطبی ج ۴ ص ۳۰۶.

۹۳. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۲۸، التبیان فی تفسیر القرآن ج ۳ ص ۷۵، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۳۵۹، تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۴۶۷، تفسیر الثوری ص ۸۳، تفسیر القرآن للصنعانی ج ۱ ص ۱۴۱، جامع البیان ج ۴ ص ۲۷۲، معانی القرآن للنحاس ج ۱ ص ۵۲۱، تفسیر ابن زمنین ج ۱ ص ۳۴۰، تفسیر الثعلبی ج ۳ ص ۲۲۷، تفسیر السمعانی ج ۱ ص ۳۸۷، معالم التنزیل ج ۱ ص ۳۸۳، مدارک التنزیل للنسفی ج ۱ ص ۱۹۷، الکشاف للزمخشری ج ۱ ص ۴۸۶، زاد المسیر ج ۲ ص ۶۹، تفسیر الرازی ج ۹ ص ۱۳۱، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۲۹۶، الجامع لاحکام القرآن للقرطبی ج ۳ ص ۱۴۰.

۹۴. می توان یک میلیون و سیصد هزار کره زمین را درون خورشید جای داد، از طرف دیگر حجم زمین، پنجاه برابر ماه است. وقتی این دو عدد را در هم ضرب کنیم به عدد ۶۵ میلیون می رسیم.

۹۵. تفکّر ساعه خیر من قیام لیله: الکافی ج ۲ ص ۵۴.

۹۶. تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۲۰۸، مجمع البیان ج ۱۰ ص ۱۴.

۹۷. تفکّر ساعه یعدل عباده سبعین سنه: تفسیر الآلوسی ج ۱۲ ص ۱۱.

۹۸. اصبروا علی الفرائض، وصابروا علی المصائب، ورابطوا علی الأئمه: الکافی ج ۲ ص ۸۱، وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۲۵۹، مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۲۸۱، بحار الأنوار ج ۶۸ ص ۱۹۵، جامع احادیث الشیعه ج ۱۴ ص ۹۷، تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۱۲، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۱۱، البرهان ج ۱ ص ۷۳۰، اصبروا علی أداء الفرائض، وصابروا عدوکم، ورابطوا إمامکم المنتظر: الغیبه للنعمانی ص ۳۴، البرهان ج ۱ ص ۷۳۰، ونحن

ص:۳۶۳

السبیل فیما بین الله تعالی وخلقه، ونحن الرباط الأدنی، فمن جاهد عنا، فقد جاهد عن النبی: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۱۲، البرهان ج ۱ ص ۷۳۲، نور الثقلین ج ج ۱ ص ۴۲۶، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۱۶.

۹۹. یا مولای، شقی من خالفکم، وسعد من أط_اعکم: الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱، و ج ۹۱ ص ۲، و ج ۹۹ ص ۸۱.

۱۰۰. تورات، سفر پیدایش، فصل ۲ شماره ۲۱، ۲۴.

۱۰۱. انجیل برنابا، فصل ۳۹، شماره ۲۹، ۳۵.

۱۰۲. أکان الله یعجزه أن یخلقها من غیر ضلعه؟: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۱۶، البرهان ج ۲ ص ۱۱، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۲۹، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۶.

۱۰۳. أنزل الله بعد العصر فی یوم الخمیس حوراء من الجنه اسمها برکه...: بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۲۲۴، البرهان ج ۲ ص ۱۳، علل الشرایع ج ۱ ص ۲۰، من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۸۱، وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۳۶۴، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۱۶، قصص الانبیاء ص ۵۸.

۱۰۴. قال: تساءلون یوم القیامه عن التقوی، هل اتقیتم ؟ وعن الأرحام، هل وصلتموها؟: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۳۰، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۱۹، البرهان ج ۲ ص ۴۱۹.

۱۰۵. أما قوله عز وجل: (فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ...)، یعنی فی النفقه... و اما قوله...یعنی فی الموده: الکافی ج ۵ ص ۳۶۲، تهذیب الاحکام ج ۷ ص ۴۲۰، وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۳۴۵، بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۲۰۲، جامع احادیث الشیعه ج ۲۱ ص ۲۸۳، تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۵۵، البرهان ج ۲ ص ۱۷، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۳۸.

۱۰۶. أما قوله عز وجل: (فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ...)، یعنی فی النفقه... و اما قوله...یعنی فی الموده: الکافی ج ۵ ص ۳۶۲، تهذیب الاحکام ج ۷ ص ۴۲۰، وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۳۴۵، بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۲۰۲، جامع احادیث الشیعه ج ۲۱ ص ۲۸۳، تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۵۵، البرهان ج ۲ ص ۱۷، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۳۸.

۱۰۷. إنها لیست منسوخه یعطی من ذکرهم الله علی سبیل الندب والطعمه: البرهان ج ۲ ص ۲۹.

۱۰۸. أوعد الله تبارک وتعالی فی مال الیتیم عقوبتین: إحداهما عقوبه الآخره النار: الکافی ج ۵ ص ۱۲۸، ثواب الاعمال ص ۲۳۴، من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۵۶۹، وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۲۴۵، مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۱۹۰، بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۸، جامع احادیث الشیعه ج ۱۷ ص ۳۹۰.

۱۰۹. عله إعطاء النساء نصف ما یعطی الرجال من المیراث، لأن المرأه إذا تزوجت أخذت: علل الشرایع ج ۲ ص ۵۷۰، عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۰۵، من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۵۰، وسائل الشیعه ج ۲۶ ص ۹۵، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۰۳، البرهان

ج ۲ ص ۳۳، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۷۷.

۱۱۰. قانون ارث برادران و خواهران در این آیه و آخرین آیه این سوره بیان شده است، در احادیث اهل بیت آمده است که آیه ۱۲ سوره نساء در مورد برادر و خواهرِ مادری می باشد، یعنی برادر و خواهری که فقط مادر آن ها یکی است ولی پدر آنان با هم تفاوت دارد، به این صورت که مادر ابتدا با یک نفر ازدواج کرده و از او دارای فرزند شده است، بعداً شوهر او از دنیا رفته است، آن زن با مرد دیگری ازدواج کرده و از او نیز فرزند دارد. همه فرزندان این زن، با هم خواهر و برادر هستند، ولی فقط از جهت مادر، به آنان برادرِمادری یا خواهرِمادری گفته می شود. لازم به ذکر است که آیه آخر سوره نساء در مورد برادر و خواهری است که پدر و مادر آن ها یکی می باشند یا پدر آن ها یکی است

ص:۳۶۴

و مادر آن ها متعدد است. (رجوع كنيد به الكافى ج ٧ ص ١٠١، وسائل الشيعه ج ٢۶ ص ١۵۵).

١١١. يعنى البكر إذا أتت الفاحشه التى أتتها هذه الثيب (فَآذُوهُما)، قال: تحبس: تفسير العياشى ج ١ ص ٢٢٧، نور الثقلين ج ١ ص ۴۵۶، بحار الأنوار ج ٧۶ ص ۵١.

١١٢. كل ذنب عمله العبد وإن كان به عالما فهو جاهل حين خاطر بنفسه فى معصيه ربه...: تفسير العياشى ج ١ ص ٢٢٨، تفسير مجمع البيان ج ٣ ص ۴٣، بحار الأنوار ج ۶ ص ٣٢، التفسير الصافى ج ١ ص ۴٣١، نور الثقلين ج ١ ص ۴۵٧.

١١٣. كلما عاد المؤمن بالاستغفار والتوبه عاد الله عليه بالمغفره، وإن الله غفور رحيم: الكافى ج ٢ ص ۴٣۴، وسائل الشيعه ج ١۶ ص ٨٠، بحار الأنوار ج ۶ ص ۴٠، جامع احاديث الشيعه ج ١۴ ص ٣۶٣.

١١۴. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير العياشى ج ١ ص ٢٢٨، تفسير القمى ج ١ ص ١٣٣، حقائق التاويل للشريف الرضى ص ١۵٩، تفسير القرآن المجيد للشيخ المفيد ص ١٣۶، التبيان فى تفسير القرآن ج ٢ ص ۵٢٧، التفسير الصافى ج ١ ص ۴٣١، نور الثقلين ج ١ ص ۴۵٨، تفسير الثورى ص ٩٢، تفسير القرآن للصنعانى ج ١ ص ١۵٠، معانى القرآن للنحاس ج ٢ ص ۴٣، تفسير السمرقندى ج ١ ص ٣١۵، تفسير ابن زمنين ج ١ ص ٣۵۵، تفسير السمعانى ج ١ ص ۴٠٩، معالم التنزيل ج ١ ص ۴٠٨، زاد المسير ج ٢ ص ٩٩، تفسير العز بن عبد السلام ج ١ ص ٣١٠، تفسير البيضاوى ج ٢ ص ١۶٠، تفسير الجلالين ص ١٠٢.

١١۵. الفاحشه: يعنى الزنا و ذلک اذا اطلع الرجل منها على فاحشه منها فله اخذ الفديه: البرهان ج ٢ ص ۴٨.

١١۶. متعتان كانتا على عهد رسول الله و انا انهى عنهما و اضرب عليهما، متعه النساء و متعه الحج: راجع: المبسوط ج ۴ ص ٢٧، المحلى ج ١ ص ١٠٧، مستدرک الوسائل ج ١۴ ص ۴۵١، ۴٨٣، بحار الأنوار ج ٣٠ ص ۶٣٠، جامع احاديث الشيعه ج ٢١ ص ١٧، الغدير ج ۶ ص ٢١١، مسند احمد ج ٣ ص ٣٢۵، الاستذكار ج ۴ ص ٩۵، التمهيد لابن عبد البر ج ٨ ص ٣۵۵، شرح نهج البلاغه لابن الحديد ج ١ ص ١٨٢، تذكره الحفاظ ج ١ ص ٣۶۶، تاريخ مدينه دمشق ج ۶۴ ص ٧١، تهذيب الكمال ج ٣١ ص ٢١۴.

١١٧. ليس منا من لم يومن بكرتنا ولم يستحل متعتنا: وسائل الشيعه ج ٣١ ص ٨، مستدرک الوسائل ج ١۴ ص ۴۵١، بحار الأنوار ج ۵٣ ص ٩٢، جامع احاديث الشيعه ج ٢١ ص ٨.

١١٨. قضى أمير المؤمنين عليه السلام فى العبيد والإماء إذا زنا أحدهم أن يجلد خمسين جلده...: الكافى ج ٧ ص ٢٣٨، تهذيب الاحكام ج ١٠ ص ٢٨، وسائل الشيعه ج ٢٨ ص ١٣۴، جامع احاديث الشيعه ج ٢۵ ص ٣٩۶، البرهان ج ٢ ص ۶٣.

١١٩. (ولا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ)، عنى بذلک الرجل من المسلمين يشد على المشركين وحده، يجىء فى منازلهم فيقتل: تفسير العياشى ج ١ ص ٢٣۵، البرهان ج ٢ ص ۶۵، كان الرجل يحمل على المشركين وحده، حتى يقتل أو يقتل: تفسير العياشى ج ١ ص ٢٣۵، البرهان ج ٢ ص ۶۵، بحار الأنوار ج ٩٧ ص ٢۶.

۱۲۰. أکبر الکبائر الإشراک بالله یقول اللّه مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّهَ...: الکافی ج ۲ ص ۲۸۵، علل الشرایع ج ۲ ص ۳۹۱، عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۵۷، من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۵۶۳، وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۳۱۸، بحار الأنوار ج ۷۶ ص ۶، جامع احادیث الشیعه ج ۴ ص ۷۵.

ص:۳۶۵

۱۲۱. لا یتمنی الرجل امرأه الرجل ولا ابنته، ولکن یتمنی مثلهما: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۳۹، بحار الأنوار ج ۷۰ ص ۲۵۵، وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۲۴۲، البرهان ج ۲ ص ۷۰.

۱۲۲. روی عن ابی جعفر علیه السلام: أنه الضرب بالسواک: تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۸۰، التفسیر الصافی ج ۱ ص، تفسیر البرهان ج ۲ ص ۷۵، ۴۴۹، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۴۷۸، الحدائق الناضره ج ۲۴ ص ۶۱۸، ریاض المسائل ج ۱۰ ص ۴۷۵، جواهر الکلام ج ۳۱ ص ۲۰۶.

۱۲۳. و قال علی و ابن مسعود و ابن ابی لیلی: الصاحب بالجنب الزوجه: الجامع لاحکام القرآن للقرطبی ج ۵ ص ۱۸۴، و راجع: زاد المسیر ج ۲ ص ۱۲۳، و من المعلوم انه ذکر الزوجه کمصداق للایه.

۱۲۴. فوالذی نفسی بیده لأنسهما بک یوماً ولیله خیر من جهاد سنه: الکافی ج ۲ ص ۱۶۰، وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۲۰، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۵۲.

۱۲۵. إنّ صبر المسلم فی بعض مواطن الجهاد یوماً واحداً ، خیراً له من عباده أربعین سنه...: مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۲۱، جامع أحادیث الشیعه ج ۷۱۳، شرح ابن أبی الحدید ج ۱۰ ص ۳۹.

۱۲۶. أنتم حفظه عمل عبدی وأنا رقیب علی ما نفسه علیه ، لم یردنی بهذا العمل ، علیه لعنتی: عدّه الداعی ص ۲۹۹، فلاح السائل ص ۱۲۳، مستدرک الوسائل ص ۱۱۲، بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۲۴۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۳۶۹.

۱۲۷. نزلت فی أمه محمد صلی الله علیهوآله خاصه، فی کل قرن منهم إمام منا شاهد علیهم، ومحمد صلی الله علیهوآله فی کل قرن شاهد علینا: الکافی ج ۱ ص ۱۹۰، شرح الاخبار ج ۱ ص ۴۲۰، بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۸۳، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۵۱، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۸۲.

۱۲۸. لا تقربوا الصلاه وأنتم سکاری، یعنی سکر النوم، یقول: وبکم نعاس..: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۴۲، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۵۳، البرهان ج ۲ ص ۸۱، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۸۳، مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۴۳۰، بحار الأنوار ج ۸۱ ص ۲۳۱، جامع احادیث الشیعه ج ۵ ص ۴۹۶.

۱۲۹. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۰۲، التبیان فی تفسیر القرآن ج ۳ ص ۲۰۴، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۴۰۰، معانی القرآن للنحاس ج ۲ ص ۹۶، تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۳۳۲، تفسیر ابن زمنین ج ۱ ص ۳۷۴، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۱۸، الکشاف للزمخشری ج ۱ ص ۵۲۸، زاد المسیر ج ۲ ص ۱۲۸، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۳۲۴.

۱۳۰. کانت هذه اللفظه: راعنا من ألفاظ المسلمین الذین یخاطبون بها رسول الله... کنا نشتم محمدا إلی الآن سرا...: بحار الأنوار ج ۹ ص ۳۳۲، البرهان ج ۲ ص ۸۶.

۱۳۱. وکانوا یأخذون یوم الأحد ویقولون ما اصطدنا فی السبت...: التفسیر الصافی ج ۳ ص ۲۴۶، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۵۷،

البرهان ج ۱ ص ۲۳۳.

۱۳۲. ما فی القرآن آیه أحب إلی من قوله عز وجل: (إِنَّ اللَّه لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْـرَکَ...): التوحیـد ص ۴۰۹، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۵۸، البرهان ج ۲ ص ۹۰، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۸۷.

۱۳۳. إنکم أهل کتاب، و محمـد صاحب کتاب، و لا نأمن أن یکون هذا مکراً منکم، فإن أردت أن نخرج معک فاسـجد لهذین الصنمین...: اسباب نزول الایات ص ۱۰۳، تفسیر الثعلبی ج ۳ ص ۳۲۷، بحار الأنوار ج ۹ ص

۷۴، تفسر مجمع البیان ج ۳ ص ۱۰۵.

۱۳۴. نصیحه الملوک لمحمّد الغزالی ص ۲۶۳ (مع قلیل من التغییر).

۱۳۵. . ألستَ تزعم أنّ أباک علی حوض النبیّ یسقی مَن أحبّه؟ فاصبر حتّی تأخذ الماء من یده: مقتل الحسین للخوارزمی ج ۲ ص ۳۶ بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۵۶ ; ففتح عینیه فی وجهه، فقال له الحسین : یا ویلک! مَن أنت، فقد ارتقیت مرتقیً عظیماً؟!: ینابیع المودّه ج ۳ ص ۸۳.

۱۳۶. أدّوا الأمانه ولو إلی قاتل الحسین بن علی علیهماالسلام: الهدایه للصدوق ص ۵۰، الأمالی للصدوق ص ۳۱۸، روضه الواعظین ص ۳۷۳، وسائل الشیعه ج ۱۹ ص ۷۳، مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۹، الاختصاص ص ۲۴۱.

۱۳۷. المجالس أمانه: کنز العمّال ج ۹ ص ۱۴۴، کشف الخفاء ج ۲ ص ۱۹۸.

۱۳۸. قد أُعطی ما لم یعطه أحد من آل النبیّ ، ولولا ثلاث هنّ فیه ما کان لهذا الأمر من أحد سواه ...: فرائد السمطین ج ۱ ص ۳۳۴ ، نظم درر السمطین ص ۱۳۲.

۱۳۹. ثم سمیی وکنیی حجه الله فی أرضه، وبقیته فی عباده ابن الحسن بن علی، ذاک الذی یفتح الله تعالی ذکره علی یدیه مشارق الأرض ومغاربها...: کمال الدین ص ۲۵۳، البرهان ج ۲ ص ۱۰۳.

۱۴۰. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه: بصائر الدرجات ص ۹۷، قرب الإسناد ص ۵۷، الکافی ج ۱ ص ۲۹۴، التوحید ص ۲۱۲، الخصال ص ۲۱۱، کمال الدین ص ۲۷۶، معانی الأخبار ص ۶۵، من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۲۹، تحف العقول ص ۴۵۹، تهذیب الأحکام ج ۳ ص ۱۴۴، کتاب الغیبه للنعمانی ص ۷۵، الإرشاد ج ۱ ص ۳۵۱، کنز الفوائد ص ۲۳۲، الإقبال بالأعمال ج ۱ ص ۵۰۶، مسند أحمد ج ۱ ص ۸۴ ، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵، سنن الترمذی ج ۵ ص ۲۹۷، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۱۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۷، تحفه الأحوذی ج ۳ ص ۱۳۷، مسند أبی یعلی ج ۱۱ ص ۳۰۷، المعجم الأوسط ج ۱ ص ۱۱۲، المعجم الکبیر ج ۳ ص ۱۷۹، التمهید لابن عبد البرّ ج ۲۲ ص ۱۳۲، نصب الرایه ج ۱ ص ۴۸۴، کنز العمّال ج ۱ ص ۱۸۷، ج ۱۱ ص ۳۳۲، ۶۰۸، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۲۰۰، الدرّ المنثور ج ۲ ص ۲۵۹.

۱۴۱. اخرج یا علیّ إلی ما أجمع علیه المسلمون، وإلاّ قتلناک: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۹۲ ، الهدایه الکبری ص ۴۰۶ ، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۸ ; إن لم تخرج یابن أبی طالب وتدخل مع الناس لأحرقنّ البیت بمن فیه: الهجوم علی بیت فاطمه ص ۱۱۵ ; والله لتخرجنّ إلی البیعه ولتبایعنّ خلیفه رسول الله، وإلاّ أضرمت علیک النار...: کتاب سلیم بن قیس ص ۱۵۰ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۶۹.

۱۴۲. فجاء عُمَر ومعه قبس ، فتلقّته فاطمه علی الباب ، فقالت فاطمه : یابن الخطّاب : أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۶۸ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۸۹ .

۱۴۳. إنّ القائم يخرجون عليه فيتأوّلون عليه كتاب الله ويقاتلون عليه: كتاب الغيبه للنعمانى ص ۳۰۸، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۶۳.

۱۴۴. إنها نزلت فى الزبير بن العوام، فإنه نازع رجلا من اليهود فى حديقه، فقال الزبير: ترضى بابن شيبه اليهودى...: تفسير القمى ج ۱ ص ۱۴۱، البرهان ج ۲ ص ۱۱۵، نور الثقلين ج ۱ ص ۵۰۹، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۹۴.

۱۴۵. إنى أتيتك وأتيت نبيك نبى الرحمه تائبا من ذنوبى فأعتقنى من النار، وارحمنى بتوجهى إليك به: المزار لابن

المشهدی ص ۶۸، بحار الانورا ج ۹۷ ص ۱۷۹.

۱۴۶. أنه خاصم رجلًا من الأنصار قد شهد بدراً، إلی النبی صلی اللَّه علیه و سلم، فی شِرَاج الحَرَّه کانا یسقیان بها کِلَاهُما: صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۷۱، سنن النسائی ج ۸ ص ۲۳۸، عمده القاری ج ۱۳ ص ۲۸۷، السنن الکبری للنسائی ج ۳ ص ۴۷۵، مسند الشامیین ج ۴ ص ۲۰۵، التمهید لابن البر ج ۱۷ ص ۴۰۸، اسباب نزول الآیات ص ۱۰۹، معالم التنزیل ج ۱ ص ۴۴۸، فتح القدیر ج ۱ ص ۴۸۴.

۱۴۷. وأنّی لأدخل منزلی فأذکرک فأترک صنیعتی وأقبل حتّی أنظر إلیک حبّاً لک، فذکرت إذا کان یوم القیامه: الأمالی للطوسی ص ۶۲۱، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۸۸، میزان الحکمه ج ۵ ص ۳۳۱۱.

۱۴۸. فرسول الله فی الآیه النبیون، ونحن فی هذا الموضع الصدیقون والشهداء، وأنتم الصالحون، فتسموا بالصلاح کما سماکم الله عز وجل: الکافی ج ۸ ص ۳۵، دعائم الاسلام ج ۱ ص ۷۷، شرح الاخبار ج ۳ ص ۴۶۵، بحار الأنوار ج ۶۵ ص ۳۲، تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۵۶، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۶۸، البرهان ج ۲ ص ۱۲۴، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۱۵.

۱۴۹. یا رسول اللَّه ائذن لنا فی قتال هؤلاء، فیقول لهم: کفوا أیدیکم عنهم، فإنی لم أومر بقتالهم: تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۱۳۴، تفسیر الثعلبی ج ۳ ص ۳۴۵، اسباب نزول الایات ص ۱۱۱، معالم التزیل ج ۱ ص ۴۵۳، السیره الحلبیه ج ۲ ص ۳۴۳، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۲۰۹.

۱۵۰. نزلت فی المنافقین، ابن أبیّ و أصحابه الذین تخلفوا عن القتال یوم أحد...: تفسیر الآلوسی ج ۵ ص ۸۸.

۱۵۱. الحسنات فی کتاب الله علی وجهین، والسیئات علی وجهین، فمن الحسنات التی ذکرها الله الصحه، والسلامه، والأمن...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۴۴، البرهان ج ۲ ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۰۲.

۱۵۲. اللهم اغفر لی الذنوب التی تغیر النعم، الله اغفر لی الذنوب التی تنزل البلاء: مصباح المتهجد ص ۸۴۴، اقبال الاعمال ج ۲ ص ۵۳.

۱۵۳. منْ یشفَعْ شَفاعه حَسَنَهً أی من یرافق نفسه علی الطاعات یَکُنْ لَهُ نَصِیبٌ مِنْها أی حظ وافر من ثوابها: روح المعانی ج ۳ ص ۱۰۱.

۱۵۴. ثم رجعوا إلی مکه لأنهم استوخموا المدینه فأظهروا الشرک، ثم سافروا ببضائع المشرکین إلی الیمامه: تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۱۴۹، البرهان ج ۲ ص ۱۴۴، نور الثقلین ج ۱ ص ۵۲۷، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۱۴۴.

۱۵۵. أن الحارث بن یزید کان شدیداً علی النبی صلی اللَّه علیه و سلم، فجاء و هو یرید الإسلام، فلقیه عَیَّاش بن أبی ربیعه...: اسباب نزول الایات ص ۱۱۳، الدر المنثور ج ۲ ص ۱۹۳، انساب الاشراف ج ۱ ص ۲۰۹.

۱۵۶. عن أبی عبد الله علیه السلام أنه قال فی قتل الخطأ: مائه من الإبل، أو ألف من الغنم، أو عشره آلاف درهم...: الکافی ج ۷

ص ۲۸۱، تهذیب الاحکم ج ۱۰ ص ۱۵۸، جامع احادیث الشیعه ج ۲۶ ص ۳۰۵، البرهان ج ۲ ص ۱۴۷.

۱۵۷. إن کـان قتله لإیمـانه فلا توبه له، وإن کان قتله لغضب أو لسـبب شـیء من أمر الـدنیا فإن توبته أن یقاد منه...: الکافی ج ۷ ص ۲۷۶، من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۹۵، تهذیب الاحکام ج ۱۰ ص ۱۶۳، وسائل الشیعه ج ۲۹ ص ۳۰، مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۲۲۰، جامع احادیث الشیعه ج ۱۴ ص ۳۴۵، تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۶۷، البرهان ج ۲ ص ۱۴۹.

ص:۳۶۸

۱۵۸. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۳ ص ۳۰۲، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۴۳۲، تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۱۶۸، نور الثقلین ج ۱ ص ۵۳۶، جامع البیان ج ۵ ص ۳۱۵، معانی القرآن للنحاس ج ۲ ص ۱۷۳، تفسیر ابن زمنین ج ۱ ص ۴۰۰، تفسیر الثعلبی ج ۳ ص ۳۷۱، تفسیر السمعانی ج ۱ ص ۴۶۹، تفسیر الرازی ج ۱۱ ص ۱۱، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۳۴۷، الجامع لاحکام القرآن للقرطبی ج ۵ ص ۳۴۵، تفسیر البحر المحیط ج ۳ ص ۳۴۱.

۱۵۹. من فر بدینه من ارض الی ارض... اتوجب الجنه و کان رفیق ابراهیم و محمّد...: بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۱، تخریج الاحادیث و الاثار ج ۱ ص ۳۵۱، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۴۳۳، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۹۰، نور الثقلین ج ۱ ص ۵۴۱، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۶۳۸.

۱۶۰. کودکی که پدر و مادر او مومن می باشد و آن کودک، در کودکی بمیرد، در روز قیامت به بهشت می رود: إن الله تبارک وتعالی کفل إبراهیم علیه السلام وساره أطفال المؤمنین یغذونهم من شجره فی الجنه لها أخلاف کأخلاف البقر، فی قصور من در فإذا کان یوم القیامه ألبسوا وطیبوا وأهدوا إلی آبائهم، فهم مع آبائهم ملوک فی الجنه: التوحید ص ۳۹۴، معانی الاخبار ص ۲۰۶، بحار الانوار ج ۵ ص ۲۹۳.

۱۶۱. إنی ربما ذکرت هؤلاء المستضعفین، فأقول: نحن وهم فی منازل الجنه. فقال أبو عبد الله: لا یفعل الله ذلک بکم أبدا: الکافی ج ۲ ص ۴۰۶، شرح الاخبار ج ۳ ص ۵۸۵، البرهان ج ۲ ص ۱۵۷، عن ابی عبد الله: من عرف اختلاف الناس فلیس بمستضعف: المحاسن ج ۱ ص ۷۸، الکافی ج ۲ ص ۴۰۵، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۱۶۲، هو الذی لا یستطیع الکفر فیکفر، ولا یهتدی إلی سبیل الإیمان فیؤمن، والصبیان، ومن کان من الرجال والنساء علی مثل عقول الصبیان مرفوع عنهم القلم: معانی الاخبار ص ۲۰۱، تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۶۹، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۱۵۷. عن أبی جعفر علیه السلام، قال: إذا کان یوم القیامه احتج الله عز وجل علی سبعه: علی الطفل، والذی مات بین النبیین، والشیخ الکبیر الذی أدرک النبی وهو لا یعقل، والأبله...: التوحید ص ۳۹۲، الخصال ص ۲۸۳، معانی الاخبار ص ۴۰۸، من لایحضره الفقیه ص ۴۹۲، بحار الانوار ج ۵ ص ۲۹۰. عن زراره بن أعین عن ابی جعفر فی حدیث:... لله عز وجل فیهم المشیه، أنه إذا کان یوم القیامه احتج الله تبارک وتعالی علی سبعه: علی الطفل، وعلی الذی مات بین النبی والنبی، وعلی الشیخ الکبیر الذی یدرک النبی وهو لا یعقل...: التوحید ص ۳۹۲، نور البراهین ص ۳۹۳.

۱۶۲. یا علی لو أن عبدا عبد الله مثل ما دام نوح فی قومه...ثم قتل بین الصفا والمروه مظلوما، ثم لم یوالک یا علی لم یشم رائحه الجنه ولم یدخلها: مناقب آل ابی طالب ج ۳ ص ۲، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۵۶.

۱۶۳. أنه ذکر أن المستضعفین ضروب یخالف بعضهم بعضا، ومن لم یکن من أهل القبله ناصبا فهو مستضعف: معانی الاخبار ص ۲۰۰، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۱۵۹، البرهان ج ۲ ص ۱۵۷.

۱۶۴. فلما وصل التنعیم أدرکه الموت فصفق بیمینه علی شماله، و قال اللهم هذه لرسولک أبایعک علی ما بایعک رسولک. ثم مات...: سعد السعود ص ۲۱۲، معالم التنزیل ج ۱ ص ۴۷۰، تفسیر ابی السعود ج ۲ ص ۲۲۴.

۱۶۵. عن زراره، قال: سألت أبا جعفر عن صلاه الخوف وصلاه السفر تقصران جميعا ؟ قال: نعم...: تهذيب الاحکام ج ۳ ص ۳۰۲، وسائل الشيعه ج ۸ ص ۴۳۳، جامع احاديث الشيعه ج ۷ ص ۱، الصلاه فی السفر رکعتان، ليس قبلهما ولا بعدهما شیء إلا المغرب ثلاث: من لايحضهر الفقيه ج ۲ ص ۴۳۴، الاستبصار ج ۱ ص ۲۲۰،

تهذیب الاحکام ج ۲ ص ۱۳، وسائل الشیعه ج ۴ ص ۸۱، فصار التقصیر فی السفر واجبا کوجوب التمام فی الحضر: من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۴۳۴، وسائل الشیعه ج ۸ ص ۵۱۷، مستدرک الوسائل ج ۶ ص ۵۴۲، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۷۶، تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۷۱، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۹۲، البرهان ج ۲ ص ۱۶۳.

۱۶۶. نزلت فی بنی أبیرق و کانوا ثلاثه إخوه بشر و بشیر و مبشر و کان بشیر یکنی أبا طعمه و کان یقول الشعر یهجو به أصحاب رسول الله...: تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۱۸۱، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۲۲.

۱۶۷. لما أنزل الله فی تقریعه و تقریع قومه الآیات کفر و ارتد و لحق بالمشرکین من أهل مکه ثم نقب حائطا للسرقه فوقع علیه الحائط فقتله: تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۱۹۰، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۲۴.

۱۶۸. عن أبی جعفر، فی قول الله: (ولآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّه)، قال: دین الله: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۷۶، التبیان فی تفسیر القرآن ج ۳ ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۶۰ ص ۲۱۹.

۱۶۹. لم اتخذ الله عز وجل إبراهیم خلیلا ؟ قال: لکثره سجوده علی الأرض: علل الشرایع ج ۱ ص ۳۴، وسائل الشیعه ج ۷ ص ۱۰، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۴، اتخذ الله عز وجل إبراهیم خلیلا، لأنه لم یرد أحدا...: علل الشرایع ج ۱ ص ۳۴، عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۸۱، جامع احادیث الشیعه ج ۸ ص ۴۵۰، إنما اتخذ الله عز وجل إبراهیم خلیلا لکثره صلاته علی محمد وأهل بیته: علل الشرایع ج ۱ ص ۳۴، وسائل الشیعه ج ۷ ص ۱۹۴، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۴، ما اتخذ الله إبراهیم خلیلا۔ إلا لإطعامه الطعام، وصلاته باللیل والناس نیام: علل الشرایع ج ۱ ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۴، و راجع: تاریخ مدینه دمشق ج ۶ ص ۲۱۶.

۱۷۰. در انجیل متی، فصل ۱۹، شماره ۹ چنین می خوانیم: هر که زن مطلّقه ای را نکاح کند، زنا کرده است.

۱۷۱. ولقد أخبر الله تعالی عن کفار قتلوا النبیین بغیر الحق، ومع قتلهم إیاهم لن یجعل الله لهم علی أنبیائه علیهم السلام سبیلا: من طریق الحجه: عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۲۰، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۲۷۱.

۱۷۲. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۸۳، تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۵۷، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۵۱۴، نور الثقلین ج ۱ ص ۵۶۸، التبیان فی تفسیر القرآن ج ۳ ص ۳۷۲، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۴۵۵، تفسیر مجمع البیان ج ۳ ۲۲۴، تفسیر ابن زمنین ج ۱ ص ۴۱۷، تفسیر الثعلبی ج ۳ ص ۴۰۷، تفسیر السمعانی ج ۱ ص ۴۹۶، معالم التنزیل ج ۱ ص ۲۵۷، زاد المسیر ج ۳ ص ۱۶۸، تفسیر البیضاوی ج ۲ ص ۲۷۲، تفسیر البحر المحیط ج ۳ ص ۳۹۲، تفسیر الجلالین ص ۱۲۹، فتح القدیر ج ۱ ص ۵۳۱.

۱۷۳. اعراف: آیه ۱۷۱.

۱۷۴. إن عیسی استقبله ناس من الیهود فلما رأوه قالوا قد جاء الساحر ابن الساحره الفاعل ابن الفاعله وقذفوه...: الامالی للصدوق ص ۱۶۴، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۲۱۹، جامع احادیث الشیعه ج ۱۶ ص ۳۳۱، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۵۱۷، البرهان ج ۲ ص ۱۹۶، نور الثقلین ج ۱ ص ۵۶۸.

۱۷۵. إن عیسی وعد أصحابه لیله رفعه الله إلیه فاجتمعوا إلیه عند المساء، وهم اثنا عشر رجلا، فأدخلهم بیتا...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۰۳، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۴۲، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۴۵، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۳۳۶.

۱۷۶. انجیل متی، فصل ۲۷ شماره ۳۵، انجیل لوقا فصل ۲۳ شماره ۳۳، انجیل یوحنا فصل ۱۹ شماره ۱۸، انجیل مرقس فصل ۱۵ شماره ۲۴.

ص:۳۷۰

۱۷۷. ویصلی خلف المهدی، قال: ویحک، أنی لک هذا، ومن أین جئت به؟... جئت بها والله من عین صافیه: تفسیر القمی ج ۱ ۱۵۸، تفسیر ابی حمزه الثمالی ص ۱۵۱، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۵۱۹، البرهان ج ۲ ص ۱۹۷، نور الثقلین ج ۱ ص ۵۷۱، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۹۵.

۱۷۸. تحمله غمامه ، واضع یده علی منکب ملکین: کتاب الفتن للمروزی ص ۳۴۷، تاریخ مدینه دمشق ج ۱ ص ۲۲۹.

۱۷۹. ثمّ یأتیه النصاری فیقولون: نحن أصحابک، فیقول: کذبتم، بل أصحابی المهاجرون بقیّه أصحاب الملحمه ، فیأتی مجمع المسلمین: کتاب الفتن للمروزی، ص ۳۴۷.

۱۸۰. وینزل عیسی بن مریم... فیقول له أمیرهم: یا روح الله تقدّم، صلِّ: مسند أحمد ج ۴ ص ۲۱۷، تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۵۹۳، الدرّ المنثور ج ۲ ص ۲۴۳.

۱۸۱. فیقول: بل صلِّ أنت بأصحابک، فقد رضی الله عنک، فإنّما بُعثت وزیراً ولم أُبعث أمیراً: کتاب الفتن للمروزی ص ۳۴۷.

۱۸۲. یا محمّد ما نعلم الله تعالی أنزل علی بشر من شیء بعد موسی علیه السلام فأنزل الله تعالی هذه الآیه: جامع البیان ج ۶ ص ۳۸، تفسیر البحر المحیط ج ۳ ص ۴۱۳، الدر المنثور ج ۲ ص ۲۴۶، تفسیر الآلوسی ج ۶ ص ۱۶، السیره النبویه لابن هشام ج ۲ ص ۴۰۲، عیون الاثر لابن سید الناس ج ۱ ص ۲۸۶.

۱۸۳. در اینترنت جستجو کنید: قانون ایمان نیقیه یا عهدنامه نیقیّه.

۱۸۴. أن عیسی کان ضعیفا، قلیل الصیام والصلاه، وما أفطر عیسی یوما قط، وما نام بلیل قط...فخرس الجاثلیق وانقطع: الاحتجاج ج ۲ ص ۲۰۴، عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۴۳، بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۳۰۳.

۱۸۵. الحمد لله الذی لم یلد فیورّث، ولم یولد فیُشارک: التوحید للصدوق ص ۴۸، الفصول المهمّه للحرّ العاملی ج ۱ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۵۶، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۲۳۷.

۱۸۶. هلکت بنت لأبی الخطّاب، فلمّا دفنها... فقال: السلام علیکِ یا بنت رسول الله: اختیار معرفه الرجال ج ۲ ص ۶۵۸، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۶۳، جامع الرواه ج ۲ ص ۳۵۵، معجم رجال الحدیث ج ۲۱ ص ۲۰۵.

۱۸۷. یا أبا الخطّاب، خفّف علینا! فیأمرهم بترکها، حتّی ترکوا جمیع الفرائض، واستحلّوا جمیع المحارم...فهتف بی: لبّیک یا جعفر بن محمّد لبّیک...: الکافی ج ۸ ص ۲۲۵، بحار الأنوار ج ۴۷ ص ۴۳.

۱۸۸. لمّا لبّی القوم الذین لبّوا بالکوفه، دخلت علی أبی عبد الله علیه السلام فأخبرته بذلک، فخرّ ساجداً: اختیار معرفه الرجال ج ۲ ص ۵۸۸، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۹۳، خاتمه المستدرک ج ۵ ص ۲۶۸.

۱۸۹. لعن الله أبا الخطّاب... ولعن الله من دخل قلبه رحمه لهم: اختیار معرفه الرجال ج ۲ ص ۵۸۴، رجال ابن داوود ص ۲۷۶،

معجم رجال الحديث ج ۱۵ ص ۲۶۰; هم شرّ من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا، والله ما صغّر عظمه الله تصغيرهم شيء قطّ: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۹۴، معجم رجال الحديث ج ۱۵ ص ۲۶۱، قاموس الرجال ج ۹ ص ۵۹۹; كفانا الله مؤونه كلّ كذّاب، وأذاقهم الله حرّ الحديد: اختيار معرفه الرجال ج ۲ ص ۵۹۳، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۳ ص ۵۸۰، مستدرك الوسائل ج ۹ ص ۹۰.

۱۹۰. اجعل لنا ربّاً نؤوب إليه، وقولوا فينا ما شئتم قال: قلت: نجعل لكم ربّاً تؤوبون إليه ونقول فيكم ما شئنا...: الخصال ص ۶۱۴، وراجع، تحف العقول ص ۱۰۴، عيون الحكم والمواعظ ص ۱۰۱، بحار الأنوار ج ۱۰ ص

۹۲ وج ۲۵ ص ۲۷۰.

۱۹۱. السلام علی الأئمّه الدعاه، والقاده الهداه، والساده الولاه، والذاده الحماه وأهل الذکر: عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

۱۹۲. إنّ الأصل الواحد فی هذه المادّه هو الطریق الواضح الواسع مادّیاً أو معنویاً: التحقیق فی کلمات القرآن ج ۶ ص ۲۲۸.

۱۹۳. السلام علیک یا داعِیَ اللّهِ وربّانی آیاته...: الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱ و ج ۹۱ ص ۲ و ج ۹۹ ص ۸۱.

۱۹۴. قانون ارث برادران و خواهران در این آیه و آیه ۱۲ این سوره بیان شده است، در احادیث اهل بیت آمده است که آیه ۱۲ سوره نساء در مورد برادر و خواهرِ مادری می باشد، یعنی برادر و خواهری که فقط مادر آن ها یکی است ولی پدر آنان با هم تفاوت دارد، به این صورت که مادر ابتدا با یک نفر ازدواج کرده و از او دارای فرزند شده است، بعدا شوهر او از دنیا رفته است، آن زن با مرد دیگری ازدواج کرده و از او نیز فرزند دارد. همه فرزندان این زن، با هم خواهر و برادر هستند، ولی فقط از جهت مادر، به آنان برادرِمادری یا خواهرِمادری گفته می شود. لازم به ذکر است که آیه آخر سوره نساء در مورد برادر و خواهری است که پدر و مادر آن ها یکی می باشند یا پدر آن ها یکی است و مادر آن ها متعدد است. (رجوع کنید به الکافی ج ۷ ص ۱۰۱، وسائل الشیعه ج ۲۶ ص ۱۵۵).

ص:۳۷۲

منابع تحقیق

این فهرست اجمالیِ منابع تحقیق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصیلی منابع ذکر شده است.

۱ . الاحتجاج

۲ . إحقاق الحقّ

۳ . أسباب نزول القرآن .

۴ . الاستبصار

۵ . الأصفی فی تفسیر القرآن.

۶ . الاعتقادات للصدوق

۷ . إعلام الوری بأعلام الهدی .

۸ . أعیان الشیعه .

۹ . أمالی المفید .

۱۰ . الأمالی لطوسی.

۱۱ . الأمالی للصدوق.

۱۲ . الإمامه والتبصره

۱۳ . أحکام القرآن.

۱۴ . أضواء البیان.

۱۵ . أنوار التنزیل

۱۶ . بحار الأنوار .

۱۷ . البحر المحیط .

۱۸ . البدایه والنهایه .

۱۹ . البرهان فی تفسیر القرآن.

۲۰ . بصائر الدرجات .

۲۱ . تاج العروس

۲۲ . تاریخ الطبریّ.

۲۳ . تاریخ مدینه دمشق .

۲۴ . التبیان .

۲۵ . تحف العقول

۲۶ . تذکره الفقهاء.

۲۷ . تفسیر ابن عربی.

۲۸ . تفسیر ابن کثیر.

۲۹ . تفسیر الإمامین الجلالین.

۳۰ . التفسیر الأمثل .

۳۱ . تفسیر الثعالبی.

۳۲ . تفسیر الثعلبی .

۳۳ . تفسیر السمرقندی.

۳۴ . تفسیر السمعانی.

۳۵ . تفسیر العزّ بن عبد السلام.

۳۶ . تفسیر العیّاشی.

۳۷ . تفسیر ابن أبی حاتم .

۳۸ . تفسير شبّر.

۳۹ . تفسير القرطبی .

۴۰ . تفسير القمّی.

۴۱ . تفسير الميزان.

۴۲ . تفسير النسفی.

۴۳ . تفسير أبی السعود.

۴۴ . تفسير أبی حمزه الثمالی.

۴۵ . تفسير فرات الكوفی .

۴۶ . تفسير مجاهد.

۴۷ . تفسير مقاتل بن سليمان.

۴۸ . تفسير نور الثقلين .

۴۹ . تنزيل الآيات

۵۰ . التوحيد .

۵۱ . تهذيب الأحكام.

۵۲ . جامع أحاديث الشيعه .

۵۳ . جامع بيان العلم وفضله .

۵۴ . جمال الاُسبوع.

۵۵ . جوامع الجامع .

۵۶ . الجواهر السنيه.

۵۷ . جواهر الكلام.

۵۸ . الحدائق الناضره.

۵۹ . حليه الأبرار.

۶۰ . الخرائج والجرائح .

۶۱ . خزانه الأدب.

۶۲ . الخصال .

۶۳ . الدرّ المنثور.

۶۴ . دعائم الإسلام.

۶۵ . دلائل الإمامه .

۶۶ . روح المعانى.

۶۷ . روض الجنان

۶۸ . زاد المسير.

۶۹ . زبده التفاسير.

۷۰ . سبل الهدى والرشاد.

۷۱ . سعد السعود .

۷۲ . سنن ابن ماجه .

۷۳ . السيره الحلبيّه .

۷۴ . السيره النبويّه .

۷۵ . شرح الأخبار.

۷۶ . تفسير الصافى.

۷۷ . الصحاح.

۷۸ . صحیح ابن حبّان .

۷۹ . عدّه الداعی.

۸۰ . علل الشرائع .

۸۱ . عوائد الأیّام.

۸۲ . عیون أخبار الرضا .

۸۳ . عیون الأثر.

۸۴ . غایه المرام.

۸۵ . الغدیر.

۸۶ . الغیبه .

۸۷ . فتح الباری.

۸۸ . فتح القدیر.

۸۹ . الفصول المهمّه.

۹۰ . فضائل أمیر المؤمنین.

۹۱ . فقه القرآن .

۹۲ . الکافی .

۹۳ . الکامل فی التاریخ .

۹۴ . کتاب الغیبه .

۹۵ . کتاب من لا یحضره الفقیه .

۹۶ . الکشّاف عن حقائق التنزیل.

۹۷ . کشف الخفاء.

٩٨ . كشف الغمّه.

٩٩ . كمال الدين.

١٠٠ . كنز الدقائق .

١٠١ . كنز العمّال.

١٠٢ . لسان العرب .

١٠٣ . مجمع البيان.

١٠٤ . مجمع الزوائد.

١٠٥ . المحاسن .

١٠٦ . المحبَّر .

١٠٧ . المحتضر.

١٠٨ . مختصر مدارك التنزيل.

١٠٩ . المزار .

١١٠ . مستدرك الوسائل

١١١ . المستدرك على الصحيحين .

١١٢ . المسترشد.

١١٣ . مسند أحمد .

١١٤ . مسند الشاميّين .

١١٥ . مسند الشهاب .

١١٦ . معانى الأخبار .

١١٧ . معجم أحاديث المهدى(عج) .

۱۱۸ . المعجم الأوسط .

۱۱۹ . المعجم الكبير .

۱۲۰ . معجم مقاييس اللغه .

۱۲۱ . مكيال المكارم.

۱۲۲ . الملاحم والفتن.

۱۲۳ . مناقب آل أبى طالب.

۱۲۴ . المنتظم فى تاريخ الاُمم.

۱۲۵ . منتهى المطلب.

۱۲۶ . المهذّب .

۱۲۷ . مستطرفات السرائر .

۱۲۸ . النهايه فى غريب الحديث. ۱۲۹ . نهج الإيمان .

۱۳۰ . الوافى .

۱۳۱ . وسائل الشيعه.

۱۳۲ . ينابيع المودّه.

فهرست کتب نویسنده

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱ . همسر دوست داشتنی.(خانواده)

۲ . داستان ظهور . (امام زمان(علیه السلام))

۳ . قصه معراج .(سفر آسمانی پیامبر(صلی الله علیه وآله))

۴ . در آغوش خدا .(زیبایی مرگ)

۵ . لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)

۶ . با من تماس بگیرید . (آداب دعا)

۷ . در اوج غربت . (شهادت مسلم بن عقیل)

۸ . نوای کاروان . (حماسه کربلا)

۹ . راه آسمان . (حماسه کربلا)

۱۰ . دریای عطش . (حماسه کربلا)

۱۱ . شب رؤیایی . (حماسه کربلا)

۱۲ . پروانه های عاشق . (حماسه کربلا)

۱۳ . طوفان سرخ . (حماسه کربلا)

۱۴ . شکوه بازگشت . (حماسه کربلا)

۱۵ . در قصر تنهایی . (امام حسن(علیه السلام))

۱۶ . هفت شهر عشق . (حماسه کربلا)

۱۷ . فریاد مهتاب . (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۱۸ . آسمانی ترین عشق . (فضیلت شیعه)

۱۹ . بهشت فراموش شده . (پدر و مادر)

۲۰ . فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)

۲۱ . راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)

۲۲ . چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)

۲۳ . خدای قلب من. (مناجات، دعا)

۲۴ . به باغ خدا برویم . (فضیلت مسجد)

۲۵ . راز شکر گزاری . (آثار شکر نعمت ها)

۲۶ . حقیقت دوازدهم . (ولادت امام زمان(علیه السلام))

۲۷ . لذّت دیدار ماه . (زیارت امام رضا(علیه السلام))

۲۸ . سرزمین یاس. (فدک، فاطمه(علیها السلام))

۲۹ . آخرین عروس. (نرجس(علیها السلام)، ولادت امام زمان(علیه السلام))

۳۰ . بانوی چشمه. (خدیجه(علیها السلام)، همسر پیامبر)

۳۱ . سکوت آفتاب. (شهادت امام علی(علیه السلام))

۳۲ . آرزوی سوم. (جنگ خندق)

۳۳ . یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)

۳۴ . فانوس اوّل . (اولین شهید ولایت)

۳۵ . مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)

۳۶ . روی دست آسمان . (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۳۷ . گمگشته دل. (امام زمان(علیه السلام))

۳۸ . سمت سپیده. (ارزش علم)

۳۹ . تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰ . خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱ . با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲ . نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳ . معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴ . سلام بر خورشید. (امام حسین(علیه السلام))

۴۵ . راهی به دریا. (امام زمان(علیه السلام)، زیارت آل یس)

۴۶ . روشنی مهتاب .(شهادت حضرت زهرا(علیها السلام))

۴۷ . صبح ساحل. (امام صادق(علیه السلام))

۴۸ . الماس هستی. (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۴۹ . حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۵۰ . تشنه تر از آب (حضرت عبّاس(علیه السلام))

۶۴ –۵۱ . تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵ . تحقیق « فهرست سعد » ۶۶ . تحقیق « فهرست الحمیری » ۶۷ . تحقیق « فهرست حمید ». ۶۸ . تحقیق « فهرست ابن بطّه ». ۶۹ . تحقیق « فهرست ابن الولید » . ۷۰ . تحقیق « فهرست ابن قولویه » . ۷۱ . تحقیق « فهرست الصدوق » . ۷۲ . تحقیق « فهرست ابن عبدون » . ۷۳ . صرخه النور. ۷۴ . إلی الرفیق الأعلی. ۷۵ . تحقیق آداب أمیرالمؤمنین(علیه السلام) . ۷۶ . الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه . ۷۷ . الصحیح فی البکاء الحسینی . ۷۸ . الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه . ۷۹ . الصحیح فی کشف بیت فاطمه(علیها السلام).

بیوگرافی نویسنده

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل ـ اصفهان ـ دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقام اوّل مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان آرانی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

* * *

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

جهت کسب اطلاع به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید.

ص:۳۷۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹